



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



شرفنامه

ناصرالدین شاه و بزم

۱۲۶۶ - ۱۳۰۹ هجری قمری

پیشکش: فاطمه خانم

سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

۱۳۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سفرهای ناصرالدین شاه به قم

نویسنده:

فاطمه قاضیها

ناشر چاپی:

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	سفرهای ناصرالدین شاه به قم
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۲۰	فهرست مندرجات
۲۸	پیشگفتار
۳۰	مقدمه
۳۰	اشاره
۳۷	تقدیر و تشکر:
۴۰	بخش اول : اولین سفر ناصر الدین شاه به قم
۴۱	اشاره
۴۴	۱- درباره اولین سفر (۱۲۶۶ ه. ق.)
۴۷	بخش دوم : دومین سفر ناصر الدین شاه به قم
۴۷	اشاره
۴۸	۱- درباره دومین سفر (۱۲۶۷ ه. ق.)
۶۲	بخش سوم : سومین سفر ناصر الدین شاه به قم
۶۲	اشاره
۶۳	۱- درباره سومین سفر (سال ۱۲۷۵ ه. ق.)
۶۴	۲- گزارش سفر:
۶۴	اشاره
۶۹	روز جمعه چهارم شهر رمضان المبارک:
۶۹	[روز شنبه پنجم رمضان]
۷۰	[سه شنبه هشتم رمضان]:
۷۱	روز چهارشنبه نهم [رمضان]:

- ۷۴ ..... [روز پنجشنبه دهم ماه رمضان]:
- ۷۸ ..... ۳- مرگ جیران تجریشی (فروغ السلطنه) - - - - -
- ۷۸ ..... ۴- واقعه قتل حاجی مبارک به دستور ناصر الدین شاه - - - - -
- ۸۱ ..... بخش چهارم : چهارمین سفر ناصر الدین شاه به قم - - - - -
- ۸۱ ..... اشاره - - - - -
- ۸۲ ..... ۱- درباره چهارمین سفر (شوال ۱۲۸۴ ه. ق) - - - - -
- ۸۴ ..... ۲- خاطرات ناصر الدین شاه قاجار در چهارمین سفر [شوال ۱۲۸۴ ه. ق] - - - - -
- ۸۴ ..... اشاره - - - - -
- ۸۹ ..... روز چهارشنبه ۳ شوال - - - - -
- ۹۳ ..... روز پنجشنبه ۴ [شوال] - - - - -
- ۹۵ ..... روز جمعه ۵ [شوال]: - - - - -
- ۹۶ ..... روز شنبه ۶ [شوال]: - - - - -
- ۹۷ ..... روز یکشنبه ۷ [شوال]: - - - - -
- ۹۹ ..... روز دوشنبه ۸ [شوال]: - - - - -
- ۱۰۰ ..... روز سه شنبه ۹ [شوال] - - - - -
- ۱۰۱ ..... روز چهارشنبه ۱۰ [شوال]: - - - - -
- ۱۰۲ ..... روز پنجشنبه ۱۱ [شوال]: - - - - -
- ۱۰۳ ..... روز جمعه ۱۲ [شوال]: - - - - -
- ۱۰۳ ..... روز [شنبه] ۱۳ [شوال]: - - - - -
- ۱۰۵ ..... روز [یکشنبه] ۱۴ شوال: - - - - -
- ۱۰۸ ..... روز جمعه ۱۹ شوال: - - - - -
- ۱۰۹ ..... روز شنبه [۲۰ شوال] - - - - -
- ۱۱۰ ..... روز یکشنبه ۲۱ [شوال] - - - - -
- ۱۱۲ ..... روز دوشنبه ۲۲ شوال است: - - - - -
- ۱۱۴ ..... بخش پنجم : پنجمین سفر ناصر الدین شاه به قم - - - - -
- ۱۱۴ ..... اشاره - - - - -

- ۱- درباره پنجمین سفر (ذیقعه ۱۲۸۷) ----- ۱۱۵
- ۲- خاطرات پنجمین سفر ناصر الدین شاه به قم در بازگشت از عتبات عالیات ۱۲۸۷ ه. ق یونت ئیل ترکی ۷ ----- ۱۱۷
- اشاره ----- ۱۱۷
- روز سه شنبه بیست و سوم [شهر ذیقعه]: ----- ۱۱۹
- روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعه]: ----- ۱۲۰
- روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه]: ----- ۱۲۱
- روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه]: ----- ۱۲۲
- روز شنبه بیست و هفتم [ذیقعه]: ----- ۱۲۳
- روز یکشنبه بیست و هشتم [شهر ذیقعه]: ----- ۱۲۴
- روز دوشنبه بیست و نهم [شهر ذیقعه]: ----- ۱۲۴
- روز سه شنبه غره ذی حجه: ----- ۱۲۵
- بخش ششم : ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم ----- ۱۲۸
- اشاره ----- ۱۲۸
- ۱- درباره ششمین سفر (رجب ۱۳۰۵ ه. ق) ----- ۱۲۹
- ۲- [گزارش سفر] ----- ۱۳۰
- ۳- خاطرات ناصر الدین شاه در سفر ششم قم رجب ۱۳۰۵ ----- ۱۳۴
- اشاره ----- ۱۳۴
- [روز دوشنبه نوزدهم رجب ۱۳۰۵ برابر با چهاردهم فروردین ۱۲۶۷ ه. ش] ----- ۱۳۹
- روز سه شنبه ۲۰ [رجب] ----- ۱۴۳
- روز چهارشنبه ۲۱ [رجب]: ----- ۱۴۷
- روز پنجشنبه ۲۲ [رجب] ----- ۱۵۱
- روز جمعه ۲۳ [رجب] ----- ۱۵۲
- روز شنبه ۲۴ [رجب] ----- ۱۵۷
- روز یکشنبه ۲۵ [رجب] ----- ۱۶۲
- اشاره ----- ۱۶۲
- دسته اول ----- ۱۶۲

- دسته دویم ..... ۱۶۲
- روز دوشنبه ۲۶ [رجب] ..... ۱۶۵
- روز سه شنبه ۲۷ [رجب] ..... ۱۶۹
- روز چهارشنبه ۲۸ رجب: ..... ۱۷۲
- روز پنجشنبه ۲۹ [رجب] ..... ۱۷۴
- روز جمعه غره شهر شعبان المعظم: ..... ۱۷۷
- روز دوشنبه دویم شهر شعبان [۱۳۰۵]: ..... ۱۷۹
- روز یکشنبه ۳ [شعبان] ..... ۱۸۲
- روز دوشنبه ۴ [شعبان] ..... ۱۸۵
- ۴- شرح جغرافیای دریاچه مابین تهران و قم توسط ناصر الدین شاه در ششمین سفر قم ..... ۱۸۷
- اشاره ..... ۱۸۷
- حدود اربعه دریاچه قم: ..... ۱۸۹
- مسافت دور این دریاچه: ..... ۱۹۱
- ۵- خاطرات روزانه اعتماد السلطنه از ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم ..... ۱۹۴
- اشاره ..... ۱۹۴
- ۶- وقایع ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم به روایت دوستعلی خان معیر الممالک ..... ۲۰۸
- اشاره ..... ۲۰۸
- روز یکشنبه هجدهم [شوال] ..... ۲۱۹
- دوشنبه نوزدهم [شوال] ..... ۲۲۰
- سه شنبه بیستم [شوال] ..... ۲۲۰
- روز پنجشنبه بیست و دویم [شوال] ..... ۲۲۶
- جمعه بیست و سوم [شوال] ..... ۲۲۷
- [اقامت در قم]: ..... ۲۲۸
- روز یکشنبه بیست و پنجم [شوال] ..... ۲۲۸
- روز دوشنبه بیست و ششم [شوال] ..... ۲۲۹
- بخش هفتم: هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم ..... ۲۲۹



- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۳۰ ..... ۱- درباره هفتمین سفر (۱۳۰۹ ه. ق)
- ۲۳۱ ..... ۲- [گزارش سفر]:
- ۲۳۴ ..... ۳- خاطرات ناصر الدین شاه در هفتمین سفر قم
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... روز چهارشنبه چهاردهم شوال المکرم لوی ٹیل سنه ۱۳۰۹:
- ۲۳۴ ..... روز پنجشنبه پانزدهم [شوال]:
- ۲۳۴ ..... روز جمعه شانزدهم [شوال]:
- ۲۳۵ ..... روز شنبه هفدهم [شوال]:
- ۲۳۷ ..... روز یکشنبه هیجدهم [شوال]:
- ۲۳۸ ..... روز دوشنبه نوزدهم
- ۲۳۹ ..... روز سه شنبه بیستم [شوال]:
- ۲۴۰ ..... روز چهارشنبه بیست و یکم [شوال]:
- ۲۴۲ ..... روز پنجشنبه بیست و دویم [شوال]:
- ۲۴۳ ..... روز جمعه بیست و سیم [شوال]:
- ۲۴۴ ..... روز شنبه بیست و چهارم [شوال]:
- ۲۴۴ ..... روز یکشنبه بیست و پنجم [شوال]:
- ۲۴۶ ..... روز دوشنبه بیست و ششم [شوال]:
- ۲۴۹ ..... روز سه شنبه بیست و هفتم [شوال]:
- ۲۵۱ ..... ۴- خاطرات اعتماد السلطنه از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم
- ۲۵۷ ..... ۵- خاطرات دکتر فووریه Feuvrier از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۱۳۰۹ ه. ق
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۸ ..... [خاطرات دکتر فووریه]:
- ۲۵۸ ..... ۱۰ مه- ۱۳ شوال
- ۲۵۸ ..... ۱۱ مه- ۱۴ شوال [۱۳۰۵]
- ۲۵۹ ..... ۱۴ مه- ۱۷ شوال

- ۲۵۹ ..... ۱۵ مه - ۱۸ شوال
- ۲۶۰ ..... ۲۰ مه - ۲۳ شوال
- ۲۶۳ ..... ۲۳ مه - ۲۶ شوال
- ۲۶۴ ..... ۶- یادداشت صدر الاشراف در مورد یک واقعه از آخرین سفر قم ناصر الدین شاه
- ۲۶۶ ..... پیوست ۱ شهر قم در دوره ناصری از نگاه سفرنامه نویسان فرنگی
- ۲۶۶ ..... اشاره
- ۲۶۷ ..... ۱- شهر قم در عهد ناصری از نگاه «بروگش» مستشرق آلمانی ۲۷- ۳۰ نوامبر ۱۸۶۰ م جمادی الاخر ۱۲۷۷ ه. ق
- ۲۶۷ ..... اشاره
- ۲۶۷ ..... [۲۶ نوامبر ۱۸۶۰]:
- ۲۷۴ ..... ۲- شهر قم در دوره ناصری از نگاه آرمینوس وامبری خاورشناس مجاری سپتامبر ۱۸۶۲ (ربیع الثانی ۱۲۷۹)
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... [دوم سپتامبر ۱۸۶۲ (۱۲۷۹ ه. ق)]
- ۲۸۴ ..... ۳- شهر قم در دوره ناصری از نگاه مادام دیالافوا ژوئیه اوت ۱۸۸۱ (شعبان و رمضان ۱۲۹۸)
- ۳۰۲ ..... ۴- شهر قم در دوره ناصری از نگاه ادوارد براون فوریه ۱۸۸۸ میلادی جمادی الاخر ۱۳۰۵ ه. ق
- ۳۱۴ ..... ۵- شهر قم در دوره ناصری از نگاه لرد کرزن ۱۸۸۹ م ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ه. ق
- ۳۱۴ ..... اشاره
- ۳۱۴ ..... در راه جنوب
- ۳۲۷ ..... پیوست ۲ گزیده اسناد قم در دوره ناصری
- ۳۲۷ ..... اشاره
- ۳۲۸ ..... سند شماره ۱ [نامه ناصر الدین شاه به امیرکبیر] جناب امیر نظام
- ۳۲۸ ..... سند شماره ۲ روزنامهچه دار الایمان قم [در دوره ناصری]
- ۳۳۱ ..... سند شماره ۳ [نامه اعتضاد الدوله حاکم قم به ناصر الدین شاه] [۱۲۹۰ ه. ق] هو
- ۳۳۲ ..... سند شماره ۴ [نامه اعتضاد الدوله حاکم قم]
- ۳۳۲ ..... سند شماره ۵ [نامه اعتضاد الدوله حاکم قم، به ناصر الدین شاه]
- ۳۳۴ ..... سند شماره ۶ [گزارش اعتضاد الدوله حاکم قم]
- ۳۳۴ ..... سند شماره ۷ [گزارش اعتضاد الدوله حاکم قم]

- سند شماره ۸ [نامه حاکم قم در مورد وضعیت این شهر] ..... ۳۳۵
- سند شماره ۹ [گزارش حاکم قم راجع به کارخانه بلورسازی آنجا] ..... ۳۳۶
- سند شماره ۱۰ [گزارش حاکم قم راجع به تلگرافخانه این شهر] ..... ۳۳۷
- سند شماره ۱۱ [گزارش حاکم قم راجع به کارخانه بلورسازی آنجا] ..... ۳۳۸
- سند شماره ۱۲ [گزارش حاکم قم راجع به جمعه بازار این شهر] ..... ۳۳۹
- سند شماره ۱۳ [نامه حاکم قم راجع به تلگرافخانه این شهر] ..... ۳۴۰
- سند شماره ۱۴ [نامه ای در مورد بست نشینی در حرم حضرت فاطمه معصومه (س)] ..... ۳۴۱
- سند شماره ۱۵ [شرح منازلی که اردوی شاه در سفر چهارم قم «۱۲۸۴» در آنها باید اطراق می نمود] ..... ۳۴۱
- سند شماره ۱۶ [نامه محسن میرزا امیرآخور (احتمالا حاکم قم) به ناصر الدین شاه بعد از سفر چهارم] ..... ۳۴۲
- سند شماره ۱۷ [نامه ای در مورد قنوت قم به ناصر الدین شاه در آستانه سفر چهارم وی به آن شهر] ..... ۳۴۴
- سند شماره ۱۸ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به متولی باشی قم] ..... ۳۴۵
- اشاره ..... ۳۴۵
- جواب ..... ۳۴۵
- جواب جناب متولی باشی ..... ۳۴۶
- سند شماره ۱۹ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم] ..... ۳۴۶
- اشاره ..... ۳۴۶
- جواب ..... ۳۴۸
- سند شماره ۲۰ [تلگراف یحیی خان معتمد الملک به حاکم قم] ..... ۳۴۹
- اشاره ..... ۳۴۹
- جواب ..... ۳۴۹
- سند شماره ۲۱ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به عزت الدوله] ..... ۳۵۱
- اشاره ..... ۳۵۱
- جواب ..... ۳۵۱
- سند شماره ۲۲ [تلگراف یحیی خان معتمد الملک به همسرش عزت الدوله] ..... ۳۵۱
- اشاره ..... ۳۵۱
- جواب ..... ۳۵۲

- سند شماره ۲۳ [تلگراف معتمد الملک به حاکم قم] ..... ۳۵۳
- اشاره ..... ۳۵۳
- جواب ..... ۳۵۳
- سند شماره ۲۴ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم] ..... ۳۵۴
- اشاره ..... ۳۵۴
- جواب ..... ۳۵۴
- سند شماره ۲۵ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم] ..... ۳۵۶
- اشاره ..... ۳۵۶
- جواب ..... ۳۵۶
- سند شماره ۲۶ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم] ..... ۳۵۷
- سند شماره ۲۷ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه (س)] ..... ۳۵۷
- اشاره ..... ۳۵۷
- جواب ..... ۳۵۸
- سند شماره ۲۸ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به آقا ابراهیم امین السلطان] ..... ۳۵۸
- اشاره ..... ۳۵۸
- جواب ..... ۳۵۸
- سند شماره ۲۹ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به کامران میرزا نایب السلطنه] ..... ۳۵۹
- اشاره ..... ۳۵۹
- جواب ..... ۳۶۰
- سند شماره ۳۰ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به اعتضاد الدوله حاکم قم] ..... ۳۶۱
- اشاره ..... ۳۶۱
- جواب ..... ۳۶۱
- سند شماره ۳۱ [تلگراف آقا ابراهیم امین السلطان به متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه (س)] ..... ۳۶۲
- اشاره ..... ۳۶۲
- جواب ..... ۳۶۲
- سند شماره ۳۲ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به فخر الملوک دختر ناصر الدین شاه و زن اعتضاد الدوله حاکم قم] ..... ۳۶۳

۳۶۳ ..... اشاره

۳۶۳ ..... جواب

۳۶۴ ..... سند شماره ۳۳ [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

۳۶۴ ..... اشاره

۳۶۴ ..... جواب

۳۶۵ ..... سند شماره ۳۴ [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

۳۶۵ ..... سند شماره ۳۵ [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

۳۶۵ ..... اشاره

۳۶۵ ..... جواب

۳۶۶ ..... سند شماره ۳۶

۳۶۶ ..... اشاره

۳۶۶ ..... جواب

۳۶۷ ..... سند شماره ۳۷ [تلگراف صدراعظم به حکام ولایات]

۳۶۷ ..... اشاره

۳۶۷ ..... جواب

۳۶۸ ..... سند شماره ۳۸ [تلگراف ناصر الدین شاه به میرزا علی اصغر خان امین السلطان]

۳۶۸ ..... اشاره

۳۶۹ ..... جواب

۳۷۰ ..... سند شماره ۳۹ [تلگراف صدراعظم به متولی باشی آستانه حضرت معصومه]

۳۷۰ ..... اشاره

۳۷۱ ..... جواب

۳۷۲ ..... سند شماره ۴۰

۳۷۲ ..... اشاره

۳۷۲ ..... اعلان عمومی

۳۷۳ ..... سند شماره ۴۱

۳۷۳ ..... اشاره

۳۷۳ ..... اعلان عمومی

۳۷۸ ..... فهرست عمومی اعلام

۴۴۴ ..... درباره مرکز

سرشناسه: قاضیها، فاطمه، ۱۳۳۵ -

عنوان و نام پدیدآور: سفرهای ناصرالدین شاه به قم (۱۲۶۶ - ۱۳۰۹هـ.ق.)/به کوشش فاطمه قاضیها.

مشخصات نشر: تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری: بیست و دو، [۳۶۱] ص. مصور، نمونه.

فروست: سازمان اسناد ملی ایران؛ ۱۸۱.

شابک: ۲۷۰۰۰ ریال ۹۶۴-۶۱۸۹-۶۲-۸:

یادداشت: عنوان به انگلیسی: F. ghaziha Nasereddin shah's Journrrys to Qom (۱۸۵۰ - ۱۸۹۲)

یادداشت: نمایه.

موضوع: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ق. -- سفرها -- ایران -- قم.

موضوع: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷ - ۱۳۱۳ق. -- خاطرات.

موضوع: سفرنامه های ایرانی.

موضوع: قم -- سیر و سیاحت -- قرن ۱۳ق.

شناسه افزوده: سازمان اسناد ملی ایران. پژوهشکده اسناد.

رده بندی کنگره: DSR۱۳۶۹/ق۲س۷ ۱۳۸۱

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴۵۰۴۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۸۱۹۷۷

ص: ۱











## فهرست مندرجات

موضوع شماره صفحه

پیشگفتار سیزده

مقدمه پانزده

بخش اول

اولین سفر ناصر الدین شاه به قم ۲-۴

بخش دوم

دومین سفر ناصر الدین شاه به قم ۵-۱۴

۱- درباره دومین سفر ۷-۱۳

- پی نوشتها ۱۳-۱۴

بخش سوم

سومین سفر ناصر الدین شاه به قم ۱۵-۳۲

۱- درباره سومین سفر ۱۷-۱۸

۲- گزارش سفر ۱۸-۲۷

۳- مرگ جیران تجریشی (فروغ السلطنه) ۲۷

ص: ۶

۴- واقعه قتل حاجی مبارک به دستور ناصر الدین شاه ۲۷- ۳۰

- پی نوشتها ۳۰- ۳۲

بخش چهارم

چهارمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۳۳- ۶۱

۱- درباره چهارمین سفر ۳۵- ۳۷

۲- خاطرات ناصر الدین شاه در چهارمین سفر ۳۷- ۵۷

- پی نوشتها ۵۷- ۶۱

بخش پنجم

پنجمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۶۳- ۷۶

۱- درباره پنجمین سفر ۶۵- ۶۷

۲- خاطرات پنجمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۶۷- ۷۵

- پی نوشتها ۷۵- ۷۶

بخش ششم

ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۷۷- ۱۶۴

۱- درباره ششمین سفر ۷۹

۲- گزارش سفر ۸۰- ۸۲

۳- خاطرات ناصر الدین شاه در سفر ششم قم ۸۳- ۱۲۹

- پی نوشتها ۱۲۹- ۱۳۳

۴- شرح جغرافیایی دریاچه مابین تهران و قم توسط ناصر الدین شاه ۱۳۴- ۱۳۸

- پی نوشتها ۱۳۸-۱۳۹

۵- خاطرات روزانه اعتماد السلطنه از ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۱۴۰-۱۵۳

- پی نوشتها ۱۵۳

۶- وقایع ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم به روایت دوستعلی خان معیر الممالک ۱۵۴-۱۶۴

- پی نوشتها ۱۶۴

بخش هفتم

هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۱۶۵-۲۱۱

۱- درباره هفتمین سفر ۱۶۷-۱۶۸

۲- گزارش سفر ۱۶۸-۱۷۷

- پی نوشتها ۷۷-۱۷۹

۳- خاطرات ناصر الدین شاه در هفتمین سفر قم ۱۸۰-۱۹۵

- پی نوشتها ۱۹۵-۱۹۶

۴- خاطرات اعتماد السلطنه از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم ۱۹۷-۲۰۲

- پی نوشتها ۲۰۲

۵- خاطرات دکتر فووریه از هفتمین سفر ۲۰۳-۲۰۹

- پی نوشتها ۲۰۹

۶- یادداشت صدر الاشراف در مورد یک واقعه از آخرین سفر ناصر الدین شاه به قم ۲۱۰-۲۱۱

ص: ۸

پیوست (۱) شهر قم در دوره ناصری از نگاه سفرنامه نویسان فرنگی ۲۱۳-۲۷۲

۱- شهر قم در دوره ناصری از نگاه بروگش مستشرق آلمانی ۲۱۵-۲۲۱

- پی نوشتها ۲۲۱

۲- شهر قم در دوره ناصری از نگاه آرمینوس وامبری خاورشناس مجاری ۲۲۲-۲۳۱

- پی نوشتها ۲۳۱

۳- شهر قم در دوره ناصری از نگاه مادام دیالافوا ۲۳۲-۲۴۷

- پی نوشتها ۲۴۷-۲۴۸

۴- شهر قم در دوره ناصری از نگاه ادوارد براون ۲۴۹-۲۶۰

- پی نوشتها ۲۶۰

۵- شهر قم در دوره ناصری از نگاه لرد کرزن ۲۶۱-۲۷۱

- پی نوشتها ۲۷۲

پیوست (۲) گزیده اسناد قم در دوره ناصری ۲۷۳-۳۱۶

سند شماره ۱- نامه ناصر الدین شاه به امیرکبیر ۲۷۵

سند شماره ۲- روزنامه دار الایمان قم در دوره ناصری ۲۷۵-۲۷۸

سند شماره ۳- نامه اعتضاد الدوله حاکم قم به ناصر الدین شاه ۲۷۸

سند شماره ۴- نامه اعتضاد الدوله حاکم قم ۲۷۹

سند شماره ۵- نامه اعتضاد الدوله حاکم قم به ناصر الدین شاه ۲۷۹-۲۸۰

سند شماره ۶- گزارش اعتضاد الدوله حاکم قم ۲۸۱

سند شماره ۷- گزارش اعتضاد الدوله حاکم قم ۲۸۱-۲۸۲

سند شماره ۸- نامه حاکم قم در مورد وضعیت این شهر ۲۸۲-۲۸۳

سند شماره ۹- گزارش حاکم قم راجع به کارخانه بلورسازی آنجا ۲۸۳-۲۸۴

سند شماره ۱۰- گزارش حاکم قم راجع به تلگرافخانه این شهر ۲۸۴-۲۸۵

سند شماره ۱۱- گزارش حاکم قم راجع به کارخانه بلورسازی آنجا ۲۸۵-۲۸۶

سند شماره ۱۲- گزارش حاکم قم راجع به جمعه بازار این شهر ۲۸۶-۲۸۷

سند شماره ۱۳- نامه حاکم قم راجع به تلگرافخانه این شهر ۲۸۷

سند شماره ۱۴- نامه ای در مورد بست نشینی در حرم حضرت فاطمه معصومه (س) ۲۸۸

سند شماره ۱۵- شرح منازلی که اردوی شاه در آنها باید اطراق کند ۲۸۸-۲۸۹

سند شماره ۱۶- نامه محسن میرزا امیراخور (احتمالا حاکم قم) به ناصرالدین شاه ۲۸۹-۲۹۰

سند شماره ۱۷- نامه ای در مورد قنوت قم به ناصرالدین شاه ۲۹۰-۲۹۱

سند شماره ۱۸- تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به متولی باشی قم ۲۹۱-۲۹۲

سند شماره ۱۹- تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم و جواب آن ۲۹۲-۲۹۴

سند شماره ۲۰- تلگراف یحیی خان معتمد الملک به حاکم قم و جواب آن ۲۹۴

سند شماره ۲۱- تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به عزت الدوله (خواهر شاه) و جواب آن ۲۹۵

سند شماره ۲۲- تلگراف یحیی خان معتمد الملک به همسرش عزت الدوله و جواب آن ۲۹۵-۲۹۶

سند شماره ۲۳- تلگراف یحیی خان معتمد الملک به حاکم قم و جواب آن ۲۹۶-۲۹۸



- سند شماره ۲۵- تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم و جواب آن ۲۹۹- ۳۰۰
- سند شماره ۲۶- تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم ۳۰۰
- سند شماره ۲۷- تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به متولی باشی و جواب آن ۳۰۰- ۳۰۱
- سند شماره ۲۸- تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به آقا ابراهیم امین السلطان و جواب آن ۳۰۱- ۳۰۲
- سند شماره ۲۹- تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به کامران میرزا نایب السلطنه ۳۰۲- ۳۰۳
- سند شماره ۳۰- تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به حاکم قم و جواب آن ۳۰۴
- سند شماره ۳۱- تلگراف آقا ابراهیم امین السلطان به متولی باشی و جواب آن ۳۰۵
- سند شماره ۳۲- تلگراف کامران میرزا به فخر الملوک دختر ناصر الدین شاه و جواب آن ۳۰۶
- سند شماره ۳۳- تلگراف صدراعظم به حاکم قم و جواب آن ۳۰۷
- سند شماره ۳۴- تلگراف صدراعظم به حاکم قم ۳۰۸
- سند شماره ۳۵- تلگراف صدراعظم به حاکم قم و جواب آن ۳۰۸- ۳۰۹
- سند شماره ۳۶- تلگراف صدراعظم به نایب الحکومه قم و جواب آن ۳۰۹
- سند شماره ۳۷- تلگراف صدراعظم به حکام ولایات ۳۱۰- ۳۱۱
- سند شماره ۳۸- تلگراف ناصر الدین شاه به میرزا علی اصغر امین السلطان و جواب آن ۳۱۱- ۳۱۳
- سند شماره ۳۹- تلگراف صدراعظم به متولی باشی و جواب آن ۳۱۳- ۳۱۴
- سند شماره ۴۰- اعلان عمومی در مورد وسیله حمل و نقل از تهران به قم و



سند شماره ۴۱- اعلان عمومی در مورد وسیله حمل و نقل از تهران به قم و بالعکس ۳۱۶

- پی نوشتها ۳۱۶-۳۱۹

فهرست عمومی اعلام ۳۲۱-۳۴۲

تصاویر و گزیده اسناد ۳۴۳-۳۶۲

ص: ۱۳

## پیشگفتار

از مطالعه وقایع و حوادث تاریخی و نیز آداب و رسوم ملل می توان دریافت، چه مسائلی باعث علو و ترقی یک ملت و چه اقدامات و شیوه ها و پیشامدهایی باعث عقب ماندگی و انحطاط آن می گردد. از آنجایی که در تاریخ گذشته کشور ما، همواره غلبه با حکومت‌های استبدادی بوده است، پیداست که هرچه بیشتر با زندگی این حاکمان و پادشاهان آشنا شویم، به آراء و عقاید جدیدی در ارتباط با علل عدم پیشرفت کشورمان نسبت به دنیای پیشرفته، دست خواهیم یافت.

غور و بررسی در احوال گذشتگان و بدست آوردن عقاید و آرای آنان، طبعاً مایه آگاهی، پندآموزی و نهایتاً کشف علل عقب ماندگی و پیشرفت و ترقی سطح فرهنگ و تمدن کشور خواهد شد و اگر از نتایج به دست آمده درسی نگیریم، زیانی بس عظیم به مملکت خویش رسانده ایم.

گذشته از محققان و پژوهشگران، عموم مردم نیز علاقمندند که از زندگانی حاکمان نسل های گذشته خبری به دست بیاورند، زیرا به درستی گمان می کنند که میان وضع زندگانی آنان و اوضاع مملکتداری در گذشته، رابطه ای تنگاتنگ وجود داشته است. این علاقمندی گاهی موجب کنجکاوی در جزئیات زندگی این حاکمان می شود و افسانه ها و داستان‌هایی نیز در این ارتباط پدید می آید، ولی برای پی بردن به واقعیت زندگی حاکمان چه منبعی موثق تر از اسناد آن زمان می باشد، به خصوص سندی که با دستخط و قلم

حاکمی چون ناصرالدین شاه باشد که بیش از نیم قرن بر مقدرات این کشور حکمرانی کرده است. و شخصا به نگارش خاطرات خویش دست یازیده است.

کتاب «سفرهای ناصرالدین شاه به قم» که مجموعه ای است از مطالب مربوط به «سفرهای هفتگانه ناصرالدین شاه به قم» حاوی نکات فراوانی از این دست است.

پیش از این سازمان اسناد ملی ایران مبادرت به انتشار خاطرات و سفرنامه های دیگری نیز از ناصرالدین شاه کرده است که از آن میان ۵ مجلد مربوط به سه سفر فرنگستان، یک مجلد مربوط به سفر عتبات (شهریار جاده ها) و یک مجلد حاوی یادداشتهای روزانه او در تهران و بیلاقات اطراف آن می باشد.

کتاب حاضر علاوه بر خاطرات شخصی ناصرالدین شاه در سفرهای چهارم الی هفتم، حاوی مطالبی مربوط به سفرهای وی به قم می باشد که هر سفر به تفکیک مورد بررسی قرار گرفته است، در خاتمه کتاب نیز اسنادی مربوط به وقایع و مسائل مربوط به شهر قم و همچنین نگاه سفرنامه نویسان فرنگی به این شهر در دوره ناصری درج گردیده است، که امید است مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد.

در پایان لازم می دانم از تلاشهای پژوهشگر گرامی سرکار خانم فاطمه قاضیها که تدوین این مجموعه را به عهده داشته اند سپاسگزارم.

دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ معاون اسناد ملی و سرپرست پژوهشکده اسناد

ناصرالدین شاه قاجار که پادشاهی شکارچی، عاشق سیروسفر و گشت و گذار و در عین حال به عقیده نگارنده نویسنده ای توانا بود، در زمان سلطنت خود هفت بار به شهر قم سفر کرد.

این شهر که پیشینه بنای آن را به تهمورث از شاهان اساطیری ایران نسبت داده اند، در سال ۲۳ ه. ق در زمان خلافت عمر بن خطاب از سوی ابو موسی اشعری فتح شد (۱) و چند دهه پس از آن محل مهاجرت اعراب اشعری گردید.

در آغاز سده سوم هجری و در پی عزیمت امام رضا (ع) به ایران، خواهر ایشان حضرت فاطمه معصومه (س) به قصد دیدار برادر راهی ایران گردید و چون به ساوه رسید بیمار شد، موسی بن خزرج اشعری از اشعریان مقیم قم چون این خبر را شنید به ساوه رفت و وی را به قم آورده در سرای خویش منزل داد. بیماری حضرت فاطمه معصومه (س) هفده روز ادامه یافت و درحالی که حدوداً بیش از ۲۱ یا ۲۲ سال از عمر وی نگذشته بود، وفات یافت. پیکر این بانوی پرهیزکار را در باغ بابلان که در آن زمان کنار رودخانه و بیرون شهر قم بود دفن کردند و بر سر مزار او بارگاهی بنا نمودند که در طی سالیان دراز دستخوش دگرگونیهای بسیار گردید و به تدریج بر وسعت و شکوه حرم و بناهای مجاور آن افزوده گشت، تا این که به شکوهمندترین و معروف ترین زیارتگاههای ایران پس از آستان قدس رضوی تبدیل شد. (۲) شهر قم نیز از این دگرگونیها بی نصیب نماند چنانچه در طی قرون سوم و چهارم بر وسعت آن بیش از پیش افزوده گردید، ولی در حمله مغول (۶۱۶-۶۲۱ ه. ق) یکسره ویران و سکنه آن قتل عام شدند. (۳)

بعد از حمله ویرانگر مغول و انهدام شهر قم، بازماندگان فاجعه متوجه حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) که در خارج شهر قرار داشت شدند و اساس شهر کنونی قم از پیرامون حرم طرح ریزی و شبکه های ارتباطی و واحدهای مسکونی و بازار و

ص: ۱۶

۱- فرهنگ جغرافیایی (قم- اراک) (تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی، وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۴، ج ۴۸) ص ۲۰۸.

۲- ر. ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی (تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۶۹) چاپ دوم، ج ۱، ص ۳۵۸.

۳- فرهنگ جغرافیایی (قم- اراک) همان ص ۱۶۲.

بناهای عمومی به تدریج ایجاد و شهر بنا گردید. بنای حرم در آغاز دوران صفویه و به همت شاه اسماعیل صفوی و به اعتباری دیگر دختر او شاه بیگم دستخوش تغییرات اساسی شد و گنبد فراز حرم و ایوان با حفظ اساس پیشین برپا گردید. بدین ترتیب مجموعه بناهای آستانه در سراسر دوران صفویه همچنان در جهت توسعه و شکوه هر چه بیشتر مورد توجه قرار گرفت. (۱)

سلاطین قاجار نیز بخصوص فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه در افزایش شکوه و جلال و آبادانی آستانه حضرت معصومه اقداماتی را به عمل رساندند. روایت است که فتحعلی شاه در ابتدای زندگانی نذر کرده بود که اگر پادشاه شود بر زیور و جلال قم بیفزاید و اهالی آن را از مالیات معاف کند، اما اطمینانی نیست که او به نذر خود رفتار کرده باشد، علی هذا وی شهر قم و توابع آن را تیول مادر خود ساخت، و به جای روکاری کاشی گنبد، خشتهای مسین زراندود گذاشت و مدرسه ای در جوار آنجا ساخت با درآمد موقوفه ای برای تحصیل یک صد طلبه و نیز بیمارستان و مهمانخانه ای تاسیس نمود و می گویند هر ساله ۱۰۰/۰۰۰ تومان خرج آنجا می کرده است. و هروقت که به قم می رفته راه تا حرم را پیاده می پیموده و هنگامی که وفات یافت بنابر وصیتش او را در قم دفن کردند (۲).

در زمان ناصرالدین شاه گنبد دیگر را هم مطلا کردند و بنای صحن جدید توسط میرزا علی اصغر امین السلطان چندین سال به طول انجامید و جاده های جدید در فاصله میان تهران قم احداث گردید. (۳)

بنابراین این شهر از دیرباز هم به دلیل جاذبه زیارتی و هم به دلیل موقعیت جغرافیایی آن که در مسیر شهرهای باستانی شیراز و اصفهان قرار داشته نه فقط که میعادگاه زائران شیعه مذهب بوده، بلکه محل عبور و سیاحت سیاحان فرنگی نیز بوده است.

ناصرالدین شاه قاجار نیز در طول ۵۰ سال سلطنت خود، بیشتر اوقات را در سفر به سر می برد. و در ضمن گشت و گذار خاطرات روزانه اش را هم یادداشت می کرد. به همین جهت از وی سفرنامه های متعددی برجای مانده است، وی سه بار در سالهای ۱۲۹۰ (۴)، ۱۲۹۵ (۵) و ۱۳۰۶ (۶) ه. ق به فرنگستان رفت و سفرنامه های خود را از لحظه حرکت از تهران و گاهی چند روز قبل از حرکت تا زمان برگشت به تهران به رشته تحریر در آورد. خاطرات وی در سفر اول و دوم به خط خودش و در سفر سوم به تقریر وی و خط همراهانش از قبیل دختر خوش خط او فخرالدوله، البته تا مرز ارس،

ص: ۱۷

- ۱- ر. ک. دائره المعارف تشیع (تهران: نشر سعید محبی ۱۳۷۵) چاپ سوم، ص ۸۲.
- ۲- ر. ک. جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) چاپ چهارم، ص ۲۸۶.
- ۳- ر. ک. جرج. ن. کرزن، همان جا، همان صفحه.
- ۴- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر اول فرنگستان، به کوشش فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۷۷).
- ۵- روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه در سفر دوم فرنگستان، به کوشش فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۷۹).

۶- شامل سه کتاب به شرح ذیل: الف- روزنامه خاطرات ناصر الدین شاه، در سفر سوم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، با همکاری موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۹). ب- روزنامه خاطرات ناصر الدین شاه در سفر سوم فرنگستان (کتاب دوم)، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱). ج- روزنامه خاطرات ناصر الدین شاه در سفر سوم فرنگستان (کتاب سوم) به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۳).



غلامحسین خان امین خلوت، ابو القاسم خان ناصر الملک، ابو الحسن خان فخر الملک و غیره نوشته شده است. همچنین پیش از سفر به فرنگ در سال ۱۲۸۷ به عتبات عالیات سفر نمود (۱) و سفرنامه آن را از خود به یادگار گذاشت. وی افزون بر سفرهای خارج از کشور در داخل نیز هیچگاه آرام و قرار نداشت و با اردوئی به نام اردوی همایونی به سفرهای دور و نزدیک می رفت و خاطرات سفر را با نثری ساده و روان به رشته تحریر درمی آورد.

سفرهای مهم وی در داخل کشور عبارتند از:

۱- دو سفر به خراسان در سالهای ۱۲۸۳ (۲) و ۱۳۰۰ ه. ق (۳)

۲- دو سفر به گیلان در سالهای ۱۲۸۶ (۴) و ۱۳۰۴ (۵) ه. ق، که سفر دومی را تا قزوین ادامه داده و به علت برف و کولاک شدید ناتمام گذاشته، به تهران بازگشت.

۳- سفر به مازندران (۶) در سال ۱۲۹۲ ه. ق

۴- سفر به عراق عجم (ولایات مرکزی ایران) در سال ۱۳۰۹ (۷) ه. ق

علاوه بر سفرهای بلندمدت، پیوسته بخصوص در فصل تابستان به مناطق خوش آب و هوای نزدیک تهران مانند فیروزکوه، شهرستانک، دوشان تپه، جاجرود، کن و سولقان، آهار، شکراب و امثالهم به گشت و گذار و شکار می پرداخت و شب و روز را در کوه و صحرا به سر می برد و در این مورد نیز متناوبا به درج خاطرات خود می پرداخت. (۸)

افزون بر موارد مذکور در فوق که مربوط به سفرنامه های منتشرشده وی می باشد، سفرهای دیگری به اقصی نقاط کشور داشته است که یا در اوایل پادشاهی بوده و خاطرات خود را ننوشته و یا منتشر نشده است. لذا همان طور که مذکور گردید تا آنجا که بر نگارنده معلوم گشته است، ۷ سفر نیز به قم داشته است که ۴ بار آن در خلال سفرهای دیگر و ۳ بار فقط برای سفر به قم بوده است.

اولین سفر وی به قم با همراهی میرزا تقی خان امیرکبیر و در سال ۱۲۶۶ (۹) قمری به وقوع پیوست. در این زمان ناصرالدین شاه ۱۹ سال داشت و در دومین سال سلطنت خود به سر می برد. چنین به نظر می رسد که وی از این سفر نوشته ای بر جای نگذاشته است.

دومین بار که ناصرالدین شاه به زیارت آستانه حضرت فاطمه معصومه (س) نائل گردید، زمانی بود که اردوی شاه از سفر اصفهان بازمی گشت. این سفر در سومین سال سلطنت و باز هم با همراهی میرزا تقی خان امیرکبیر انجام گرفت و اردوی شاه در غره رجب (۱۰) عازم

ص: ۱۸

اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲).

- ۲- روزنامه سفر خراسان، نوشته علی نقی حکیم الممالک، زیر نظر ایرج افشار (تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، بی تا).
- ۳- سفرنامه دوم خراسان ناصر الدین شاه قاجار، نوشته ناصر الدین شاه قاجار (تهران: انتشارات کاوش، ۱۳۶۳).
- ۴- روزنامه سفر گیلان ناصر الدین شاه قاجار، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، (گیلان، موسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷).
- ۵- فاطمه قاضیها، روزنامه خاطرات ناصر الدین شاه در سفر ناتمام گیلان، پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر محمود افشار)، به کوشش ایرج افشار، با همکاری کریم اصفهانیان (تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار، ۱۳۸۱) جلد چهاردهم.
- ۶- روزنامه سفر مازندران، نوشته ناصر الدین شاه قاجار، زیر نظر ایرج افشار (تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۶).
- ۷- سفرنامه عراق عجم، نوشته ناصر الدین شاه قاجار (تهران: تیراژه، ۱۳۶۲).
- ۸- یادداشتهای روزانه ناصر الدین شاه (۱۳۰۰ - ۱۳۰۳ قمری) به کوشش پرویز بدیعی (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، ۱۳۷۸).
- ۹- ر. ک. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مراه البلدان، همان، ج ۲، ص ۱۰۰۲ و محمد حسن خان اعتماد السلطنه تاریخ منتظم ناصری، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷) ج ۳، ص ۱۷۷.
- ۱۰- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره سیزدهم، (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳) ص ۶۳.

اصفهان گردید. و در آخرین روز شوال از اصفهان حرکت نمود و در قریه جز در سه فرسخی اصفهان مصمم گردید از راه نطنز به کاشان برود تا پس از چند روز اقامت در آنجا، در قم اطراق کند، در هنگام توقف در قم ماجرای مربوط به عباس میرزا ملک آرا حادث گردید که مقدمات غضب ناصر الدین شاه نسبت به میرزا تقی خان امیرکبیر را فراهم آورد. (۱)

سومین سفر ناصر الدین شاه به قم، در سال ۱۲۷۵ ه. ق و در سفر معروف «چمن سلطانی» انجام یافت، چنانچه در تاریخ روز بیست و نهم شعبان این سال، شاه به عزم زیارت حضرت معصومه و سیاحت در سلطانیه از تهران حرکت کرد (۲) و پس از طی منازل از قبیل، یافت آباد، آدران، حوض سلطان و پل دلاک، در روز پنجشنبه دهم ماه رمضان در شهر قم فرود آمده و مورد استقبال اهالی قرار گرفت و به زیارت حضرت معصومه نائل گردید. (۳) واقعه قتل حاجی مبارک (۴) به دستور ناصر الدین شاه و همین طور بیماری منجر به فوت سوگلی شاه، یعنی جیران تجریشی در این سفر روی داد. (۵)

چهارمین سفر نیز در سال ۱۲۸۴ در بیستمین سال سلطنت وقوع یافت، در این سفر شاه فقط قصد شکار در مسیله و زیارت حضرت فاطمه معصومه (س) و سپس بازگشت به تهران را داشت. ناصر الدین شاه خاطرات خود را از این سفر که در ماه شوال روی داد، تا بازگشت به تهران با ذکر وقایع جالب و خواندنی به رشته تحریر درآورد. (۶)

پنجمین سفر ناصر الدین شاه به قم در بازگشت از سفر عتبات در سال ۱۲۸۷ و در روزهای ۲۴ و ۲۵ ذی‌قعدة انجام یافت. (۷)

سفر ششم ناصر الدین شاه به قم نیز در روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب سال ۱۳۰۵ آغاز شد، این سفر مختص قم بود و ناصر الدین شاه پس از زیارت و سیاحت در قم به تهران بازگشت (۸). هفتمین سفر قم نیز بدین ترتیب انجام یافت که شاه در ماه شوال ۱۳۰۹ قمری که مصادف با دومین ماه از فصل بهار بود تصمیم گرفت به سیاحت در ولایات مرکزی ایران پردازد. و این سفر را از طریق قم آغاز کند. چنانچه پس از عبور و اطراق در حضرت عبد العظیم، کهریزک، حسن آباد، علی آباد، حوض سلطان و کوشک نصرت در روز جمعه ۲۳ شوال به قم وارد شد و سه روز در آنجا اقامت نموده به سیاحت و زیارت پرداخت و سپس به سوی طایقون حرکت نموده و از آنجا به سیروسیاحت در شهرها و روستاهای ولایات مرکزی از قبیل دلیجان، محلات، سلطان آباد، بروجرد، نهاوند، تویسرکان، فراهان، آشتیان، دستجرد، ساوه و زرنند پرداخته و از طریق رباطکریم

ص: ۱۹

۱- مکی، حسین، زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر (تهران: تیرازه ۱۳۷۳) چاپ دوازدهم، ص ۴۴۷.

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، همان، ج ۳، ص ۱۸۱۴.

۳- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، سنه ۱۲۷۵، نمره ۴۲۸ و ۴۲۹، ص ص ۲۸۷۵ و ۲۸۷۹.

۴- ر. ک. عبد الله مستوفی، شرح زندگانی من (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱) ج ۱، ص ص ۳۸۷-۳۸۹.

۵- جیران تجریشی ملقب به فروغ السلطنه یکی از همسرانی بود که بسیار مورد علاقه ناصر الدین شاه بود، وی در سال ۱۲۷۵ در سفر چمن سلطانیه ناصر الدین شاه بیمار شد، به همین دلیل سفر را ناتمام گذاشته به تهران بازگشت و فوت نمود. ر. ک. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، زیر نظر ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰) ص

- ۶- ر. ک. فاطمه قاضیها، خاطرات ناصر الدین شاه قاجار در سفر به قم، گنجینه اسناد (فصلنامه تحقیقات تاریخی)، بهار و تابستان ۱۳۷۹، شماره های ۳۷ و ۳۸، ص ص ۲۳-۳۴.
- ۷- ر. ک. شهریار جاده ها، همان، ص ص ۲۲۳-۲۳۶.
- ۸- سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوتات، همان خاطرات روز ۱۹ رجب ناصر الدین شاه.

در روز دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۱۰ وارد قصر سلطنت آباد شد.

در سفرهای اول ۱۲۶۶، سوم ۱۲۷۵، چهارم ۱۲۸۴، ششم ۱۳۰۵ و هفتم ۱۳۰۹، ناصرالدین شاه تهران را به قصد قم ترک می کند ولی در سفر دوم از اصفهان و از طریق کاشان وارد قم می شود و سپس به تهران بازگشت می نماید. همینطور در بازگشت از عتبات نیز از طریق کرمانشاه و همدان و ... به قم ورود نموده و پس از زیارت حضرت فاطمه معصومه (س) عازم تهران می شود.

کتاب حاضر مجموعه ایست حاوی اطلاعات مربوط به سفرهای هفتگانه ناصرالدین شاه به قم که قاعدتا شامل ۷ بخش، تحت عنوان اولین سفر ناصرالدین شاه به قم، دومین ... سومین ... و ... است در ابتدای هر بخش مقدمه مربوط به همان سفر و سپس اطلاعات مربوط درج شده است، نگارنده در مورد سفرهای اول تا سوم موفق به تحصیل خاطره و دستخطی از ناصرالدین شاه نگردید، لذا به گزارشات و خاطرات دیگران بسنده شد. ولی سفرهای دیگر علاوه بر گزارشات و خاطرات دیگران حاوی خاطرات شخص ناصرالدین شاه می باشد که در این میان سفر ششم حاوی خاطرات مفصل تر از بقیه سفرها است که برای اولین بار منتشر می گردد، لازم به توضیح است که خاطرات سفر چهارم نیز با دستخط شخص ناصرالدین شاه بوده است.

در بخش پیوستها نیز در «پیوست ۱» به شرح مشاهدات سیاحان فرنگی معاصر ناصرالدین شاه از لحظه حرکت از تهران تا ورود به شهر قم پرداخته شده است که مقایسه نگاه این سیاحان با نگاه ناصرالدین شاه و یا حتی با یکدیگر خالی از جاذبه نیست در «پیوست ۲» نیز اسنادی از قم در دوره ناصری که قسمت عمده آن حاوی گزارشهای حاکم قم و مکاتبات وی با سران حکومت است به نظر مطالعه کنندگان گرامی می رسد.

بهرحال نهایت تلاش به کار گرفته شد که مجموعه حاضر خالی از نقص در دسترس محققان و علاقمندان گرامی قرار گیرد، با این همه از اساتید گرانقدر انتظار است که کاستیها را به نگارنده گوشزد نمایند.

### **تقدیر و تشکر:**

بر خود لازم می دانم که از مسئولین، و همکارانی که هریک به طریقی در انتشار این مجموعه همکاری نموده اند قدردانی نمایم. لذا خاطر نشان می سازم که انجام کار

پژوهش و تدوین این کتاب در زمان ریاست دانشمند عالی قدر جناب آقای مهندس سید حسن شهرستانی انجام یافت و پس از ادغام سازمان اسناد با کتابخانه ملی تحت ریاست عالم جلیل القدر جناب آقای سید کاظم موسوی بجنوردی ریاست محترم سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران انتشار یافت که بدین وسیله سپاس خود را تقدیم هردو بزرگوار که پیوسته حامی امر پژوهش بوده اند می نمایم.

همچنین از استاد گرامی جناب آقای دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ معاون محترم اسناد ملی و سرپرست پژوهشگاه اسناد که پیوسته در پیشبرد اهداف پژوهشی ثابت قدم بوده اند قدردانی می نمایم.

در امر مقابله متن و اسناد، چون همیشه از یاری و مساعدت همکار ارجمند و فرهیخته ام جناب آقای محمود طاهر احمدی برخوردار گشتم که از ایشان نیز بسیار سپاسگزارم.

از جناب آقای مسلم خوش بیان مدیریت محترم اطلاع رسانی، جناب آقای محمد بقایی معاون و سایر همکارانشان بخصوص سرکار خانم هما قاضی که در دسترسی به اسناد با اینجانب به نحو شایسته ای همکاری داشته اند قدردانی می نمایم.

کار انتشار این مجموعه بدون مساعدت جناب آقای علی میرانصاری مدیر محترم چاپ و انتشارات و جناب آقای نصرت اله امیرآبادی کارشناس انتشارات غیر مقدور بود که از تلاش ایشان در این خصوص کمال امتنان را دارم. همچنین از همکار عزیزم سرکار خانم الهام ویسایان که با بردباری و تلاش درخور نسبت به حروفچینی کتاب حاضر اهتمام نمودند تقدیر می نمایم.

فاطمه قاضیها دی ماه ۱۳۸۱

ص: ۲۱



## بخش اول: اولین سفر ناصر الدین شاه به قم



اشاره

ص: ۱



۱- درباره اولین سفر

ص: ۳

## ۱- درباره اولین سفر (۱۲۶۶ ه. ق)

بی تردید ناصر الدین شاه از اولین سفر پادشاهی خود به قم که در نوزده سالگی روی داد، نوشته ای از خود برجای نگذاشته است، زیرا زمانی که در سال ۱۳۰۵ برای ششمین بار به قم عزیمت می نماید، هنگام عبور از ماهورهای جنگل علی آباد و دیدار از میل بلند و قلعه سنگی که بنای آن را منسوب به بهرام گور نموده است، چنین می نویسد:

«در اوایل دولت میرزا تقی خان که آمدیم به قم، یک شب در همین جا اردو زده منزل کردیم.

خاطر بود، صورت این میل را هم آن وقت توی کتاب روزنامه کشیده بودم، که بعد آن کتاب را پاره کردم».<sup>(۱)</sup>

در سایر منابع تاریخی هم نگارنده موفق به دریافت گزارش یا مکاتبه ای راجع به این سفر نگردید، الا این که در کتب منتظم ناصری و همراه البلدان ذیل وقایع سال ۱۲۶۶ ه. ق به عبارت زیر بسنده گردیده است:

«موکب فیروزی کوکب اقدس اعلی عزیمت قم و بعضی از نواحی عراق فرمودند»<sup>(۲)</sup>

علی هذا اعتماد السلطنه که در سفر مذکور در فوق کودکی بیش نبوده و به همراه پدر خود از ملتزمین رکاب بوده است، در خاطرات روز ۲۲ رجب سال ۱۳۰۵ خود که شاه را در ششمین سفر به قم همراهی می کرده، هنگام اطراق در علی آباد چنین می نویسد:

«... من این علی آباد را در سنه ۱۲۶۶ دیدم که در موکب همایون در صدارت میرزا تقی خان به قم می رفت، به واسطه نبودن آب در حوض سلطان، در این علی آباد منزل فرمودند، من هفت ساله

ص: ۴

---

۱- ر. ک. همین کتاب، خاطرات ناصر الدین شاه در ۲۱ رجب ۱۳۰۵، در ششمین سفر قم.

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، همراه البلدان، به کوشش دکتر عبد الحسین نوایی، میر هاشم محدث (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷)، ج ۲، ص ۱۰۰۲. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ج ۳، ص ۱۷۰۷.

بودم، پدرم فراشبازی بود و...» (۱)

ص: ۵

---

۱- ر. ک. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، (تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰) ص ۵۵۶.



بخش دوم : دومین سفر ناصر الدین شاه به قم

اشاره

۱- درباره دومین سفر

ص: ۷

## ۱- درباره دومین سفر (۱۲۶۷ ه. ق)

دومین سفر قم ناصر الدین شاه، یک سال بعد از سفر اول و در سال ۱۲۶۷ ه. ق انجام یافت، ناصر الدین شاه که در این زمان بیست سال داشت در بازگشت از سفر معروف اصفهان، چند روزی نیز در قم توقف نمود.

خبر تصمیم ناصر الدین شاه برای عزیمت به اصفهان را روزنامه وقایع اتفاقیه در تاریخ ۸ جمادی الثانی سال ۱۲۶۷، تحت عنوان «اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی» به صورت ذیل اعلام نمود:

چون سرکار اعلیحضرت پادشاهی از زمان جلوس به تخت فرمانروائی تاکنون ممالک محروسه را سیاحت نفرموده اند و خاطر خسروانی مایل است که انتظام ولایات و آسودگی رعایا را به رأی العین مشاهده فرموده و چون آفتاب جهانتاب بوجود مبارک روشنی بخشای بلاد گردیده، عموم رعایا در سایه رأفت و رحمتش خرسندی و آسودگی و تقدیم شکرگزاری حاصل نمایند، لهذا خاطر مبارک عزیمت سیاحت در ممالک عراق و اصفهان فرموده، سلاطین سلف نور الله مضجعهم همیشه با قشون و شوکت تمام به ولایات حرکت می نمودند، ولی اعلیحضرت پادشاهی که شوکت دولت همایون و جلال نوبت روزافزون خود را آسایش و رفاه رعیت و انتظام و امنیت ممالک می دانند و منظور دارند که از زیادتى قشون در حرکت، آسیبی به رعایا نرسد، به این ملاحظه با جزئی قشونی به قدر کفایت قراول وجود مبارک و به قدر لزوم جمعی از سایر چاکران و خدّام و حشم دربار خسروانی در غرّه رجب ان شاء الله به عزم سیاحت تشریف فرمای صفحات اصفهان و آن نواحی خواهند شد و ان شاء الله تعالی از این سفر فیروزی اثر برای عموم اهالی ولایات محروسه فواید عمده و منافع کلی حاصل خواهد گردید. (۱)

ص: ۸

---

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره دهم، به تاریخ جمعه هشتم جمادی الثانی سنه ۱۲۶۷ (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳) ج ۱، ص ۴۵.



به این ترتیب ناصر الدین شاه جوان در فصل بهار و روز اول رجب به اتفاق میرزا تقی خان امیرکبیر درحالی که اردویی مرکب از شاهزادگان، امرا و وزرا و خدمه تحت عنوان اردوی همایونی وی را همراهی می کردند از تهران به قصد اصفهان حرکت کرد. (۱)

شاهزادگانی که شاه را همراهی می کردند عبارت بودند از:

عباس میرزا (برادر شاه)، کیومرث میرزا ایلخانی، علیقلی میرزا (اعتضاد السلطنه)، محمد رضا میرزا، بهاء الدوله، امامقلی میرزا (عماد الدوله)، صاحبقران میرزا (پسر پنجاهم فتحعلی شاه).

امرا و وزرا عبارت بودند از:

میرزا تقی خان امیرکبیر، میرزا آقا خان نوری، میرزا محمد شفیع خان صاحب دیوان، محمد حسن خان سردار، معیر الممالک، ملک الکتاب، مستوفی الممالک و بعضی از مستوفیان.

به هر روی اول منزلی که شاه و اردوی او در آن اطراق نمودند یافت آباد بود، و مسیر اردو از طریق قزوین، سلطان آباد و بروجرد به طرف اصفهان تعیین گردید. (۲)

اردوی شاه باشکوه و جلال کامل در حرکت بود و در منازل مسیر راه اطراق نموده به گشت و گذار می پرداخت، ولی در شهرهای بزرگ مراسم استقبال با تشریفات کامل صورت می گرفت.

بعد از یافت آباد، بعضی از منازل و شهرهایی که شاه در آنجاها اطراق و توقف نمود عبارت بودند از:

کرج (سوم رجب)، قاسم آباد (چهارم رجب) (۳) و قزوین (۸ رجب).

لازم به توضیح است که درحالی که روز هشتم رجب شاه در قزوین متوقف گردید، روز نهم رجب سفیر انگلیس و سفیر عثمانی از تهران به سمت اصفهان روانه گردیدند و دو روز بعد وزیر مختار روس هم نیز به همان صوب عازم گردید. (۴)

خانم شیل همسر جستن شیل سفیر انگلیس در بخشی از خاطرات خود راجع به این

ص: ۹

---

۱- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، غره دوازدهم، ص ۵۷.

۲- ر. ک. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷) ص ۱۰۵۵ و روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، نمره چهاردهم، ص ۶۷.

۳- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، نمره ۱۵، ص ۷۱.

۴- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، نمره ۱۶، ص ۷۵.

«شاه تصمیم گرفته است به اصفهان سفر کند و این موضوع موجب وا همه و نگرانی کلیه درباریها شده است، زیرا مقرر است که درباریهای ملازم شاه بدون دریافت هیچ گونه هزینه سفر و توشه راه عازم این سفر شوند و شخصا مخارج سنگین این گونه مسافرتها تشریفاتی را متحمل گردند. به همین جهت نارضائی درباریها از این اقدام شاه کاملا مشهود است ... در این سفر ما هم اجبارا می بایستی جزو ملتزمین رکاب باشیم تا شکوه و عظمت اردوی همایونی هرچه بیشتر متجلی گردد.

و با آنکه من شخصا ترجیح می دادم که بخاطر گرمای روزافزون هوا و تن درندادن به شرایط نامساعد این گونه سفرهای تشریفاتی، در تهران بمانم ولی چون اعضای سفارت روسیه تصمیم به همراهی با شاه در این سفر داشتند، لذا برای اعضای سفارت انگلستان برازنده نبود که از این کار طفره برونند و احترامی کمتر از روسها برای اعلیحضرت شاه ایران قائل شوند. به همین جهت، من تمام ناراحتیهای حاصل از این سفر را بر آسایش و آرامش زندگی در تهران ترجیح دادم و عازم سفر با اردوی همایونی به اصفهان شدم.» (۱)

با این تفصیل اردوی شاه پس از طی یک اقامت ده روزه در قزوین در ۱۸ ماه رجب به طرف ساوه عزیمت نمود، (۲) از آنجا به سلطان آباد رفته و سپس عازم بروجرد گردید. (۳) در نهم ماه شعبان وارد بروجرد شده در آنجا توقف نمود و پس از یک اقامت ۱۲ روزه در تاریخ ۲۱ شعبان عازم اصفهان گردید (۴) و بالاخره در روز پانزدهم ماه رمضان «اردوی همایونی» وارد شهر اصفهان شد. (۵)

در اصفهان شاه در عمارت سلطنتی سکنی گزید و بقیه اهل اردو در بیرون شهر و نزدیک عمارت هفت دست در کنار رودخانه چادر زدند (۶) در این شهر مراسم استقبال و پذیرایی با تشریفات کامل انجام یافت و پس از پایان ماه مبارک، روز عید رمضان (فطر) شاه در این شهر به سلام نشسته بارعام داد. (۷) و سرانجام در روز سی ام شوال پس از این که ۴۵ روز شاه و اردوی او در اصفهان به سر بردند، به سمت تهران حرکت کردند. (۸) پس از خروج از اصفهان اولین منزلی که شاه در آنجا اطراق نمود، قریه جز واقع در سه فرسنگی اصفهان بود. در آنجا مقرر شد که اردو از راه نظنز و کاشان به سمت تهران حرکت نموده و چند روز در کاشان و قم توقف نماید. (۹)

روزنامه وقایع اتفاقیه در مورد توقف شاه در کاشان و قم چنین می نویسد:

ص: ۱۰

- ۱- ر. ک. خاطرات لیدی شیل، ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان (تهران: نشر نو ۱۳۶۲) ص ص ۱۷۶ و ۱۷۵.
- ۲- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۱۸، همان، ص ۸۷.
- ۳- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۱۹، همان، ص ۹۱.
- ۴- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۲، همان، ص ۱۰۳.
- ۵- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۵، همان، ص ۱۱۹.

- ۶- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۷، همان ص ۱۲۹.
- ۷- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۸، همان، ص ۱۳۵.
- ۸- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۳۱، همان، ص ۱۵۳.
- ۹- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۳۲، همان، ص ۱۵۹.

«از قراری که از اردوی همایون نوشته اند موبک فیروزی کوکب شاهنشاهی از دار السلطنه اصفهان که حرکت فرمودند، منزل به منزل از راه نظنز تا کاشان تشریف آورده در روز هشتم ذیقعده الحرام در فین کاشان نزول اجلال فرمودند و در آنجا به جهت خوبی آب و هوا و زهت و صفای باغ و عمارت شاهی، شش روز توقف فرموده اند و در روز چهاردهم از آنجا حرکت نموده اند و به سبب این که راه مابین کاشان و قم به جهت کم آبی برای قشون عسرت داشته از راه نزار به قم تشریف فرما شده اند و برای زیارت روضه منوره متبرکه حضرت معصومه چند روزی در قم تشریف خواهند داشت و از قراری که خبر رسید این روزها در قم می باشند و چنانچه نوشته اند در هشتم ماه ذیحجه الحرام به دار الخلافه مبارکه تهران نزول اجلال خواهند فرمود. (۱)»

در مورد توقف ناصر الدین شاه در قم هنگام این سفر چنین نقل شده است که برادر کهتر او یعنی عباس میرزا در شمار ملتزمین رکاب بود و مادرش همواره برای ارتقای رتبه فرزند خود عباس میرزا در پیشگاه شاه می کوشید، بالتیجه، شاه بدون مشاوره با امیرکبیر مجبور شد دستور بدهد فوراً فرمان حکومت قم را برای برادر خود عباس میرزا صادر نمایند. (۲)

خود عباس میرزا (۳) ماجرا را چنین نقل می نماید:

«در این اوقات، اعلیحضرت شاه عزم سفر به دار السلطنه اصفهان فرمودند. به بنده امر شد که ملتزم رکاب بوده باشم. خرج راه خواستم ندادند. به عرض رسانیدم و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سیلاً، امیر نظام در محضر جمعی گفت که عباس میرزا عذر از سفر می آورد و خیال دارد در تهران بماند و فساد برپا کند. اگر آمد فیها والا، اهل شهر را تحریک می کنم، شب ریخته او را کشته، خانه اش را یغما نمایند.... (۴) خلاصه از اصفهان که اردوی کیوان شکوه به شهر قم رسید، شبی آقا اسمعیل جدید الاسلام که از پیشخدمتان مقرب بود با دستخط همایون آمد و مختصر مطلب این بود که چون در تهران مفسدین بسیارند، تو باید در قم بمانی، تهران آمدنت صلاح نیست، چون بجز اطاعت چاره ای نبود ماندم و نوکران من یک یک آمده دست بوسیده می رفتند. دو سه نفری باقی ماندند.

ما بقی رفتند». (۵)

به هرروی امیرکبیر به محض دریافت خبر «فرمان حکومت قم برای عباس میرزا» بدون این که در این مورد با شاه مذاکره نماید، دستور می دهد، که بنه و اثاثیه عباس میرزا و مادرش را از قم کوچ داده به طرف تهران حرکت دهند.

عباس میرزا و مادرش بیش از اندک مسافتی از قم دور نشده بودند که مفسدین راهی

ص: ۱۱

۱- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، نمره ۳۴، ص ۱۷۱.

۲- حسین مکی، زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر (تهران: انتشارات ایران، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۳)، ص ۴۴۷.

۳- در این زمان عباس میرزا ۱۱ ساله بود.

۴- نوزده سطر به علت عدم ارتباط با شهر قم حذف شد.

۵- ر. ک. شرح حال عباس میرزا ملک آرا به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی، ص ۴۷-۴۸. لازم به توضیح است که عباس میرزا از ذکر بقیه ماجرا خودداری نموده است.

دیگر برای سعایت باز کرده، موقع را قویا مغتنم شمرده، به شاه موضوع راندن عباس میرزا و مادرش را به امر امیرکبیر اطلاع داده چنین وانمودند که امیرکبیر درصدد آن است که وزرا و نمایندگان خارجه را گردآورده، با دلائل و براهین کافی به آنان مدلل دارد که تو درخور سلطنت ایران نیستی و عباس میرزا این لیاقت را دارد و دلیل ولایت عهدی او این که محمد شاه بعد از دادن مقام ولایتعهدی به تو از کار خود پشیمان شد و برای جبران آن لقب نایب السلطنه را که لقب پدرش بود به عباس میرزا داد و مقصودش این بود که تو را معزول و او را ولیعهد گرداند، بنابراین محمد شاه درصدد بود ولی فرصت نیافت! اکنون امیرکبیر از نظر مخفیانه محمد شاه استفاده کرده و به بهانه عدم لیاقت تو و کاردانی و کفایت عباس میرزا قصد عزل و راندن تو را دارد تا عباس میرزا را بر تخت سلطنت نشاند و ... و ...

این سخنان بی اصل و اساس و در عین حال وحشتناک و هول انگیز روحیه ناصر الدین شاه جوان و بی تجربه را سخت متزلزل ساخت و موجب این گردید که ناصر الدین شاه طی یادداشتی به امیرکبیر تأکید نماید که ماندن عباس میرزا و مادرش در قم به دستور وی بوده است، (۱) لذا در این رابطه شاه برای چاره جوئی با بعضی از نمایندگان سیاسی خارجی شور کرد، آنان نیز که امیرکبیر با منافعشان مخالفت داشت شاه را تحریک و دشمنان امیر را تقویت کردند. (۲)

علی ای حال عباس میرزا دنباله ماجرا را چنین نقل می کند:

«من در بیلاقات قم بودم. روز مراجعت دیدم تفصیلاتی واقع شده، میرزا عبد الله خان نامی را با بیست نفر غلام مامور کرده اند که میرزا حسین متولی باشی قم را بگیرد و به مباشر شهر که میرزا رضا قلی نام داشت نوشته اند که قبل از خبر شدن عباس میرزا، سید حسین را باید بگیری. از قرار که معلوم شد سید حسین محرک بابیها بود و مباشر سید حسین را گرفته و مراتب را آمده به من گفت.

شکر خدای را کردم که میرزا حسین فرار نکرده و به بست نرفته. غلامان شاهی را انعام دادم و تحسین کردم و بجهت سلامتی وجود پادشاهی سه شب چراغان و آتش بازی نمودم. میرزا حسین را غلامان به تهران برده تسلیم حاج علی خان شده، از قراری که الان میرزا حسین در بغداد در محضر اغلب ناس گفته و می گوید، کاغذی حاج علی خان مسوده کرده به دست یکی از حرم آغاسیان داده به اندرون شاهی برده، بعد از ساعتی مراجعت کرده بعضی جاهای آن کاغذ را جرح و تعدیل کرده بودند. حاج

ص: ۱۲

۱- ر. ک. پیوست ۲، همین کتاب، سند شماره ۱.

۲- ر. ک. حسین مکی، همان، ص ۴۴۸.

علی خان گفت، میرزا حسین از روی این کاغذ باید نوشته و مهر کنی. خواندم، دیدم نوشته که عباس میرزا محرک ما بود و ما را تعلیم کرد که آدم بفرستیم و شاه را بکشیم. میرزا حسین می گوید گفتم این دروغ را چطور بنویسم. گفت این امر والده شاه است. باید بنویسی و الا داغت می کنم و آتش آوردند. پشت و سینه مرا داغ کردند. از هول جان و شدت اذیت کاغذ را مهر کردم. این کاغذ را گرفته به حضور شاه بردند. میرزا محمد خان قاجار که به منصب کشیک چی باشی گری مفتخر بود مامور شد با چهار صد نفر غلام آمده در قم مرا بگیرد و به شهر سمنان برده در قلعه ای حبس نماید و خودش من باب حق نمک شاه مرحوم از کشتن من استعفا کرده و قبول شده بود که او مرا به قلعه سمنان رسانیده مراجعت نماید. بعد کس دیگر را مامور به قتل من فرمایند.

من از جمیع این مقدمات بی خبر، شبی در خواب راحت بودم. قریب صبح صدای مهمه از بالای بام شنیدم. صدا کردم، کسی جواب نداد. قدری گذشت، صبح شد. به عادت هر روز حرم آغاسیان نیامدند. نان باید از بیرون بیاید نیامد. کنیزان دم دررفته آنچه صدا کردند غیر از فحش جوابی نشنیدند. تا قریب ظهر به این حالت حیرانی ماندم. ظهر بود که یکی از حرم آغاسیان، که آغا رضا نام داشت آمد و کاغذی از میرزا محمد خان مع دستخط همایون آورد، به این مضمون که «عباس میرزا چون قم محل عبور و مرور مردم است و مردم مفسدند، هر روز مترددین از تو حرف می زنند، توقف تو در آنجا خوب نیست، باید بروی به سمنان و آنچه هم جواهر داری تسلیم کشیکچی باشی بکن، بیاورد به حضور ما و از مرحمت ما مطمئن باش».

پیشانی حواس غلبه نموده بعد از فکر بسیار کاغذی به ایلچی دولت بهیه انگلیس نوشتم. آنچه کردم که یکی از نوکران چندین ساله نان و نمک خورده اقدام کند و نوشته را به تهران برساند، احدی اقدام نکرد که سهل است، بعضی نزد کشیکچی باشی داوطلب اذیت کردن من شدند. بالاخره معلمی داشتم شیخ عبد الرشید نام دزفولی. شخص عربی را، که از کربلا آمده عازم زیارت مشهد مقدس رضوی (ع) بود، سراغ کرده کاغذ را به ران او بست. زیرا که در عرض راه مستحفظ به جهت گرفتن نوشتجات و تفتیش گذاشته بودند. آن عرب نوشته را در تهران رسانید. اتفاقاً شیل صاحب ایلچی دولت بهیه انگلیس، غایت محبت را نموده صریحا به عرض امنای دولت رسانید که اگر این مرد مفسد است، از خاک خود بیرون کنید و حال آن که این طفل است و در هیچ قانون بر این گناهی وارد نمی آید. دیگر چرا درصدد کشتن و کور کردن او هستید. لله الحمد مطلب قبول شد. جواهری که باقی نمانده بود، بگیرند، مگر بعضی جزئیات با آنچه شال و کتاب و زری و پرده و لحاف ترمه و سوزنی و اسباب چای خوری نقره و تفنگ و طپانچه و غیره بود گرفتند. قریه ای مسمی به اسمعیل آباد، که به استحضار علمای شریعت مطهره خریدار بودم، او را هم ضبط نمودند و قبالات او

را هم به زور گرفتند. چهل نفر غلام معین کردند و هزار تومان هم خرج راه التفات فرمودند که بیایم در عراق عرب توطن نمایم. (۱)

به هر حال پس از وقوع ماجرای عباس میرزا در قم و زیارت حضرت فاطمه معصومه (س)، ناصر الدین شاه عازم تهران می گردد.

روزنامه وقایع اتفاقیه در مورد ورود ناصر الدین شاه به تهران در آن زمان چنین می نویسد:

.... قراری که در باب ورود موبک فیروزی کوکب اعلیحضرت پادشاهی گذاشته اند این است که روز پنجشنبه وارد چمن کهریزک می شوند و روز جمعه به شاهزاده عبد العظیم می آیند و روز شنبه هشتم را به شهر تشریف فرما می شوند. جمیع متوقفین دار الخلافه از تشریف آوردن حضرت اقدس همایون در کمال انبساط و نهایت خرسندی و شادمانی می باشند و قراری که در باب استقبال گذاشته اند این است که از جمله علما و سادات و منجمین سیصد نفر با دوری و کاسه نبات و از اصناف و تجار .... (۲)

و از قرار معلوم اردوی شاه طبق برنامه در روز هشتم ذیحجه الحرام ۱۲۶۷ وارد تهران شد و ورود او به پایتخت چنین گزارش گردید:

.... چهار ساعت از روز گذشته موبک همایون از دروازه شاهزاده عبد العظیم وارد گردیدند و از راه بازار کهنه به عمارت ارگ پادشاهی تشریف آوردند و جناب جلالت مآب ایلچی مخصوص و وزیر مختار (۳) دولت بهیه انگلیس با صاحب منصبان سفارتخانه دولت بهیه در روز ورود حضرت اقدس همایون به پیشواز رفته شرفیاب شدند .... (۴)

ص: ۱۴

---

۱- جهت آگاهی از بقیه ماجرا ر. ک. شرح حال عباس میرزا ملک آرا، همان، ص ص ۴۹-۵۱.

۲- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، نمره ۳۵ ص ۱۷۷.

۳- وزیرمختار انگلیس و همسرش از جاده ای یگر و قبل از ناصر الدین شاه به تهران رسیده بودند.

۴- ر. ک. روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، نمره ۳۶، ص ۱۸۳.













## بخش سوم : سومین سفر ناصر الدین شاه به قم

### اشاره

۱- درباره سومین سفر

۲- گزارش سفر

۳- مرگ جیران تجریشی

۴- واقعه قتل حاجی مبارک به دستور ناصر الدین شاه

ص: ۲۰

## ۱- درباره سومین سفر (سال ۱۲۷۵ ه. ق)

سومین سفر ناصر الدین شاه به قم در سال ۱۲۷۵ ه. ق و در خلال سفر معروف «چمن سلطانیه» صورت پذیرفت. در شرح وقایع سال ۱۲۷۵ ه. ق برابر سنه ۱۸۵۸ مسیحی چنین آمده است:

«روز بیست و نهم شعبان موکب مسعود همایون از مقر خلافت عظمی به عزم زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها و تشریف فرمائی به سلطانیه انتهاض فرموده، یافت آباد محل نزول اردوی معلی گردید...» (۱)

بدین ترتیب ناصر الدین شاه عازم این سفر گردید و پس از بازدید از قم و زیارت حضرت معصومه (ع)، از شهرهای محلات، همدان، سنندج، سلطانیه، تبریز، مراغه و میانه بازدید نمود و در ربیع الاول سال ۱۲۷۶، از راه قزوین به تهران بازگشت.

وی هنگام حرکت، طی حکمی، اداره امور دار الخلافه تهران را به عموی خود فیروز میرزا نصرت الدوله تفویض نمود. به شرح ذیل:

«نظر به ظهور خدمت و مراتب کفایت شاهزاده نصرت الدوله فیروز میرزا در حضور مهر ظهور سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی بعد از آن که در غیاب موکب فیروزی کوکب همایون امر و مقرر فرمودند که در دار الخلافه متوقف باشد و از احوالات سایر ولایات پیرامون استحضار حاصل نموده، از هر ولایتی که خبر می رسد فوراً با چاپار به اردوی همایون فرستاده، به عرض حضور مبارک برساند و دستور العمل مفصل در کارهای

ص: ۲۱

---

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تاریخ منتظم ناصری، به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ج ۳، ص ۱۸۱۴.

معزی الیه مرحمت شده، دستخط مبارک از این قرار در صدر آن شرف صدور یافت.

بهترین ظهور مراحم ملوکانه در حق معزی الیه همین دستخط مبارک است که سواد آن این است:

«نصرت الدوله باید کمال استقلال را داشته باشد و هیچ یک از نوکران مامور و متوقف تهران نباید از کرده و صوابدید شاهزاده تخلف کنند. هر یک تخلف کند مورد سیاست خواهد بود. در حقیقت نصرت الدوله در غیاب ما در امورات و خدمات محوله به خود، کمال اختیار و تسلط را دارد، دستور العمل نصرت الدوله از این قرار است که نوشته شده است، همه مأمورین دار الخلافه باید آنی از خدمات دیوانی غفلت نکنند و نصرت الدوله شب و روز باید مراقب نظم دار الخلافه و نواحی باشد و در حقیقت نظم ممالک اطراف هم با نصرت الدوله است که باید مواظب باشد.

۲۷ شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۷۵ (۱)

## ۲- [گزارش سفر]:

### اشاره

در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان المعظم، [۱۲۷۵] سرکار اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاهنشاه دین پناه خلد الله ملکه و سلطانه به عزیمت زیارت روضه منوره بضعه (۲) احمدی حضرت معصومه «علیها و علی آبائها الف سلام و تحیه» (۳) و تشریف فرمائی چمن سلطانی، از مقر خلافت کبری حرکت فرموده به باغ سروستان واقعه قریبه باغ نگارستان به میمنت و اقبال نقل مکان فرمودند و چند روزی را در آن باغ نزهت قرین، برای قرار امورات دولتی تشریف داشتند، و دستور العمل اوامر دار الخلافه و ولایات ممالک محروسه را مقرز می فرمودند، تا در روز دوشنبه بیست و نهم که قرار اسب دوانی اسبان صوغانی (۴) داده شده بود، به میدان اسب دوانی تشریف فرما شدند. و آن روز هم به جهت مشاهده جمال همایون، [که] سالها مردم به آن مأنوس بودند و چندی محروم می ماندند و هم به تماشای اسب دوانی به حدی ازدحام شده بود و جمعیت گشته، که در هیچ وقت چنان جمعیتی نشده بود. در اسب دوانی هم نظر به آن که اسبان صوغانی سرکار اعلیٰ حضرت قدر قدرت شاهنشاهی پیش آمدند، یک ثوب کلیجه از ملبوس بدن مبارک در حق امیرزاده محسن میرزا (۵) مرحمت فرمودند. (۶) بعد از فراغت از

ص: ۲۲

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه، به تاریخ پنجشنبه سیم شهر رمضان المبارک، مطابق قوی ٹیل سنه ۱۲۷۵، نمره ۴۲۷ (تهران: ۱۳۷۴، کتابخانه ملی ایران، ج ۴، ص ۲۸۶۹-۲۸۷۰).

۲- بضعه: جگر گوشه. فرزند. فاطمه گفت یا بلال سبب گریه چیست؟ گفت ای بضعه نبوت چرا نگریم (لغت نامه دهخدا به نقل از قصص الانبیا چاپ اول، ص ۲۳۶).

۳- تحیه: بر او و پدرانش هزار سلام و درود باد.

۴- اصل: سوغان، صوغان یکی از دهستانهای بخش بافت شهرستان سیرجان است، این دهستان در جنوب خاوری بخش بافت واقع و حدود آن به شرح ذیل است: از طرف شمال به دهستان سیاه کوه، از خاور به دهستان گلاشکر و از جنوب به دهستان



احمدی، از باخت به دهستان ارزویه، کوهستان و هوا گرمسیر است. از یازده آبادی تشکیل شده و مرکز این دهستان قریه صوغان است. (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۸).

۵- محسن میرزا: محسن میرزا پسر بزرگ و ارشد عبد الله میرزا دارا، (پسر یازدهم فتحعلی شاه)، بوده که در زمان ولیعهدی ناصر الدین شاه ندیم وی بود. وی در سلطنت ناصر الدین شاه دو بار امیراخور و عنوانش رئیس اصطلب خاصه مبارکه و امیراخوری بود که این شغل و سمت در دوره قاجار از مشاغل مهمه درباری بوده است. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۵، ص ۱۸۹.

۶- اصل: فرمودند و.

اسب دوانی چاکران دربار همایونی را، که از کارها و دستور العملهاشان قدری باقی مانده بود، احضار فرموده، به انجام و اتمام امور آنها پرداختند و طرف عصر از آنجا تشریف فرمای یافت آباد شده، چهار شب هم در یافت آباد توقف فرمودند. که هم بعضی کارهای قشونی و دستور العمل و فرمایشات لازمه [که] بود با سپهسالار و امین لشکر و سایرین فرمایش بفرمایند و هم از طبقات نوکر، اگر کسی به جهت تدارکات کارهای خود ناقصی داشته باشند تمام کرده برسند. (۱)

در یافت آباد امر و مقرر فرمودند که محمد رحیم خان نسقچی باشی با نسقچیان ابو اجمعی خود و پنجاه نفر سواره نظام متوجه حفظ نظم اردو باشند، و مطابق نقشه که داده شده است نگذارند چادرها را بی نظام نگهدارند و پنجاه نفر غلام با یک نفر یوزباشی برای قراولی و پنجاه نفر غلام با یک نفر یوزباشی برای چنداولی (۲) مقرر فرمودند. به جهت محافظت و محارست زراعات و محصولات مردم که آن سوار قراول قبل از همه رفته در راهها و دهات و منزل محل توقف اردوی همایون متوجه باشد، کسی خرابی و اذیت و اضرار به رعیت نرساند و علی قلی خان آجودان باشی هم که امر شب و نظم قراولان سرپرده مبارکه به عهده اوست، همه شب در میان سرپرده باشد، و درست در نظم امر قراولان دقت و اهتمام نماید.

ص: ۲۳

---

۱- اصل: برسند و.

۲- چنداولی: چنداول، به ضم واو، گروهی و جماعتی را گویند که از پس لشکر به راه روند و فرود آیند، در ترکی «چنداول» به فتح و کسر اول به معنی حامل آب کسانی که در عقبه سیاه باشند (برهان قاطع).





## روز جمعه چهارم شهر رمضان المبارک:

از یافت آباد به میمنت و فرخی اردوی همایون کوچیده در قریه آدران که جدید مخصوص وجود همایون ابتیاع شده است و از جمله قرای معظمه است و عمارات خوب سلطانی دارد نزول اجلال فرمودند و روز دوشنبه هفتم یا سه شنبه هشتم از آدران حرکت خواهند فرمود. (۱)

## [روز شنبه پنجم رمضان]

روز شنبه پنجم که اردوی همایون تشریف فرمای منزل آدران بود، قریب

ص: ۲۶

---

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه، همان.

یکصد و پنجاه نفر از فوج کردستانی که چندی بود برای مشق احضار به دار الخلافه شده بودند، به آدران آمده پاره ای عرضهای بی مأخذ نمودند، که در فلان سال جیره و مواجب ما نرسیده است و بر رأی جهان آرای همایون به دلایل و تحقیقات واضحه واقع گردید، که این حرکت آنها محض تحریک بعضی مردم بوده است، که خواسته اند از چنین عرضها اخلاقی در کار امان الله خان والی کردستان نمایند، چرا که اولاً با این گونه اهمی که اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی در رسیدن مرسومات مقرر مبدول می فرمایند، احدی را یارای آن نخواهد بود که در رساندن مواجب و مرسوم نوکر، به حدی تغل نماید که به خاک پای همایون عارض شوند و ثانیاً در صورتی که در عرض خود صادق بودند، می بایست به سپهسالار که در تهران بود، اظهار نمایند و او به عرض خاک پای مبارک برساند، و سربازان مزبور بدون اظهار به مشار الیه جسارت ورزیده، مبادرت به عرض خاک پای همایون کردند، لهذا جمیع آنها را حسب الامر قدرقدر به سه پایه های (۱) نظامی بسته. تنبیه و سیاست کامل نمودند و محبوسا نزد سپهسالار فرستادند، که او ثانیاً غوررسی کرده حقیقت را به عرض حضور مبارک برساند، که عرض آنها از چه رو بوده است.

### [سه شنبه هشتم رمضان]:

در شب چهارشنبه نهم که منزل حوض سلطان (۲) مقر کوبه موکب همایون بود، حاجی مبارک را شرارت طینت و خبث فطرت مایه مزید خبط دماغ شده، بدون سبب و جهت و بی آن که سابقه معاندتی و حرفی در میان باشد، عربده و پریشان گویی آغاز کرده، به یحیی خان (۳) آجودان خاصه حضور همایون زخم قمه زده، اهل مجلس و نوکران خواسته بودند او را بگیرند، یک نفر دیگر را هم زخمی رسیده، تا او را گرفته حبس کردند و در همان ساعت که مراتب به عرض خاک پای همایون رسید، حکم محکم همایون به سیاست او شرف نفاذ یافته، پیکر نامبارکش عبرت الناظرین گردید. (۴)

[واقعه فوق را عبد الله مستوفی نقل نموده است که توجه مطالعه کنندگان گرامی را به

ص: ۲۷

۱- اصل: سپاهی

۲- شب چهارشنبه نهم رمضان منزل حوض مقر موکب همایون بود. قناتی که در منزل حوض به جهت آسایش عابرین احداث نموده اند زاید الوصف موجب رفاهیت قوافل و اهل اردوست. ر. ک. مرآت البلدان، همان، ص ۱۳۲۶.

۳- یحیی خان معتمد الملک و مشیر الدوله بعدی پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی و شوهر چهارم عزت الدوله و برادر حاج میرزا حسین خان سپهسالار صدراعظم ناصر الدین شاه بوده است.

۴- روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، سنه ۱۲۷۵، نمره ۴۲۸، ص ۲۸۷۵.

## روز چهارشنبه نهم [رمضان]:

[در این روز] که موبک همایون از حوض سلطان عزیمت می فرمودند، شتران کلاتی (۱) که به حسین خان سرتیپ شاهسون سپرده بودند، در کنار راه حاضر کرده از [آ]ستان حضور مهر ظهور مبارک گذشت. چند نفر از شتران به واسطه عدم مراقبت صاحب جمع سابق که درست پرستاری و روغن مالی نکرده بودند، لاغر و مفلوک بودند، از جانب سنی الجوانب همایون به حسین خان سرتیپ امر و مقرر شد که شش نفر هم علاوه بر آنها ابتیاع کرده، زیاده کند، روغن منداب هم نسبت به سالهای سابق زیاده تر از دیوان مرحمت شد [که] شتران را در نهایت خوبی نگاه دارند و آنچه هم بد و مفلوک دارند روغن مالی نموده، چاق و فربه نمایند.

چون منظور نظر خورشید اثر اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه آن است که همواره به ظهور عنایات و تفقدات ملوکانه شاهزاده حسام السلطنه (۲) را قرین مفاخرت و سرافرازی فرمایند، لهذا در این اوقات که معزی الیه را به ایالت و حکمرانی مملکت فارس مامور [و] سرافراز فرموده بودند، محض ظهور مزید مراحم علیه شاهانه به اعطای یک قطعه نشان مکمل به الماس از مرتبه دوم امیر نویانی و یک رشته حمایل سبز آبی موافق مرتبه نشان مزبور و یک ثوب (۳) جبه (۴) ترمه کشمیری زمردی با پولک دوزی از ملبوس خاصه بدن مبارک سرافراز و قرین افتخار و امتیاز بی اندازه فرمودند.

در عهد سابق قرار بود که اردوی پادشاهی به هریک از منازل و دهات عرض راه می رسید، بعضی از عملجات از قبیل فراشان جلو و شاطران و غلام و غیره در هر منزلی مطالبه رسومات و تعارفات می نمودند و از اهل اردو، به رعایا و برابا خسارت و ضرر می رسید. سرکار اعلیحضرت اقدس همایون محض رفاه خلائق و رفع قواعد مذمومه، امر و مقرر فرمودند که اخذ مرسومات مزبوره به کلی موقوف باشد و احدی از اهل اردو به دهات عرض راه، به هیچ وجه خسارت و مزاحمت نرساند و فرمان جهان مطاع

ص: ۲۸

---

۱- در روزنامه وقایع اتفاقیه «شتران کلاتی» درج شده ولی در جای دیگر خود ناصر الدین شاه «شتران کلاتی» درج نموده است، ر. ک. ص ..... همین کتاب.

۲- سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات پسر عباس میرزا.

۳- ثوب: جامه، لباس، پوشش.

۴- جبه: جامه گشاد و بلند.

همایون شرف اصدار یافت، که اگر در عبور و مرور موبک منصور، از کسی مطالبه رسوم نمایند، یا آن که به حشم (۱) و حشر (۲) و زراعت کسی اذیت برسانند، اذن دارند که به توسط نسقچی باشی که نظم اردوی همایون به عهده اوست، مراتب را به خاک پای مبارک عرض نمایند، تا از مرتکبین تنبیهی به عمل آید که عبرت دیگران شوند و دیگر احدی پیرامون خلاف قاعده نگردد.

چون مراتب کفایت و کاردانی و محاسن فدویت و جان فشانی فرخ خان امین الملک (۳) در حضور مهر ظهور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه درجه قبول و استحسان یافته بود، به اقتضای وفور مراسم علیه شاهانه، او را به تجدید مرحمتی و ترجیع (۴) خدمتی مخصوص و ممتاز فرموده، به اعطای لقب نبیل امین الدوله سرافراز و علاوه بر مناصب و خدمات مرجوعه، رسیدگی عریض و مطالب علمای اعلام و شاهزادگان عظام و غیره را به عمده اهتمام او محول و موکول فرمودند که به عرض خاک پای همایون برسانند و قرار عزل و نصب حکام ولایات ممالک محروسه هم به مشاورت [و] صواب دید او خواهد بود ... (۵)

عدم انتظام امور قشون دولت جاوید آیت را عمده علت این بود که در ایران از سواف ایام الی الان، این قاعده و قانون متداول گشته که از رؤسا و صاحب منصبان اعلی و ادانی سپاه، هر کدام مرحوم می شد، اولادی که از او باقی می ماند، لامحاله بایست بجای پدر منصوب و بی تحصیل علم و آداب ریاست و لشکرکشی اگرچه صبی (۶) و طفل رضیع (۷) باشد، به منصب رفیع برقرار باشد و حال آن که شخص تا سالها به تعلیم قواعد هر شغلی و مراسم هر منصبی اشتغال نوزد سهل است تا در سفر و حضر و مصاعب (۸) و معارک (۹) پرخطر آزموده و مجرب نباشد، خلاف حزم و منافی نظم است، جمع کثیر و جم غفیر (۱۰) از بندگان الهی را به اختیار او واگذاشتن، چرا که تحصیل مناصب مناسب را استحقاق و استعدادی مکتبی باید، نه موروثی و نسبی. علی هذا سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی ابد الله عیسه و نصر جیشه» (۱۱) برای حصول انتظام کلیه قشون نصرت نمون، قرار دادند که بدون استحقاق و استعداد و شایستگی شخصی، احدی را به اعطای

ص: ۲۹

- 
- ۱- حشم: ۱- خویشان و کسان و چاکران مرد ۲- گوسفندان.
  - ۲- حشر: گروه و دسته، لشکر غیر منظم.
  - ۳- فرخ خان امین الدوله معروف، منعقدکننده معاهده پاریس در ارتباط با انتزاع هرات از ایران در سال ۱۲۷۳.
  - ۴- ترجیع: برگردانیدن.
  - ۵- روزنامه وقایع اتفاقیه، همان، سنه ۱۲۷۵، نمره ۴۲۸، همان، از صفحه ۲۸۷۵.
  - ۶- صبی: در عربی طفل را گویند (برهان قاطع).
  - ۷- رضیع: طفل شیرخواره (فرهنگ آندراج).
  - ۸- مصاعب: دشواریها و جاهای دشوار (فرهنگ آندراج).
  - ۹- معارک: جاهای جنگ و میدانهای کارزار (فرهنگ آندراج).
  - ۱۰- جم غفیر: گروه بسیاری از مردم (فرهنگ معین).



۱۱- ابد الله عیشه و نصر جیشه: خداوند زندگی او را جاوید و قشون او را یاری نماید.

منصبی سرافرازی ندهند، اگرچه ابا عن جد، از صاحبان مناصب عالیہ عساکر نصرت مآثر و رؤسای قبایل و عشایر باشد. هریک از چاکران درگاه گردون اشتباه (۱) و صاحب منصبان و سران سپاه از امیر تومان تا سلطان و نایب که از دولت چشمداشت حقوق خدمت و قدمت دارند و مستوثق (۲) و مستظہرند که بعد از خود اولادشان جانشین و وارث منصب و مرسوم گردد، باید در حال حیات خود در تربیت اولاد مراقبات کافیہ مرعی داشته، اولاد خود را بفرستند در مدرسه علوم دولتی به تعلیم و تحصیل علوم و قواعد لشکری قیام و اقدام نمایند، تا از مراسم آن ربط کامل و سررشته تام و تمام حاصل نماید و بعد از پدر به استحقاق شخصی منصب موروث را شایسته آید، و الا محض رعایت حقوق اسلاف برای اخلاف اسباب حصول منصب مأمول (۳) نخواهد بود و چشمداشت این عمل را بعد از این از دولت حق نخواهند داشت.

وقتی که اردوی کیهان پوی همایون تشریف فرمای منزل آدران بود و در آن منزل سه روز توقف فرمود، میرزا نصر الله که خالصجات دار الخلافه سپرده به او است، از عهده خدمات ملتزمین رکاب همایون بسیار خوب برآمد و منتهای خدمتگزاری را به عمل آورده، خاطر مهر مظاهر شاهنشاه را از طرز خدمتگزاری او رضامندی حاصل شد. لهذا یک ثوب جبہ ترمه کرمانی به او خلعت مرحمت فرمودند و دوپست تومان هم مواجب در حق او مرحمت و برقرار گردید.

جهانسوز خان (۴) حاکم قم فی مابین حوض سلطان و پل دلاک به زیارت رکاب همایون مشرف شده، از التفات و مراحم ملوکانه مفتخر گردیده، میرزا حسن وزیر آنجا در پل دلاک به شرف تقییل رکاب ظفر انتساب همایون مشرف گشت.

### [روز پنجشنبه دهم ماه رمضان:]

در روز پنجشنبه دهم ماه که موکب فیروزی کوکب همایون تشریف فرمای قم شدند، اهل شهر از علما و سادات و عموم اهالی شهر، اناثا، ذکورا استقبال آمده، از یک فرسخی شهر تا ورود به حدی ازدحام و جمعیت بود که برای مترددین از کثرت ازدحام

ص: ۳۰

۱- اشتباه: مانند

۲- مستوثق: استواری گیرنده و استوار (آندراج).

۳- مأمول: امید داشته شده (آندراج).

۴- جهانسوز میرزا پسر فتحعلی شاه.

عبور و مرور صعوبت داشت و قبل از تشریف فرمائی موبک همایون به قم اکثر حبوبات و ماکولات کمال ترقی و تسعیر را داشت، بعد از ورود موبک مسعود، از بس که از اطراف و حول وحوش همه چیز آوردند، به حدی وفور و ارزانی داشت که جمیع مردم کمال تعجب را دارند. (۱)

بعد از فوز (۲) زیارت روضه حضرت معصومه قم علیها و علی آبائها آلائف التَّحِيَّةِ موبک فیروزی کوکب همایون تشریف فرمای منزل طایقان و روز دیگر از آنجا کوچ کرده به منزل نی زار نزول اجلال فرمودند.

چون لیالی قدر و ایام قتل بود، چند روز در همان منزل اطراق نموده، روز بیست و چهارم رأیت خورشید آیت به منزل خورهه (۳) پرتو نزول انداخت و در عرض راه، سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه عزم شکار نموده، با دست مبارک شکار فرمودند و در همان شکارگاه نیز پلنگی شکار کرده به حضور مبارک آورده، به انعام ملوکانه بهره ور گشتند.

از جمله غرایبات در نزدیکی خورهه چشمه آبی بود، از بالای تل کوچک مخروطی بسیار خوش وضعی آب می جوشید و از چشمه که بیرون می آمد سنگ می شد، به رنگ زاج سبز، معلوم بود که همان تل کم کم از همان چشمه جوشیده و تل سنگی شده است و در منزل خورهه هم دو ستون سنگی به نظر رسید که از جمله آثار قدیم اند. تخمیناً هزار سال متجاوز از بنای آنها گذشته بطور غریب حجاری کرده بودند، هریک از آن ستونها شش پارچه سنگ بود که هر پارچه یک ذرع و نیم ارتفاع داشت و در حوالی آن تپه خاکی بود که معلوم می شد، آنجا عمارت بوده است، از آثار آن معلوم می شد، چهارده ستون بوده، به مرور دهور دوازده ستون افتاده و خراب شده، دو ستون باقی بود و در صنعت حجاری به نحوی آن ستونها را نصب کرده بودند که شش پارچه سنگ مخروطی بر روی یکدیگر به نوعی استوار و محکم ساخته بودند که بی این که با سرب یا میل آهنی شد و وصل کرده باشند، با کمال استحکام و جفت گیری بر روی یکدیگر ایستاده بودند. از جانب سنی الجوانب همایون امر و مقرر گردید که اطراف آنها را دیواری بکشند که از

ص: ۳۱

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه، سنه ۱۲۷۵، نمره ۴۲۹، هفدهم رمضان، از صفحه ۲۸۷۹ الی ۲۸۸۰.

۲- فوز: فیروزی یافتن (فرهنگ آندراج).

۳- خورهه KHURHEH نام دهی است که در مرکز دهستان خورهه در بخش مرکزی شهرستان محلات واقع شده است طول جغرافیایی آن ۵۰ درجه و ۳۰ دقیقه، عرض جغرافیایی آن ۳۴ درجه و ۴ دقیقه و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۵۹۰ متر است. و در ۳۱ کیلومتری شمال باختر دلیجان قرار دارد. ر. ک. فرهنگ جغرافیایی (قم- اراک) (تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی، ۱۳۷۴) ج ۴۸، ص ۷۵.

صدمه عوام الناس و جهال محفوظ بماند. روز دیگر که محلات مضرب خیام عز و احتشام گردید، بواسطه خوبی آب و هوا زیادت‌تر از سایر منازل مطبوع طبع مبارک افتاده، در آنجا تا روز عید فطر قرار اقامت و اطراق دادند، اگرچه سابقاً از راه ساوه و قزوین قرار عزیمت سلطانیه را فرموده بودند، ولی چون آب و هوای سمت کمره و کزاز نسبت به آن راه، کمال امتیاز را داشت و غله و سایر اجناس در نهایت وفور بود، لهذا به ملاحظه این که به وجود مسعود همایون بد نگذرد و ملتزمین رکاب مبارک را عسرت و تنگی حاصل نیاید از راه همدان اراده تشریف فرمایی به بلاق سلطانیه را فرمودند. نظر به ظهور خدمت و حسن کفایت عمید الملک حاکم گیلان که در انتظام امور ولایت و آسودگی رعیت در حضور مهر ظهور همایون مشهود مکشوف گشته بود، موازی یک ثوب کلیجه از ملبوس بدن مبارک خلعت بجهت او مرحمت فرمودند. میرزا محمد صادق رضوی ناظر سرکار فیض آثار حضرت امام ثامن علیه و علی آبائه الف التحیه و الثناء که به جهت انجام بعضی امورات و ملزومات آستانه مقدسه به دار الخلافه العلیه آمده بود، بعد از شرفیابی حضور اقدس همایون شاهنشاه دین پناه عرایض و مستدعیات که داشت به عرض حضور همایون رسانید، از آنجا که سرکار اعلیحضرت اقدس شهریاری را میل تام و شوق تمام به خدمتگزاری آن آستان ملایک پاسبان است و سابقاً عضد الملک متولی باشی هم عرض و استدعا کرده بود که از مالیات موقوفات سرکار فیض آثار برای صرف کارخانه مبارکه آن حضرت قرار ناهاری به جهت فقرا و غربا و زائرین آن آستان پاک گزارده شود، این دفعه که ناظر نیز مستدعی گردید، ایجاباً لمعموله امر و مقرر فرمودند که مبلغ پانصد تومان از متوجهی (۱) مالیات موقوفه، سرکار فیض آثار بر سبیل استمرار به تخفیف برقرار باشد، که همه ساله مبلغ مزبور در کارخانه مبارکه آستانه متبرکه، به اطلاع متولی باشی صرف نهار کافه زوار که به تقییل عتبه علیه امام همام علیه الثناء و السلام مشرف می شوند بشود و مایه دعاگوئی ذات اقدس همایون بوده باشد و موازی یک ثوب عبای ترمه کشمیری، دور سلسله اعلی به رسم خلعت در حق معزی الیه مرحمت گردیده، فرمان جهان مطاع به شرف اصدار مقرون گردید و معزی الیه اذن

ص: ۳۲

مرخصی حاصل نموده، با همراهان روانه آستانه فردوس نشان شدند.

مأموریت میرزا زمان خان به جهت سرپرستی تبعه دولت علیه به اقامت قاهره مصر در روزنامه قبل نگارش یافته بود، در این اوقات محض ظهور مرحمت و عنایت در حق مشار الیه معادل یک قطعه نشان از مرتبه اول سرهنگی از جانب سنی الجوانب همایون مرحمت گردید.

شاهزاده اردشیر میرزا رکن الدوله که از آذربایجان آمدند در قم شرفیاب حضور باهر النور سرکار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه شده، مورد الطاف اشفاق ملوکانه گردیده امر و مقرر فرمودند که در این سفر خیریت اثر ملتزم رکاب نصرت انتساب همایون باشند. (۱)

روز بیست و سیم شهر رمضان المبارک موبک فیروزی کوبک همایون وارد محلات شده، در آن مکان نزهت نشان نزول اجلال فرمودند. اگرچه در غالب منازل بر جمیع ملتزمین رکاب ظفر انتساب به خوبی و خوشی گذشته بود، اما در منزل محلات که هفت روز ایام توقف بود، از نزول بارانهای به موقع و هواهای بسیار خوب و ارزانی و فراوانی نعمت بر وجود مسعود همایون و قاطبه مردم از نوکر و رعیت زاید الوصف خوش گذشت و همه خلایق دعاگوی ذات بی همال اقدس شهریاری بودند و سرکار اقدس همایون بعضی روزها که به شکار تشریف می بردند شکار بسیار خوب می شد از جمله ..... (۲)

در این سفر بجز وقایعی که شرح آن گذشت، دو واقعه مهم دیگر روی داد، یکی بیماری منجر به مرگ جیران تجریشی «فروغ السلطنه سوگلی شاه» و دیگر دستور قتل حاجی مبارک به دستور ناصر الدین شاه که مورد اخیر در گزارش مذکور در فوق نیز به آن اشاره شد. ذیلا شرح این دو واقعه را به ترتیب از طرف میرزا علی خان امین الدوله و عبد الله مستوفی ارائه می نماید.

ص: ۳۳

۱- روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۴۳۰، سنه ۱۲۷۵، همان، ص ص ۲۸۸۰-۲۸۸۳.

۲- روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۴۳۱، سنه ۱۲۷۵، همان، ص ۲۸۸۷.

### ۳- مرگ جیران تجربشی (فروغ السلطنه)

«در این سفر یک علت از مزاج سلطنت رفع و کرمهای دیگر ریشه دولت را گرفت که فساد آن در آتیه معلوم می شود. فروغ السلطنه بیمار، به تهران برگشت و وفات یافت و این واقعه برای فراغ شاه و انسداد باب رحمت از لطایف غیبیه شمرده می شد، اما در عبور از نواحی گروس یکی از خدمه حرم که به جای فروغ السلطنه در دل پادشاه مکانتی یافته بود دخترکی زییده نام زشت و یتیم را که قسمتی از بدنش در کودکی سوخته و التیام پذیرفته چنان که در قرای گروس عادت است به ثمن بخش (۱) و دراهم معدود خریداری کرد و به عنوان ترحم به خدمتکاران سپرد، همین کنیزک [امین اقدس بعدی] به یاد داشته باشیم تا در جای خود نموده شود که برای سلطنت چه علت لازم و مرضی مبرم شد.» (۲)

عبد الله مستوفی:

### ۴- واقعه قتل حاجی مبارک به دستور ناصر الدین شاه

«اما واقعه حاجی مبارک که من با یک واسطه (آقای موسی رئیس) از غلامحسین خان صدیق السلطنه، زیندارباشی ناصر الدین شاه، در اینجا ذکر می کنم، این است که شاه بعد از صدارت میرزا آقاخان از تهران به قم می رفت که از آنجا از راه همدان، به کردستان و از آنجا به تبریز برود. در منزل حوض سلطان، دوم منزل تهران به قم، اردو زده بود.

سراپرده های شاه در مسافرت دارای دو قسمت بود، که یکی مخصوص حرمخانه و دیگری به بیرونی تخصیص داشت و بی این دو قسمت حیاطی از تجیر می ساختند که فاصله بین بیرون و اندرون باشد. اول شبها که هوای آزاد مطلوب بود، بخصوص در فصل گرما، این حیاط اکثر محل توقف شاه واقع می گشت، سرشب، شاه در این حیاط فاصله بین بیرون و اندرون نشسته بود، جمعی از درباریان هم شرفیاب بودند، شاه به عادت خود زودتر به قسمت حرمخانه رفت که شام بخورد و راحت کند، ولی درباریها که خیال

ص: ۳۴

۱- به ثمن بخش: به قیمت کم.

۲- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، زیر نظر ایرج افشار (تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰) ص ۱۳.

داشتند قدری از شب را به تفرج بگذرانند، با هم قرار گذاشتند به چادر پاشا خان امین الملک بروند. حاجی مبارک خواجه باشی که واقعا وزیر تراش و کمتر کاری در دربار اتفاق می افتاد که بدون مداخله او بگذرد نیز با سایرین، به چادر امین الملک رفت. برای وقت گذرانی تخته نرد و آس بازی به راه افتاد. یحیی خان پسر میرزا نبی خان که از مقربان درگاه بود، با حاجی مبارک همبازی شد. کاکا قدری نوشابه زیاد خورده بود و در سر کم و زیاد و پس و پیش بازی برخلاف حق می خواست حرف خود را به کرسی بنشانند.

یحیی خان که نه به قدر حاجی مبارک نوشابه خورده بود و نه به قدر او به تقرب خود اطمینان داشت و زورش از او کمتر و عقلش از او بیشتر بود، محق بودن خود را با ملایمت به عرض آغاباشی رساند. کاکا از این تهور یحیی خان از جا در رفت و کار را از درشت گوئی به فحاشی رساند. اگرچه یحیی خان متانت به خرج می داد و دهن به دهن او نمی گذاشت، با وجود این، آتش خشم کاکا آن به آن بالا- می گرفت تا بالاخره قمه خود را از کمر کشید و به پیشانی یحیی خان فرود آورد. یحیی خان در غلطید، ولی کاکا همچنان حماسه خوانی خود را ادامه می داد و می گفت هر کس به این ... نزدیک شود و بخواهد او را به حکیم و دوا برساند، به روز او مبتلا- خواهد شد. پاشا خان دانست که جز عرض به شاه هیچ چیز جلو هتاکی این سیاه برزنگی را نمی گیرد، ناگزیر برخاست و خود را به سراپرده رساند.

غلامحسین خان صدیق السلطنه می گوید من غلام بچه و در یکی از غلام گردشهای پوشهای سلطنتی خوابیده بودم، یک وقت متوجه شدم که یکی نوک پا به پایم می زند، سر برداشتم دیدم شاه است، برخاستم، خدمتکاری که شمعدان در دست داشت، شمعدانش را به دست من داد، جلو شاه کشیده و به حیاط تجیری آمدم، پشت سر ما همان خدمتکار صندلی شاه را آورد و گذاشت، شاه نشست و من هم شمعدان را جلو شاه گذاشتم، پاشا خان امین الملک نزدیک آمد و مطلب را عرض کرد، شاه به من امر کرد، رفتم چند نفر و از جمله فراشباشی را بیدار کردم، آمدند، کم کم شمعدانهای سر شب روشن و دربار به تمام معنی قائم گشت.

«اول امری که شاه صادر نمود گرفتن حاجی مبارک و رساندن حکیم به یحیی خان بود، سپس تحقیقات مقدماتی را چه از پاشا خان و چه از سایرین تکمیل کرده، امر به احضار کا کا داد. حاجی مبارک را به حضور آوردند، گرفتاری اثر نوبابه را از سرش برده بود، همین که وارد محوطه شد، دوید و خود را به پای شاه انداخت، ما اسم دیگری برای حاجی مبارک نمی دانستیم، ولی او پاهای شاه را می بوسید و می گفت «قربان من صدیف توام! مرا تصدق کن!» شاه او را از خود دور و استنطاق را شروع کرد. حاجی مبارک چون عقلش به کله اش برگشته بود، می خواست وانمود کند که شروع به پرخاش از طرف یحیی خان بوده است که با مواجهه با حاضرین مجلس، خلاف گفته او ثابت و مسالمت یحیی خان مسلم گشت. شاه امر به اعدام او داد، فراشباشی ایستاده بود و مامورین غضب او هم پشت تجیرها بودند، به اشاره فراشباشی به فاصله چند دقیقه سر کا کا در جلو شاه بر زمین افتاد، شاه بدون این که دیگر با هیچکس حرفی بزند راه اندرون را پیش گرفت، در حالی که من شمعدانم را در جلو او می کشیدم».

فردا صبح که اردو از حوض سلطان به پل دلاک رفت، یک قبر در کنار اردو و دو تا سنگ بر سر این قبر باقی ماند که اهالی اردو آنچه کردند سگها را از سر قبر جدا کنند و همراه ببرند، میسرشان نشد. این قبر مال حاجی مبارک و این سگها هم سگهای شکاری او بودند. می گویند تا چندین روز بعد هم سگها از سر قبر او جدا نشده بوده اند.

امروز حوض سلطان وجود ندارد و دریاچه قم این منزلگاه و مقداری از راه بالا و پایین آن را فراگرفته است. در شصت سال قبل امین السلطان راه جدیدی به دست آقا باقر سعد السلطنه یکی از منسوبان خود ساخت و حسن آباد را به جای کنارگرد و علی آباد را به جای حوض سلطان و منظریه را به جای پل دلاک آباد کرد و قنوات و کاروان سراها و عماراتی در آنها احداث نمود. ولی چون این راه از راه سابق دو سه فرسخ دورتر بود، چهاروادارها دست از راه قدیم نمی کشیدند و راه جدید با ارا به روی و راحت و رفاهی که پیدا کرده بود، دایر نمی شد. سابقا برای این که رودخانه شور حوض سلطان را زیر نگیرد، سدی در نقطه ای از مجرای آن ساخته بودند، ولی در این وقت که وجود حوض



سلطان گذشته از بی مصرفی مخل هم شده بود و به آبادی راه جدید صدمه می زد، ناگزیر سد مجرای رودخانه محکوم به خرابی شد. آب رودخانه، حوض سلطان و مقداری از راه بالا و پایین را زیر گرفت و چهاروادارها با کمال افسوس آن راه را واگذاشتند و راه جدید دایر گشت. مسلماً اگر این بلا بر سر حوض سلطان نیامده بود، امروز هم پیرمردی در آنجا یافت می شد که قبر حاجی مبارک را به مسافری نشان بدهد و از گفته پدر و جدش سرگذشت سگهای او را با اغراقهای دهاتی خود برای عابرین بیان کند. چهار پنج سال بعد از زیر آب رفتن حوض سلطان و قبر حاجی مبارک یعنی در سال ۱۳۰۹ قمری، یحیی خان مشیرالدوله هم که اثر دیگر بدمستی این شب کاکا را در پیشانی داشت، بدرود زندگی گفت و به خاک رفت و از ضارب و مضروب جز افسانه ای باقی نماند. (۱)

## بخش چهارم: چهارمین سفر ناصر الدین شاه به قم

### اشاره

۱- درباره چهارمین سفر

۲- خاطرات ناصر الدین شاه قاجار در چهارمین سفر

ص: ۳۷

---

۱- عبد الله مستوفی، شرح زندگانی من (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱)، ج ۱، ص ۳۸۷-۳۸۹.

## ۱- درباره چهارمین سفر (شوال ۱۲۸۴ ه. ق)

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴، اندکی پس از بازگشت از سفر خراسان و پس از پایان ماه مبارک رمضان برای چهارمین بار و در بیستمین سال سلطنت خود عازم قم گردید. و برخلاف دو سفر قبلی که علاوه بر قم به سیروسیاحت در سایر ولایات نیز پرداخت، این بار عزم وی از مسافرت فقط سفر به قم و زیارت حضرت معصومه (س) و سپس بازگشت به تهران بود، البته پس از گشت و گذار و شکار در شکارگاه مسیله.

ذیل شرح وقایع سال ۱۲۸۴ ه. ق در مورد این سفر چنین آمده است:

«روز چهارم شوال موكب همایون عزیمت شکارگاه مسیله و زیارت بقعه منوره حضرت معصومه (س) فرمود .... و روز بیست و دوم شوال موكب همایون از شکارگاه مسیله و قم معاودت فرمودند.» (۱)

و در گزارش دیگری راجع به این سفر، تحت عنوان «اخبار درباری متعلق به وجود مسعود همایون» چنین آمده است:

«.... در روز چهارم [شوال] عزیمت شکارگاه مسیله که از شکارگاههای معتبر حوالی دارالخلافة است، از وفور شکار آهو و سایر وحوش و طیور کمال امتیاز را دارد فرمودند .... (۲) [و] بعد از سیر و تفرج و شکار در شکارگاه مسیله زیارت حضرت معصومه علیها السلام را وسیله مآرب (۳) و مقاصد عالیه دانسته، عنان عزیمت ملوکانه بدان صوب سعادت نشانه منعطف فرمودند و چند روزی در آن روضه متبرکه که استفاضه خسروانه فرموده، در تعمیر عمارات متعلقه به آن حضرت و قبور سایر امامزادگان عظام نور الله

ص: ۳۸

---

۱- ر. ک. اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی (تهران: ۱۳۶۷، دنیای کتاب) ج ۳، ص ۱۸۹۹.

۲- روزنامه دولت علیه ایران، نمره ۶۱۴ (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲) ج ۲، ص ۱۰۵۵.

۳- مآرب: (بر وزن فواعل) جمع در مثل است، «ماربه الاخفاوه» یعنی سبب اختیار این امر حاجت است، نه شفقت و مهربانی (فرهنگ آندراج).

مرقد هم و سلاطین سلف انار الله مضجعهم (۱) همتی ملوکانه مبذول داشته، انعامات وافر و خلایع فاخره، به هریک از متولی و خدام و اعیان آنجا علی قدر مراتبهم اعطا و مرحمت فرموده، بعدها عازم دربار خلافت گردیده، در روز دوشنبه بیست و دوم ماه شوال المکرم هنگام عصر وارد شهر دار الخلافه ناصره شدند (۲).

لازم به توضیح است که قبل از عزیمت صورت منازلی که اردوی شاه باید در آنها اطراق می نمود، برای محسن میرزا امیراخور که از شاهزادگان قاجار (نواده فتحعلی شاه از پسر یازدهم او عبد الله میرزا دارا) بود و به نظر می رسد که در آن زمان حاکم قم بوده است به شرح زیر ارسال گردید:

قرار منازل که به اطلاع نواب امیراخور داده شد

[۱]: یوم پنجشنبه نزدیکی دیر، کنار رودخانه، دو فرسخ است، آبش شور است، از برای حرمخانه و آبدارخانه آب شیرین باید برداشت. اگر از چاکران هم راویه (۳) دارند، از برای نوکرهاى جزء و مال رفع معطلی می شود.

[۲]: یوم جمعه حوض سلطان چهار فرسخ است، حالا یک نفر کالسکه چی و جارچی روانه هستند که راه کالسکه را اگر بنائی لازم باشد تا حوض بسازند و حوض اگر آب کم داشته باشد پرکنند و آب جاری اگر سرش عیبی دارد بسازند و مستاجرین حوض از برای فروش، ماکولات و غیره بقدر مقدور حاضر کنند.

[۳]: از حوض به پل دلاک یوم شنبه شش فرسخ است، نواب امیراخور آدم فرستاد سیورسات حاضر کنند.

[۴]: از پل تا شهر قم یوم یکشنبه چهار فرسخ است.

آدم فرستاد نزد میرزا یحیی که سیورسات حوض و دیر؟؟؟ را حاضر کنند چون دبیر الملک (۴) گفت مقرر شد، لازم نیست عرض و اجازه حاصل شود، از این قرار معمول بدارند، نبی خان (۵) و سایرین هم این قسم و این راه را بهتر دانسته بدون عرض اخبار سیورسات [حاضر] نمود. (۶)

ص: ۳۹

۱- مضجع: آرامگاه.

۲- روزنامه دولت علیه ایران، نمره ۶۱۵، همان، ص ۱۰۵۹.

۳- راویه: ۱- توشه دادن و مشک که در آن آب باشد، ظرف آب از چرم ۲- ستور آبکش، شتر آبکش، اشتر و استر و خری که بر آن آب بار کنند (لغت نامه دهخدا)

۴- دبیر الملک: میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی.

۵- نبی خان: میرزا نبی خان قزوینی پدر میرزا حسین خان سپهسالار.

۶- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۱/۵۳۳/۳/۲۹۵، این سند در ماه ذیقعده سال ۱۲۸۴ از نظر ناصر الدین شاه در دوشان تپه گذشته است، یعنی بعد از بازگشت از قم.

ناصر الدین شاه خاطرات خود را از این سفر که در ماه شوال روی داد، تا بازگشت به تهران با ذکر وقایع جالب و خواندنی به رشته تحریر درآورد. (۱) به شرح ذیل:

## ۲- خاطرات ناصر الدین شاه قاجار در چهارمین سفر [شوال ۱۲۸۴ ه. ق.]

### اشاره

الحمد لله تعالی ماه رمضان را در کمال خوبی و خوشی و صحت مزاج گذرانده، روزه را تماما گرفته، قرآن ختم شد. به همه جهت (۲) خوش گذشت.

بعد از انقضای رمضان برای رفع کسالت روزه و توقف یک ماهه شهر لازم شد سفر و گردش مختصری بشود.

ص: ۴۰

---

۱- ر. ک. فاطمه قاضیها، خاطرات ناصر الدین شاه قاجار در سفر به قم، گنجینه اسناد (فصلنامه تحقیقات تاریخی)، بهار و تابستان ۱۳۷۹، شماره های ۳۷ و ۳۸، ص ص ۳۳-۳۴.

۲- اصل: جبهه











روز چهارشنبه (۱) سیم شوال (۲)

به عزم شکار [در] مسیله (۳) و زیارت حضرت معصومه علیها السلام از تهران (۴) صبح زود سوار شدم، اما رفتن قم را در تهران بروز نداده در علی آباد حکم شد.

خلاصه رخت پوشیده از در کوچه شمس العماره سوار شدیم، ولیعهد و قایم مقام (۵) [در] دیوانخانه بودند، صحبتی شد. بعد سوار شدم. اغلب نوکرها در رکاب بودند، از کوچه سواره رفتیم، از توی باغ لاله زار گذشته از راه بالای نگارستان رفتم سر جاده (۶) قنات سرداری. سردار کل، (۷) ساعد الملک، (۸) همه صاحب منصبهای توپخانه، افواج سواره و غیره بودند. توپچی، افواج تازه، کهنه صف کشیده بودند، همه را دیدیم، جمعیت زیادی بود، از هر قبیل، از افواج و غیره گذشته باز با سردار و قایم مقام صحبت کردیم. ولیعهد و قائم مقام مرخص شدند فردا به آذربایجان می روند. فرهاد میرزا (۹) هم دیروز مرخص شد برود کردستان. [به] قائم مقام [و] سردار گفتم بروند، ما رانندیم.

امین نظام، (۱۰) رحمت الله خان آمدند. امین نظام مرخص شد برود آذربایجان.

ص: ۴۵

۱- اصل: ۴ شنبه

۲- اصل: در متن خاطرات ناصر الدین شاه بجای «شوال» اشتباها «رمضان» درج نموده است.

۳- مسیله: نام یک آبادی نزدیک قم با عرض جغرافیایی ۳۴ درجه و ۵۰ دقیقه و طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۹ دقیقه و ارتفاع ۷۹۵ متر از سطح دریا. دکتر محمد حسین پاپلی یزدی، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷. مشهد. ص ۵۳۵

۴- اصل: طهران

۵- قایم مقام: میرزا صادق یا میرزا محمد صادق نوری قائم مقام برادرزاده میرزا آقا خان نوری صدراعظم، امین الدوله نیز لقب وی بود ولی زمانی که مورد غضب شاه قرار گرفت این لقب به فرخ خان امین الملک داده شد. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۲، ص ۱۶۸-۱۷۱.

۶- اصل: جعه

۷- سردار کل: عزیز خان مکرری سردار کل وزیر جنگ که در زمان این سفرنامه وزیر جنگ بوده است.

۸- ساعد الملک، میرزا احمد خان ساعد الملک یگانه فرزند میرزا تقی خان امیرکبیر از همسر اول بوده است که در سال ۱۲۵۴ تولد یافته و در سال ۱۲۷۵ پس از عزل میرزا آقا خان نوری به منصب سرتیپی نایل و در سال ۱۲۷۶ ملقب به ساعد الملک شد. در سال ۱۲۷۷ ریاست قشون آذربایجان به وی واگذار گردید و مطابق همین سفرنامه در سال ۱۲۸۴ در گذشته است. ر. ک. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۹۴.

۹- فرهاد میرزا، منظور فرهاد میرزا معتمد الدوله عموی ناصر الدین شاه است.

۱۰- امین نظام، محمد صادق خان قاجار شامیاتی امین نظام.

رفتیم، از نجف آباد گذشته بالای ده غدیر، آبی جمع شده بود به ناهار افتادیم.

قائم مقام آنجا پیدا شد، پاره ای حرفها داشت، فرمان فهرست آورد، نوشتم، مرخص شد، رفت. ناهاری به اشتها الحمد لله خورده شد. حالا دو ماه به عید نوروز مانده است، هواها خوش می گذرد، برف هیچ در جلگه نیست و الی حال به جلگه ابداء برف نیامده است. اما کوهها پرمایه و برف است. در رمضان باران شدیدی آمد. امین خلوت، (۱) ادیب الملک، (۲) پسر امین خلوت، پسرهای امین الدوله، (۳) عرفانچی، (۴) اعتماد السلطنه، (۵) محقق، آقا علی [بودند].

امروز هوا بسیار آرام و خوب است. میرزا نظام هم بود، سیاحی، (۶) علیرضا خان، عکاس باشی (۷) و غیره [بودند].

بعد از ناهار سوار شده رفتیم، از تقی آباد و فیروزآباد گذشته رفتیم چال طرخان، محمد حسین خان قاجار، نوری با محمد حسین خان آمدند.

بالای ده چادر زده بودند، حکیم نظر علی ما شاء الله دم سراپرده بود، مثل بلبل حرف می زد. امین الملک (۸) هم بود. چای خورده، گربه ها آمدند، ببری خان، کفی خان [و] کوفته. گنجشک، غازالاق (۹) زده بودم، دادم خوردند. تیمور میرزا پیدا شد.

عصری حرم آمدند. بنفشه زیادی در ابن بابویه چیده بودند، دادند به ما.

از حرم کسانی که آمده اند. از این قرار است:

انیس الدوله، تاج الدوله، شمس الدوله، شیرازی کوچکه، عایشه، معصومه، کرد کوچکه، فشندی، نوش آفرین.

زعفران باجی، زبیده، تاج گل، اقول بکه، خان سلطان، خورشید، زن عمو و مریمی هم آمده اند.

غلام بچه ها: چرتی، (۱۰) ملیجک، باشی کوچکه، کاشی، جعفر قلی خان.

خواجه ها: آقا سلیمان، آقا عنبر، حاجی فیروز، آقا علی، آقا محراب، آقا کوچکه.

قراول فوج دو است، آجودان باشی هست. صادق خان کشیکچی باشی از عقب آمد.

ص: ۴۶

---

۱- امین خلوت، منظور میرزا هاشم خان امین خلوت است.

۲- ادیب الملک، عبد العلی خان ادیب الملک، پسر بزرگ حاج علی خان مقدم مراغه ای حاجب الدوله. ر. ک. مهدی بامداد، همان ج ۲، ص ۲۷۰.

۳- امین الدوله منظور فرخ خان امین الدوله است.

۴- عرفانچی، احتمالاً منظور محمد حسن خان اعتماد السلطنه بعدی است.

۵- احتمالاً- منظور حاجی علیخان مقدم مراغه ای است. کلمه احتمالاً به این دلیل بکار رفته که وی در همین سال در گذشته است.

۶- سیاچی: ناصر الدین شاه همه جا مهدی قلی خان را با نام سیاچی یاد کرده است.

۷- منظور آقا رضا خان اقبال السلطنه ملقب به عکاس باشی است.

۸- امین الملک منظور پاشا خان امین الملک است.

۹- اصل: قازالاق، غازالاق یکی از پرندهگان خواننده از خانواده چکاوک است که در سواحل بحر خزر و دامنه های البرز نیز فراوان است.

۱۰- منظور محمد ابراهیم خان صدیق خلوت معروف به چرتی می باشد.

ساری اصلان از عقب آمد. عباسقلی خان لاریجانی در رکاب است، شاطرباشی (۱) بزرگ هست. خان نایب پسر امیراخور. امیراخور هم بنا هست بیاید. ابراهیم خان نایب، حاج محمد قلی هستند. آقا ابراهیم، آقا یوسف، آقا دائی و غیره هستند. قهوه چی باشی هست، در رمضان عروسی کرده، دختر میرزا زین العابدین ملک الکتاب را گرفته است.

شب بیرون بعد از شام قرق شد، بعد خوابیدیم. Unchi [غنچه] (۲)

## روز پنجشنبه ۴ [سوال]

باید به علی آباد دبیر الملک (۳) برویم.

صبح از خواب برخاسته (۴) رفتیم حمام، بعد سوار شده رانیدیم، به کالسکه نشستیم، راهش بد نیست، از قلعه کوچکی است، مزرعه همین چال طرخان است، تا از دو سویه ده میرزا شفیع مستوفی مرحوم و قشلاق شاهسون قورت بگلوها گذشتیم، راه به علت هرز آبها بد بود و نهر داشت، اما ساخته بودند. حسین مرکن یک آهوی ماده در ماهور زده آورده بود، نصر الله سفاهت می کرد، ترمستائی (۵) به غازالاق می انداخت.

بعد به ناهار افتادیم. حکیم طولوزون، تیمور میرزا بودند، همه پیشخدمتها هم بودند حسین خان هم پیدا شد، شنقار (۶) و لاجینها را طلبیدند، تماشا کردیم، نصر الله بالابان خودش را طلبید، دهل باز می زد، داد می زد، سفاهت غریبی می کرد.

آقا وجیه هم آمده است. محمد رحیم خان نر هم بود، میرشکار با اتباع هستند.

بعد باز سوار کالسکه شده رانیدیم، هوا بسیار خوب بود، اما راه خیلی دور است، پهلوی دست راست ده قنبرآباد خالصه انیس الدوله، آقا محمد حسن مرحوم، خمارآباد حاجی محمد علی شاهزاده عبد العظیمی و غیره بود. سر راه هم حسین آباد حاجی محمد علی بود.

این طرف رودخانه از رودخانه گذشته آب زیادی داشت، رفتیم منزل، دبیر الملک اطاق ساخته است، سفیدکاری، بخاری داشت، شیرینی و غیره چیده بودند، خود دبیر هم بود، بنا شد از مسیله ان شاء الله برویم قم. پسر امیراخور (۷) را حکم شد برود صبح قم.

ص: ۴۷

۱- شاطرباشی بزرگ، منظور محمد قلی میرزا شاطرباشی است.

۲- دو کلمه جهت رعایت شأن قلم حذف گردید. از این به بعد هر کجای این مقاله که آخر پاراگراف ۴ نقطه درج گردیده همین دو کلمه است که حذف گردیده است.

۳- دبیر الملک، میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی

۴- اصل: برخوردار

۵- منظور ترمسه است که وزنه ای است معادل هشت گندم و دو نخود (فرهنگ نفیسی)

۶- شنقار از پرندگان شکاری است که سنقر نیز نامیده می شود. از گونه های باز است که بومی مناطق سردسیر است و پرنده ای است بسیار زیبا و خوش خط و خال ... (ر. ک. روزنامه سفر گیلان ناصر الدین شاه قاجار، دکتر منوچهر ستوده، چاپ گیلان، ۱۳۶۷، ص ۱۰۴).

۷- امیراخور: رئیس اصطبل، رئیس اصطبل سلطنتی (لغت نامه دهخدا)

شب بعد از شام قرق (۱) شد، امیراخور آمد، محمد علی خان آمده است، می گفتند علاء الدوله (۲) هم آمده است.

حاجی حکیم و غیره قدری خواندند، دو نفر خواننده های والده شاه را هم نوری آورده بود می خواندند. بعد رفتیم خوابیدیم.  
[انیس الدوله] Enis....

ملک آرا، محمد تقی میرزا، ابراهیم چرتی، ابو الحسن خان، میرزا علی خان، صاحب جمع آمده اند.

امروز ابراهیم خان نایب اسب خال دار ترکمانی را سوار بود، اسبی گریخته بود، عقب کرد بگیرد، از اسب پرزور خورد زمین.  
الحمد لله عیبی نکرد.

### روز جمعه ۵ [شوال]:

امروز باید رفت مسیله، صبح رفتم حمام، سرد بود، خیلی ایستاده به زحمت گرم شد، بعد از حمام رخت پوشیده سوار شدیم. با امیراخور و غیره [و] نسقچی باشی صحبت کنان رفتم.

آقا مستوفی چاه زیادی می کند، پرزور کار می کردند می خواهد از آب کرج به دیر ببرد، آبادی کند. سواره ها را مرخص کرده در دامنه ماهور، سیاه پرده نشسته ناهار خوردیم. میرزا نظام و دکتر بحث کردند، خندیدیم. افشار بیک هم آمده بود.

بعد از ناهار اغلب سواره ها را مرخص کرده، خودمان با تفنگدارها، آقا کاستینگر (۳) خان، قهرمان خان و غیره میرشکار و اتباع، رحمت الله خان، فتحعلی خان، سیاچی، آقا وجیه، محقق، عرفانچی، موجول خان، حسین خان، ماشاء الله خان، میرزا عبد الله، عباسقلی خان لاریجانی [رفتیم].

خلاصه رسیدیم به صحرا، آهوی زیادی دسته دسته از اطراف می دویدند. چهار پنج دفعه دماغ آهو گرفتم، بسیار خسته شدم، یک تکه بزرگی را زخم کاری زدیم، رفت نیفتاد.

بعد باز دماغ گرفته چیزی نشد. بعد نزدیک اردو به دسته آهویی رسیدیم، تنها بودم، دماغ گرفته آهو آمد، یک میش سرگل را زدم، جابه جا خوابید. بعد کالسکه آوردند، رفتم

ص: ۴۸

۱- اصل: قورق

۲- علاء الدوله، منظور محمد رحیم خان علاء الدوله است.

۳- اصل: آقا گستر خان، منظور جنرال کاستینگر خان است این شخص که اتریشی بود در سال ۱۲۹۴ به دستور ناصر الدین شاه راه شوسه ای به طول ۱۲۰ میل از آمل به تهران کشید و در یکی از منازل آن راه به تقلید پادشاهان ساسانی صورت ناصر الدین شاه را بر سنگ نقش کردند که بر اسب نشسته و دوازده نفر از امنای درباری بر گرد او حلقه زده اند. ر. ک. ح. پژمان بختیاری، تاریخ پست و تلگراف و تلفن، (تهران: چاپخانه و کتابفروشی علی اکبر علمی، بی تا) ص ۳۰۶.

توی کالسکه باد سردی می آمد، عرق کرده بودم، چای، پرتقال خورده شد، آئی آمد، تکه آهوئی زده بود، ولی هم دو عدد زده بود، رحمت الله یک عدد، صادق دو عدد.

بعد قره خان غلام آمد، میرشکار زخمی ما را خوابانده (۱) است، سوار کالسکه شده راندم، رسیدیم به میرشکار، گفت آهو اینجا خوابیده بود، حالا برخاسته زد به آب مرداب، رفت آن طرف توی نی ها، دو پیاده با یک تازی فرستاده بود، می کشید به کار، از توی نی ها آهو در آمد، تازی چسبید کله کوهها گرفته زنده آوردند، سرش را بریدیم، همان تکه زخمی ما بود، بسیار خوشحال شدم.

آمدیم منزل، قره چادر سرداری را زده بودند، بسیار خوب بود، بعد از شام قرق شد، مردانه شد، بعد خوابیدیم. الحمد لله. [Mesumeh] معصومه] ...

### روز شنبه [۶ سوال]:

صبح رفتیم حمام، بعد ناهار را منزل خورده بعد از ناهار سوار شدیم از رودخانه گذشتم رو به طرف دامنه ۱۲ امام. از آب که گذشتیم از عقب سواره ها که می گذشتند فرو می رفتند به آب، ماشاء الله خان توی آب افتاد، سه چهار نفر دیگر افتادند، محمد تقی میرزا هم همراه بود، علی رضا خان می گفت اسب محمد تقی میرزا بیخود توی صحرا خوابید، محمد تقی میرزا زمین خورد، بسیار خفیف شد.

خلاصه تیمور میرزا و میراخور، محمد رحیم خان، میرشکار و غیره و غیره، هاشم، بودند.

امروز از دو آب دیگر گذشتم، در صحرا درنا بود، تیمور میرزا هرچه سیاه چشم انداخت نمی گرفت، می گفت قره قوش آسمان است، قوشها می ترسند.

در صحرا توی نیزارهای کوچک و لشابها (۲) اردک، غاز، (۳) حقار (۴) سفید و غیره زیاده از حد بود. چیزی نردم. تیمور میرزا بعد تنها رفت برای درنا، یکی گرفته بود، زنده آورد منزل. عصر بلندی بود، به منزل برگشتیم، شب بعد از شام مردانه شد. محقق روزنامه سفر عتبات علیرضا خان را می خواند، محمد علی خان بود، بسیار خندیدیم. بعد

ص: ۴۹

۱- اصل: خابانده.

۲- لشاب: جایی که در آن آب ایستاده و در آن علف و نی بروید.

۳- اصل: قاز

۴- حقار: نوعی پرندۀ اصل: هقار



## روز یکشنبه [۷ سوال]:

صبح از خواب برخاسته ناهار را در منزل خوردیم. دبیر الملک، نسقچی باشی را خواستیم، قرار راه قم را دادیم که برویم دیر از آنجا به حوض سلطان. پسر امیرآخور از قم نوشته بود که راه کاج و قمرود بد است.

بعد از ناهار سوار شدیم، میرشکار طایفه زرگر را چون به قرق سیاه پرده مال سردار بودند، سوار و جمعیت فرستاده چاپیده بود، گوسفند، شتر و غیره آورده بود، گفتم اموالشان را پس بدهند، چوب بخورند، به سرداری رحمت الله این کار را کرده بود.

خلاصه رفتم سیاه پرده. حکیم طولوزون (۱) هم بود، همه جا عقب سر من اسب می تاخت. کاظم خان و عبد القادر خان و پسر مظفر الدوله هم دیده شدند. هاشم خان، رحمت الله خان، محمد رحیم خان، تیمور میرزا، محمد تقی میرزا، علیرضا خان، محمد علی خان، علی کچل و غیره و غیره بودند.

آهو امروز کم دیدم، دو سه سر گرفتیم از آهو، چند تیر خوب انداختیم نخورد. آخر یک دسته آمد، اسب انداخته ترسیدیم. انداختم چیزی نیفتاد.

قدری که راه رفتم از دور پسر ابراهیم خان پیدا شد، اسبش هم گریخته بود، آهوی نر پارساله بغلش بود، معلوم شد، زخمی حالای من است، رفته بود قدری جلو خوابیده بود، پسر ابراهیم خان گرفته بود آورد، بسیار ذوق کردیم.

میرزا نظام (۲) امروز به سیاه کوه برای جستجوی معدن می رود.

بعد به کالسکه نشسته آمدیم منزل. حاجی حیدر ریش، زلف زد.

امروز هم یک درنا پسر تیمور میرزا گرفته بود. یک تکه آهو هم پسر مظفر الدوله آورد.

سیاچی می گفت تازی من یک آهو گرفت، یک شتر سواری به ضرب چماق از من گرفت برد، یک تکه آهوئی که دستش شکسته بود یکی از جلودارهای ما آورده بود، گویا زخمی من بوده است.

ص: ۵۰

---

۱- طولوزان Tholzan، دکتر طولوزان فرانسوی که از اطبای قابل فرانسه بوده است و در سی و هشت سالگی به خدمت ناصرالدین شاه درآمد و تا پایان کار وی در ایران ماند. ر. ک. دکتر عبدالحسین نوائی، شرح حال عباس میرزا ملک آرا، ص ۳۷۸.

۲- میرزا نظام، میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک متولد ۱۲۶۰ ه. ق در قریه برزآباد کاشان و از شاگردان اعزامی به اروپا

در سال ۱۲۷۵ هـ. ق. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ۳۸۷.

شب بعد از شام مردانه شد، پیشخدمتها آمدند، حکیم آمد، روزنامه خواند. بعد خوابیدیم. Nuch [نوش آفرین]....

## روز دوشنبه ۸ [سوال]:

صبح از خواب برخاسته رفتم حمام سرتن شوری. حاجی حیدر، ملک محمد بودند.

بعد از استحمام بیرون آمده ناهار خورده، بعد از ناهار سوار شدم. از آب رودخانه گذشته رو به طرف اردک زارها رفتیم. در راه با ناصر الملک (۱) صحبت کردم، کاری داشتم، گفتم.

امیراخور و قوش دارها رفتند به ۱۲ امام. ما رفتیم از سیاه چادرها گذشته، میرشکار آمد، پیاده فرستاده بود، اردکها را برانند، ما هم پیاده شده از نهرها و آبها که راهش را ساخته بودند گذشته وسط جنگلها و آبها کمه ساخته بودند، از نی بد ساخته بودند. سرش باز بود، تنگ هم بود. من، میرشکار، محمد رحیم خان، سیاچی، آقا وجیه، آقا کاستینگر خان، خیلی توی کمه نشستیم. در این بین باد و باران شدیدی آمد، تفنگها را تر کرد، رختها تر شد، در این بین اردک زیادی می آمد، از بالای سر می گذشت، اما روی کمه باز بود، ما را می دیدند، کج می رفتند، بقدر دو ساعت ماندیم، پیاده ها می رفتند، می پرانند، با تفنگهای ته پر می انداختیم، سه عدد اردک روی هوا زدم، دو تا را یک نر، یک ماده با یک تیر روی هوا زدم، هر دو افتادند. خوب زدم، دو نر یا شل باش، یک ماده. بعد آفتاب شد.

آمدیم آفتابگردان، چای خورده رفتم منزل. و صاف مصاف امروز ملاحظه شد، اما مجال حرف و فضولی نکرد، مانده است به فردا. سیاچی یک تازی از برادر رجب به زور گرفته، گریخت منزل، فرستادم بگیرند پس بدهند، بدهند به برادر رجب.

عصری آمدم منزل، باد سردی می آمد، قرق شد. زنها آمدند، گفتند در شهر دزد به خانه انیس الدوله رفته است، اوقاتم تلخ شد، دستخط به حاجی آغا یوسف و والده شاه نوشتم.

پسر ادیب الملک آمده بود با گلوی باد کرده دستمال بسته بود، کلاه نمذ کرمانی در سر، ترکیب غریبی شده بود. آقا مردک هم آمده بود، از شهر، با کوچولو.

ص: ۵۱

شب را بعد از شام قرق شد، نقال آمد، قدری نقل گفت، بعد خوابیدیم Tadj Gollemoitier

محمد تقی خان شمرانی با پسرش امشب پیدا شدند.

### روز سه شنبه ۹ [سوال]

صبح از خواب برخاسته رفتم حمام. بعد سوار شده، باد شدیدی بسیار بسیار سرد می آمد، کالسکه را دیر آوردند، بسیار اذیت کرد. بعد سوار کالسکه شدم. راندم از جنگل برای دیر، اما به دیر نرسیده در جنگل به ناهار افتادیم. طولوزون، یحیی خان روزنامه خواندند. همه پیشخدمتها بودند. مصاف سر سواری آمد، فضولی کرده اسب دوانی کرد.

بعد از ناهار سوار شدیم رو به سیاه پرده، امین خلوت و کاشیها، صاحب جمع و تازی ها، نفر و کله کوها، همه رفته اند. امروز به کویر (۱) و آخر جنگل، متصل دسته دسته آهو بود که از طرف آنها گریخته، به سیاه پرده می آمد. اما باد پدرسوخته نمی گذاشت شکار بشود.

خلاصه من، میرشکار، سیاچی، ابراهیم خان، آقا کاستینگر خان، قهرمان خان، آقا وجیه، آبدار رفتیم جلو، سواره ها عقب ماندند میرشکار را هم برای یک دسته آهو پرت کردم رفت، نتوانست کاری بکند. من دو دفعه جلو گرفتم، تفنگ نینداختم، نشد بیندازم، بعد یک دسته آهو از چپ به راست آمد، اسب انداختم دماغش را خوب بریده رسیدم نزدیک در، تاخت، پرزور. با تفنگ ته پر ۴ پاره انداختم، به تکه بزرگ خورد، قدری راه رفت. تازی دارهای ما رسیده تازی کشیدند، ده قدم برده گرفت. رسیدیم تکه ده ساله بسیار خوبی بود، با وجود باد شدید الحمد لله شکار خوب شد. بعد دیگر شکار نرفته به کالسکه نشسته راندم.

نزدیک اردو یک آهو در آمد، ماده، بسیار خسته و مانده، همه سواره ها دوانده تفنگ زیاد انداختند نخورد. سیاچی، آقاوجیه و غیره تازی کشیدند. سیاچی آمد که تازی یورقه

ص: ۵۲

۱- اصل: کبیر

گرفت. رحمت الله آمد، گفت من با ۴ پاره زدم.

خلاصه وارد منزل شدیم. شکاری که امروز شد از این قرار است:

من زدم [یک] عدد، پسر مظفر الدوله با آدمهایش ۶ عدد، رحمت الله [یک] عدد، ولی [یک] عدد، عباسقلی خان لاریجانی [یک] عدد، پسر قهرمان خان [یک] عدد، تازیهای سیاجی ۲ عدد، امین خلوت رفته بود کویر ۷ عدد فرستاده بود، پسرش آورد، می گفت امین خلوت در کویر زمین خورد. دو سه عدد دیگر هم آوردند.

شب بعد از شام مردانه شد، محمد رحیم خان را آوردم گفتم تو امروز چه کرده [ای]، گفت هیچ، رفتم جنگل آهوگردانی بکنم. همه جا سوار و آدم بود، چیزی ندیدم. در این بین ملک منصور اشرك از شهر آمده بود، به حضور رسید. قدری مزخرف گفت. بعد خوابیدیم. Chemsedole [شمس الدوله]

### روز چهارشنبه ۱۰ [شوال]:

صبح رفتم حمام، بعد سوار شده از رودخانه گذشته رفتم برای کمه اردک، نهار را نزدیک کمه خورده، بعد با میرشکار، محمد رحیم خان، علی رضا خان، موجول خان، افشار بیک، سیاجی و غیره رفتم کمه، کمه را آئی بسیار خوب ساخته بود. هر قدر نشستیم چیزی نیامد. بسیار خفیف شده برگشتیم منزل.

عصری شترهای خودمان و مردم مثل امیراخور، رحیم خان سرهنگ، رحمت الله خان را دعوا انداختیم، تماشای زیادی داشت، عوام و خواص اردو همه به تماشا آمده بودند. حاجی مشهدی قلی آقا امروز در سر نهار اشعار غریبی تازه گفته بود، خواند، (۱) بسیار بسیار خندیدیم، خیلی بامزه بود، ترجیع بندی (۲) گفته بود، ترجیع این بود:

مرحبا، مرحبا، واقعا طوری مزخرف گفته بود که امکان ندارد دیگری بتواند این طور بگوید.

شب بعد از شام مردانه شد. حکیم طولوزون آمد، کتاب مضحکه «موسیو ویوبوآرا» می خواند، با اشکالش تماشا کرده بسیار خندیدیم. بعد خوابیدیم.

ص: ۵۳

۱- اصل: خاند

۲- اصل: ترجیع

امروز باید رفت محاذی دیر بهرام، لب رودخانه شور منزل کرد:

صبح از خواب برخاسته سرحمام رخت پوشیدیم. بسیار سرد بود، بعد سوار کالسکه شده رانیدیم. از سیاه پرده سواره ها و غیره همه بودند. امین خلوت و غیره رفته اند کویر، امیراخور هم نبود. سیاچی هم نبود. رانیدیم، دو فرسنگی که رفتیم سوار اسب شدم، تفنگ بر دوش، میرشکار و غیره بودند. آهو [ها] از جنگل تک تک می آمدند. در جنگل جلو دو تکه آهو را گرفتم. زمین خار و غیره بود، اسب نمی دید، آهو از دور گذشت، انداختم، تکه زخمی شد، رفت. بعد نزدیک رودخانه شور یک آهوی تکه آمد، اسب انداختم، روی تاخت زدم، افتاد. تکه چر بود، بسیار ذوق کردم، همانجا پیاده شده رفتم کنار رودخانه به ناهار افتادیم، آفتاب گردان بند نمی شد، توی کالسکه ناهار خوردیم، در این بین سه آهو از جنگل سواره دوانده آوردند، یکی از آنها از کال (۱) رودخانه جست آمد کنار رودخانه، ما را دید زد به آب رودخانه غرق شد، بعد درآمد، جلو رودخانه کال بزرگی بود، خواست بجهد بالا نشد، افتاد زمین، دو سه دفعه جست افتاد زمین. زیاد تماشا داشت، تازی کشیدند، این دفعه از گال جست رفت، تازی هم نگرفت.

حاجی مشهدی قلی آقا باز شعر خواند، پیشخدمتها بودند. بعد از ناهار سوار شده از رودخانه گذشتم، شتر کلایی قدری بودند، بچه زاییده بودند، تماشا کردیم، از آنجا رفتیم دیر آنجا را تماشا کرده آمدیم منزل. یک خرگوش هم زدم، یک تکه آهو میرشکار، یک تکه آهو ولی زدند. یک تکه هم غلامان شاهسون آوردند، چهار ساعت به غروب مانده آمدیم منزل.

الحمد لله خوش گذشت، یک آهو هم جلوداران آوردند، صاحب جمع به کویر رفته بود، دوازده عدد تکه آهوی بزرگ با تازی گرفته آورده بود. سه چهار آهو هم امین خلوت گرفته بود.

شب، بعد از شام مردانه شد، طولوزون، یحیی خان، محقق و غیره آمدند، تارچی، سنتورچی آمده قدری زدند. بعد خوابیدیم  
.... Unchi Kameleni

ص: ۵۴

---

۱- کال: زمین شکافته و آبکنند، و آبکنند به فتح رابع و سکون نون و دال ابجد، زمینی را گویند که آب آن را کنده باشد و چاکها و جرها در آن افکنده (برهان قاطع).

## روز جمعه ۱۲ [سوال]:

باید رفت به حوض سلطان. صبح چهار از دسته رفته سوار شدیم، راه کالسکه خوب بود، رانندیم، همه سواره ها و اهل اردو بودند، رو به مشرق رانندیم، راه امروز پنج فرسنگ می شود، از دامنه کوه مژه که در طرف دست راست بود گذشته منزل رفتیم. الی نیم فرسنگ به منزل مانده پیدا نبود، منزل در گودی است، بین راه به ناهار افتادیم، بعد از ناهار سواره رفتیم، به نهارگاه حرم رفتیم، زنها را تماشا کردم.

بعد رفته باز کالسکه نشستیم، دو دفعه ابراهیم خان آمد که آهو می آید، از کالسکه درآمده سوار شدم. آهوها بد رفته تفنگ نینداختم. امروز چیزی نردم اما آهو از سمت کویر خیلی می آمد، از عقب ما می گذشت. هاشم، سیاچی، علی رضا خان، محمد علی خان و غیره و غیره به کویر رفته بودند. مردم با تازی و تفنگ شکار کردند میرشکار [یک] عدد، آئی [یک] عدد، رحمت الله [یک] عدد، دائی انیس الدوله [یک] عدد، محقق با تازی و دعوائی با سیاچی [یک] عدد، سیاچی با تازی [یک] عدد. ملک ایرج میرزا با هادی خان، دبیر الملک و دعوائی [یک] عدد، بقدر ده آهوی دیگر غلام متفرقه گرفته و زده بودند.

سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم، آقا سعید از شهر از جانب والده شاه آمده بارخانه آورده بود، آقا مستوفی و غیره بارخانه فرستاده بودند.

هوای اینجا خوب و ملایم است.

بعد از شام قرق شد. پیشخدمتها، طولوزون و غیره آمدند، «ابژامه» را تمام کرد. شب مهتاب خوبی بود خوابیدیم. Enis [انیس الدوله] ....

## روز [شنبه] ۱۳ [سوال]:

باید رفت به پل دلاک، صبح از خواب برخاسته رفتیم حمام، رخت پوشیده سوار شدم، رفتیم کاروانسرای میرزا آقا خان را تماشا کردیم. چاپارخانه، آب انبار بود، سربازی کفتار زنده بزرگی گرفته بود، ولش کردم. قدری از سواره اینانلو آمده بودند، دیده شد.

بعد سوار کالسکه شده رانندیم، راه کویر است، مثل کف دست، حاجی محمد حسن بیک از شهر آمده بود، دیشب پسر حاجی میرزا رحیم آمده بود، رانندیم رانندیم دو سه آهو از سمت چپ آمد، رفت به راست نگرفتند، سه فرسنگی که راه رفتیم، دست چپ توی کویر به ناهار افتادیم، زمین خیلی صاف و خوب بود. قدری اسب بازی با نیزه کردیم، یحیی خان، محقق هم بازی کردند، خوب اسب بازی کردم، بعد عرفانچی را گفتم نیزه بازی کرد. خندیدیم، طولوزون و غیره همه بودند.

بعد از ناهار سوار شده رانندیم، دو فرسخی که رفتیم به کاروانسرای صدرآباد رسیدیم. آب انبار و غیره داشت، خراب است، باید تعمیر شود. از صدرآباد که می گذرند کویر تمام می شود، زمین سنگلاخ است و سفت، یک فرسنگی هم رفتیم از ماهورهای کوچک گذشته جلگه قم وارد و پیدا شد، اردو کنار رودخانه پل دلاک افتاده است، من رفتم لب رودخانه دم چادر محمد رحیم خان، آب زیادی داشت، رودخانه گل آلود می آمد.

هوا امروز ابر و قدری سرد بود، وارد سرادپرده شدم، باد شدیدی آمد، تجیرها (۱) را انداخت. بعد باران آمد، بعد هوا صاف و خوب و ملایم شد.

احمد خان از شهر آمده بود، با شاهزاده پیشخدمت پسر پرویز میرزا جقه و جواهر آورده بودند. نور محمد خان پیشخدمت هم از شهر آمده بود. در صحرا دیدم کتابچه عرایض دیوانخانه را آورده است. از وزیر خارجه، (۲) سردار، امین الدوله و غیره کاغذ زیاد رسیده بود. جوابهای وزیر خارجه را عصری نوشته دادم بردند.

شب بعد از شام قرق مردانه شد. باز جواب کاغذهای امین الدوله و غیره را نوشتم. آقا سلیمان چند روز بود ناخوش بود، امروز عصری دیدم آقا چمان چمان آمده بود، به سراپرده، می گفت فشتم درد می کرد.

شب بعد از شام مردانه شد، قدری صحبت شد، مهتاب خوبی بود و هوا گرم و آرام بود. Chirasi کوچک.

ص: ۵۶

---

۱- تجیر: پرده کلفت کرباسی که عموماً با چادر حمل می شود (لغت نامه دهخدا)

۲- وزیر خارجه، منظور میرزا سعید انصاری مؤتمن الملک است.



باید رفت به شهر قم.

دیشب بی خوابی سرم زد، نصف شب باد مغربی برخاست، بسیار بسیار شدید طوفان کرد. ابر شد، باران آمد، برف آمد، بعد هوا صاف شد اما باد شدید شد. جمیع تجیرها افتاد، چادرهای اندرون مردم همه خراب شد، الی صبح خوابم نبرد و بسیار سرد شد.

صبح با کسالت هرچه تمامتر از خواب برخاستم، مردانه رفتیم حمام بطور لخت، هر کس احوالات دیشب خود را تعریف می کرد چادر پسر علی رضا خان و غیره خراب شده بود، رخت پوشیده سوار شدم. هیچ کس نبود، رفتیم دم پل و کاروانسرا، عبور از پل نمی شد. بنه و شتر و غیره گرفته بود، های های غریبی بود. از زور باد و سرما نشد روی اسب ایستاد، پیاده شده رفتیم به کالسکه، قدری نشستیم، راه باز شد. سوار شده رفتیم، از پل گذشته دو سه چشمه پل خراب شده است، باید ساخته شود.

بعد سوار کالسکه شده رانندیم باد بسیار شدیدی می آمد، مردم هیچ حالتی نداشتند، اگر منزل شهر قم نبود همه مردم می مردند. سه فرسنگی که رفتیم دست چپ به ناهار افتادیم، بسیار سرد بود، حکیم آمد، قدری روزنامه خواند، جقه (۱) سرداری الماس استعمال شد، اما بسیار بی مزه، در این سرما.

به کالسکه نشسته رانندیم، از شاطر آینه خواستیم، مدتی طول کشید. بعد دیدم آئی آمد، دم کالسکه گفتم آئی، نه وار، (۲) گفت شاطر آمد خواست، معلوم شد شاطر عوض آینه آئی را آورده است.

خلاصه راه امروز ۴ فرسنگ می شد، سر راه چند قلعه و آبادی و قهوه خانه منحوس میرزای البرز کرده است. به خاک فرج (۳) رسیدیم، حرم آنجا بودند، آقا موچول با شاهزاده های قمی و غیره و غیره به استقبال می آمد، معرفی می کرد، میرزا سید یوسف گیلانی یعنی تفرشی نایب الحکومه است، جلو آمد. امیرآخور با حاجی ملا صادق مجتهد و غیره آمد، استقبال چی زیادی بود، اما از باد و سرمای شدید ممکن نبود سوار شوم.

نزدیک شهر سوار شدم، از رودخانه گذشته خیلی آب داشت، از دریچه به عمارت از

ص: ۵۷

۱- جقه: جقه ای ساخته از پر پرندگان که بر بالای پیش کلاه پادشاهان ایران است (لغت نامه دهخدا).

۲- «نه وار» به لهجه آذری به معنی چی هست؟

۳- خاک فرج که امروزه به فرج آباد معروف است، دهی است از دهستان قمرود بخش مرکزی شهرستان قم، واقع در سی هزار گزی شمال خاوری قم. ناحیه ای است واقع در جلگه، از رودخانه قره چای مشروب می شود و ساکنان آن از طایفه شاهسون هستند (فرهنگ جغرافیایی ایران، همان ج ۱).

آنجا به زیارت رفتند، سر قبر شاه مرحوم خاقان مرحوم رفتند، آمدیم در تالار سلام، قدری خوابیدیم، نقال نقل گفت، بعد آلاچیق گفتم در جایی زدند، زیاد سرد بود، شب را آمدم بالاخانه، پیدا کرده شام آنجا خورده در بالاخانه بلافاصله بعد از شام خوابیدیم.

الحمد لله خوب خوابیدیم، زنها هم عصری زیارت رفتند، گربه کوفته چندی است مست شده است.

\*\*\* آقا محمد کریم شیرازی پیشخدمت قدیمی ما که در آخر متولی مقبره شاهنشاه مرحوم شده است، ملاحظه شد، با کلاه بلند قدیم و لهجه شیرازی، محمد هادی میرزا روز ورود استقبال آمده بود با چند نوکر چکنته و یابوی لکنته، (۱) معلوم شد توقف شاهزاده چندی است در قم است.

متولی باشی عمامه سبز بسیار بسیار بزرگی دارد، ..... (۲) کشتزارهای حضرت عبد العظیم علیه السلام که در عظم خلقت مشهور دورونزدیک است باید بشود.

قجر آقای فراش خلوت در قم ملاحظه شد، سؤال شد اینجا چه می کنی؟ [گفت]، دو ماه است اینجا زیارت می کنم. پسر ملا هاشم مرحوم متولی قبر قهرمان میرزای مرحوم در سر قبر او ملاحظه شد. به ملا- هاشم بسیار شبیه بود اما بی زبان فقیر بود، برخلاف پدرش.

در توقف قم رودخانه را گرفته قدری رو به جنوب رفتم. صارم الدوله از تهران آمده بود، ملاحظه شد.

دو خرگوش یک تیهو زدم، تیهو کمی بود، رفتم به ماهورهای قرمز بود، سه گرگ بودند، خوب می شد زد، ولی و آقا کاستینگر خان رفتند سر بزنند پایین بیاید، بد سر زدند، رفتند بالا، قدری گشتم، برگشتم منزل.

رفتم زیارت، میرزای البرز، امیراخور و غیره بودند، فرمایشات تعمیرات و غیره شد.

مستوفی الممالک سر قبر پدرش را گچ بری می کند و خوب می ساخت.

ملاهای قمی: آقای سید جواد است، حاجی ملا- صادق، آقا حسین انصافا مرد خوبی است، آن دو نفر دیگر با هم بسیار بد هستند. حاجی ملا صادق بسیار بسیار شبیه است به

ص: ۵۸

---

۱- لکنته: چهارپا و دد پر و موی ریخته و ضعیف شده.

۲- در اصل بجای نقطه یک عبارت طنزآلود ۱۲ کلمه ای است که جهت حفظ احترام لباس متولی باشی حذف گردید.

میرزا نصر الله گمرک، حاجی میرزا علی مقدسی ساعت زنگ دار بزرگ خوبی ساخته است، متصل کار می کند و زنگ می زند. حاجی میرزا علی مقدسی دو شب به مراجعت مانده رسید به قم، ناخوش بوده است با چهره زرد زعفرانی، باقی دگر خودت می دانی.

حسینقلی خان برادر خاقان مرحوم اسلحه خودش را در وقتی که اینجا در بست بوده است، وقف حضرت صاحب الزمان (ع) کرده است. متولی باشی اسلحه ها را در صحن ایوان حضرت چیده تماشا کردیم. اسبابهای بسیار خوب بود. کلاه خودی بود زمرّد و لعل تک تک داشت و یک یاقوت کبود بسیار خوب داشت. نیزه بود کلونی طلای مثبت کاری بسیار خوب، قداره های خوب. یک شمشیر مرصع زرگری هندی داشت، بند شمشیر یشم های کوچک روی یشمها یاقوت نشانده بودند. زره قلچاق، (۱) تفنگ طپانچه، [به] عکاس باشی حکم شد عکس اسلحه ها را انداخت. آقا سید جواد بسیار ملای ... (۲) زبردستی است.

یک روز رفتم تلگرافخانه (۳) که عاریتا (۴) آورده بودند به یکی از بالاخانه های مدرسه نزدیک صحن، با تهران و غیره حرف زده شد.

شاهزاده اعتضاد می گفت ساعد الملک خیلی ناخوش است بطوری که مایوس بودند، ۹ روز است ناخوش شده است. حبیب دیوانه، محمد علی خان، محقق می گفتند اینجا آمده است.

طوایفی (۵) که در قم هستند:

زند، خلج، حاجی حسینی، بیگدلی.

حاجی محمد رضا خان زند از اعیان قم است، با محمد رحیم خان خویش است، به اقرار خودش. هشتاد و پنج سال دارد، اما حکیم نظر علی می گفت بیشتر از هشتاد و پنج است. خیلی هم با بنیه و گردن قوی است، شبها شغال زیادی در شهر صدا می کند، مثل مازندران.

دختر صاحبقران میرزا زن متولی قبر خاقان مرحوم است، میرزا علی محمد، بدگل هم نیست. ملک منصور میرزا می گفت با آنها همسایه هستم. شب دیدم قال مقال غریبی از

ص: ۵۹

---

۱- قلچاق: مأخوذ از ترکی، بازوبند آهنین (فرهنگ نفیسی)

۲- یک کلمه نامفهوم و یا نامعقول در مورد آقا سید جواد حذف گردید.

۳- اصل: تلگرافخانه.

۴- اصل: عاریته

۵- اصل: طایفه

خانه آنها بلند شد، ای عمو جان، کشتند، زدند، ملک منصور حربه پیدا نکرده، ماشه پیش بخاری را برداشته رفته بود آنجا، شخصی بود آمده بود اندرون، میرزا علی محمد به عربده کفش خودش را می خواست، گویا در مقبره خاقان دزدیده بودند. اشرك را که دیده بود گریخته بود، اشرك در كوچه الی درب خانه ادیب الملک او را عقب کرده بود، پایش [در] سوراخ رفته زمین خورده بود، به آن شخص نرسیده بود.

امیرآخور قدری تب کرده ناخوش شد، الحمد لله خوب شد، دختر صاحبقران میرزایی که بالا- نوشتم زن میرزا اسد الله تلگرافچی برادر میرزا علی اکبر متولی قبر خاقان است. میرزا علی محمد که نوشته ام پدر میرزا علی اکبر است مرحوم شده است.

میرزا علی نقی حکیم الممالک شبی که صبح می خواستیم برویم تهران آمد قم، بسیار خفیف بود.

### روز جمعه ۱۹ شوال:

از قم رو به تهران حرکت شد، منزل اول پل دلاک است. موافق معمول، صبح از خواب برخاسته رفتم حمام گلی عمارت قم، رخت عوض کرده وضو گرفته همه زنها بودند، بعد آمدیم بیرون رفتیم زیارت. شمشیر مرصعی حمایل کرده، سرداری ماهوت سیاه گلابتون سفیدی پوشیده رفتیم زیارت.

ناصر الملک که از مسیله به شهر تهران رفته بود امروز اینجا آمده بود، در صحن ملاحظه شد، پاره ای نوشتجات از وزیر خارجه و غیره آورده بود.

بعد آمده از دریچه اندرون سوار شده رانندیم، از رودخانه گذشته، امیرآخور آمد احوالش خوب بود، قدری صحبت کردیم، بعد او مرخص شد، ملک منصور میرزا هم رفت قم که پیش امیرآخور باشد.

کرکسی در سر راه نشسته بود لب رودخانه، به میرشکار گفتم رفت به مارق، (۱) تفنگ انداخت نزد، خفیف شد، بعد قدری با رودخانه آمدیم، تیهو پیدا شد، قوش انداختند، قوشها تیهو را می بردند به چاه، بندهای بد داشت، یعنی چاه بود، تیمور میرزا هم

ص: ۶۰

---

۱- به مارق رفتن: در اصطلاح ناصر الدین شاه، به تیررس آمدن شکار، اعم از این که شکارچی به شکار نزدیک شود یا شکارچی در سنگر و کومه باشد و شکار نزدیک او شود ر. ک. روزنامه سفر گیلان ناصر الدین شاه، دکتر منوچهر ستوه، به نقل از (مهندس میر شمس الدین مهنا).

پیدا شد.

خلاصه کنار رودخانه به ناهار افتادیم. از این قرار از پیشخدمتها را گفتم دویدند:

شاهزاده الله قلی، آقا وجیه، عرفانچی، موچول خان. (۱) شاهزاده پیشتر آمد، بعد از ناهار رفتیم، به راه افتاده به کالسکه نشستیم، رانندیم.

هوا امروز بسیار خوب بود. سه ساعت و نیم به غروب مانده آن طرف رودخانه در جای آن دفعه چادر زده بودند. نوشتجات وزیر خارجه را خوانده جواب نوشتم.

بعد از شام قرق مردانه شد، تیمور میرزا از شکار آمده چیزهای عجیب گرفته بود:

درنا دو عدد زنده، ترم تای [یک] عدد زنده، قرقی [یک] عدد زنده، توکا، تیهو، قازالاق.

خلاصه شب را بعد الحمد لله خوابیدیم. Chemsudole [شمس الدوله]

## روز شنبه [۲۰ شوال]

صبح بیدار شده حمام رفتیم، بعد سوار کالسکه شده رانندیم، منزل حوض سلطان است، کالسکه در کویر بسیار بسیار خوب راه می رفت، صاف، خوب. سوار شاهسون را فرستاده ایم که از دست چپ آهو بدواند، الی آخر کویر چیزی درنیامد. آخر کویر سوار اسب شدم خیلی رانندیم باز چیزی نشد. «معمارباشی از شهر آمده بود، ملاحظه شد، رفت قم، برای تعمیرات آنجا». من رفتم رو به منزل، آن وقت از عقب آهوی زیادی آمده من دور بودم، سوارها، تازی دارها در صحرا دواندند، چند آهویی گرفته و زده شد.

آقا وجیه، میرزا عبد الله به شراکت هم یک آهو با تازی، جلوداران با تازی یک آهو، میرشکار زده بود [یک] عدد، رحمت الله زده بود [یک] عدد. پسر مظفر الدوله زده بود [یک] عدد، سه چهار عدد دیگر شکار کردند. سه ساعت به غروب مانده آمدم منزل.

امروز سر ناهار گاه ملیجک گربه ببری خان را آورد، بسیار می ترسید ببری، آخر قفس گربه ها را آوردند، ببری را گذاشته آنجا بردند.

امروز عصری در سراپرده قرق زنانه که شد، باد تندی آمد، تجیرها را خواباند. زنها طپیدند توی آلاچیق من، جعفر قلی خان برادر سیاچی عصری با سنگ زیر چشم ملیجک

ص: ۶۱

را بد زده بود. زخم کرده بود، گفتم برود بیرون، دیگر اندرون نیامد، بسیار پسره شیطانی است. انیس الدوله می گفت دیشب غول بیابانی دیده ام. بعد از شام مردانه شد، سنتورچی، تارچی آمدند، بقدر نیم ساعت زده رفتند.

امروز دبیر الملک گفت که ساعد الملک در شهر مرحوم شده است، خیلی به نظر عجیب آمد. روزی که به مسیله می آمدیم صحیح بود و سوار بود، در رکاب خیلی هم آمد، اما بدرنگ و زرد و علیل بود، مزاجش خوب نبود. عصری نوشته بودند، یعنی یحیی خان کاغذی فرستاده بود، آنجا نوشته بودند، مظفر الدوله میرزا ابراهیم خان خمسه هم فوت شده است، در شهر. او هم علیل المزاج بود، خدا هر دو را رحمت کند، چه باید کرد، محقق می گفت یحیی خان عصری غش وضعف کرده است، کلاهش را دور انداخته بود، بی حال شده بود. حکیم طولوزون را خواسته بود، آورده بودند، اما خوب شد. بعد از شام مردانه شد.

امروز تیمور درنای زنده دیروزی را دست پر به شنقار داد، خوب پرید و گرفت، آفرین.

### روز یکشنبه ۲۱ [سوال]

امروز باید رفت به کنارگرد، (۱) دیشب باد تندی می آمد، صبح برخاسته سوار کالسکه شده از راه خارج شدیم، سوار رفته بود از طرف دست چپ آهو براند، سواره شاهسون اینانلو رفتیم با کالسکه تا رسیدیم سرته ماهور ناهار انداخته نشستیم به ناهار، سواره ها رسیدند، آهوی زیادی آمد، محمد رحیم خان تازیهای محقق، خود محقق و غیره را فرستادم دست بالا. آهوها همه برای محمد رحیم خان رفتند. از قراری که محقق می گفت از نزدیک محمد رحیم خان تفنگ انداخته زده بود. در بین ناهار خوردن آهو آمد، من دست چرب سوار شده دواندم، نشد آهو بزنم، یعنی تفنگ نینداختم، بعد باز آمدم آفتابگردان، دیگر اشتها رفته بود، چیزی نخوردم.

بعد سوار شدم به کالسکه، افتادیم به سیلابی رو به راه رفتیم، چون خیلی از راه خارج

ص: ۶۲

---

۱- کنارگرد- نام یک آبادی نزدیک تهران با عرض جغرافیایی ۳۵ درجه و ۲۲ دقیقه و طول ۵۱ درجه و ۱۶ دقیقه و ۹۴۵ متر ارتفاع از سطح دریا. دکتر محمد حسین پاپلی یزدی، همان، ص ۴۶۲.

شده بودیم، نیم فرسنگ، بیشتر رفتم، به راه افتادیم، ملک الموت درّه بود، یک فرسنگ بیشتر طول داشت، در این بین آهوایی از جلو از ماهورها آمد، از کالسکه پیاده شده سوار شدم، قدری دوانده آهو رفت. نشد تیر بیندازم. باز آمده به کالسکه نشستم. از ملک الموت درّه که رد شدیم صحرائی هم طی شد به رودخانه شور رسیدیم، حاجی میرزا بیگ، پلی خوبی بزرگی، عالی بنا پی برداشته، هنوز طاق زده است، خودش هم آنجا بود، ما از آب گذشتیم، قدری رفته درشکه ما را معیر تعمیر کرده فرستاده بود.

یحیی خان هم آنجا بود، رانیدیم، یعنی در همان کالسکه قدیمی، بعد از مسافتی به ده زیان رسیدیم، از رودخانه کنارگرد رد شدیم، بعد از رودخانه کرج هم رد شدیم، بعد از روی پلی که تازه در روی سیاه آب ساخته بودند تازه، رد شدیم، پل را میرزا نصر الله مستوفی گرگانی ساخته است، خوب پلی بود، بعد به کنارگرد رسیدیم، اردو آنجا بود، امروز آهو شکار شد، یکی آئی زد، یکی رحمت الله، یکی برادر کورتازه میرشکار زده بود که تازه این برادر را دیدیم، دو سه تای دیگر آوردند.

امروز راه هفت فرسنگ بود، خیلی راه بود، دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم.

شب بعد از شام قورق شد، مردانه، بعد خوابیدیم. Unchi [غنچه] ....

نصف شب سه ساعت به دسته مانده باد شدید سختی آمد که بسیار بسیار ترس داشت. من در الاچیق خوابیده بودم، اما روی الاچیق پوش بزرگی زده بودند. باد تکان پر زور می داد، همه تجیرها را شکست و انداخت. پوشها را پاره کرد. گرد و خاک غریبی شد. من برخاستم، سرداری پوشیده، کلاه دریایی گذاشته رفتم بیرون، جایی محفوظتر از چادر خلا ندیده یک چراغ هم آنجا برده ایستادم. آقا محراب، آقا علی، پرده را گرفته، باد و باران شدیدی می آمد، بقدر یک ساعت آنجا توی سرما ایستادیم، حاجی فیروز را فرستادم بروند اندرون ببیند چه هست، رفت آمد گفت چادرها هست، انیس الدوله در الاچیق خواب است. یوشی از توی الاچیق داد می زد، می ترسید، او را هم بردند اندرون، وقتی که من توی خلا ایستاده بودم، رحیم گنه گنه آمده بود میخ چادرها را

می گوید، با یک نفر فراش متصل دعوا می کرد، حرف می زد.

خلاصه رفتم اندرون، آلاچیق کنیزهای انیس الدوله چون رویش پوش نداشت محفوظ بود، انیس الدوله هم آنجا بود، آلاچیق ریخته پاشیده، باران هم چکه می کرد.

رختخواب انیس الدوله را آوردند انداختند، یک طوری ناراحت آنجا خوابیدم، صبح برخاسته رفتم حمام رخت پوشیدم. (۱)  
دیشب زن عمو غول بیابانی دیده بود.

خلاصه سوار کالسکه شده راندم برای تهران.

### روز دوشنبه ۲۲ شوال است:

باز باد شدید بسیار بسیار سرد می آمد، دیروز نقشه نظم تیپ و سواری را کشیده به امین خلوت و کشیکچی باشی داده بودم، امروز خیلی منظم بود، راندم از کوه کنار گرد گذشته، جلگه تهران پیدا شد. دیشب برف الی قصر قاجار زده بوده است، بسیار بسیار سرد بود، آقا ابراهیم آبدار رفت به دهاتش که چند شب بماند، یحیی خان (۲) هم دیشب در خانلق (۳) بوده است امروز دیگر از گردنه که گذشتم، خیلی راندم، به ده حسین آباد مزرعه عباسقلی نرسیده کنار جاده به نهار افتادیم، توی کالسکه نهار خوردیم، حرم آمد از پهلوی ما رد شد، چاپار خراسان آمد، در راه نوشتجات (۴) را از امین الملک گرفته مختصری خواندم. افشار بیگ می گفت کلاه مرا دیشب باد برد، حالا هم می برد، گم شد.

قافله [ای] می رفت. کاکا سیاه قره چاقی هم روی بار بود، کاکا را گفتم آوردند، خیلی سیاه نره خری بود، گفتم کیستی، کجا می روی، گفت اسمم محبوب است، غلام آقا محمد رضای تاجر یزدی، می رویم به یزد، دربار هم ماهی و اسباب دیگر داشتند، یک تومان به غلام دادم.

خلاصه بعد از نهار رفتیم رو به تهران، راندم الی شهر، باد سرد شدید آمد، دو ساعت به غروب مانده از کوچه شمس العماره داخل باغ شدیم. گفتند جعفر قلی میرزا برادر نصرت الدوله در تبریز فوت شده است. ابراهیم خان برادر معتمد الدوله مرحوم هم

ص: ۶۴

۱- اصل: پوشیده.

۲- یحیی خان. منظور یحیی خان مشیر الدوله برادر میرزا حسین خان سپهسالار است که در تاریخ این سفرنامه آجدان مخصوص شاه بوده است. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۴، ص ص ۴۳۸-۴۷۲.

۳- خانلق یا خانلوق KHANLOWQ، ده از دهستان فشاپویه، بخش فشاپویه شهر ری، طول و عرض جغرافیایی ۲۰ و ۵۱ و ۳۵ و ارتفاع ۹۱۸ متر از سطح دریا، دشتی، آب و هوای معتدل خشک که در ۹ کیلومتری جنوب خاوری حسن آباد واقع است.



ر. ک. فرهنگ جغرافیائی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران (تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۰) ج ۳۸،

ص ۱۳۳.

۴- اصل: نوشته جات

در حالت نزع است، حاجب الدوله، حاجی رحیم خان بودند. محمد علی خان پیش آمده، بخاری آتش کرده چای حاضر بود.

عصری رفتم اندرون، همه زنها بودند، خیلی غصه خورده بودند، از نبودن ما.

گلین خانم، والی زاده بودند. کلثوم در نظامیه است، نواب خانم می گفتند ناخوش است.

الحمد لله تعالى سفر مسیله و قم به خیر و خوبی اختتام پذیرفت. و السلام.

گفتند زینب خانم زن مرحوم ملک قاسم میرزا فوت شد. ابراهیم خان هم فوت شد.

\*\*\* بعد از ورود از قم هواها خیلی سرد شد، یعنی بطوری سرد شد که هیچ سال ندیده بودم، سرمای زننده، بادهای سوزناک، ابرهای شدید، اما نمی بارید، مگر دو روزی کولاک برفی کرد، بازایستاد. یک روز من رفته بودم عصری میدان مشق، دیدن چادری که سابقا ایلچی انگلیس پیشکش کرده بود، زده بودند. بعد از تماشا رفتم لاله زار، در اطاق عمارت بالا نشسته میرزا علی نقی و غیره همه بودند. لیموی شیرین زیاد خوردم، عمارت خوب نبود، با آقا دائی کج خلق شدم.

### **بخش پنجم: پنجمین سفر ناصر الدین شاه به قم**

#### **اشاره**

۱- درباره پنجمین سفر

۲- خاطرات ناصر الدین شاه از پنجمین سفر

ص: ۶۵

تا سال ۱۲۸۷ ه. ق ناصر الدین شاه به اکثر نقاط ایران سفر کرده و دیدنیهای داخل کشور را سیاحت نموده بود. چنانچه علاوه بر ولایت آذربایجان که زادگاه وی بود و دوران ولیعهدی خود را در آنجا سپری کرده بود، به ولایات اصفهان، گیلان، مازندران، خراسان، کردستان و شهرها و روستاهای عرض راه این ولایات نیز سفر کرده و بعضا سفرنامه هایی از خود برجای گذاشته بود. اینک عزم خود را جزم کرده بود که پا را از ایران بیرون نهاده و به کشورهای خارجی سفر نماید، برای این اولین تجربه چه سفری بهتر از سفر به عتبات عالیات که هم زیارت بود و جنبه مذهبی داشت و هم مورد قبول خاص و عام قرار می گرفت.

در این رابطه به میرزا حسین خان مشیر الدوله که آن زمان در دربار دولت عثمانی وزیر مختار ایران بود نوشت که بر سبیل نذر باید به عراق عرب سفر کرده، قبور ائمه علیهم السلام را زیارت کنم، او هم که در پیشگاه شاه، راه تقرب و ترقی را می پیمود و بدون وساطت وزارت خارجه با وی بطور مستقیم مکاتبه داشت، اجرای امر شاه را مایه نیل به مقاصد خود دید (۱) و برای تحقق آن آغاز به تلاش کرد.

ابتدای امر اولیای دولت عثمانی چون ایران را رقیبی در اداره امور عراق می دانستند تن به این تقاضای دولت ایران نمی دادند، ولی میرزا حسین خان با تدبیر و کاردانی موفق گردید که دولت عثمانی را راضی نماید که از پادشاه ایران رسماً در عتبات عالیات

ص: ۶۶

---

۱- ر. ک. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان زیر نظر ایرج افشار (تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰) ص ۲۶ و ۲۷.

پذیرائی به عمل آورند، (۱) لذا، به ایالت بغداد احکام فرستاده شد که مقدم شاه ایران را بپذیرند. مشیرالدوله، خود از راه حلب به عراق عرب رفت و در تهران مسافرت شاه به کربلا و نجف اعلان شد. (۲) در غیاب شاه پسر شانزده ساله اش نایب السلطنه گردید و مستوفی الممالک به سمت وزیر اول، اداره تمام کارها را به عهده گرفت. ریاست اردوی شاه نیز به شاهزاده حسام السلطنه (سلطان مرد میرزا فاتح هرات) سپرده شد. (۳)

از سوی دیگر سازوبرگ سفر با تکلف و تجمل فوق العاده آماده می شد. خیمه ها را از ترمه کشمیر و زری و حریر دوختند و ملترمین رکاب را که عبارت از حرمخانه و اکثر شاهزادگان و رجال بودند فرمان دادند که لباسهای زردوزی و مکلف بسازند و اسباب و یراق اسب خود را زرین کنند. چادرها نو پاکیزه و بزرگ باشد و نوکر و خدمه را با جامه موزون و خوب همراه بیاورند. (۴) و این همه در حالی صورت می گرفت که قحطی سختی در کشور بروز نموده بود و مرض وبا در غالب نقاط ایران خسارات فوق العاده زده و بیشتر دهات بدون سکنه گردیده بود.

به هر روی در بیستم شهر جمادی الثانی سال ۱۲۸۷ ناصر الدین شاه با اردویی که شرح آن رفت از باغ سلطنت آباد به عزم زیارت کربلا و به قول خودش توقف «پنج شب» در دوشان تپه حرکت نمود، به نحوی که در روز ۲۷ جمادی الثانی به زیارت حضرت عبد العظیم نائل گردید، سپس از طریق ساوه، همدان، بیستون، عمادیه، طاق بستان، سرپل ذهاب و قصر شیرین، در بیست و یکم شعبان به خانقین وارد شد.

در عراق پس از حضور رسمی در بغداد به زیارت عتبات عالیات نایل گردید و در بازگشت از کربلا، ضمن عبور از بغداد، کاظمین، سامره، یعقوبیه و ... از طریق خانقین در هفدهم شوال همان سال وارد به خاک ایران شد. در راه بازگشت اردوی شاه مجدداً ضمن عبور از سرپل ذهاب، کرد، ماهی دشت، کرمانشاهان، طاق بستان، کنگاور و تویسرکان به سلطان آباد وارد و از طریق آشتیان و دستجرد در روز بیست و سوم ذیقعه به سمت شهر قم و زیارت حضرت معصومه حرکت نمود (۵) که ذیلا خاطرات ناصر الدین شاه به قلم خودش از زمان حرکت به طرف قم تا لحظه ورود به تهران از نظر

ص: ۶۷

- ۱- ر. ک. محمود فرهاد معتمد، سپهسالار اعظم (تهران: شرکت نسبی علی اکبر علمی و شرکا:، ۱۳۲۵) ص ۱۶-۱۸.
- ۲- ر. ک. خاطرات سیاسی امین الدوله، همان ص ۲۷.
- ۳- ر. ک. عبد الله مستوفی، شرح زندگانی من (تهران: زوار، ۱۳۷۱)، ج ۱، ص ۱۰۹. همچنین ر. ک. محمد حسن خان اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ج ۳، ص ۱۹۱۵.
- ۴- ر. ک. خاطرات سیاسی امین الدوله، همان، ص ۲۷.
- ۵- اعتماد السلطنه در این مورد می نویسد: «روز بیست و سیم ذیقعه شهر قم به مقدم مبارک مزین آمد». محمد حسن خان اعتماد السلطنه، منتظم ناصری، همان، ج ۳، ص ۱۹۱۶.

مطالعه کنندگان گرامی می گذرد. لازم به توضیح است که این مسافرت حدود پنج ماه طول کشید و شاه در اوایل ذیحجه ۱۲۸۷ به تهران بازگشت.

## ۲- خاطرات پنجمین سفر ناصرالدین شاه به قم در بازگشت از عتبات عالیات ۱۲۸۷ ه. ق یونت ئیل ترکی ۷

اشاره

۲- خاطرات پنجمین سفر ناصرالدین شاه به قم در بازگشت از عتبات عالیات ۱۲۸۷ ه. ق یونت ئیل ترکی (۱)

ص: ۶۸

---

۱- برگرفته از: شهریار جاده ها (سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات) به کوشش محمد رضا عباسی، پرویز بدیعی (تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲) ص ص ۲۲۳-۳۳۱.



صبح برخاستیم، امروز باید به حضرت معصومه (ع) برویم، شش فرسنگ تمام راه است.

رانندیم با وزرا و شاهزادگان صحبت کردیم. حسام السلطنه بنا شد به خراسان برود.

خلاصه همه ما رو به شمال مشرق می آمدیم، راه کالسه خوب بود، قدری پست و بلند بود، بعد هموار است. دست راست از دور کوه های سنگی سیاه بلند، اما نه چندان بلند، برف هم داشتند، پیدا بود. محال جاسب و اردهال کرمجگان (۱) قم در آن دامنه و دره هاست، بیلاق قم است. «نی زار» هم همان طرف هاست. از راه به آن کوهها فاصله زیاد بود. پنج فرسنگ کمتر بیشتر، دست چپ هم، اوایل به فاصله دو فرسنگ کمتر بیشتر، منتهی به کوه ها و تپه های کوچک سرخ و سفید رنگ می شود. کم کم در آخر راه نزدیک جلگه می چسبد به تپه های ... (۲) کوره هم طرف راست، هم [طرف] چپ زمین امروز خشک بود. اما سابقا باریده بوده است. دست راست، در نزدیک ده سالیان که وقف نجف اشرف است به نهار افتادیم، پسر حاجی آقا خان خلج، یک میش [و] یک قوی سفید بزرگ شکار کرده آورده بود. میش را در کوره های علی آباد، نزدیک «خرتپه» که نزدیک محلات است و آنجاها شکارگاه مشهور است می گفت زده است، قور را در

ص: ۷۰

- 
- ۱- کرمجگان KERMEJEGAN: ده از دهستان کهک بخش نوفل لوشاتو شهرستان قم. با ارتفاع ۲۰۵۰ متر از سطح دریا ر. ک. فرهنگ جغرافیایی، همان ص ۱۶۸.
  - ۲- یک کلمه نامفهوم.

رودخانه قم. اما هیچ وقت رسم نبود، قو اینجاها کسی ببیند. قو در کنار بحر خزر (۱) زیاد است، از آنجا اینجا آمده است.

خلاصه بعد از ناهار باز سوار کالسکه شده رانیدیم. هوا بسیار گرم بود. خیلی رانیدیم.

تا به رودخانه قم رسیدیم. آبش الحمد لله تعالی زیاد، (سر راه یک کاروانسرای سنگی بسیار قدیم مخروبه بود) (۲) نزدیک شهر سوار اسب شدم، جمعیت زیادی به تماشا و استقبال آمده بودند. به علت گرانی امسال، از اطراف هم فقرای زیاد، در این شهر جمع شده اند. حاجی ملا صادق مجتهد قمی، آقا حسین قمی، به استقبال آمده بودند. صحبت زیاد کردیم، با آنها، متولی باشی، سایر علما هم همه آمده بودند. ددر شهر منزل نکرده ایم، در روبروی عمارت دیوانی نزدیک شهر، آن طرف رودخانه توی چهار دیواری (۳) چادر زده بودند. رفتیم منزل دو ساعت به غروب مانده وارد شدیم. حاجی رحیم خان دیده شد. دولچه دیده شد. خان نایب برادر محقق از تهران آمده است.

ملاحظه شد.

شب بعد از شام مردانه شد. پیشخدمت ها آمدند. بعد خوابیدیم. Bakeri.

### روز چهارشنبه بیست و چهارم [شهر ذیقعه]:

توقف شد. بعد از ناهار رفتیم زیارت، پیاده، از رودخانه پلی بسته بودند، گذشته، از عمارات دیوانی رد شده، به زیارت رفتیم. پیشخدمت ها [و] نوکرها همه بودند. شاهزاده اعتضاد، مشیر الدوله، شهاب الملک، ساری اصلان و غیره و غیره بودند. حسام السلطنه امروز نبود. وزیر خارجه هم نبود. دبیر الملک هم امروز آمده بود. متولی باشی و غیره بودند. رفتیم زیارت، نماز ظهر و عصر را هم در بالای سر حضرت معصومه (ع) کردیم.

سر مقبره شاه مرحوم، خاقان مغفور، رفتیم. بعد سر مقبره عین الملک مرحوم هم رفتیم.

بسیار متأسف شدم. سر قبر حاجب الدوله مرحوم هم رفتیم. در رواق حضرت مدفون است. سنگ مرمر کوچکی تازه ساخته آورده است، پسرش روی قبر گذاشته است. از اندازه قبر بسیار کوچک تر است. قصیده [ای] هم که آخرش همه حاجب الدوله است،

ص: ۷۱

۱- اصل: دریای بحر خضر.

۲- در متن اصلی در بالای سطر نوشته شده است.

۳- اصل: چار دیواری.



گفته اند. در روی مرمر نوشته اند، آنجا هم تأسف خوردم. قبر شعاع السلطنه مرحوم هم در اطاق خاقان مغفور است. اطاقی است بلندتر از مقبره خاقان مرحوم، آنجا سوزنی (۱) انداخته قاری نشانده بودند. پرسیدم، اصل قبر شعاع آنجاست یا نه، گفتند قبر پایین است. یعنی متولی قبر خاقان که اسمش میرزا علی اکبر است، گفت که اول که خواستیم مقبره برای شعاع السلطنه این جا بکنیم، یک سنتی در آمد. بعد شاهزاده را روی همان سنتی دفن کردیم. زیاد خندیدیم. شاهزاده اعتراض داد هم زیاد خندید. لفظ سنتی لفظ قبیحی است. بعد معلوم شد قبری که بکنند، و مقبره ساخته قدیم در آید آن را (۲) سنتی می گویند. شعاعی مرحوم، از بس شلوغ و بامزه بود، در مردنش هم باید مضمون خنده باشد. آمدیم منزل، حرم همه رفتند زیارت. دبیر الملک آمد. جواب ولایات بعضی احکام که به همه ولایات لازم بود حکم شد بنویسد. بعد الی عصری به صحبت گذشت، شب بعد از شام مردانه شد. عرفانچی روزنامه خواند. علی رضا خان، عکاس، بودند. بعد خوایدم ... [enis انیس الدوله]

تیمور میرزا امروز یک درنای بزرگ، با یک بچه درنا که نوکش (۳) کج بود، گرفته بود، آورد. یک قره قوش پیر بزرگی هم با چرخ دیروز گرفته بود. او هم زنده بود. زعفران باجی، کلب حسین، با بارها، آدم (۴) زبیده، با بارها، آقا مردک غلام بچه، آقا علی خواجه، میرزا باجی، انیس الدوله، حاجی رحیم خان با صندوق خانه، یحیی خان، عزت الدوله [و] عبد القادر خان و غیره رفتند تهران.

### روز پنجشنبه بیست و پنجم [ذیقعه]:

در قم توقف شد. مثل دیروز بعد از ظهر به زیارت رفتم و برگشتم. شب بعد از شام مردانه شد. عکاس باشی و غیره آمدند. سیاحی [هم آمد] عصری معیر الممالک آمده بود، از تهران. دیده شد. بعد از شام از بینی من در وقت دست شستن خون آمد. از دماغ انیس الدوله هم خون زیادی آمد. امروز هم از بینی انیس الدوله خون زیادی آمده بود.

پیشخدمت ها که آمدند، بعد رفتم اندرون. قدری گشتم. الی دم در رفتم. با باشی و

ص: ۷۲

۱- نوعی پارچه.

۲- اصل: او را.

۳- اصل: نکش.

۴- آدم به معنی نوکر.

کوچولو [به] چادر زن ها رفتم، باز آمدم بیرون، خیلی نشستیم. عکاس باشی صحبت می کرد [که] دیشب، یک زن آمده بود پیش عکاس، صحبتشان بجای نازک هم رسیده بوده است. اما عکاس باشی می گفت زنکه پنجاه ساله بود. الی ساعت پنج نشستیم. بعد خوابیدیم. mesume [معصومه].

قرار نانی برای فقرای قم گذاشتم. صد و پنجاه خروار غله دادیم، که به دست آقا حسین و متولی باشی، به فقرا برسانند. الی پنجاه روز، روزی به هزار و هشتصد نفر فقیر نان مجانا بدهند. پانصد خروار گندم هم به فقرای اصفهان داده شد. میرزا سید یوسف، نایب الحکومه قم عزل شد [و] عباس قلیخان قاجار، پسر محمد ولی خان قاجار مرحوم، نایب الحکومه شد.

### روز جمعه بیست و ششم [ذیقعه]:

باید به پل دلاک برویم. چهار فرسنگ راه بود. هوا آفتاب و گرم بود. زبیده گفت گربه چیتی بزرگه نیست. هرچه گشتند پیدا نشد. تا سوار شدیم به کالسکه. مشیر الدوله، متولی باشی و غیره و غیره بودند. میرزا سید احمد هم مرخص شد [که] به عراق برود. راندم. جمعیت زیادی در طرفین راه بود. از خاک فرج که گذشتیم جمعیت دیگر نبود. با وزیر خارجه، اعتضاد السلطنه، مشیر الدوله صحبت می کردیم. روی تپه کنار دست چپ به ناهار افتادیم. معیر و غیره بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد از ناهار سوار شده، به کالسکه راندم. باز عرفانچی، دم کالسکه روزنامه می خواند، الی نزدیک منزل. بعضی فقرا از بلوکات اصفهان، به علت گرانی با زن و بچه برای تحصیل معاش رو به تهران می رفتند. بین راه کاروانسرای تازه می ساختند، قلعه کشیده بودند. بسیار خوب و بجا و به موقع. سابقا میرزا زین العابدین البرز مستوفی بنای آبادی اینجا [را] گذاشته بوده است. حالاها مستوفی الممالک گویا خریده، مشغول آبادی است. بعد رسیدیم به منزل. راه کالسکه خوب است، جلگه است. طرفین راه از دور، کوه و تپه دارد. غلام علی خان را بین راه به قم فرستادیم [که] چیتی را پیدا کند. در منزل هم عرفانچی روزنامه

خواند، بعد زن ها آمدند. زیاد حرف می زنند. اوقات تلخ می کنند. بعد از شام مردانه شد.

عرفانچی آمد روزنامه خواند. میرزا علی خان، محقق، سیاحی، عکاس و غیره بودند، بعد خوابیدیم. غلام علی خان آمد. اثری از چیتی بزرگه پیدا نبود. دلگیر شدم که این همه راه برویم، در قم [گره] گم بشود.

### روز شنبه بیست و هفتم [ذیقده]:

باید رفت به حوض سلطان. صبح برخاستیم دیشب کم خوابیدم، از بس خواجه ها، تفنگدارها، خورخور، و سرفه می کردند. دم صبح هم باران شدید می آمد، صبح که برخاستم، هوا ابر بود، باز بارید. سوار کالسکه شدم، خیر، سوار اسب شدم. خان بابا خان چهار محالی، محمد مهدی خان چهار محالی را مشیر الدوله به حضور آورده [بود]. اسب عربی کبود خوبی هم پیشکش آورده بودند. با وزیر اعتضاد الدوله، صحبت کردیم. باران تند شد. سوار کالسکه شدم. امین الملک پسر اشرف خان ماکوئی، که سواره کرد و ترک را به استرآباد برده بود، برگشته است. به حضور آورد. کریم خان که خلعت برای یمین الدوله [و] آصف الدوله برده بود در اول سفر ما این جا آمده است، به حضور آمد. صحبت از فارس می کرد، با زبان بی زبانی بعضی چیزها حالی می کرد. دست چپ به ناهار افتادیم.

پیشخدمت ها همه بودند. عرفانچی روزنامه خواند. بعد سوار کالسکه شده، قدری که رفتم، باز سوار اسب شده، تنها با معیر الممالک، صحبت کرده [به] سمت چادرهای، ناهارگاه حرم سمت دست راست، نزدیک صدرآباد خرابه، که حالا محمد خان حاکم سابق یزد [آن را] آباد کرده است، رفتم. بعد معیر رفت، من رفتم ناهارگاه حرم، همه بودند. بیری خان هم بود. قدری ایستادیم. بیرون باران می آمد. زن ها همه بودند. باشی غلام بیچه هم سواره به تاخت آمد. بعد رفتم، کاروانسرا آب انبار و غیره ساخته، آب جاری آورده بود، خوب جایی شده بود. باز سوار کالسکه شده رفتیم. باران می آمد.

رفتیم رفتیم خیلی راه بود. دو ساعت به غروب مانده، وارد حوض سلطان و کاروانسرای صدرآباد شدیم. هوا قدری باز شد. محمد علی خان [و] علی رضا خان و غیره بودند. در

قم کیفیتی، برای علی رضا خان رو داده بود. محمد علی خان تعریف می کرد.

علی رضا خان، محمد علی خان [و] علی رفته بودند حمام عمارت دیوانی، علی رضا خان قبل از حمام به بیت الخلا رفته است. تا نشسته بود روی خلا، صدایی از توی خلا درآمده، خان ترسیده بود. بعد از توی خلا گربه بزرگی درآمده، جسته بود بیرون. خان مقعد نشسته، برخاسته فرار کرده بود. خلاصه شب خوابیدیم Chirasi [شیرازی] کوچکه ...

### روز یکشنبه بیست و هشتم [شهر ذیقعدہ]:

باید به «کنارگرد» رفت. شش فرسنگ بلکه بیشتر راه است. آن قدری که این راه امروز ما را زحمت داد، و خسته کرد، در این سفر کمتر جائی به این طور ما را خسته کرد. راه کالسکه اغلب خوب بود. نزدیک «زیان (۱)» و «کنارگرد» و نزدیک رودخانه شور قدری بد بود. قدری هم سواره آمدیم. هوا صاف و آفتاب بود. باد قدری سرد می وزید. از مغرب به مشرق طرف دست چپ راه، به ناهار افتادیم. خلاصه یک ساعت نیم به غروب مانده، به منزل که خیلی بالاتر از ده «کنارگرد» افتاده بودند رسیدیم. امروز خیلی دور بود، خسته شدیم. شب به استمرار همه شب گذشت.

### روز دوشنبه بیست و نهم [شهر ذیقعدہ]:

به حضرت عبد العظیم (ع) باید رفت.

صبح سوار کالسکه شده رانندیم. راه قدری سربالا [و] پایین بود. همه بودند، در رکاب.

هوا صاف بود. ببری خان و دولچه، او را صبح، بشیر خان به کالسکه گذاشته، با کنیز زبیده و ملیجک یکسر بردند تهران. ناهار [را] در صحرا خورده، احکام زیادی دبیر فرستاده بود، مهر کردم. بعد رانندیم. عرفانچی همه جا روزنامه خواند. زن عرفانچی در قم مانده است. ناخوشی او عود کرده است. خلاصه نایب السلطنه، میرزا کاظم، حکیم رشتی، الله (۲) باشی، آمدند. ماشاء الله نایب السلطنه چاق و خوب شده بود. محمد تقی میرزائی

ص: ۷۵

---

۱- زیوان.

۲- اصل: له له باشی.

پیدا شد. بسیار بسیار فرجه شده است. به طوری که هیچ حرکت نمی تواند بکند. اغلب کسان مردم (۱) آمده بودند و غیره و بچه های اهل اردو را جلو آورده بودند. عباس میرزا پسر فخر الملک هم آمده بود. خلاصه وارد حضرت عبد العظیم شدیم. زن ها باز شکوه از گرانی داشتند. رفتیم زیارت. شکر خدا کرده، آمدیم باغ شاهزاده اعتضاد، علی رضا خان دیروز آمده بود، چادر زده بودند به قاعده، یحیی خان، از شهر آمده بود. حاجی محمد حسن بیگ، میرزا مهدی [و] میرآخور، الله قلی خان، آقا محسن، میرزا طاهر، اسحق میرزا، میرآخور ولیعهد. کاظم خان فراشباشی، احوالش بهتر شده، آمده بود. با میرآخور زیاد صحبت شد. خیلی خنده داشت. آقا موچول پسرش هم بود. حکم دستخط میرآخوری باز به امیرآخور داده شد، با خلعت شمسه دار. بابا پیره اندرون آمده بود، در کمال خوبی مانده است. خلاصه عصری زنانه شد. زن ها آمدند تماشای فواره دیوانیه شاهزاده را کردند. شب بعد از شام خوابیدیم. [نوش آفرین]

### روز سه شنبه غره ذی حجه:

روز سه شنبه غره ذی حجه: (۲)

الحمد لله تعالی به تهران می رویم. صبح برخاستم.

رفتم حمام، رخت پوشیده، آمدم بیرون، توی آلاچیق نشستیم. دبیر احکام [را که] فرستاده بود، مهر شد. امیرآخور با خلعت مشمس پوشیده آمده، نشست. حاجی میرزا علی آمد، با میرآخور زیاد شوخی کرد. خندیدیم. معیر و غیره بودند. حاجی رحیم خان از شهر آمد. اسباب جواهر آورده بود. با آقا کاستینگر خان (۳) تفنگدار و شاهزاده.

زن حاجی رحیم خان پسر زائیده است. زن میرزا طاهر، میرزا را کتک مضبوطی زده است. میرزا دو شب مفقود شده، به ... (۴) بازی رفته بود. در مراجعت، میرزا توی حیاط (۵) می آید، می بیند، کنیزها دور میرزا را احاطه کرده، حالت بدی دارند. گیس سفیدی (۶) یزدی دارد، او آمده به میرزا گفته بود. آقا تو چکاره [ای]، گفته بود، مستوفی پادشاه، کتابدار [و] اسلحه دار هستم. باز پرسیده بود چکاره [ای] باز میرزا این جواب را داده

ص: ۷۶

۱- مقصود از مردم همراهان است.

۲- غره ذیحجه برابر با سه شنبه سوم اسفند ۱۲۴۹ هجری شمسی بوده است.

۳- اصل: آقا کثیر خان.

۴- یک کلمه حذف شد.

۵- اصل: حیات.

۶- گیس سفید: همدم بانو و کسی که کارهای خانه را انجام می دهد.

بود. گیس سفید گفته بود تو... (۱) فیل شوری، میرزا کج خلق شده بود. زنش درآمده بود.

حکم کرده بود، بزیند. که میرزا را انداخته بودند [و] زیاد زده بودند.

ناهار را خورده بعد از نهار رخت پوشیده شمشیر، جقه و غیره [بستم و] رفتم.

صدر العلما [و] امام جمعه آمده بودند. ملاحظه شدند. میرزا محمد خان عمو اقلی، دیده شد. اشخاص عجیب و غریب دیده شدند. سوار کالسکه شده راندم. حسام السلطنه، وزیر خارجه، مشیر الدوله، سایرین، نوکرها، همه بودند. هوا صاف بود اما باد گندی می آمد. گردوخاک زیادی بود. از حضرت عبد العظیم الی میدان عالی قاپوی دیوانخانه تهران آدم بود. از طرفین راه، هیچ وقت همچو جمعیتی ندیده بودم. زن [و] مرد زیاد، گدای زیاد از حد، چه مال خود تهران، چه از اطراف که قحطی بود، آمده اینجا ریخته اند.

محشری بود. دادو فریاد قال و مقال زیاد بود. زن های گدای سلیطه (۲) زیاد داشت، از گرانی نان و از دست وزیر فریاد می کردند، الی دیوانخانه به همین اوضاع مبتلا بودیم.

همه جا از کنار خندق با کالسکه الی دم دروازه ناصری، آمدیم، آنجا سوار اسب شدیم.

کوچه شمس العماره مملو بود از زن و مرد، نایب السلطنه، نصرت الدوله، صاحب منصبان و غیره زیاد از حد بودند. افواج هم ایستاده بودند. موزیکانچی [و] نقاره خانه و غیره جلو بودند. خلاصه وارد میدان شدیم. مستوفی الممالک، مؤید الدوله، ملک آرا [و] سپهدار و غیره و غیره هزار نفر بودند پیاده شده، رفتیم تخت مرمر، هوا سرد بود، نشستیم.

حاجی آقا اسمعیل با هزار زحمت، قلیان آورده، خطیب قرمساق (۳) خطبه را زیاد طول داد. کم مانده بود سرما بخورم، دیگر برای قصیده سامی (۴) ننشسته (۵) برخاستم آمدم دیوانخانه. بسیار باصفا بود. اما آب دیوانخانه هیچ نمی آمد. معیر باز خجل بود، اما خواهد آمد. پیشخدمتها سفری، حضری بودند. رفتیم اطاق عاج، پرزل را آوردم، قدری از پاریس و غیره گفتم، خجالت می کشید. گفت الیاس باغبان معروف هم، از وبا مرده است.

وزرا و غیره آمدند، صحبت شد. در باب گندم ها و غیره، نسقچی باشی زیاد ناخوش بوده است. حالا خوب بود، آمده بود. رفتند. بعد رفتیم پایین. شیر من، که مرده بود، «اندری» ایتالیائی، شیر را درست کرده، روی تخته ایستاده واداشته بود. بعینها شیر، یک

ص: ۷۷

۱- یک کلمه حذف شد.

۲- اصل: سلیطه.

۳- اصل: قرمصاق.

۴- يك كلمه نامفهوم.

۵- اصل: نه نشستم.

طاقه شال دادم. بعد رفتیم اندرون خلوت، لله باشی (۱) آنجا بود، با دخترهای پیانوزن، همه ناخوش شده بودند. حالا خوب بودند. لاغر [و] ضعیف، گربه فقیری آنجا بود. با گربه کوره، چند ترکمانی که حیدر قلی خان فرستاده بود آنجا بودند. کوچک، کور، کچل دیده شدند.

آمدم بیرون، دیوانخانه را معمارباشی خوب تعمیر کرده است. رفتم اندرون، ببری خان و غیره را دیدم، گربه های شهری همه بودند، اما کثیف شده بودند. گربه کوفته هم بود.

شب بالاخانه شام خوردیم، انیس الدوله بود. بعد از شام از دماغش خون آمد، رفت.

امشب کسل خیالی بودم. احوالم هم سست بود. شب را بد خوابیدم. ابتدای گل بنفشه در تهران است. قاسم، قرقچی قدیمی کن، و اسد الله قرقچی برادر نظر بیگ مرحوم [که] او هم قرقچی کن (۲) بود، هر دو مرده اند. الحمد لله تعالی شکر خدا را که سفر بخیر و خوبی انجام یافت، باز هم الحمد لله تعالی.

### بخش ششم: ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم

#### اشاره

۱- درباره ششمین سفر

۲- گزارش سفر

۳- خاطرات ناصر الدین شاه در سفر ششم قم

۴- شرح جغرافیای دریاچه مابین تهران و قم توسط ناصر الدین شاه در ششمین سفر قم

۵- خاطرات روزانه اعتماد السلطنه از ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم

۶- وقایع ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم به روایت دوستعلی خان معیر الممالک

ص: ۷۸

۱- اصل: له له

۲- کن از قرای اطراف تهران که اکنون ضمیمه تهران بزرگ است.



## ۱- درباره ششمین سفر (رجب ۱۳۰۵ ه. ق)

سفر ششم ناصر الدین شاه به قم، ابتدا به عزم علی آباد و تماشای دریاچه قم صورت گرفت، ولی چنین به نظر می‌رسد که، هنگامی که شاه به مقصد رسید، با توجه به زیارتی بودن شهر قم، صلاح را در این دید که حال که در یک منزلی قم است، سفری نیز برای زیارت به آنجا بنماید. لذا با در جریان قرار دادن میرزا علی اصغر خان امین السلطان که در آن هنگام وزیر اعظم بود، دستور حرکت اردوی همراه خود را به طرف قم صادر نمود.

از ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم، گزارشی از اردوی شاه و همراهان وی در دست است که ابتدای این بخش قرار خواهد گرفت، پس از آن خاطرات ناصر الدین شاه از این سفر که برای اولین بار منتشر می‌گردد. ذیل عنوان «خاطرات ناصر الدین شاه در سفر پنجم قم» درج خواهد شد. سومین مطلب این بخش شرحی است راجع به دریاچه قم و تاریخچه آن که در همین سفر و یا هنگام بازگشت از این سفر، توسط ناصر الدین شاه ارائه گردیده است و در پایان به منظور مقایسه به درج خاطرات اعتماد السلطنه از سفر مزبور و پس از آن به ذکر وقایع این سفر به روایت دوستعلی خان معیر الممالک پرداخته خواهد شد، تا طرز نگاه و بیان ناصر الدین شاه، اعتماد السلطنه و معیر الممالک به این سفر مقایسه گردد و مشخص شود که مثلاً معیر الممالک تا چه حد اغراق آمیز به بیان نکات مربوط به این سفر پرداخته است.

روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب موكب همایون شاهنشاهی خلد الله تعالی ملکه، به عزم مسافرت قم و زیارت حضرت معصومه علیها السلام و سیاحت و تماشای دریاچه [قم]، که سه سال است در کویر مابین دار الخلافه تهران و قم، از آبهای رودخانه شور و غیره تشکیل یافته است، از مقر سلطنت عظمی انتهایض (۱) فرموده، تشریف فرمای ساحت قم شدند و از قرار معلوم مدت مسافرت موكب همایون، زیاده از دو هفته طول نخواهد کشید. (۲)

موكب فیروزی كوكب همایون شاهنشاهی خلد الله تعالی ملکه و دولته روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب، چنان که در نمره قبل اشارت شد عزم مسافرت قم و زیارت حضرت فاطمه معصومه، بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما الصلوه و السلام و سیاحت بحیره (۳) کویر حوض سلطان، از مقر سلطنت عظمی حرکت فرموده، به قریه کهریزک که در چهار فرسنگی شهر دار الخلافه واقع و اولین منزل راه قم است، تشریف قدوم ارزانی داشتند.

منزل ثانی قریه حسن آباد بود و موكب پادشاهی در مهمانخانه دولتی حسن آباد نزول اجلال فرمود.

منزل سوم که علی آباد است، به فرّ قدوم میمنت لزوم مبارک، رشک فردوس اعلی گردید و دو شب در علی آباد اتراق و اقامت فرمودند.

منزل چهارم منظریه بود و باز در مهمانخانه نزول اجلال شد.

روز شنبه بیست و چهارم رجب، شهر مینو بهر قم را به شرف قدوم همایون نظیر روضه (۴) ارم داشته، اشعه الطاف و عنایات خسروانه، پرتوافکن ساحت آن ولایت گردید.

کافه اهالی و قاطنین (۵) آن بلد از شریف و وضع به زیارت جمال خورشید مثال همایون، که روزگاری را در آرزوی آن بودند نایل و مشرف و به تقییل (۶) خاک پای مبارک، مباحی و شکرگزاری شدند.

منزل بندگان اقدس همایون در عمارت دولتی قم بود، که مجاور و متصل به حرم

ص: ۸۰

---

۱- انتهایض: برخاستن

۲- روزنامه ایران، نمره ۶۵۲، به تاریخ ۲۲ رجب ۱۳۰۵، ص ۳، ستون سوم، پاراگراف دوم، (تهران: انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰) ج چهارم، ص ۲۶۲۵.

۳- بحیره: دریاچه

۴- روضه: باغ

۵- قاطن: ساکن، متوطن

۶- تقبیل: بوسه زدن، بوسیدن.

مطهر و از بناهای خاقان مغفور مبرور فتحعلی شاه طاب ثراه است و در این وقت اعتضاد الدوله (۱) والی قم و ساوه برای نزول ذات مبارک شاهانه حاضر و آماده و مرتب و آراسته کرده بودند.

تا روز پنجشنبه بیست و نهم رجب، موکب همایون خسروانی در قم اقامت فرموده و همه روزه خاطر اقدس همایون صاحبقرانی ابد الله سلطانه بعد از استفاضه از فیض زیارت حضرت معصومه علیها السلام به امور و مهام معظمه دولتی مشغول بود، و در یکی از ایام توقف محض بروز مرحمت مخصوص درباره اعتضاد الدوله و نواب علیه فخر الملوک (۲) متعلقه معزی الیه که از بنات معظمه، سلطنت عظمی هستند و در قم خانه و عماراتی عالی دارند، تشریف فرمای منزل نواب معظمه شده، در آنجا صرف ناهار فرمودند. و از آنجا که خدمات اعتضاد الدوله در هر موقع و مقام زیاده مقبول آستان همایون است، خاصه در حکومت قم و ساوه، چه در سابق و چه در لاحق، نوعی سلوک و رفتار نموده که عموم رعایا و اهالی آن ولایت کمال رضامندی و شکرگزاری را دارند.

لهذا بندگان همایون به اقتضای کمال خشنودی و رضای خاطر همایون، بذل کمال مرحمت و عنایت درباره معزی الیه فرموده، ایشان را به اعطای یک زوج سردوشی الماس که از امتیازات جلیله دولتی است، مفتخر و سرافراز فرمودند.

روز پنجشنبه بیست و نهم شهر مزبور موکب منصور عزیمت معاودت به مقر سلطنت عظمی و دار الخلافه باهره فرمودند. (۳)

روز دوشنبه چهارم شهر شعبان المعظم هنگام عصر، به دار الخلافه ناصری و جایگاه خلافت کبری تشریف ورود ارزانی فرمودند.

راه شوسه قم و ابنیه و مهمانخانه های معتبره دولتی و پلهای متعدد مشید (۴) این عرض راه و ابنیه و آثار جدیده شهر قم از صحن جدید و غیره که نهایت تعریف و شکوه و عظمت را دارد و از آثار مبارکه و مستحدثات این عهد همایون است که به توجه و سعی و اهتمام خاص امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم از پنج شش سال قبل به این طرف بنا شده است، از ابنیه و آثاری است که بایستی با شرح و بسط تمام، در ذیل

ص: ۸۱

---

۱- اعتضاد الدوله: محمد مهدی اعتضاد الدوله، پسر میرزا محمد خان سپهسالار و داماد شاه و شوهر فخر الملوک.  
۲- فخر الملوک، دختر ناصر الدین شاه از بطن گلین خانم اولین همسر عقدی ناصر الدین شاه که در زمان ولیعهدی او متولد گردید و بزرگترین فرزند ناصر الدین شاه بود. به نوشته اعتماد السلطنه او آراسته به کمالات نفسانی بود و طبع شعری وقاد، روان، دقیق و نکته دان داشت و اشعارش لطیف و بلیغ بود. این بانو همه ساله در سالگرد تولد پدرش شعری می سرود و تقدیم می کرد و مورد لطف و قبول واقع می شد. فخر الملوک اهل خیرات و مبرات بود و از فقرا و مستمندان دستگیری می کرد. ر. ک. محمد حسن رجیبی، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی از آغاز تا مشروطه (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۴)، ص ۱۸۱.

۳- اصل: فرموده.

۴- مشید: محکم و استوار.

کتب جغرافیه این عصر همایون مؤلف و مندرج نمود و ان شاء الله به همان طور که شایسته و درخور باشد نگارش می شود و مختصری از آن با شرح این بحیره ای که در کویر حوض سلطان چند سالی است تشکیل یافته است، در ذیل روزنامه‌جات آتیه مندرج و منطبع می گردد.

الحق این ابنیه و آثار نهایت تعریف و امتیاز را دارد که فیض و فایده آن عام و اسباب آسایش و رفاه حال تمام عابرین و مسافرین سفر قم و از آثار معتبره مشییده این عهد معدلت مهد همایون است.

بندگان اقدس همایون، بعد از مشاهده این ابنیه و آثار و این راه شوسه جدید، کمال تحسین و مرحمت و التفات را نسبت به امین السلطان وزیر اعظم داخله فرمودند.

و چون غالب این راه کویر و زمین رخوه (۱) بوده و تازه هم ساخته شده است، بعضی از مواضع آن، بواسطه بارندگی زمستان فی الجمله گل می شد، لهذا بندگان اقدس همایون، محض این که بالمره این راه از عیب مصون باشد، امر و مقرر فرمودند، مجدداً یک مبلغ معتدی (۲)، از وجوه دولت خرج این راه بنماید که رفع این جزئی عیب هم شده، چنان که منظور نظر همایون است قرنهای محکم و مشید و مستغنی از مرمت باشد.

و نیز مقرر فرمودند، در خارج شهر قم عمارتی مخصوص که درخور نزول موكب اجلال شهریاری باشد، بنا کنند، که بعدها موكب مسعود ملوکانه در مسافرت قم آنجا منزل فرمایند.

در ایام توقف قم، حسینقلی خان سعد الملک را که تازه برحسب کمال کفایت و لیاقت و کاردانی به ایالت و حکمرانی عربستان و بختیاری منصوب و روانه شده محض بذل امتیازی جلیل و مرحمتی مخصوص درباره معزی الیه که به این ایالت بزرگ مامور شده اند، معزی الیه را برحسب تصویب امین السلطان وزیر اعظم داخله، به لقب جلیل نظام السلطنه ملقب و مفتخر فرموده و محمد حسن خان برادر معزی الیه را که به حکومت تمام بندرات فارس مامور و منصوب گردیده است به لقب سعد الملکی نایب و مباهی داشتند. (۳)

ص: ۸۲

۱- نرمی و سستی.

۲- معتد: تخمین زده شده.

۳- روزنامه ایران، نمره ۶۵۳، دهم شعبان ۱۳۰۵ ه. ق ص ۱ و ۲ (تهران: انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰) ج، ص ۲۶۲۹ و ۲۶۳۰.

اشاره

چرتی و میرزا عبد الله برای تحویل حمل سال سیچقان ٹیل که در ششم ماه رجب اتفاق افتاد، رفته بودند شهر قم، که تحویل حمل را آنجا بکنند. وقتی که آمدند از دریاچه قم و مرغهاش خیلی تعریف کردند، میل کردیم که ما هم چند روزی برویم علی آباد و دریاچه را تماشا کنیم.

به امین السلطان خبر کردیم در پنج روز سیورسات حاضر کرده و به دست پاچگی، چون وقت نداشتیم برای این که ایلچی انگلیس می آید، باید زود برگردیم تا او نیامده است، برویم و برگردیم، یکی هم دیر می شد، هوا گرم می شد.

چون به تعجیل سیورسات حاضر کرده بودند و کم بود، با جمعیت خیلی مختصر از حرمخانه و نوکر و غیره، با اردوی کوچکی عازم شدیم که برویم علی آباد.











روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب که چهاردهم عید نوروز است صبح به عزم علی آباد در عمارت اندرون تهران از خواب برخاستیم، رخت پوشیدیم، بعضی زنها که نمی آمدند گله زیاد و اخم زیاد می کردند. بعد رفتیم بیرون، دندانم که پر کرده بودم دیشب درآمده بود، دندانساز را حاضر کرده بودند، رفتیم اطاق برلیان، پسر میرزا ابو الحسن نقاش مدتی است یک پرده درست کرده است، شکل اطاق برلیان را می کشد. دیدم نشسته است؛ پرده را درست می کند. یک سرایدار هم داریم که سرایدار همین اطاق است، جوانکی است، خیلی هم مشدی (۱) است، دیدم ایستاده است بالای سر نقاش، بعد رفتیم، پرده را تماشا کردم، دیدم خیلی خوب کشیده است، تا گفتم بارک الله خوب کشیدی، دیدم های های بنا کرد به گریه کردن. هرچه پرسید [م] پسر چرا گریه می کنی؟ چت است، بنشین کارت را بکن، دیدم اشک می ریزد، مثل باران و دور من می گردد. به زور دستش را گرفتم، نشاندم، دیدم گریه می کند و کار می کند، نمی تواند از گریه، شکل بکشد، گفتم

ص: ۸۸

---

۱- مشدی: مشهدی یا مشتی مخفف مشهدی، در قدیم مردان جاافتاده را مشتی لقب می دادند و کسی که به زیارت مشهد رضا (ع) مشرف می شد مایل بود که او را «مشدی» صدا کنند. مشدی به معنی آدم خوش لباس و برازنده و خوش سرووضع نیز هست، جوانان برازنده و شیک پوش طبقه سوم را مشتی (مشدی) می گفتند مشدی به هرچیز زیبا و جالب توجه و عالی نیز گفته می شد. (لغت نامه دهخدا)

پاشو، برو گم شو، برخاست، (۱) بیرون رفت، بعد از سرایدار پرسیدم پسر باز چرا نقاش را اذیت کردی چکارش کردی این طور گریه می کند، گفت و الله من کاری نکردم، از صبح که آمده است، همین طور گریه می کند، از او (۲) پرسیدم چرا گریه می کنی، گفت صبح که از خانه بیرون آمدم، یک سگ مرده جلو من انداخته بودند، من به دلم بد آمد، شگون من نیست، بعد آمدم توی سبزه میدان، دیدم توپچی نشسته است، قمه اش را تیز می کند، می خواهد سر مرا ببرد، (۳) رفتم خانه کاشیها به من می گویند لاله شش برگ دارد، اینها را می گوید و گریه می کند، خیلی خندیدیم. بعد فرستادم درست تحقیق کردند، همین را می گفت و گریه می کرد. بعد آمد نشست، باز گریه می کرد و کار می کرد.

خلاصه دندان ساز آمد، دندان را پر کرد، بعد آمدم پایین، امین السلطان هم بود، از در شمس العماره بیرون آمده سوار کالسکه شدیم. امین السلطان هم سواره دم کالسکه می آمد، صحبت می کرد. حاجی ابو الحسن معمار صنیع الملک از بعد از عید چند روز ناخوش بود، می گفتند حصبه (۴) دارد، ذات الجنب (۵) دارد، امین السلطان می گفت امروز مرده است. بعد راندم رسیدیم به گار راه آهن که تازه فرنگیها می سازند، خیلی جای خوبی ساخته بودند، ایستادیم. فرنگیها را خواستیم آمدند، قدری صحبت کردیم. در این بین نایب السلطنه هم رسید. بعد پیاده شدیم، رفتیم تماشای راه آهن، آهن هایش (۶) را تا دم دروازه کار گذاشته بودند، خیلی خوب هم ساخته اند.

باد سردی می آمد، آمدم دوباره سوار کالسکه شدیم.

حاجی علی عسگر خان یوزباشی شاهسون با غلامهاش که مامور استرآباد است، جلو صف کشیده بودند، دیده شدند و مرخص شدند. بعد راندم، گدای زیادی از حدی بی مزه گی می کردند. همه جا از خیابان راندم، خیابان را خیلی خوب کاشته بودند، هر جا هم کم بوده است، امین السلطان کاشته است، تا دم دروازه نزدیک شاهزاده عبد العظیم هم یک گار خوبی ساخته اند.

بعد آمدم زیارت کردیم، رفتیم سر قبر فروغ السلطنه، نمی دانم چه بود که بوی تعفن بسیار بدی می آمد. بعد از آنجا زود بیرون آمدم، از کوچه باغ والده شاه پیاده رفتیم که

ص: ۸۹

۱- اصل: برخاست.

۲- اصل: ازش.

۳- اصل: به برد

۴- اصل: حصبه.

۵- ذات الجنب: درد پهلو، سینه پهلو.

۶- اصل: آهنهاش.

سوار کالسکه شده برویم باغ عمادآورد (۱) عضد الملک، ناهار بخوریم. در این بین دو دسته حرم رسیدند. کالسکه و سوار و غلام پر شد، توی کوچه یک قال مقالی شد.

امین السلطان، مجد الدوله، امین حضور، کشیکچی باشی و غیره پیش من ایستاده بودند.

عزیز السلطان هم پیش از حرم رفته بود باغ والده شاه. بعد جزئی نظمی داده شد.

کالسکه ها را پس و پیش کردند، ما هم رفتیم باغ، دیدم حرم را برده اند توی عمارت. گفتم چرا اینجا آمدید، بروید باغ. انیس الدوله، امین اقدس، شمس الدوله، فخر الدوله، قمر سلطان خانم، عایشه خانم، لیلا خانم، ایران الملوک، اقل بکه و کنیزها بودند.

قدری توی باغ گردش کردیم، باغ خیلی باصفا بود، بعد بیرون آمدیم، سوار کالسکه شده رانندیم برای عمادآورد، امین السلطان باغ و کوچه و خانه ها را خراب کرده است، خیابانی ساخته است، نزدیک باغ هم عضد الملک خیابان بندی درست کرده است، من پانزده سال پیش از این اینجا آمده بودم، این خیابان بندی یادم بود.

بعد کالسکه از یک گودال بلندی گذشت، خدا رحم کرد.

بعد در باغ پیاده شدیم، داخل شدیم. عضد الملک همه جا در راه چند قدم فاصله، پنج نفر، شش نفر، قجر بازداشته بود، خان یک عمارت خفه کثیف (۲) دلتنگی ساخته است. زیر حوضخانه و بالاش بالاخانه، سقفهاش هم ریخته بود، باغش هم خیلی بزرگ است، آفتاب گردان ما را وسط باغ زده بودند.

رفتیم، خیلی هم گرسنه بودم، همین که داخل آفتاب گردان شدیم بوی گوزکلاغ (۳) توی چادر پر شده بود که آدم قی می کرد، دادم آفتاب گردان را بردند جای دیگر زدند.

ناهار خوردیم، بعد از ناهار توی باغ قدری راه رفته با امین السلطان بعضی فرمایشات بود، کردیم و بعد سوار شده رانندیم برای کهریزک. قدری که از توی جاده رانندیم، دست چپ ده بهشتی خالسه دیده شد که سپرده به سقاباشی است. قدری بالاتر، چسبیده به جاده، ده خیرآباد است، که نصف آن از معز الدوله (۴) و نصف دیگر مال حاجی محمد صادق تاجر کاشی است. محمودآباد خالسه که به ملک الاطبا (۵) تیول داده شده است، پشت همین خیرآباد است. رانندیم، وارد کهریزک شدیم.

ص: ۹۰

۱- عمادآورد، دهی است جزء دهستان غار، بخش ری، این ده متصل به مرکز بخش و راه شوسه است. آب آن از قنات تأمین می شود و محصول آن غلات، سبزی، صیفی و جغندر قند است (لغت نامه دهخدا، به نقل از فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱).

۲- اصل: کسیف.

۳- گوز کلاغ: ۱- میوه درخت سرو. ۲- در صحراهای گرمسیر بعضی نواحی مخصوصا کاشان و غالبا در مزارع جو گیاهی به

افراط می روید که کونه یا ریشه آن مانند سیب زمینی است و آن را گوز کلاغ می گویند.

۴- معز الدوله، اسمعیل.

۵- ملک الاطباء، کاظم رشتی (فیلسوف الدوله).

کهریزک از امین الدوله (۱) [و] مجد الملک (۲) است. بسیار ده آباد معتبری است حاصلهای این طرفها که دیدیم تمام ما شاء الله بسیار بسیار خوب است، یعنی همه جا خوب است، این طرفها هم خوب است.

در کهریزک برای راه امین السلطان مهمانخانه بسیار خوبی ساخته است، امین الدوله هم کاروانسرای خوبی ساخته است. وارد سراپرده شدیم، سراپرده را جای خشکی زده بودند. حاجی حسین علی خان، حاجب الدوله جدید حاضر بود. اول سراپرده و چادر دستگاهی است که می زند (۳)، پیشکشی گذارده بود.

چادر امین اقدس، عزیز السلطان را یک طرف سراپرده زده بودند، چادرهای سایر حرم خانه یک طرف زده شده بود. پیشخدمت [ها] بودند، رفتند، قورق شد. زنها آمدند.

اول بنا بود که بیاییم علی آباد و قم برویم و برگردیم. امروز توی کالسکه خیال کردم تا علی آباد که یک منزلی قم است، بیاییم و قم برویم خوب نیست. قرار دادیم که برویم، دو سه شبی هم در قم بمانیم. به امین السلطان فرمودیم که بفرستد خبر کنند که ان شاء الله به قم هم برویم. زنها خیلی ذوق کردند، خوشحالی نمودند.

اول مغرب هوا خیلی سرد شد، طوری که در قوس و این زمستان مثل سردی امشب هوای سردی ندیده بودم. خیلی خیلی سرد بود، طوری سرد بود که تا صبح توی رختخواب سردم بود، شام خورده الحمد لله خوب خوابیدیم.

عصری که مردانه بود اعتماد السلطنه هم از شهر آمد، روزنامه خواند. می گفت طولوزان و دندانساز هم آمده اند.

این سفر حرم خیلی کم آمده اند، همان اشخاصی که نوشته ام باغ والده شاه نهار خوردند، همانها هستند، دیگر کسی نیست.

### روز سه شنبه ۲۰ [رجب]

دیشب بطوری سرد بود که تا صبح توی رختخواب سرما خوردیم و گرم نشدم. صبح از زور سرما قدرت این که از توی رختخواب بیرون بیاییم، نداشتم. زیر لحاف گرم بود،

ص: ۹۱

---

۱- میرزا علی خان امین الدوله.

۲- مهدیقلی خان مجد الملک.

۳- شاید منظور شئی و یا آلتی کوکی باشد که نوائی از آن برمی خیزد.

همین طور خوابیدم تا آفتاب بزند. هوا گرم بشود، خوابیدم، تا دو ساعت از دست رفته برخاستم، حرم همه رفته بودند. امین اقدس و عزیز السلطان بودند، فخر الدوله هم بود، رخت پوشیده بیرون آمدیم. امین السلطان دم در بود، علی اکبر خان سرتیپ خواجه وند هم دم در ایستاده بود که مرخص بشود برود کجور، سواره خواجه وند را ببرد استرآباد.

ساعده الدوله (۱) هم دیده شد. دیشب شاهزاده عبد العظیم بوده است، امروز آمده است اینجا. بعد سوار اسب شدیم، قدری رانیدیم تا سر جعبه سوار کالسکه شدیم، عزیز السلطان هم عقب ما سوار کالسکه شد، رانیدیم. این راه قدری که می رانیم کویر (۲) می شود و نمکزار است و طوری است که اگر خدای نکرده، بارانی، برفی بیاید، یک نفر ممکن نیست از این راه در برود، خیلی راه بدی است. از یک پلی هم گذشتیم که از بناهای امین السلطان مرحوم است. رودخانه ای که از زیر این پل می گذرد از فاضلاب کن و سولقان (۳) است. این نمکزار بیش از هزار هزار و پانصد قدم بیشتر نیست. بعد راه کم کم ریگ می شود. قدری هم که رانیدیم رسیدیم به سوارهای حسینقلی خان قورت بگلو که سر راه صف کشیده بودند، همین که به سوارها رسیدیم، از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم. رفتم نزدیک، سوارها را دیدم، سوارهای بسیار خوبی بودند، خودشان و اسبشان خیلی خوب بودند، چهار صد نفر بودند، مرخص شدند که بروند دو سه روزی خانه شان تدارک ببینند، بروند استرآباد. عباسقلی خان سرتیپ آدم نایب السلطنه هم همراهشان بود، دیده شد. بعد از سوارها که گذشتیم دوباره سوار کالسکه شده رانیدیم، از اینجا دیگر کم کم راه سربالا می شود. سربالا رانیدیم، رسیدیم به کوهی که هم کوه کنار گرد می گویند، هم کوه آرات (۴) می گویند، اما کوه نیست، تپه ایست. بعد کالسکه پیچ و خم می خورد، می رود، از توی دره می گذرد. همین که رسیدیم توی دره سوار اسب شده رانیدیم، طرف دست چپ روی تپه تمیز قشنگ خوبی که سنگهای سیاه و قرمز و الماسی تمیز داشت. افتادیم به نهار، آفتاب گردان زدند، نشستیم، از روی این تپه، جلگه شاهزاده عبد العظیم و تهران و بلوکات حتی دوشان تپه، خیلی قشنگ و باصفا پیدا است. با دورین قدری تماشا کردم، از طرف جنوب هم بلوک پشاپویه (۵) پیدا است، که حسن آباد

ص: ۹۲

۱- حبیب الله خان ساعده الدوله پسر ولی خان تنکابنی، که سالها حاکم استرآباد بود.

۲- اصل: کبیر.

۳- اصل: سلوقان.

۴- آرات: امروزه به Arad معروف است، این کوه با ارتفاع ۱۴۱۳ متر در محدوده شهرستان ری، بخش کهریزک و در ۴ کیلومتری جنوب غربی مرکز شهرستان ری واقع شده است. ر. ک. فرهنگ جغرافیایی کوههای کشور (تهران: سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۹)، ج ۴، ص ۳۹۹.

۵- امروزه به فشافویه معروف است.



که منزل امروز است هم از جزء پشاپویه است. در این بلوک دهات خالصه خوب هست، بلوک پشاپویه عرضش کم است، اما خیلی طولانی و مطول است.

خلاصه گرسنه بودم، نهار آوردند، نهار خوبی الحمد لله خوردیم، عزیز السلطان را هم نهار دادیم، خورد. مجد الدوله هم پیش از ما آمده بود، یک تپه آن طرف تر از ما آفتاب گردان زده بود، نهار خورده بود، آمد.

اعتماد السلطنه و طولوزان و دندانساز بودند، اعتماد السلطنه و طولوزان روزنامه خواندند. مجد الدوله، جعفری، اکبری، آقا مردک، ابو الحسن خان، ادیب، برادر ادیب، حسن بابای باشی، قهوه چی باشی، میرزا محمد خان و غیره بودند. میرزا محمد خان دیشب از شهر آمده است، می گفت سید ابو القاسم سکتته جزئی کرده است، نایب حسین بابا هم شهر مانده است، به علت این که چند روز قبل شب تاریک در خانه خودشان توی حوض افتاده است، پایش زخم شده است، هنوز معالجه می کند. محمد علی خان پسر خازن الملک هم بود. معیر الممالک هم آمده است، با آقامسی دیده شدند. بعد از نهار عزیز السلطان جلوتر از ما رفت. ما هم پیاده از کوه پایین آمدیم، کالسکه ها دور ایستاده بودند، سوار اسب شدیم تا دم کالسکه، بعد سوار کالسکه شده رانندیم، از تپه ماهورها گذشتیم، افتادیم به جلگه پشاپویه، قدری که رانندیم از پل بسیار خوب دیگر گذشتیم که این را هم امین السلطان مرحوم ساخته است. رودخانه کرج از زیر این پل می گذرد، طرف ست چپ ده کنارگرد خالصه زیان (۱) بیجین (۲) و دهات دیگر خیلی بود رانندیم، به یک لشآب (۳) رسیدیم که پلی هم روی لشآب ساخته بودند. پل قدری خراب شده بود، این لشآب از آدران خالصه می آید و این پل در روی این لشآب خیلی لازم است، که هرکس ندانسته بزند به لشآب، فرو می رود و بیرون آمدنش خیلی مشکل است.

امروز خیلی آدمها ندانسته زدند و فرو رفتند، از آن جمله یکی اسرافیل خان بود که زد به لشآب، کم مانده بود که فروبرود، دوباره برگشت.

از پل گذشتیم، قدری که رانندیم رسیدیم به حسن آباد، اول حسن آباد دو میدان به ده مانده، حاجی محمد حسن کمپانی، امین دار الضرب، یک کاروانسرای معتبر بسیار خوبی

ص: ۹۳

---

۱- امروزه به زیوان معروف است که دهی از دهستان فشافویه، بخش فشافویه شهرستان ری، استان تهران است که ارتفاع آن ۹۴۸ متر، دشتی معتدل خشک است. ر. ک. فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران (تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۰) ج ۳۸، ص ۱۸۱.

۲- امروزه بیجین بالا و بیجین پائین دو ده از دهستان فشافویه بخش فشافویه، شهرستان ری استان تهران است (ر. ک. فرهنگ جغرافیایی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران، تهران) همان، ص ۵۴.

۳- لشآب: جایی که در آن آب ایستاده و در آن علف و نی بروید.

ساخته است، خیلی کاروانسرای خوبی است. یک سردری هم ساخته است، جلوش باغچه کوچکی ساخته است. طرف دست چپ هم یک قراولخانه جلو کاروانسرا ساخته است. برای سوارهای قره سوران. بین راه هم سی نفر از سوارهای قره سوران که از اینجا تا قم می نشینند با سر کرده شان که اسمش رستم بیک است، ایستاده بودند. در حقیقت سوارهای خوب و جوانهای خوب بودند. اسبهای خوب داشتند، خیلی تماشا داشتند.

خلاصه حاجی محمد حسن خودش هم جلو کاروانسرا ایستاده بود، شال و پول پیشکش آورده بود. امین السلطان هم پیاده شده بود. پهلوش ایستاده بود. حاجی آدینه محمد بیک عرب میش مست هم که در انیس آباد می نشیند دم کاروانسرا ایستاده بود، پیرمرد قد بلندی است، ریش سفید دارد. به نظر من نود سال باید داشته باشد، اما خیلی زرنگ و بابنه است. هیچ معلوم نیست که این قدر سن دارد. با او قدری صحبت کردیم.

بعد قدری راندم، رسیدیم به منزل. منزل را جلو مهمانخانه زده اند، یک مهمانخانه دارد، مثل مهمانخانه های قزوین. مهمانخانه را توی اندرون انداخته اند. چادر هم زده بودند.

چادر ما را بیرون زده اند. چهار ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. یک ساعتی هم خوابیدم. عزیز السلطان که از ما جلو رفته بود، وقتی وارد سراپرده شدیم دیدم عزیز السلطان نیست. وقتی رسیده بودند به لشآب، آقا مردک او را برده بود سربالا، یک حواصل (۱) بزرگ و یک اردک و دو تا پارت (۲) آقا مردک زده بود، وقتی بیدار شدیم، عزیز السلطان آمده بود بازی می کرد. میرآخور، کشیکچی باشی، علاء الدوله، حاجب الدوله جدید، ساری اصلان، حسینقلی خان، برادرش میرشکار و همه آدمهایش آمده اند. حاجی سرور خان، آقا رضا، آقا علی، آقا محمد خان، حاجی صالح، حاجی محبوب، آقا احمد، حاجی فیروز، بشیر انیس الدوله، حاجی سعید، حاجی الماس، آقا مندل سه لنگ (۳) [؟] هم امشب از شهر آمد. حاجی آقا و قلیچ، جهانگیر پسر شاه پلنگ و غلام بچه های عزیز السلطان همه هستند. چرکی دختر باغبانباشی، زرین تاج، چهره، عجب ناز، غنچه، گل صبا، سلطان، خانمی، حاجی ابراهیم هستند. اقبال الدوله و ابراهیم خان کاشی هم آمده اند. امروز امین السلطانه همین که شنیده است می رویم قم. از سر

ص: ۹۴

۱- اصل: هواسیل.

۲- پارت: پرنده ای از راسته پابلدان که دارای منقاری طویل و به اندازه یک کبک است (فرهنگ معین).

۳- کلمه «سه لنگ» که به نظر می رسد لقب «آقا مندل» باشد. با احتمال خوانده شد.

ناهارگاه برگشته است، یک [راست] رفته است شهر توی باغ ما، در صندوقخانه ما، کلاه جقه دار و سرداری و شمشیر و غیره برداشته آورده، امشب رسیده است. کار خیلی غریبی کرده است. حاجی شکارچی را فرستاده بودیم شهرستانک عمارت امین اقدس را که بهمن آمده خراب کرده بود بیند چطور شده است، رفته بود، امروز سر نهارگاه آمد، می گفت بهمن عمارت امین اقدس را بکلی خراب کرده است. هفده ذرع بهمن را کنذیم تا فرشها را درآوریم، اما عمارت را دیگر نمی شود ساخت. بهمن پنج ذرع هم از دیوار عمارت ما را خراب کرده است.

## روز چهارشنبه ۲۱ [رجب]:

صبح سردسته از خواب برخاستم (۱)، حرم همه رفته بودند، امین اقدس و عزیز السلطان اینها بودند، هوا خیلی سرد بود، شبها اینجا سرد است. روزها که آفتاب می زند کم کم گرم می شود. اول صبح قدری ابر بود، بعد کم کم باز شد، آفتاب شد. رخت پوشیده بیرون آمدیم. امروز باید برویم علی آباد که امین السلطان تازه احداث کرده است دم در نبود، صبح زود رفته است علی آباد. امین حضور دم در ایستاده بود، سروکله اش را پیچیده بود، مثل عمر خودش را ساخته بود. با او قدری صحبت کردیم، حکیم الممالک هم آمده است، اما من حالا او را ندیدم، سر نهار آمد، عینک گذاشته بود، می گفت چشمم باد کرده است، درد می کند. از اول منزل هم طپیده بود توی کالسکه پیشخدمتها جا گرفته بود که کسی بیرونش نکند، تا منزل خودش را طپانده بود توی کالسکه، عزیز السلطان هم عقب سر ما توی کالسکه نشسته بود، با ما می آمد.

خلاصه، این علی آباد منزل امروز دو راه دارد که یک راه را تازه مثلا به قول خودشان راه دولتی میرزا نظام مهندس ساخته است که همه جا از دامنه کوه می رود. یک قلعه ای هم وسط راه هست. قلعه محمد علی خان می گویند که یک چشمه آب دارد. بواسطه این آب راه جاده (۲) را از آن طرف ساخته اند. مهمانخانه هم آنجا ساخته است که حالا خراب است. یک پل هم روی رودخانه شور ساخته است، که پل هم بکلی خراب شده است،

ص: ۹۵

---

۱- اصل: برخواستم.

۲- اصل: جعده.

آقا باقر از نو پل را می سازد، راه دیگر راهی است که می رود داخل راه قدیم می شود که حاجی میرزا بیگ، یک پل بسیار خوب از قدیم روی رودخانه شور ساخته است، که قدری خراب شده است. خلاصه رانندیم رو به جنوب. زراعت بود، کالسکه بد حرکت می کرد. دست چپ ده زیان بود، از زیان که می گذرد دیگر آبادی نیست. زمین گاهی ماسه می شود، گاهی خاک است. همین طور رانندیم تا رسیدیم به دره تپه های رودخانه شور.

یک سربالائی (۱) تندی بود، کالسکه قدری احتیاط داشت. پیاده شده سوار اسب شدیم.

از سربالائی گذشته دوباره سوار کالسکه شدیم. رانندیم، از راه قدیم به این جهت آمدیم که می گفتند از راه جدید دو فرسنگ دورتر است. ما و همه اردو از این راه آمدیم. رانندیم تا رسیدیم به پل حاجی میرزا بیگ. رودخانه شور آبش آن قدرها زیاد نبود، پلش هم قدری خراب شده است اما عجب پلی است، حیف است، باید این پل را نگاه داشت.

عزیز السلطان را سواره از پل فرستادیم، اما خودمان سوار اسب نشدیم، با سوارها به رودخانه زدیم، از آب گذشتیم.

قدری که رانندیم دیدیم یک کجاوه می آید. چرتی را فرستادم ببیند، رفت و آمد گفت نصر الله فراشخلوت خواهرزاده باقری است، رفته بوده است قم، حالا می رود شهر.

رانندیم، افتادیم به دره تپه های ملک الموت، دره سنگها و ماهورهای مهیب داشت، کوه مژه (۲) دست چپ است، در حقیقت ملک الموت دره دامنه کوه مژه حساب می شود، همین طور تپه ماهور است تا وصل می شود به کوه مژه، همین طور می رانندیم، راه گاهی دره، تپه می شد، گاهی جلگه می شد، گاهی گرم می شد، گاهی سرد می شد، گاهی پشه پیدا می شد، اما باد نبود.

همین طور رانندیم تا رسیدیم به صدرآباد خرابه، نهارگاه حرم را در صدرآباد خرابه زده بودند. از منزل تا پل حاجی میرزا بیگ یک ساعت بود و از پل تا صدرآباد خرابه یک ساعت و نیم، آمده از صدرآباد هم گذشتیم. کم کم صحرا سیاه پرده شد. گلهای زرد کوچک قشنگ داشت. صحرا امروز خیلی کم بوته بود. گون داشت اما خیلی کم، اسفند زیاد داشت که تازه سبز شده است. چند دسته شتر کلائی ما تازه آمده اند، اینجاها

ص: ۹۶

۱- اصل: سربالای.

۲- کوه مژه: امروزه به مری MARI معروفست. این کوه با ارتفاع ۱۵۱۴ متر در محدوده شهرستان ری، بخش فشافویه، دهستان حسن آباد و در ۵۰ کیلومتری غرب مرکز شهرستان ری واقع شده است. ر. ک. فرهنگ جغرافیایی کوههای کشور، همان، ج ۴، ص ۴۲۷.

می چرند. نیم فرسنگ پیش تر از صدرآباد خرابه که گذشتیم آفتاب گردان زدند، افتادیم به ناهار. پهلوی همان شترها ناهار خوردیم. عزیز السلطان هم خسته بود. ناهار خورد. توی این شترها یک شتر سفید ما بود، یک بیچه سفید هم زائیده بود، خیلی مقبول بود، آوردند، تماشا کردیم، عزیز السلطان هم تماشا کرد. به دامنه کوه مره هم دوربین انداختم، ایلات زیاد آنجا بودند. بعضی ها گفتند ایل شاهسون بغدادی است، بعضی گفتند ادریات است، درست معلوم نشد که کدام ایل هستند.

بعد از ناهار سوار کالسکه شده راندم، راه گاهی تپه، گاهی ماهور، سرازیر و سربالا، گاهی جلگه، گاهی سیاه پرده می شد. زمین که خیلی خوش منظر بود. خلاصه همین طور مابین جنوب و مغرب می راندم. عزیز السلطان هم عقب سر ما می راند. به مردم بواسطه زیادی راه و گرما، بد می گذشت، خاصه، سرباز که پیاده بودند. اگرچه سقا و آب همراه سرباز بود، اما کم بود، رسیدیم به ماهورهای جنگل علی آباد که یک میل بلندی روی کوه بلندی از قدیم ساخته بودند و یک قطعه سنگی بسیار محکمی هم با این میل ساخته شده. این قلعه و میل از عهد قدیم است، که بهرام گور ساخته است. این قلعه آبی هم داشته است که از عهد حاجی میرزا آقاسی آب را زیاد کرده و سدی بسته و از رو این آب را به حوض سلطان راه می برده است. در اوایل دولت وزارت میرزا تقی خان که آمدیم به قم، یک شب در همین جا اردو زده منزل کردیم. خاطر م بود، صورت این میل را هم، آن وقت توی کتاب روزنامه کشیده بودم که بعد آن کتاب را پاره کردم، از این قلعه تا آبادی علی آباد که امین السلطان آباد کرده است، هزار قدم است. می گویند، علی آباد، دو سنگ آب دارد. آبادی علی آباد مشتمل است بر یک حمام بزرگ و یک حمام کوچک که سر در حمام را هم بسیار عالی ساخته اند. اطراف حمام جاهای (۱) کاروانسرا مانند زیاد است.

یک چائی پزخانه هم دارد. یک کاروانسرای بزرگ خوب هم سوای این جاها امین السلطان ساخته است، یک مهمانخانه هم دارد. چهار ساعت به غروب مانده وارد شدیم. جلو این مهمانخانه یک باغ خوبی ساخته، درخت کاشته بودند. پیاده شده توی باغ گردش کردیم. گلهای خوب اطلسی، شب بو، زنبق و غیره باز شده بود. تمام باغ سبز،

ص: ۹۷

درختها اغلب با شکوفه، بی شکوفه، بسیار خوب جایی است، عزیز السلطان هم با ما راه می رفت، ولی خیلی خسته بود، طوری که جرش گرفته بود، بعد آمدیم مهمانخانه. عجب جایی است. حوض بسیار بزرگی دارد، تمام زمین اینجا را از سنگهای یک تخته سه ذرعی، چهار ذرعی فرش کرده اند. خود این علی آباد معدن سنگی دارد، که به هر اندازه الی ده ذرع (۱) سنگ بخواهند از آن معدن بیرون می آورند می تراشند. هزاره، پله، دیوار، حتی طاقهای ایوانهای مهمانخانه از سنگ بود، پلهای روی نهرها و میزهای بسیار بزرگ از سنگ تراشیده ساخته بودند. بسیار بسیار جای باصفائی است، گلهای خوب توی صحن مهمانخانه کاشته بودند. امین السلطان که صبح پیش آمده بود اینجا دیده شد.

پول و شال پیشکش گذارده بودند، توی اطاقها گردش کردیم. نصر الله خان تلگرافچی و دو نفر تلگرافچی انگلیسی هم که اسباب آورده بودند و تلگراف را با سیم به اینجا وصل کرده بودند که با تهران و جاهای دیگر حرف بزیم. دیده شدند. سیم را وصل کرده حرف زده بودند. اخبارات هم از تهران و غیره دادند. بالای بام مهمانخانه رفته صحرا و دریا را تماشا کردیم. جمعیت زیادی هم از نوکر و قاطرچی راه گذار و زوآر و غیره دور این مهمانخانه بودند. چون جمعیت زیاد و کاروانسرا نزدیک بود، به این جهت ما و حرمخانه در مهمانخانه منزل نکردیم. سراپرده را بالای مهمانخانه به فاصله دو یست قدم سر آب زده بودند. بعد از گردش مهمانخانه رفتیم به سراپرده، قدری راحت کردیم، دراز کشیده، خوابیدیم.

هوای این منزل بهتر از آن منزلهاست. بسیار هوای معتدل خوبی دارد. عصری هم سراپرده را باز کرده رفتیم روی تپه بلندی به صحرا و دریا دورین انداختم. به قدر صد هزار مرغ روی دریا دیدم. یک مرغ بسیار بسیار بزرگی دیدم که خیلی بزرگ بود و تمام این مرغ قرمز بود. سوای سرهای بال آنها که کمی سفید می زد ولی سایر جاهای مرغها حتی پاهای آنها قرمز بود. سوای این نوع، طورههای دیگر هم مرغابی روی دریا دیده شد. وضع دریا هم همینطور است. رودخانه پل دلاک از بالای این دریا داخل می شود و ابتدا یک دریای کوچکی که از طرف شمال است تشکیل می دهد و بعد یک

ص: ۹۸

بغاز می شود، تقریباً به عرض سیصد ذرع، آن وقت دریای بزرگ می شود و در کمال خوبی موج می زند. دور این دریا تماماً که از یک نقطه مشخص حرکت کند و دوباره به آن نقطه بیاید سی ساعت راه که سی فرسنگ باشد می شود. طول این دریا هم ده فرسنگ است. دوربین که می انداختم، آن طرف دریا یک ده بسیار بزرگی دیدم؛ درخت نداشت.

اما خانوار (۱) زیاد و زراعت زیادی داشت، پرسیدیم کجاست، عرض کردند ده کاج است که متعلق است به عرب ککلو و قدری از آنها هم به شاهسون بغدادی.

نظاره در حسن آباد پیدا شد، از شهر آمده است. نادر میرزا برادر بدر الدوله شیراز مرده است.

## روز پنجشنبه ۲۲ [رجب]

در علی آباد اطراق شد، اما من سوار شدم رفتم تماشای دریا. صبح برخاسته رخت پوشیده سوار شدیم، عزیز السلطان هم با ما سوار شد. امین السلطان و همه پیشخدمتها بودند. رانندیم، یک دهنه ایست مثل دروازه، قلعه خرابه ای دارد که مال بهرام بوده است.

قدری که رانندیم هنوز به دهنه نرسیده، یک دسته سوار شاهسون اینانلو را که قشلاقشان در همین جاهاست عزیز الله خان آورده بود، سر راه ایستاده بودند، خودش هم ایستاده بود. این دسته سوار باید بروند بجنورد، با عزیز الله خان قدری صحبت کردیم. دو قطار شتر بسیار بسیار خوب هم پیشکش آورده بود. بعد از آنها گذشته رانندیم. رسیدیم به دهنه قلعه خرابه، خیلی قدیمی است، قناتی هم تازه امین السلطان از زیر قلعه در آورده است، چند خانواری هم آورده نشانده است. حکم شد قلعه را تعمیر کنند، کالسکه ما را هم از دهنه برده بودند زیر تپه نگاه داشته بودند. با کالسکه عزیز السلطان. رسیدیم به کالسکه، از اسب پیاده شده سوار کالسکه شدیم. عزیز السلطان هم سوار کالسکه خودش شد. رانندیم تا رسیدیم به دریا. دو تا هوبره دوپست قدم به دریا مانده نشسته بودند. از کالسکه پیاده شدیم. با میرزا محمد خان و ساعد الدوله و غیره خواستم هوبره ها را بزینم بر ندادند. پدرسوخته ها زود برخاسته پریدند. خیلی پیاده راه رفتم. خسته شدم.

ص: ۹۹

مرغهای بزرگ قرمز داشت که هر وقت می ایستادند بقدر آدم بودند. خواستم از آنها بزنم، آنها هم بر ندادند. از دور چند گلوله انداختم نخورد. لب دریا بوی عفونت دریا را می داد. دویست قدم بالاتر توی چمن آفتاب گردان زدند، تا آفتاب گردان بزنند سوار اسب شده رفتیم عقب مرغهای سفید که می پریدند، چند تیر گلوله انداختم از دور، نخورد.

بعد برگشتیم آمدیم آفتاب گردان نشستیم به ناهار خوردن، بعد از ناهار، مهدی خان کاشی دیده شد که دیروز صبح از شهر سوار شده است. از راه حسن آباد و قلعه محمد علی خان آمده است. دیشب دو ساعت از شب رفته وارد علی آباد شده است، کار خیلی غریبی کرده است، امروز هم با ما آمده بود لب دریا، هیچ باکی هم نداشت. از مهدی خان کاشی خیلی غریب است. زین دارباشی هم این چند روز با ما بوده است. اما من او را ندیده بودم، امروز دیده شد. اعتماد السلطنه هم بود، روزنامه خواند. دندانساز هم بود، مجد الدوله، جعفری، اکبری، میرزا محمد خان، عزیز السلطان، آقا مردک، دولچه، مولچه، میرشکار، عبد القادر خان و غیره بودند، امین خلوت هم بود. سر ناهار روزنامه نوشت.

امین السلطان بعد از ناهار رفت منزل. به قهوه چی باشی گفتم آفتاب گردان را ببر (۱) یک کوهی بود نزدیک منزل. آن کوه را نشان دادم که آفتاب گردان را ببر بالای آن کوه بزن.

چای عصرانه را آنجا حاضر کن و خودمان سوار اسب شد [ه] رفتیم عقب مرغهای قرمز و سفید که بزنیم. باز چند تیر گلوله انداختم نخورد. میرزا حسینعلی عکاس آمد، یک گروپ عکس ما و پیشخدمتها را انداخت. یک شیشه هم عکس دریا را انداخت، دریا کبودی می زد و موج قشنگ می زد. عزیز السلطان هم بود، وقتی ما ناهار می خوردیم آغا عبد الله یک حواصیل (۲) سفید با تفنگ زده بود. بعد سوار اسب شده راندم برای آفتاب گردان. به مجد الدوله و آقا مردک گفتم بروید از این مرغهای سفید و قرمز بزرگ بزنید، آنها رفتند. بعد دیدم مجد الدوله اسب می دواند، سربالا، اکبری هم از این طرف تاخت، خیلی اسب دواندند، نزدیک آفتاب گردان مجد الدوله آمد، گفت توی صحرا آهو درآمده، خیلی عقب کردم، تفنگ انداختم، زخمی شد، اما گریخت، گیرم نیامد، بعد آمده، وارد آفتابگردان شدیم، جای باصفای خوبی بود، دیر و کاج خیلی

ص: ۱۰۰

---

۱- اصل: به بر.

۲- اصل: هواسیل



قشنگ پیدا بود. اینجاها مرتع شتر کلائی است، توی دره ها و صحرا شترها می چریدند، بچه شترهای قشنگ که تازه زائیده بودند می چریدند. عزیز السلطان رفت با بچه شترها بازی می کرد. بعد از همان جا پیش بچه شترها رفت منزل. ما هم چای عصرانه خوردیم کالسکه های ما را از سر ناهار برده بودند منزل. دریا از اینجا که ما نشسته بودیم خیلی تماشا داشت. شترهای کلائی ایلات دهات دیر و کاج و غیره همه خوب پیدا بودند. بعد از چای عصرانه سوار اسب شدیم، همه جا از سره به سره رانیدیم. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم رفتیم حمام بلغار، بیرون آمدیم. سید عبد الکریم از شهر تلگرافی برای میرزا محمد خان زده بود که تو و آقا مردک هر دو بیاید شهر، از مضمون تلگرافی همچو معلوم بود که سید ابو القاسم مرده است. من رفتن ملیجک را صلاح ندانستم تا بینم چطور می شود، شب هم آتش بازی شد. امروز بین راه که می آمدیم منزل چند عدد تیهو دیدم. پیاده شده دو تا تیهو زدم.

آنجا که آفتاب گردان زده بودند توی دره، یک قنات عزیز الله خان درآورده است.

آغا بشارت را فرستادم آبش را خورد، می گفت آبش شیرین است.

این صحراها همه جا بوته های سبز خوب دارد. گلهای زرد کوچک دارد، گلهای بنفش رنگ دارد. مثل گل میمون خیلی زیاد است.

### روز جمعه ۲۳ [رجب]

امروز باید برویم منظریه، صبح سردسته از خواب برخاستم، حرم رفته بودند.

عزیز السلطان هم بود. هوا آفتاب بود، کمی ابر داشت، آقا مردک هم برای مردن پدرش رفته است شهر. عزیز السلطان را گفتم شما با آغا عبد الله و میرزا محمد خان و حاجی الله سوار کالسکه بشوید، جلوتر از ما بروید کوشک نصرت، ما هم از عقب می آئیم.

عزیز السلطان رفت، ما هم رخت پوشیده نیم ساعت بعد بیرون آمده سوار شدیم، این راه تا یک فرسنگ که می روی از میان دره تپه است. آخر کوهها منتهی می شود به یک تپه گرد سیاهی که کوشک نصرت زیر همین تپه واقع شده است. این کوشک نصرت هم از

بناهای جدید است که امین السلطان مرحوم و امین السلطان ساخته اند. رسیدیم به کوشک نصرت، پیاده شدیم. عزیز السلطان و امین السلطان و مجد الدوله هم آنجا بودند.

کوشک نصرت جای بسیار خوب تازه ساز قشنگی است، مثل حب نبات. یک قنات بسیار خوبی هم امین السلطان در آورده است که یک سنگ آب صاف سرد مثل چشمه های لار دارد. می ریزد توی حوض من این همه جایی که دیده ام، هیچ جا مثل این کوشک نصرت نیست، زمینش مرتفع است، چشم انداز به صحرا و دریا و همه جا دارد، تمام صحرا پیدا است. این راه که ساخته اند مثل این است که پرگار گذاشته اند خط راست کشیده است تا آخرش که منتهی می شود به تپه، اسم تپه، کل تپه است. تمام این صحرا تا گل تپه قورق شتر کلانی است، که شترهای کلانی ما در این صحرا می چرند. طرف دست چپ این خط راه دریا است، از راه تا دریا نیم فرسنگ کمتر است، طرف دست راست صحرای قورق است. یک جایی هم هست که جا ملک می گویند. آن هم قورق شترهای کلانی است. خلاصه جایی به قشنگی و باصفائی کوشک نصرت من تا حالا ندیده ام.

ظهر الدوله هم در کوشک نصرت دیده شد. دیشب آمده است علی آباد، یک بچه سیدی پیش عزیز السلطان بود، بازی می کرد، با یک زن که مادرش بود، بچه سید بامزه ای بود، یک پدر دروغی هم داشت که هر دو چشمش کور بود. خیلی مردمان مستحق فقیری بودند. از کرمان آمده اند، گویا مستمری داشتند، بریده اند، آمده اند مستمری شان را بگذرانند. زیر چشم پسر زخم بود، اول گفتم پسر را بیرون کنند، زیر چشمش زخم است، خواستند بیرونش کنند شاخ شانه می کشید. نمی رفت، می گفت اگر مرا بزیند این پسر نمی گذارد، عزیز السلطان را پسر می گفت، من دستم را بلند کردم گفتم می خواهی بزینت، آن هم دستش را بلند کرد که مرا بزیند، خیلی بامزه بود، آخر پولش دادم با من هم آشنا شد. به امین السلطان گفتم به عرضشان برسد.

این علی آباد که توی دره واقع و دره طرف مغرب است، کوههای زیاد بزرگ دارد که این کوهها هم طرف مغرب واقع است. اسم این کوهها کوک داغ است، پشت این کوه زرنند است که اول می رود به ده پیک زرنند. این کوه محل قشلاق ایل شاهسون اینانلو است که

در اینجا قشلاق می کنند. بسیار قشلاق خوب ممتازی است، تمام این کوهها زینه (۱) و چشمه های زیاد دارد که به هر جای این کوه که چاه بکنند، آب زیاد خوشگوار خوبی بیرون می آید. مثل همین علی آباد و کوشک نصرت که چند چاه کنده و الان هر کدام مبلغی آب خوب دارد. بسیار کوههای خوبی است شکار کوه هم از قبیل بز و تکه، تیهو، کبک دارد، بخصوص در زمستان که خیلی زیاد دارد و شکارگاه خوبی است. سنگهای خوب قرمز و کبود و سبز و همه نوعی این کوهها دارد، سنگهای نجیبی دارد که اگر یک نفر معدنچی قابل بیاید و در این کوهها گردش کند، سنگهای خوب پیدا می کند.

خلاصه توی کوشک نصرت قدری گردش کرده، بیرون آمده، از خیابان راست طولانی سوار کالسکه شده راندم. دست راست طرف صحرا کوههای کوچک کوچک سیاه، اما از خیلی دور واقع است، یک کوه میان آنها بزرگتر است، اسم آن کوه بزرگتر باباغاری است. می گویند که امام زاده در آن کوه واقع است، به این جهت باباغاری می گویند. از طرف دست راست، میان مغرب و جنوب، یک کوه برفی بزرگ از دور پیدا بود، اسم آن کوه همدش است که طرف ساوه واقع است. دو کوه مخروطی شکل قرینه همدیگر، کمی برف داشت، از روبرو پیدا بود. اسم آن کوهها «راه جرد» یا «راه گرد» است.

باز یک کوه ممتد بزرگی پر از برف روبرو از خیلی دور پیدا بود، پرسیدیم عرض کردند، کوهها جاسب و اردهال است که این دو جا از بیلاقات قم است و می گویند بسیار بیلاق خوبی است، از خیابان دراز هی راندم و هرچه می راندم ممکن نبود که به آخر برسیم قدری که راندم قدری از شترهای کلائی که اینجا بودند جمع کرده آورده بودند سر راه تماشا کنیم. رسیدیم به شترها، کالسکه را نگاه داشتیم، امین السلطان بود، شترها تمام زائیده بودند، خیلی تماشا داشت، آنها را تماشا کرده، بعد راندم به وسط خیابان که رسیدیم طرف چپ جاده که صحرای بسیار صافی است و سنگهای رنگی دیگر قرمز و دری (۲) که اگر بتراشند، چیزهای خوب درمی آید و بسیار صحرای یک دست صافی است، به ناهار افتادیم، آفتابگردان زدند. عزیز السلطان هم از عقب رسید، پیاده شد بازی می کرد، راه می رفت. ناهار خوردیم، اعتماد السلطنه بود، کتاب روزنامه خوبی داشت،

ص: ۱۰۳

۱- زینه: پلکان.

۲- دری: dorr-I روشن و درخشان (فرهنگ معین).

می خواند، زین دارباشی بود، محقق را هم قبل از این که به کوشک نصرت برسیم دیدم.

معلوم شد در اردو بوده و از عقب می آمده است. امروز او را دیدم، ناهار خورده، بعد از ناهار سوار کالسکه شده، باز از خیابان رانیدیم، هی رانیدیم، هی رانیدیم تا رسیدیم به کل تپه (۱) که این طرف و آن طرف جاده تپه ماهور می شود. از کوشک نصرت تا کل تپه که این خیابان دراز و اطرافش صحراست، چهار ساعت تمام راه بود که با کالسکه آمدیم، به کل تپه که رسیدیم جاده باز صاف و تقسیم است، ولی اطراف جاده تپه ماهور است.

قدری که رانیدیم باز اطراف جاده جلگه شد. جلگه صاف بزرگی بود، از آنجا هم که گذشتیم باز اطراف جاده تپه ماهور است ولی راه صاف و تقسیم است، اینجا توی این تپه ماهورها امین السلطان قناتی درآورده که نیم فرسنگ آب صاف بسیار خوبی دارد، یک جام آب از آن قنات خوردیم، خیلی سرد بود، ناهارگاه حرم را هم اینجا زده بودند. از اینجا تا منزل یک فرسنگ راه است. رانیدیم، قدری که رانیدیم جلگه قم پیدا شد و از اینجا راه سرازیر می شود و آخر این تپه ماهورها منظریه است، این منظریه یک قنات دارد که از توی قنات تمام سنگ [آب] بیرون می آید و امین السلطان به زحمت زیاد این قنات را کنده و یک چهار یک آب دارد.

سر قنات مردم و جمعیت زیادی برای آب جمع شده بودند و طوری آب می بردند که بکلی قنات خشک و آب نمی آمد. چهار ساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم.

منظریه مشتمل است به یک کاروانسرای بسیار بسیار بزرگ خیلی عالی که امین السلطان ساخته و در تمام ایران یک همچو کاروانسرا دیده نشده است. خیلی جای ممتاز عالی است. یک مهمانخانه هم دارد، ولی چندان وضعیت ندارد. سرپرده و حرمخانه را جلو و اطراف مهمانخانه زده بودند که مهمانخانه هم جزء سرپرده افتاده است. به همان خانه که امروز هیچ آب نمی آمد راحت کرده، با امین خلوت کاغذ زیادی خواندیم و جواب نوشتیم. بعد قدری خوابیدم و برخاستم، باز با امین السلطان و امین خلوت کاغذ زیادی خواندیم و جواب نوشتیم.

هوای اینجا خیلی خیلی گرم است. شب را هم مردانه شام خوردیم. اعتماد السلطنه

ص: ۱۰۴

---

۱- کل تپه KAL TAPPEH: این کوه با ارتفاع ۱۰۳۴ متر در محدوده شهرستان قم، بخش مرکزی، دهستان قمروود و در ۳۴ کیلومتری شمال مرکز شهرستان قم واقع شده است ر. ک. فرهنگ جغرافیایی کوههای کشور، همان ص ۵۰۸.

بود، کتاب، روزنامه خواند. زین دارباشی، حکیم الممالک و بعضی از پیشخدمتها بودند.

امین الملک به امین السلطان نوشته است، سید پدر مردک نمرده است. در قم هم تلگراف از خود مردک و غیره رسید، نوشته نمرده است و احوالش خوب است.

### روز شنبه ۲۴ [رجب]

باید وارد شهر قم بشویم. دیشب خیلی قال مقال می کردند، رفتیم توی آلاچیق، خیلی گرم بود و پشه داشت، نصف شب برخاستیم، رختخواب را آوردند، توی چادر آمدیم، توی چادر تا صبح بد خوابیدم.

خلاصه رخت پوشیدیم، حرم رفته بودند، ما هم بیرون آمده سوار کالسکه شدیم.

قدری که از منظریه می رویم صحرا خیلی کثیف (۱) و بد است. بعضی جاها نمک و کویر است، صحرای بدی، کثیفی، دلتنگی، غمناکی، دره تپه های بد، گاهی صحرا و جلگه می شد، گاهی دره تپه می شد. تا یک میدان به قم مانده، صحرا همین طور خشک و کم علف است. غیر از بوته اسپند هیچ چیز دیگر ندارد. همین طور می رانندیم. اگر خدا نکرده بارانی، چیزی می آمد، تا سینه اسب توی گل فرو می رفت. الحمد لله که خشک بود، قدری از راه را آقا باقر سنگ فرش کرده است، باید همه راه را سنگ فرش کنند، تا راحت بشود رفت و آمد، و الا اگر باران بیاید ممکن نیست کسی بتواند از این گل در برود.

ملک الموت دره از راه امروز خیلی بهتر است.

خلاصه، امین السلطان هم سواره دم کالسکه می آمد، گفتم سواره خسته می شوی، برو کالسکه بنشین، گفت خیر، همین طور سواره تا دم پل می آیم، از پل به آن طرف، کالسکه سوار می شوم. عزیز السلطان هم با ما سوار کالسکه بود، می آمد، رانندیم.

رسیدیم به پل، از منزل تا پل یک فرسنگ درست است، پیاده شدیم، امین السلطان و امین السلطنه و عزیز السلطان هم پیاده شده با ما آمدند. رفتیم زیر پل، این پلی است که روی رودخانه ساوه بسته اند. رودخانه از طرف دست راست می آمد به طرف دست چپ می رود. این پل داستان دارد، اول که این راه را می ساختند، من پول داده بودم میرزا

ص: ۱۰۵

نظام کاشی، یک پل اینجا و یک پل روی رودخانه شور ساخته بود. هر دو پل را آب برد، دوباره از نو پول دادم آقا باقر این پلها را بسته است. قدری زیر پل را تماشا کردیم. پیاده از روی پل گذاشتیم. از آن طرف هم رفتیم زیر پل، خیلی پل محکم خوبی است، همه را با سنگ و آجر و گچ و آهک ساخته است، هفت هشت چشمه دارد. آب رودخانه ساوه خیلی زیاد است. وقتی رودخانه جاجرود زیاد می شود با حالا- که آب این رودخانه کم است، باز نصف این رودخانه آب ندارد. می گویند خیلی زیاد می شود. خلاصه سوار کالسکه شده، رانندیم رانندیم. این صحراها اغلب کویر است، گاهی هم زمین سخت و ریگ می شود. اگر باران بیاید، خیلی گل می شود. باید حکما راه را سنگ فرش کنند، قدری که رانندیم طرف دست راست چند تا چادر ایلات بود، چرتی دم کالسکه بود، گفتیم برو بین اینها چه ایل هستند، اسب تاخت رفت و آمد، گفت شاهسون هستند، گفتیم برو بین چه طایفه هستند، رفت و دیگر نیامد.

رانندیم، سر راه بلندی بود، طرف دست چپ راه بالای تپه آفتاب گردان زدند، افتادیم به نهار، عزیز السلطان هم بود، خدمت می کرد. نهار می چید. در این بین دیدیم یک کالسکه از قم آمد، دیدیم بله، اعتضاد الدوله است، حاکم قم آمده است استقبال، با پسرش سپهسالار. این سپهسالار جوان بسیار خوب خوشگلی است، هیچ دخلی به محمد میرزا و عباس میرزا ندارد، بسیار بسیار جوان آراسته خوبی است. در حقیقت اصل شاهزاده است، سپهسالار به خاک افتاد، اعتضاد الدوله هم همان اعتضاد الدوله است، سیلهایش را چخماقی (۱) کرده بود. امین السلطان و همه پیشخدمتها بودند، محمد علی خان، خازن الملک، چرتی زمین خورده کتش دررفته است، نگو وقتی که ما چرتی را فرستادیم ببیند شاهسونها چه طایفه ای هستند، اسب پرزور تاخته است و سر تاخت پرزور زمین خورده است، کلاهش افتاده است، یک طرف کتش (۲) هم دررفته است، گریه می کرده است. کالسکه اعتضاد الدوله را گرفتیم، چرتی را نشانندیم، با محمد علی خان فرستادیم بروند شهر قم، کتش را معالجه کنند.

این زمین که ما به نهار افتادیم ریگهای خیلی قشنگ دارد، مثل ریگهای لب دریای

ص: ۱۰۶

---

۱- اصل: چخماقی.

۲- اصل: کتش.

مازندران، صدف هم دارد. معلوم می شود که این زمین هم دریا بوده است و این دریا که تازه پیدا شده است، می شود یک وقتی هم اینجاها را بگیرد.

امروز اکبری و ابو الحسن خان و جوجه و محمد حسن میرزا پسر اعتضاد السلطنه که پیش آمده اند یک پخلان از این مرغهای قرمز که دریا بود توی رودخانه ساوه دیده بودند.

از نزدیک هرچه با چارپاره تفنگ انداخته بودند نرده بودند.

این صحراها مشهور است به صحرای چال دریا و از ریگها و صدف یقین است که اینجا یک وقتی دریا بوده است.

خلاصه، بعد از ناهار سوار شده رانندیم، عزیز السلطان هم از سر ناهار جلوتر از ما رفت شهر. حرم هم عقب بودند، آمدند، گذشتند، رفتند جلو. بعد رانندیم، از منظریه تا قم چهار فرسنگ سنگین است، تمام صحرا کویر (۱) است و شوره زار، آدم عقب نگاه می کند، جلو نگاه می کند، دست راست، دست چپ، مثل این است توی جهنم راه می رود، هوا هم ابر بود، اما نمی بارید. آفتاب هم بود، هوا دم داشت و گرم بود. رانندیم رانندیم. از بس راه کویر و کثیف بود، راه کالسکه را برگردانده بودند، از طرف دست راست کالسکه را رانندند، قدری که رانندیم رسیدیم به یک قهوه خانه که ساخته بودند، دو تا درخت توت خشک کثیفی کاشته بودند یعنی باغ است، از مرد که پرسیدم اینجا آب دارد که قهوه خانه ساخته اید گفت خیر آب از شهر می آریم، اسم قهوه خانه هم، قهوه خانه، چال دریا است، از قهوه خانه تا شهر قم دو فرسنگ است، قدری که رانندیم گنبد حضرت معصومه پیدا شد. از منظریه الی یک میدان به شهر قم مانده تمام کویر است، یک میدان دور شهر حاصل کاشته اند و سبز است و این حاصل مال نصرآباد صدر الممالک است، جوهای اینجا تمام خوشه بسته است و از خصیلی (۲) گذشته است، جو اینجا را پانزده روز زودتر از تهران درو می کنند.

بالاخره رانندیم، بین راه عباس میرزا (۳) وارد شد، با اکابر و اشراف قم، وزیر عدلیه و غیره که بعد اسمشان را می نویسم، بعد کم کم اعیان و اشراف قم رسیدند، رانندیم تا رسیدیم به شهر، شهر قم عوض شده است خیلی آبادتر شده است، جمعیت زیاد،

ص: ۱۰۷

۱- اصل: کبیر.

۲- خصیل: موی درهم پیچیده (فرهنگ آندراج).

۳- عباس میرزا پسر محمد مهدی خان اعتضاد الدوله که بعدها او نیز ملقب به اعتضاد الدوله گردید.

مردمان معتبر خوب دارد، همه جا توی کالسکه بودیم، می رانندیم تا رسیدیم به پل علی خان، با کالسکه از پل گذشتیم، غلامها جلو مردم را گرفته بودند، گفتم جلوشان را ول کنید، که ریختند نزدیک، همه خوشحال بودند، دعا می کردند.

مهمانخانه خوبی هم شهر قم دارد، تا بینم و تفصیلهش را بنویسم، بازار معمور خوبی دارد، قدری هم از توی بازار گذشتیم، دکانهای خوب دارد، نانهای سنگک سفید خیلی خوب داشت. زنهای قم همه چادر شب رختخواب سرشان می کنند، چادر شب زنها را کثیف کرده است.

خلاصه می خواستیم از در صحن نو که امین السلطان مرحوم بنا کرده است و این امین السلطان تمام کرده است که هنوز هم تمام نیست وارد بشویم، خیلی به صحن مانده، از کالسکه پیاده شده همین طور پیاده می رفتیم که هم ما مردم را درست بینیم، هم مردم ما را ببینند. درست مردم را دیدیم تا وارد صحن شدیم. دیگر بنای این صحن از تعریف گذشته است، که بشود در این روزنامه نوشت، همین قدر می نویسم، همچو بنائی در ایران که سهل است، در تمام فرنگستان و چین و هند، همچو بنائی نشده است. کاشی کاری های بسیار خوب مثل مینا کرده اند، منارهای کاشی بسیار بلند دارد، یک حوض هم وسط صحن ساخته اند که آب خواهد آمد، اینجا معدن مرمر در آمده است که مرمرهای یک پارچه پنج ذرع طول دارد و ستونهای سنگ بلند یک پارچه دارد که از معدن همین جا در آورده اند. مرمرهای خیلی قشنگ دارد، رگه های قرمز و آبی دارد. ایوان آئینه کاری می سازند که هنوز ناتمام است، مثل بهشت، خیلی باصفا. علمای قم همه توی صحن بودند. آقا حسین مجتهد و سایر علما بود [ند]، آقا حسین خیلی مجتهد خوبی است، علما را دیده وارد حرم شدیم، زیارت کردیم. عزیز السلطان هم توی زیارت بود. بعد آمدیم منزل، منزل در همان عمارت قدیم است که شکل فتحعلی شاه و غیره دارد. تعمیر کرده اند، بد نیست، حرم ما هم رسیدند، صحن را قورق کردند، حرم رفتند زیارت، در بسته بود، راه بسته شده بود که برای ما چای، عصرانه بیاورند. ما دوستاق (۱) شده بودیم، دوباره رفتیم زیارت. عصر هم فخر الملوک آمد، خانم یک جوری کوچک شده است،

ص: ۱۰۸



دماغش دراز شده است. فخر الملوک را می بریم تهران. بعد آمدیم اندرون، یک بالاخانه هم دارد، درش بسته بود، خواستیم برویم بالا، درش بسته بود، خواجه ها هرچه سعی کردند باز نشد، فرستادیم آقا باقر آمد که در را باز کند. قدش به در نمی رسید، خجالت کشید، گفت بروم بیرون سرایدار بفرستم، رفت سرایدار فرستاد، ما هم رفتیم بیرون، سرایدار به حاجی سعید یاد داد که چه جور ببندد و باز کند، بعد در را باز کردند، رفتیم پشت بام، تجیر (۱) کشیده بودند. رودخانه از زیر همین بالاخانه می گذرد، آبش هم زیاد است، تالار سلام سقفش (۲) خیلی بلند بود، نمی شد خوابید، فراشها آمدند، آلاچیق ما را توی حیاط زدند، شب توی آلاچیق خوابیدیم.

امروز سر قبر محمد شاه و والده شاه رفتیم، حاجی رضا خان تهران بود، نیامده است، پسرش بود، بعینه حاجی رضا خان است، هم رؤیتش، هم حرف زدن و همه چیزش.

بعد رفتیم سر قبر فتحعلی شاه، محمد هادی میرزا پسر فتحعلی شاه که سر قبرش متولی است آنجا بود، دیگر شاهزاده به این کثافت در دنیا نیست. بعد آمدیم اندرون، آقا باقر وزیر قزوین که در حقیقت حاکم قزوین است، مدتی است آمده است، اینجا است، مراد خان پیرمرد که تهران بود آمده است اینجا، امروز سر راه ایستاده بود، پسرهایش بازوش را گرفته بودند، هی حمله می آورد، کشاله می کرد رو به کالسکه، می خواست خودش را زیر عراده بیندازد، گفتم سوارش کنند، بیاورند منزل.

صبح که از سراپرده بیرون آمدیم دیدم عبد القادر خان (۳) ایستاده است، یک پسره کثیف سیاه متعفن هم پهلوش ایستاده است، یک پسره کوچکی هم ایستاده است.

امین السلطان گفت محمد حسن خان پسر شجاع الملک است، از آذربایجان آمده است.

این پسره هم نوه شجاع الملک پسر محمد حسن خان است.

آئی آمده است دیده می شود، خیلی این روزها کثیف شده است، برای این که می گویند پسرش در خمسه آدم کشته است، امین حضرت پسرش را گرفته است، به این جهت مضطرب است، می خواهد برود خمسه مرافعه کند.

ص: ۱۰۹

---

۱- تجیر: پرده کلفت کرباسی که عموماً در سفر با چادر حمل می شود.

۲- اصل: طالار.

۳- عبد القادر خان شجاع الملک.

## اشاره

امروز معلوم است در قم توقف شد. صبح رخت پوشیدیم، قورق شد، مردها آمدند.

یک تلگرافی از قول موچول خان برای ملک الاطباء زده بودیم، که من بیوست شده ام، چه باید کرد؟ دستور العمل بنویس.

ملک الاطبا جواب مفصلی با تلگراف نوشته بود، هم شوخی کرده بود، هم جر آمده بود. تلگراف را دادم برای موچول خان (۱) بردند، آمده بود، می گفت، من چطور به صورت ملک الاطباء نگاه کنم، اوقاتش تلخ بود، خیلی خندیدیم.

ناهار خوردیم، سر نهار طولوزان و اعتماد السلطنه روزنامه خواندند، بعد از نهار دو دسته علمای قم حضور آمدند که اسامی ایشان از این قرار است:

## دسته اول

نایب التولیه، ناظم التولیه، میرزا محمد باقر، آقا احمد، آقا صمد، امام جمعه، شیخ محمد حسن، میرزا ابو القاسم پسر مرحوم حاجی سید جواد و سایر اولاد، آقا محمود پسر آقا صدر، پسرهای حاجی ملا صادق مرحوم، شیخ محمد حسن وزوایی، میرزا حسن.

## دسته دوم

آقا حسین مجتهد، شیخ الاسلام، میرزا فخر الدین، آقا محمد جواد، آقا سید عبد الله، حاجی ملا غلامرضا، آقا سید اسحق، حاجی ملا حسین، آقا سید علی نقی، ملا علی، ملا محمد تقی، قدری صحبت شد.

بعد از رفتن آخوندها، میرزا عبد الله که از جانب ظل السلطان حاکم بروجرد بود، [آمد] حضور، با یک پسر خودش و یک پسر ده دوازده ساله از حشمت الدوله مرحوم، از بروجرد آمده اند اینجا، از اینجا با ما می آیند شهر. عبد الله میرزا خیلی چاق شده است، مثل گاو.

امروز باید برویم خانه اعتضاد الدوله، اول رفتیم زیارت، از کلاه خود و نیزه و شمشیر، خنجر و جندر (۲) و قلچاق (۳) و غیره که حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه وقف کرده است ریخته بودند توی ایوان، تماشا کردیم. امین السلطان و عزیز السلطان و همه مردم هم

ص: ۱۱۰

۲- جندر: رخت، جامه.

۳- قلچاق: دستانه آهنی که لشکریان در قدیم داشتند: ز قلچاق چیزی دگر نیست به که ساعد ازو یافت دست زره (فرهنگ  
آندراج)

بودند. تماشا کردند، زیارت کردیم. در با [لا]ی سر نماز خواندیم. بعد از در صحن امین السلطان بیرون رفتیم، همین طور پیاده به قدر هفتصد هشتصد قدم راه بود، رفتیم تا رسیدیم به خانه اعتضاد الدوله، زن و مرد زیادی دو طرف کوچه ایستاده بودند، از نزدیک ما را درست تماشا کردند، رسیدیم به خانه اعتضاد الدوله، اول به یک حیاط کثیفی رسیدیم، من خیال کردم دیوانخانه همین است، شاهزاده های قم و اشراف قم و ریش سفیدان ایلات قم و شاهسون بغدادی جمعی را اعتضاد الدوله جمع کرده بود، شاهزاده های قم خیلی کثیف، فقیر و بیچاره اند، آنها را دیدیم، اسامی آنها را ان شاء الله بعد می نویسم.

بعد رفتیم توی دیوانخانه، باغی است، درخت انار و زبان گنجشک و غیره دارد، حوض دارد، اما آب جاری ندارد، یک کلاه فرنگی وسط انداخته اند و اطاقهای دراز از این طرف، آن طرف ساخته اند که نشیمن همان اطاقهای دراز است. رفتیم در اطاق نشستیم. دیگر میز و صندلی و شکل و عکس به همان سلیقه ها که اعتضاد الدوله دارد در اطاق چیده است. قدری نشستیم، بعد رفتیم اندرون.

فخر الملوک حیاط کوچک قشنگی دارد، فخر الملوک دو تا عروس هم دارد. برای پسرهای صیغه کرده است، پسرهای فخر الملوک هم بودند، یکی از این صیغه های پسرش شاهزاده است، دختر نور الدهر میرزا نوه همایون میرزا است، هر دو آمدند، بزکهای عجیب و غریب کرده بودند، هر دو گنده و یک جورند دو تا پروانه الماس هم به عروسها دادم، بعد بیرون آمده، باز پیاده آمدیم، جمعیت زیاد همان طور ایستاده بودند، ما را تماشا می کردند.

آمدیم باز از در صحن امین السلطان وارد شدیم، صحن قورق بود، حرم زیارت بودند، تعجیل کردیم، خواجه ها حرم را آوردند اندرون، که مردم بیایند زیارت. بعد رفتیم پشت بام، موزیکان را عصرها لب رودخانه توی صحرائی می زنند، آن قدر زن و مرد قمی جمع شده بودند که حساب نداشت، تماشای موزیکان را می کردند، گفتم دو تا بالون آوردند توی گردی موزیکانچی ها هوا کردند، بالون اولی را مردم خیلی تعجب کردند و

همه می کردند، خیلی تماشا کردیم، زنها بالا بودند، تماشا می کردند، لیمونات خوردیم، غلیان کشیدیم. عزیز السلطان خانه فخر الملوک مانده بود، از عقب ما آمد، فخر الملوک یک بچه کنیز سیاه خیلی بامزه ای دارد، دختر است، من تا حال بچه کنیز به این بامزگی ندیدم، عزیز السلطان محض بچه کنیز آنجا مانده بود.

وقتی توی زیارت بودیم هنوز خانه فخر الملوک نرفته عزیز السلطان یک تلگراف آورد، آغا فرج زده بود که گربه عزیز السلطان چهار تا بچه در تهران زاییده است عزیز السلطان ذوق می کرد.

شب بعد از شام رفتیم توی صحن، من و آغا محمد خان و میرزا محمد خان و امین همایون توی صحن یک دور گردش کردیم، صحن امین السلطان هم گردش کردیم و آمدیم. جمعیت زیادی توی زیارت بودند، چراغها روشن بود، مردم به کلاه قزاقی که سر من بود نگاه می کردند.

### روز دوشنبه ۲۶ [رجب]

در حقیقت وضع شب اینجا خیلی بد است، آدم تا صبح بی خواب است، اولاً از صدای سگ زیاد که چند ساعتی صدای سگ می آید، بعد صدای شغال زیاد می آید، نزدیک صبح صدای جغد می آید که با صدای خیلی بدی می خواند، صدای گربه، صداهای عجیب و غریب تا صبح متصل می آید. نمی گذارند آدم بخوابد.

هوای قم از تهران خیلی گرم تر است، حالا که بیست روز از عید گذشته است، ارغوان اینجا قرمز شده است و بجوحه (۱) گل به است.

امروز صبح رفتیم حمام، هی می خواستیم برویم حمام، زنها می گفتند حمام کثیف است و بو می دهد، این حمام را با همین عمارت، فتحعلی شاه ساخته است، خیلی قدیمی است، اول دولت که آمدیم قم، این حمام رفته بودم. هرچه گفتند بو می دهد گفتم باشد، بو بدهد، رفتیم، حاجی حیدر هم آمد، آن طور که می گفتند بو نمی داد، چندان سرد هم نبود که آدم سرما بخورد. سر و تن شوری مختصری کردیم، حاجی حیدر ریش

ص: ۱۱۲

تراشید، بعد بیرون آمده رخت پوشید [ه]، در تالار که شکل دارد (۱) نشستیم. زنها رفتند، امین السلطان آمد، سعد الملک که باید برود عربستان (۲)، خان های بختیاری و ضیاء الدوله را آورد حضور. همه خلعت پوشیده بودند، شمشیر مرصع گرفته بودند، لقب سعد الملک عوض شده است، لقب ناظم السلطنه به او التفات شده است، با وزیرش خلعت پوشیده بود، می رود عربستان.

حاجی رضا قلی خان بختیاری ایلخانی بختیاری شده است، اسفندیار خان ایل بیگی شده است. امان الله خان که پسره کوچکی است، سرکرده سوار شده است. حاجی ابراهیم خان و حاجی علی قلی خان هم سرکرده شده اند. ضیاء الدوله هم حاکم بروجرد و بختیاری شده است، با وزیرش خلعت پوشیده بودند، می روند. میرزا محمد مستوفی یزد هم که آدم خوبی است از یزد آمده است، خلعت پوشیده بود، وزیر یزد شده است.

می رود، با همه صحبت کردیم. آنها مرخص شده رفتند.

امروز می خواستیم برویم سربالای رودخانه گردش کنیم، خیلی هم دیر شده بود، از در اندرون بیرون رفته، لب رودخانه سوار کالسکه شده، رو به جنوب سربالای رودخانه را گرفته رانیدیم.

میرآخور مدتی است دندانهاش خراب بود و همیشه درد می کرد. بیچاره غذا نمی خورد، از گلوش پایین نمی رفت، امروز ناچار شده است رفته است منزل دندانساز، حکیم طولوزان هم بوده است، سه تا دندانش را در یک مجلس کشیده است، غش کرده است، ضعف کرده است.

خلاصه رانیدیم، راه کالسکه را هم خوب ساخته اند، نهر زیادی از این رودخانه جدا کرده اند، این آب همه جا به زراعت و باغات می نشیند، هر نهری ده سنگ، پنج سنگ زیادتر، کمتر آب دارد. این رودخانه خیلی رودخانه بانفعی است. این راه همین راهی است که می رود به عراق و محلات و کربلا و غیره. دو سه جا هم روی نهرها که خیلی گود است، علی خان وزیر اعتضاد الدوله پل صافی بسته است، که کالسکه به آسانی می رود، همه جا کالسکه خوب می رود.

ص: ۱۱۳

---

۱- در اصل عبارت، ناصر الدین شاه فراموش کرده شکل تالار را بنویسد و از قلم افتاده است.

۲- اصل: عربستان با.

نیم فرسنگی که رانندیم زراعت و آبادی اطراف شهر قم تمام می شود، طرف دست چپ رودخانه ده خوبی بود، باغات خوب داشت، یک کلاه فرنگی هم از دور پیدا بود که وسط باغ ساخته اند، خواستیم برویم آنجا ناهار بخوریم، باز خوشم نیامد، نرفتم، به مجد الدوله گفتم تو برو بین چطور جائی است، مجد الدوله رفت، این ده ملک متولی باشی است، اسمش هم زنبیل آباد است، ده خوبی است، سالی هزار و پانصد تومان عمل کرد دارد. اعتضاد الدوله از منزل هی می گفت برویم قله جای باصفائی است، رانندیم، سر راه چند تا تپه خاکی کثیف کویر متعفن بود، از اعتضاد الدوله پرسیدم قله (۱) کجا است، گفت همین است، سمت (۲) دست راست هم امام زاده هست که بقعه کوچکی خاکی ساخته اند و گنبد کاشی کوچکی دارد، اسم امام زاده شاه جمال است، می گویند برادر حضرت معصومه است، این قله قدری بالاتر از امام زاده و زنبیل آباد است. قله تپه های بسیار کثیف نجس است، هیچ صفائی ندارد، آدم که برود بالای تپه، شهر قم و جلگه پیدا است و الا خودش صفائی ندارد، گفتم حقیقت خودم یورت خوبی برای ناهار خوردن پیدا می کنم، برانید، رانندیم، خیلی بالاتر جائی که رودخانه وسیع می شد و تخته چمنی داشت، در هیچ جای قم و اطراف چمن هیچ ندیدم، مگر همین یک تخته چمن، نهرها را از پایین تر از رودخانه جدا کرده اند، همه رودخانه این است، به قدر پانصد سنگ آب داشت، از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم، زدیم به رودخانه، از رودخانه گذشتیم، آفتاب گردان زدند، افتادیم به ناهار. کنار این رودخانه بعضی جاها تپه سنگی کوچک دارد. از همه جا نمی شود رفت، مگر راه پیدا کنند. حسن این رودخانه این است که کنارش باتلاق و سنگ ندارد، همه جا خوب می شود اسب به آب زد.

خلاصه وارد آفتاب گردان شدیم، ناهار خوردیم، اعتماد السلطنه روزنامه خواند، اعتضاد الدوله، امین حضور، میرزا محمد خان، اکبری مکبری، جوجه موجه، دولچه مولچه بودند، طرف جنوب شهر قم کوهی است، کوه جاسب می گویند، برف هم دارد، ابر شدید غلیظی روی کوه گرفته بود، هوا هم ابر بود، می ترسیدیم بیارد، اما نبارید.

بعد از ناهار جا انداختند یک ساعتی خوابید [ه]، خوابم هم برد، در بین که من خواب

ص: ۱۱۴

۱- اصل: غله.

۲- اصل: سمط.

بودم، هوا آفتاب شده بود، باز ابر شد، قدری هم بارید، از خواب برخاسته، چای عصرانه خوردیم، دو ساعت به غروب مانده سوار کالسکه شدیم، رانندیم رو به منزل.

بین راه یک باد شدید گرد و خاکی از طرف مشرق برخاست، از روی شهر آمد رفت رو به مغرب. الحمد لله ما را نگرفت، چرتی از همان زمینی که خورده است منزلش خوابیده است، چادرش هم سر راه توی سیلاب کنار رودخانه بود، آدم فرستادم احوالش را پرسیدند، گفته بود احوال خوب است، فردا بیرون می آیم. بعد از همان در اندرون که صبح سوار شده بودیم، پیاده شدیم صحن قورق بود، حرم زیارت رفته بودند، ما هم رفتیم توی صحن.

دلشاد میرزا را دیدم، پرسیدم کجا بودی، کی آمدی گفت امروز وارد شدم، آمدم زیارت، ما هم زیارتی کردیم. عزیز السلطان را دیدم لخت شده است، کوچک شده، یک دستمالی را تر کرده است، پای ضریح را پاک می کند، زیارت نامه ها را پاک می کند، خدمت می کند.

بعد بیرون آمده رفتیم مدرسه فتحعلی شاهی، چادر عزیز السلطان و امین السلطان و حاجی سرور و آبدارخانه را توی مدرسه زده اند، خیلی جمعیت بود، رفتیم، [در] چادر امین السلطان نشستیم، امین السلطان قدری تلگراف خواند و احکامات کردیم. بعد آمدیم اندرون.

امروز امین اقدس و فخر الدوله و عزیز السلطان رفته بودند خانه فخر الملوک، ابراهیم خان ناظر فتحعلی شاه پدر صدر الدوله که اصفهان بود و تا حالا زنده بود، این روزها در اصفهان مرده است.

علاوه بر صداها که نوشتیم شب آدم را بی خواب می کند، صدای ساعتی است که حاجی میرزا علی مقدس ساخته است، شب دنگ دنگ، صدا می کند، این هم یک اسباب بی خوابی است.

وقت عصری که وارد منزل شدیم، هوا کم کم ابر غلیظ شد و بنای باریدن گذاشت.

کم کم می بارد، تا حالا هم که سه ساعت از شب رفته است می بارد.



شب بد خوابیدم، اینجا نمی شود خوابید. الی صبح بارید. گاهی می ایستاد، گاهی می بارید. لکن وقت اذان صبح بسیار بسیار پرزور بارید. ساری (۱) اصلان، کشیکچی باشی، در کشیک بودند، آنها را خواستم، گفتم بروید امین السلطان را بیدار بکنید. آدم بفرستید، مردم را از لب رودخانه و سیلاب حرکت بدهند، مبادا سیل بیاید.

ابابیل سیاه اینجا بسیار است، دور گنبد می پرند.

ظهیر الدوله هم رفت شهر برای آمدن ایلچی.

## روز سه شنبه ۲۷ [رجب]

روز مبعث است، صبح که برخاستیم کم کم هوا باز شد، باران ایستاد، رخت پوشید [ه] رفتیم روی مهتابی، آب رودخانه خیلی زیاد و گل شده است، قدری هوا آفتاب شد، باز ابر شد، تا عصر همین طور بود، گاهی آفتاب بود، گاهی ابر بود، درست باز نشد، بعد رفتیم صحن زیارت کردیم، رفتیم سر قبر شاه عباس ثانی، فرشهای کهنه قدیمی دارد، قالیه‌های ابریشمی است که حالا همین قالی کهنه ها را پنج هزار تومان می خرند. بعد از در صحن امین السلطان بیرون رفتیم، بواسطه گل زمین سوار اسب شدیم، اما از بس مردم دادو فریاد می کردند، اسب بازی می کرد، احتیاط داشت، پیاده شده رفتیم خانه اعتضاد الدوله، همان جایی که پریروز رفته بودیم، توی اطاق نشستیم، امین السلطان و همه پیشخدمتها بودند. ناهار گرم را همانجا خوردیم. بعد از ناهار کاغذ زیاد جمع شده بود. نشستیم، با امین السلطان کاغذخوانی کردیم.

خبر کرده بودم که برویم امام زاده علی بن جعفر (۲) زیارت کنیم، یک راه خیلی نزدیکی دارد که از توی بازار راست می رود، از در دروازه کاشان بیرون می رود. همانجا امام زاده علی بن جعفر است، نمی دانستم کالسکه از این راه می رود، گفتم از بیرون شهر راه کالسکه ساخته بودند که دور شهر می گشت. بعد از کاغذخوانی خواستیم برویم کالسکه حاضر نبود، سوار اسب پیشکشی آغا محمد خان شدیم، آمدیم توی صحن که کالسکه حاضر بشود، باز مردم قال مقال می کردند، اسب بازی می کرد. یک دفعه بلند شد، کم

ص: ۱۱۶

۱- اصل: صاری.

۲- امامزاده علی بن جعفر با عرض جغرافیایی ۳۸ و ۳۴ و طول ۳۴ و ۵۳ و ارتفاع ۹۲۵ متر در قم واقع است. ر. ک. پاپلی یزدی، همان.

مانده بود زمین بخورم، خدا رحم کرد. بعد وارد صحن شدیم، درها بسته بود، صحن قورق بود. از حرما به غیر از امین اقدس کسی نبود، فرستادیم عزیز السلطان را هم آوردند. در این بین باران شدیدی بنا کرد به باریدن، زیارت کردیم، قدری ایستادیم، کالسکه حاضر شد، از صحن بیرون آمده سوار کالسکه شده رانندیم.

از پل گذشتیم، رفتیم خاک فرج، بعد دور شهر گشتیم، رانندیم رو به مشرق برای امام زاده علی بن جعفر، از خاک فرج هم گذشته زدیم به رودخانه، با کالسکه از آب گذشتیم، دور شهر هیچ راه کالسکه نیست. این راه را موقتا امروز اعتضاد الدوله داده است درست کرده اند، باوجود این، خیلی راه بدی است و بسیار مشکل است، نهرهای بدی دارد، باران دیشب که تمام صحرا را گل کرده، باران امروز هم بیشتر کرده است. باید دور شهر بگردیم و بیفتیم به راه جاده کاشان، برگردیم. آن وقت بیائیم علی بن جعفر.

خلاصه با کالسکه، با کمال زحمت و صعوبت از این راههای بد گذشتیم. امین حضور، امین خلوت، ابو الحسن خان، احمد خان و غیره در رکاب بودند. اعتضاد الدوله هم نفرشش دوباره عود کرده، به قدر یک وجب هم دور زینش یراق گذاشته بود. همراه ما سوار بود، گاهی جلو، گاهی عقب می تاخت و می آمد.

جای خرابه های شهر قم و اطراف شهر را حاصل زیادی کاشته اند، اغلب این حاصلها هم از متولی باشی و سادات متولی است، بسیار شهر بزرگی بوده است قم، که از خرابه های آن معلوم است. دیوارهای دور شهر مثل دیوارهای قلعه ری است، ولی تمام خراب و بعضی برجها دارد که دیده می شود. آثاری از آنها باقی است، اواخر شهر باغات زیاد دارد. باید از توی این خرابه های شهر برویم. یکی دو امام زاده هم طرف دست چپ جاده دیده شد، اما پیاده نشدیم.

خلاصه از توی خرابه ها رانندیم. این خرابه ها خیلی تماشا دارد، ولی خیلی هولناک است. دروازه های خراب که آثاری از آنها مانده است و جاهای معتبر خراب خیلی دیده شد. از این خرابه ها رانندیم رانندیم. گذشتیم، دوباره سربالا شدیم، راهی است بسیار بد، با کالسکه هم نمی شد رفت، پیاده می شدیم، سواره هم چون زمین گل بود مشکل بود.

خلاصه هرطور بود پیاده و سواره و با کالسکه می رانندیم و می رفتیم تا رسیدیم به پلی که از آنجا کالسکه نمی رفت. از توی شهر تا این امام زاده علی بن جعفر بسیار راه نزدیک خوبی است، بی جهت این قدر راه خودمان را دور کردیم.

از کالسکه پیاده شدیم، گفتیم پل را هم خراب کنند و راه را درست کرده کالسکه را بیاورند که مراجعت از توی شهر برویم، خودمان هم رسیدیم به امام زاده. دو ساعت تمام این راه طول کشید، که از دور شهر تا اینجا آمدیم. هوا هم گاهی می بارید گاهی می ایستاد. هوای رطوبتی بدی بود، جمعیت زیادی هم دور امام زاده جمع شده بودند که نمی شد راه رفت.

وارد امام زاده شدیم، امام زاده کوچکی است، جلو او را به قدر یک محوطه دیوار کشیده اند، در ایوان جلو امام زاده کاشیهای معرق بسیار خوبی از سی و پنج سال پیش از این ساخته و توی ایوان کار کرده اند. توی امام زاده کاشی های قدیم دارد که ششصد سال است ساخته اند، روی قبر هم تمام از آن کاشیهای کهنه است، این کاشیها تازگی (۱) که دارد، بواسطه همان کهنگی آنها است و الا چندان تعریفی ندارد، حالا هم اگر وقت کنند می توانند به همان طور کاشی بسازند.

خلاصه بعد از قدری تأمل بیرون آمدیم.

کالسکه را هم آورده بودند، سوار کالسکه شده از دروازه کاشان وارد شهر شدیم، اما چه دروازه، اسمی از دروازه است، تمام خراب و در چیزی ندارد. اوایل شهر تمام کوچه و بازار و خانه های خراب دیدیم. طاق بازارها تمام خراب و هیچ مسکون نیست، مگر تک تک آدمی در دکانهای آن بازارها دیده می شد. راه کالسکه اگرچه خوب نبود و بد می آمد، اما الحمد لله که از توی شهر آمدیم و لابد ما باید دوباره برمی گشتیم و از همان راه بد که آمده بودیم می آمدیم منزل. از بازارهای خراب غیرمسکون گذشته رسیدیم به بازارهای مسکون معمور (۲) آباد. بسیار بازارهای خوبی [است]، از این طرف، از آن طرف هی بازار است، چهار سو دارد، جمعیت زیادی دارد، کاروانسرا، تیمچه های خوب دارد، از توی همین بازارهای معمور رانندیم تا رسیدیم به در صحن جدید که

ص: ۱۱۸

---

۱- احتمالاً منظور از تازگی، «ارزش» است.

۲- اصل: مأمور.

امین السلطان ساخته است، دیدیم در بسته [است]، معلوم شد قورق است، مدتی توی کالسکه نشسته، دادیم در را زدند تا ما شاء الله عزیز السلطان توی صحن بود، آمد، پشت در رفت، خواجه آورد، در را باز کردند. رفتیم توی صحن، اوقاتم تلخ شد که چرا تا حال صحن قورق و حرم اینجا مانده اند و مردم معطل هستند. بعد رفتیم اندرون، حرم را هم بردیم، هوا هم گاهی می بارد و گاهی نمی بارد، اما ابر است.

فردا صبح باید برویم، بیش خانه هم رفته است، خبر آوردند که شتر و بارها توی گل مانده اند. امین السلطان، صاحب جمع را خواسته آوردیم اندرون حضور، امین السلطان عرض کرد به واسطه این گل حرکت فردا خیلی مشکل است، قرار دادیم که فردا را هم بمانیم، گل کمتر شود. ان شاء الله پس فردا برویم. نصف شب هم باران زیادی بارید، اما صبح که برخاستیم هوا آفتاب و صاف بسیار خوب بود. ان شاء الله تا فردا هم راه خوب خواهد شد.

### روز چهارشنبه ۲۸ رجب:

امروز باید برویم مهمانخانه، ناهار را هم آنجا بخوریم، صبح که از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی بود، رخت پوشیده رفتیم حرم، زیارتی کردیم، بعد بیرون آمده، سوار کالسکه شده رانندیم برای مهمانخانه، مهمانخانه پهلوی دروازه و پل است، وارد مهمانخانه شدیم، امین السلطان در رکاب بود، این مهمانخانه را میرزا نظام مهندس کاشی ساخته است، بسیار خوب ساخته است، باغ و عمارت خوبی دارد و کلاه فرنگی سنگی وسط باغ ساخته است، خیلی جای باصفای خوبی است، رفتیم توی عمارت و بالاخانه های مهمانخانه، چشم انداز خوبی دارد، باز اینجا امین السلطان، سعد الملک، ضیاء الدوله، میرزا محمد وزیر یزد را آورد به حضور، بعضی فرمایشات به آنها کردیم، رفتند. ناهار را توی کلاه فرنگی وسط باغ آفتاب گردان زدند خوردیم. حکیم طولوزان، اعتماد السلطنه بودند، روزنامه خواندند. بعد از ناهار کاغذ زیادی جمع شده بود خواندم، امین السلطان آمد، بعضی فرمایشات بود و توشیحات با امین السلطان خواندیم، (۱) حکم

ص: ۱۱۹

کردیم.

تا عصر را در مهمانخانه بسر بردیم، تا غروب در مهمانخانه بودیم، تا وقت موزیکان، چای، عصرانه خوردیم، نماز خواندیم، صبح که آمدیم از توی شهر از پل گذشتیم، راه دور بود، عصر که برگشتیم سوار کالسکه شدیم، همه جاز از کنار رودخانه آمدیم تا در اندرون، آب رودخانه خیلی زیاد است، ترسیدیم با کالسکه بزنیم، از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم، زدیم به رودخانه، از در اندرون غروبی وارد شدیم.

عزیز السلطان ما شاء الله بازی می کرد، مس زیادی امروز خریده است، مسهاس را جابجا می کرد، ده تومان هم پول مسهاس را از ما گرفت، ساعت آغا علی خواجه را هم با بند طلا، امروز صبح عزیز السلطان خریده است، توی بغلش گذاشته است، صد و پنجاه تومان پولش را از ما گرفت.

وقتی ما وارد شدیم هنوز صحن قورق بود، رفتیم زیارت، همه حرم رفته بودند.

انیس الدوله و شمس الدوله چسبیده بودند بیرون نمی آمدند، به هزار معرکه و فحش (۱) و اوضاع آنها را تپاندیم (۲) توی اندرون، خودمان هم زیارت کردیم.

بعد آمدیم اندرون، رفتیم پشت بام، قدری تماشا کردیم، بعد آمدیم پایین، رفتیم پشت صحن، در را قدری باز کردیم، از لای در تماشا کردیم، شیرازی کوچک و فخر الدوله و لیلا خانم هم از لای در تماشا می کردند، آغا محمد خان هم بود، جمعیت زیادی بود، مردم می آمدند، می رفتند، قال مقال بود، گاهی آغا محمد خان را می فرستادیم می رفت توی صحن راه می رفت. عزیز السلطان هم توی صحن راه می رفت، قدری تماشا کرده برگشتیم، آمدیم اطاق، امشب باد خیلی تند شدیدی می وزد، از همه ولایات تلگراف آمد که تمام ولایات ایران، این بارانی که اینجا آمد، آمده است، همه جا، بدون استثنا باریده است، تهران هم دو روز و یک شب باریده است.

امروز از مهمانخانه دوربین انداختم طرف تهران، کوه البرز و دماوند و دارآباد و ورجین همه خیلی خوب پیدا است، از باران دیروز برف زیادی هم به کوههای البرز و غیره زده است که الی پس قلعه برف زده است، الان در شمیران یقین گل بیدمشک و

ص: ۱۲۰

---

۱- اصل: فهش.

۲- اصل: تپاندیم.

امروز انیس الدوله و امین اقدس رفته بودند زیارت، دوره فتر کالسکه انیس الدوله هم شکسته بوده است.

امشب انیس الدوله می گفت عصری حاجی ابراهیم رفته خلا، پایش دررفته افتاده است توی خلا، غرق شده است، تمام سرتاپاش گهی شده است. از خلا بیرونش آورده اند برده اند حمام لیف زده اند.

### روز پنجشنبه ۲۹ [رجب]

امروز باید برویم منظریه، صبح خیلی زود، یک ساعت به دسته مانده که ساعت یازده بود، از خواب بیدار شدم، دیروز هوا صاف و آفتاب بود، دیشب هم ستاره بود و صاف بود، به خاطر جمعی خوابیده بودیم که هوا صاف است، دوباره قدری خوابیدم تا سردسته عزیز السلطان آمد زیر لحاف قدری بغل من خوابید، بعد برخاست رفت. باز خواستم بخوابم دیدم آغا محمد خان آمد، گفت به می خواهید بخوابید پاشید در بروید که ابر است و باران می آید، تا این حرف را شنیدم اوقاتم تلخ شد. برخاستم، حرم و کنیزها و امین اقدس هم همه رفته بودند زیارت، هیچکس نبود. رختهایم را هم عوض نکردم، با همان رختها سرورویی شستیم و آب گرم خوردیم، خیال می کردم که تمام صحرا گل است و نمی شود رفت. دستپاچه شده بودم و اوقاتم تلخ بود که مبادا باران بیاید. دستپاچگی رفتم زیارت. انیس الدوله و حرم معرکه می کردند، چکمه را کنده رفتم توی زیارت، یک ماچ به ضریح کرده بیرون آمدم. راست از در اندرون بیرون آمده، عزیز السلطان را هم برداشته بیرون آمدم، حاجی لله و غیره هم نبودند. عزیز السلطان را دادیم بغل ابراهیم خان، جلو خودش نشاند، از رودخانه گذشت، عزیز السلطان را نشاند توی کالسکه خودش (۱)، ما هم سوار اسب شده از رودخانه گذشته سوار کالسکه شدیم و رانیدیم.

دم رودخانه یک نفر [با] امین حضور ایستاده بود. قدری که رانیدیم امین السلطان و

ص: ۱۲۱

نوکرها یکی یکی رسیدند، امین السلطان رنگش پریده بود و حالت خوبی نداشت، پرسیدم چت است، گفت دلم درد می کند و کم کم از ما عقب ماند. از شهرکه بیرون آمدیم راه جاده (۱) قدری گل بود، اما نه تقصیر باران بود، نه تقصیر زمین، آب نهرها که برای زراعت کنده بودند، از باران آب نهرها زیاد شده بود افتاده بود توی جاده، راه را گل کرده بود. اینجاها کالسکه قدری به صعوبت می رفت، اما نه چندان.

رانندیم. نیم فرسنگ که از شهر دور می شود یک قهوه خانه هست، پس خانه (۲) که پریروز رفته بود، یک شتر از پس خانه افتاده بود توی جاده، بیچاره از پریروز تا حالا جان دارد، همین طور خوابیده بود، یک شتر هم توی نهر افتاده بود، آن هم جان داشت. از قهوه خانه و زراعتها که گذشتیم باز از راه جاده ساخته نرفتیم، از طرف دست چپ از بالا دست جاده رانندیم. بقدر هزار قدمی که کویر بود وسط راه سیلاب جمع شده بود، گل سختی شده بود، اما کالسکه ما الحمد لله به آسانی می گذشت، بعضی بارها و مردم توی گل مانده بودند. کالسکه عزیز السلطان هم توی گل ماند. عزیز السلطان را سوار کردند، از گل گذراندند آوردند توی کالسکه امین السلطان نشانند. بعد اسب بردند، کالسکه خودش را آورد [ند]، توی کالسکه خودش نشست از راهی که روزی که آمدیم سمت دست چپ الحمد لله آن راه را کالسکه چی گم کرده بود، یک راه بود که پیشخانه (۳) رفته بود، راه بسیار خوبی بود، هیچ گل و غیره [نبود]، از طرف دست چپ همه جا راه خوب بود و کالسکه به خوبی می رفت، این راه (۴) می رود از پهلوی قلعه حاجی میرزا علی نقی تاجر که قلعه ساخته است می رود، همه در کمال خوبی.

رانندیم تا رسیدیم به پل که آقا باقر ساخته و افتادیم سر جاده ساخته. این طرف پل اردوئی دیدیم زده اند، اردو مال سیف السلطنه (۵) است که با فوج خلیج مأمور هستند، می روند شیراز. از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم، رانندیم تا یک میدان به چادر سیف السلطنه مانده، گویا مجد الدوله پیش رفته خبر کرده بود که شاه می آید. دیدم سیف السلطنه سوار اسب است، آمد جلو من، خیال کرد من مجد الدوله هستم، گفت آقا سلام علیکم، بعد که شناخت منم، خیلی خجالت کشید، پیاده شد، بعد ایستادیم فوج

ص: ۱۲۲

۱- اصل: جعه.

۲- پس خانه: بنه و اسباب شاهی که از پس آرند.

۳- پیشخانه: اسباب سفر شاهان که از پیش برند.

۴- اصل: راه می رود.

۵- جان محمد خان سیف السلطنه.

آمدند، از جلو ما گذشتند، آخر فوج که می گذشتند، امین السلطان رسید، اما احوالش خوب نبود، کسل بود، بعد به سیف السلطنه بعضی فرمایشات شد.

سوار کالسکه شده از پل گذشتیم. اکبری و ناهاری ها را پیش فرستادیم بروند، نیم فرسنگ به منزل ماند [ه] صحرای خوبی سمت دست راست بود، چادر آفتاب گردان ما را بزنند و ناهار حاضر کنند. آنها رفتند، ما هم رانیدیم، رسیدیم به آفتاب گردان، پیاده شدیم، عزیز السلطان هم بود، ناهار خوردیم، همه پیشخدمتها بودند.

اینجاها کویر تمام می شود، صحرای خوبی است، ریگهای بسیار خوب دارد، علفهای خوشبو، گلهای زرد و بنفش معطر و شقایقهای قشنگ کوچک دارد، خیلی باصفا است. ایلات زیاد [در] صحرا چادر زده اند، گوسفند و شتر و غیره زیاد در صحرا می چرد.

بعد از ناهار ما و پیشخدمتها از سنگهای صحرا خیلی جمع کردیم، سنگ زمردی، الماسی، سلیمانی و غیره خیلی داشت. عزیز السلطان هم با ما سنگ جمع می کرد.

محمد علی خان پسر خازن الملک هم بود، سنگ جمع می کرد. در این بین لرزش گرفت، رفت، عزیز السلطان هم رفت منزل. بعد چون دیشب کم خوابیده بودم، گفتم جا انداختند، دراز کشیدم. مهدی خان بود، کتاب می خواند، گویا خوابم نبرد، اگر هم خوابیدم گویا بیش از یک ربع ساعت نخوابیدم.

از منزل تا اینجا هم هوا گاهی ابر بود، گاهی باد می آمد، گاهی باران می آمد، گاهی قدری باز می شد، گاهی باران می ایستاد، همین طور بود، تا در این بین که من دراز کشیده بودم، ابر شدیدی از طرف مغرب و سمت ساوه برخاست و باد تندی وزید و آسمان صدا کرد. برخاستم، در میان همین باد و اوضاع سوار کالسکه شده به تاخت رانیدیم تا رسید [یم] منزل. دیدم تمام تجیرهای سرپرده خوابیده است و حاجی سرور و خواجه ها و فراشها توی اندرون ریخته تجیرها را درست می کنند. گفتم بابا ول کنید، توی این باد چه زحمت بی جا می کشید، بروید وقتی باد ایستاد بیاید درست کنید.

فراشها رفتند، خودمان رفتیم توی مهمانخانه، اطاق پاکیزه قشنگی بود نشستیم، بعد



پیشخدمتها آمدند، چای عصرانه خوردیم، باد هم ایستاد.

فراشها آمدند تجیرها را درست کردند، بعد قورق شد، زنها آمدند.

هوا گاهی ابر است گاهی باز می شود، گاهی می بارد، حالا هم که شب است می بارد.

عزیز السلطان هم بازی می کرد. عصر تولوزان را آوردیم اندرون، احوال امین السلطان را پرسیدم، گفت الحمد لله احوالش خوب است، قدری سرماخوردگی دارد رفع می شود.

فخر الملوک را هم از قم همراه آوردیم، مهمان امین اقدس است، می بریم تهران.

باز نماز که خواندیم قورق شد، پیشخدمتها آمدند، مردانه شام خوردیم.

### روز جمعه غره شهر شعبان المعظم:

امروز باید برویم کوشک نصرت

صبح برخاستیم، هوا صاف و آفتاب بود، رخت پوشیدیم، بیرون آمدیم، امین السلطان ناخوش شده است، صبح رفته است جلو، بعد پیاده رفتیم کاروانسرای امین السلطان گردش کردیم، عزیز السلطان هم با ما بود، می گشت. کاروانسرای معتبر بسیار خوبی است، آب انبار خوبی دارد. بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده رانندیم. همان راه آن روز است که آمدیم، دیگر شرح لازم نیست. صحرا طرفین جاده گل و لاله قرمز زیاد داشت.

رانندیم تا رسیدیم به کل تپه، از کل تپه که سراز شدیم، کالسکه را از جاده خارج کرده رانندیم. طرف دست راست رو به دریا، همه جا زمین پرگل و گیاه، گل‌های زرد و سفید و بنفش و شقایق داشت، همین طور رانندیم تا لب دریا، همین طور گلزار و ریگ بود، یک خورده باتلاق (۱) و کویر نداشت، صد قدم به دریا مانده آفتاب گردان زده افتادیم به نهار.

بعد پیاده با پیشخدمتها و عزیز السلطان پیاده رفتیم تا لب دریا، هیچ بو و تعفن نداشت.

مرغهای سفید کوچک به قدر کبوتر خیلی می پریدند. چند تیر تفنگ انداختم نخورد.

بعد آمدیم آفتاب گردان. نهار خوردیم، اعتماد السلطنه بود، کتاب فرنگی خواند. بعد از نهار سنگهای خوبی داشت، جمع کردیم. عزیز السلطان و جوجه و ابو الحسن خان و

ص: ۱۲۴

محمد حسن میرزا هم سنگ جمع می کردند. بعد باز رفتیم لب دریا، مرغها می پریدند، چند تیر تفنگ انداختم نخورد. بعد سوار کالسکه شده، همه جا از کنار دریا راندم رو به منزل. دیدم یک سواری از جلو تفنگ انداخت، یک مرغ را روی هوا زد، مرغ افتاد توی دریا، سوار هم تاخت توی دریا، مرغ را برداشت آورد، دیدم حاجی بیک، آدم مجد الدوله است. مرغ را عزیز السلطان گرفت. بعد مجد الدوله یک مرغ روی هوا زد، خوب زد، مرغ او هم افتاد توی دریا، خودش اسب راند توی دریا، خم شد مرغ را آورد. آن را هم عزیز السلطان گرفت، بعد کالسکه را گفتم نگاه داشتند، پیاده شدم، عزیز السلطان هم پیاده شد، مرغها توی آب نشسته بودند، به میرزا محمد خان گفتم اول تو یک تیر گلوله بینداز که مرغها برخیزند. میرزا محمد خان یک تیر گلوله انداخت، مرغها پریدند، یک مرغ آمد رو به من، همچو که آمد بالای سر من، یک تیر انداختم، خورد به سینه اش، افتاد توی دریا، رفتند مرغ را آورده گذاشتیم توی کالسکه، راست آمدیم منزل.

سه و نیم چهار ساعت به غروب مانده رسیدیم به منزل که کوشک نصرت است، همان کوشک نصرت است که پیش نوشتیم، همین طور بیکار بیکار راه می رفتیم، هیچ دراز هم نکشیدم عصری رفتیم بالای پشت بام مهمانخانه، عزیز السلطان هم آمد، بازی می کرد، از بالای پشت بام صحرا و غیره خیلی خوب پیدا است و باصفا است، یک ساعت به غروب مانده هم می خواستیم برویم بالای دره، یک جایی است که باغ ناری می گویند، آنجا را تماشا کنیم، اسبهای ما را تمام برده بودند علی آباد، یک اسب نبود. به حاجی سرور خان گفتم برو اسب خودت را زین کن بیاور. از در حیاط امین اقدس بیرون آمده سوار اسب حاجی سرور خان شدیم. با مجد الدوله و حاجی بیک، میرزا محمد خان، امین همایون، آغا بشارت و حاجی بلال راندم، سربالای دره، تا رسیدیم به چادر زین دارباشی، زین حاجی سرور خان بد بود، ... آدم را درد می آورد، یک توزینی از زین دارباشی گرفتیم، پیاده شدم، مجد الدوله زین را درست کرد، دوباره سوار شدیم.

راندم، آخر چادرها، چادر ساعد الدوله است، دیدم ساعد الدوله تک تنها توی چادرش نشسته است. آمد ایستادیم، قدری صحبت کردیم. بعد راندم.

این آبی که کوشک نصرت می آید از توی همین دره باغ ناری است، همه جا از رو می آید، چند تا چاه کنده اند آب را انداخته اند توی چاه، از کوشک نصرت بیرون می آید، توی دره هم نیزار است، ایلات شاهسون اینجا را زراعت کرده بودند، اینجا می نشیند، سنگهای غریب داشت، شکل آدم، شکل خرس، سنگهای بزرگ، چورهای غریب، غارهای عجیب داشت. آنجا پیاده شده قدری نشستیم. در این بین عزیز السلطان هم سوار قاطر حاجی سرور خان شده بود، با حاجی لله و آغا عبد الله آمدند، قدری گردش کردیم، دوباره غروبی بود که سوار شده آمدیم منزل.

عزیز السلطان هم ما شاء الله بازی می کرد. شب خواننده ها آمدند.

امروز توی دره والک داشت، من یک بوته دیدم.

یک حوضی وسط مهمانخانه است، چادری هم برای ما توی باغچه یک طرف مهمانخانه زده اند، نصف حوض افتاده است توی چادر، شب که رفتیم چادر نشستیم سر شب اول امین اقدس تا زانو رفت توی حوض او را زود بیرون آوردند. بعد که خواننده ها آمدند، بلور مازندرانی آدم انیس الدوله آمده بود آب بردارد، تاریک بوده است، افتاد توی حوض، رفت زیر آب، خیلی طول کشید تا بیرون آمد. بعد توی چادر روی صندلی نشسته بودیم لیمونات خوردم. غلیان خواستم، نصیب ملک چرکسی رفت غلیان خبر کند، توی تاریکی یک دفعه صدای شرپ آمد، آب حوض تکان می خورد، به قدر پنج دقیقه بیشتر طول کشید یک دفعه دیدیم نصیب ملک سرش از آب بیرون آمد، هیچ نمی گفت، غوطه می خورد، بیرونش آوردند، چارقد از سرش رفته بود، چادرش افتاده بود، مثل موش آب کشیده، خیلی خیلی خنده داشت. یک مرتبه صدای خنده بلند شد، خواننده ها را بیرون کردیم و خیلی خندیدیم.

### روز دوشنبه دویم شهر شعبان [۱۳۰۵]:

امروز باید برویم علی آباد، راه یک فرسنگ است، خیلی نزدیک است، حرم همه رفتند ناهار را منزل خوردند، اما من رفتم کنار دریا، صبح دیر از خواب برخاستم، رخت

پوشیدم، سه ساعت از دسته رفته بود که بیرون آمده سوار شدیم. امین السلطان صبح رفته است منزل، راه خیلی دور بود، دو فرسنگ بود، تا کنار دریا، عزیز السلطان هم عقب سر ما توی کالسکه بود، با حاجی لله و آغا عبد الله، عقب او اعتضاد الدوله توی کالسکه بود، عقب او طولوزان و دندانساز هم توی یک درشکه بودند، می آمدند. مجد الدوله، معیر، آقا مسی، جوجه، موجه، دولچه، مولچه، همه سوار بودند، اول پسر میرشکار آمد، گفت پخلان هست اما خیلی دور است، آنجا که دیروز ناهار خوردید پخلان هست.

ندیم، میرشکار گفت هوبره هم اینجا هست. ایستادیم، از کالسکه پایین آمده سوار اسب شدیم. سوارها را همانجا گذاشته خودمان رفتیم، مجد الدوله هم بود. قدری گشتیم، هوبره چیزی ندیدیم. مجد الدوله رفت هوبره را پراند. هوبره آمد، از بالای سر من گذشت، تفنگ انداختم نخورد، خفیف شدم.

بعد آمدیم سوار کالسکه شده رانیدیم. قدری که رانیدیم نیم فرسنگ به دریا مانده توی صحرا پیاده شدیم. آفتاب گردان زدند، افتادیم به ناهار مرغ زیادی از جنس سفید و کوچک که دیروز زدیم لب دریا نشسته بودند دیدیم یک سواری آمد، از پیش مرغها گذشت، مرغها رم خورده همه پریدند. من خیلی جر آمدم، دیدم این سوار رو به ما می آید، جهانگیر آدم میرشکار را فرستادم که برو این سوار را بکش بیا [و]، ببینم کیست، جهانگیر رفت، بعد از ساعتی دیدم جهانگیر، مهدی خان کاشی را می کشید و می آورد، مهدی خان زهره اش رفته است، خیلی ترسیده بود، آمد، پرسیدم کجا بودی، حکایت را گفت، که از منظریه که آمدیم اقبال الدوله و ابراهیم خان کاشی و مهدی خان اینها سر قنات که وسط راه منظریه و کوشک نصرت است و قنات را امین السلطان تازه درآورده است، نزدیک کل تپه چادرشان را زده بودند، دیروز که می آمده اند بین راه ابراهیم خان زمین پرزوری خورده است، سرش شکسته دماغش خون آمده است، سرش گیج شده بوده است، نتوانسته بودند بیایند، دوباره برگشته بودند. امروز مهدی خان آمده بود بیاید پیش ما، مرغها پریده بودند، قدری تشر به مهدی خان زدم که چرا مرغها را پراندی، مهدی خان خیلی ترسید.

بعد ناهار آوردند خوردیم. سر ناهار اعتماد السلطنه نبود، حکیم طولوزان آمد، روزنامه خواند، حکیم الممالک هم بود، قدری منگ منگ کرد ترجمه کرد. بعد از ناهار عزیز السلطان و همه سوارها را آنجا گذاشتیم. من و میرزا محمد خان و آغا بشارت و آقا بیگ نایب میرزا آقای تفنگدارها، تفنگها را برداشته سوار شده رانندیم، رانندیم تا رسیدیم لب دریا. پیاده شدیم، عسلی گذاشتند، من نشستم، عسلی توی زمین فرو رفت، علی خان پسر میرشکار را فرستادیم برود، پخلان ها را سر بزند، رفت، سر زد، یک دفعه به قدر سیصد پخلان پرید روی هوا قرمز شد، هنوز به ما نرسیده همه نشستند، دوباره علی خان سر زد، این دفعه بد سر زد، پخلانها پریدند، میان بر رفتند رو به دریا، خیلی جر آمدم، یک دسته دیگر نشسته بودند، سوار شده خیلی رانندیم، کم مانده بود برسیم، آنها هم پریدند، دو تا پریدند، (۱) نشسته بودند رفتیم برای آنها، به چارپاره رس هم رسیدیم، دو تیر چارپاره انداختم نخورد، پریدند، رفتند، خیلی کسل شدم و جر آمدم، پرلای (۲) زیادی لب دریا نشسته بودند، رفتیم برای پرلاها، دو سه تیر تفنگ هم برای پرلاها انداختم، به دو تا خورد، افتادند توی دریا، شنا (۳) کردند، رفتند. خیلی خسته بودم، زیاد ملتفت آنها نشدم، همانجا، لب دریا جای خوبی بود، بو هم نمی داد، فرستادیم، سوارها و غیره آمدند آفتاب گردان زدند، عزیز السلطان هم رفته بود منزل بعضی از سوارها هم رفته بودند منزل، بعضی رفته بودند شکار، پنج ساعت به غروب مانده بود، گفتم جا انداختند، دراز کشیدم، اما خوابم نبرد، وقتی من خواب بودم، (۴) همان دو تا پخلان آمده بودند، از بالای سر ما گذشتند. باشی، حسنی و میرزا محمد خان ما را بیدار نکرده بودند، من بیدار نبودم، میرزا محمد خان هم با تفنگ آمده بود، همین که دیده بود من دراز کشیدم دیگر به من نگفته بود. خیلی جر آمدم، یک ساعت دراز کشیدم.

بعد برخاستم، چای عصرانه خوردم، دندانانی که دندانساز ساخته بود پریروز شکسته بود، یک دندان دیگر پیش آقا دائی بود، قدری بزرگ بود، گذاشتم دندانساز آمد امتحان کرد. گوشه اش را قدری سایید، اندازه و خوب شد، بعد گفتم برود توی دریا قدری شنو کند.

ص: ۱۲۸

۱- اصل: نه پریدند.

۲- پرلا: چنگر، پرنده ای است آبی سیاه رنگ، حلال گوشت، کم پرواز، شنا و زیر آبی می رود. (منوچهر ستوده، روزنامه سفر گیلان ناصر الدین شاه، گیلان، مؤسسه فرهنگی جهانگیری) ص ۹۹.

۳- اصل: شنو.

۴- ناصر الدین شاه در عبارت قبلی اذعان کرده است که خوابش نبرده است.

یک نفر علی اکبر نام بود آدم محمد حسن میرزا بود، پیر بود، به علی کاشی خواننده شبیه بود، خیلی مشدی بود، لخت شد آمد، اول یک پشتک وارو هم زد، بعد رفت تا صد قدم هم که رفت آب قدمی داد، بعد قدری شنو کرد، بیرون آمد. یک سوار نظام هم لخت شد رفت، قدری شنو کرد. بعد سه ساعت به غروب مانده سوار کالسکه شده رانندیم رو به منزل.

یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم، سراپرده را همانجای آن دفعه زده اند، امین السلطان باز لرز کرده است. انیس الدوله هم قولنج کرده است. ان شاء الله هر دو خوب می شوند.

عزیز السلطان یک گاو با گوساله خریده بود بازی می کرد، ذوق می کرد. امین همایون امروز رفته بود عقب سنگ، همه جا از کوه و دره آمده بود تا منزل. می گفت این کوه معدنها و سنگهای خوب دارد. بعضی سنگهای خوب دارد. بعضی سنگهای خوب الماس، چخماقی (۱) و غیره آورده بود. می گفت پشت علی آباد یک ده خوبی است، شاهسون اینانلو می نشینند. امین همایون از وسط ده گذشته بود.

### روز یکشنبه ۳ [شعبان]

صبح خیلی زود برخاستم، حرم تازه می رفتند، ما هم رخت پوشیده بیرون آمدم. پیاده همین طور از دم چادرها گذشته رفتم مهمانخانه که امین السلطان منزل کرده است. رفتیم اطاق امین السلطان، خوابیده بود توی رختخواب. چون دیشب خیلی گنه گنه به امین السلطان داده بودند، تا ساعت شش هم بیدار بوده است، گنه گنه می خورده است، حالا خسته بود و خوابیده بود، گنه گنه هم قدری گرفته بودش. آقا دائی، آقا باقر، میرزا احمد میرزای امین السلطان، میرزا محمد خان، شیخ الاطباء، فخر الاطباء بودند، بالای سرش ایستادم، گفتم امین السلطان، امین السلطان گفت بله و دوباره خوابش برد. بعد بیرون آمده سوار کالسکه شدیم، از راهی که آن روز آمدیم میل داشت، نرفتیم، یک راه دیگر آقا باقر ساخته است، دست بالای راه آن روز است. یک قنات هم امین السلطان تازه از بالای این راه درآورده است که خیلی خوب قناتی است و خیلی تعریف دارد، آب را آورده انداخته است توی صحرا. از این راه رانندیم، از قنات هم گذشتیم، افتادیم به راهی

ص: ۱۲۹

که آن روز آمدیم. اول از راه قلعه محمد علی خان می خواستیم [برویم]، کالسکه را هم نگاه داشتیم، توی راه ساخته هم افتادیم که برویم. پرسیدم نهار ما را کجا برده اند، آقا دائی گفت نهار را صبح زود از این راه برده اند. اکبری می گفت من الان می روم نهار را می آورم، همین جلو است، نقلی نیست. من فکر کردم دیدم به حرف اکبری نمی شود گوش کرد. اعتباری ندارد. مبادا بی نهار بمانیم. باز از جاده خارج شدیم، افتادیم به راه دست بالا که تازه ساخته اند. رانندیم.

این صحرا تمام لایله قرمز است و گل‌های زرد دارد و گل زیاد دارد، یک فرسنگ که از علی آباد رانندیم، جمعیت زیادی دیدیم، اقبال الدوله هم سواره ایستاده است و بیل به دست و عمله زیاد هم ایستاده اند و آبی هم گل آلود می آید و قناتی است که امین السلطان از دامنه کوه بالادست در آورده است، بقدر یک چارک نیم سنگ آب دارد، می خواهند راه برگردانند و یک مهمانخانه هم سرای آب بسازند.

خلاصه رانندیم، افتادیم به جاده قدیم و رانندیم تا رسیدیم به صدرآباد خرابه، هوا صبح آفتاب بود، کم کم ابر شد. باد خنکی هم می آمد مردم خیلی خوب می رفتند، هم سواره، هم پیاده، تشنگی هیچکس را اذیت نمی کرد، از منزل تا صدرآباد خرابه درست سه ساعت راه است. مردم در صدرآباد خرابه به نهار افتاده بودند، قهوه چی باشی را فرستادیم احوال پرسسی انیس الدوله، برای این که دیشب قولنج شدیدی کرده بود. امروز الحمد لله بهتر است. خلاصه رانندیم، در صدرآباد خرابه، [به] نهار نرفتادیم.

رانندیم، از صدرآباد به آن طرف دیگر لاله و گل تمام می شود، وضع صحرا همان است که پیش نوشتیم، یک فرسنگ بالاتر از صدرآباد خرابه دست راست جاده افتادیم به نهار.

عزیز السلطان امروز با امین اقدس سوار شده است، سر نهار آمد. قدری نشست و باز رفت. نهار خوردیم، همه پیشخدمتها بودند، یک مرغ سفید بزرگ، سر بالها و دمش سیاه بود، لپ لپ آمد جلو آفتاب گردان، دوپست قدم دورتر نشست، هیچ رم نمی کرد.

تازی ابو الحسن خان ول بود، دوپد رفت مرغ را پراند، مرغ قدری پرید، باز آمد، قدری دورتر نشست، باز تازی عقب کرد، این رفعه مرغ پرید، یک تپه ای بود، رفت بالای تپه نشست. من سوار اسب شدم، با میرزا محمد خان و غیره رفتیم برای مرغ، رسیدیم، تفنگ

انداختم نخورد، اوقاتم تلخ شد، دوباره برگشتیم، سوار کالسکه شده رانندیم.

وقتی می خواستیم داخل دره [ای] بشویم که رودخانه شور از میانش می گذرد، یک سرازیری بدی بود، پیاده شده سوار اسب شدیم، رانندیم از بغل کالسکه می رانندیم، سوارها هم عقب سر ما می آمدند، که یک دفعه آقا بیک نایب از عقب صدا کرد، های در بروید، در بروید، بزنیید به بغله، من خیلی ترسیدم که چه خبر است، نگو یک اسب ول شده بود، عقب یابو کرده بود، یابو را جلو انداخته بود، می خواست روی یابو برود.

آمدند رو به ما، من زدم به بغله، اسب و یابو هم زدند به بغله، من آمدم توی جاده، باز آمدند توی جاده، بعد آمدند اسب را گرفتند. این اسب مال آدم زین دارباشی بوده است، آدمش را زمین زده است، آمده بود، هرزگی می کرد.

بعد از گردنه سرازیر شدیم دوباره سوار کالسکه شدیم، رانندیم، از پل گذشتیم، آب رودخانه شور زیادتر شده است. از پل هم که گذشتیم باز یک سربالائی بدی بود، باز سوار اسب شدیم، از سربالا گذشتیم و سوار کالسکه شده رانندیم برای منزل.

از غرایب یکی این است که امروز حکیم الممالک با این کمر درد همش دم کالسکه سوار اسب بود، با ما آمد تا منزل. امین حضور و محقق یک ترمناز (۱) از آقا باقر کرایه کرده اند، با هم می نشینند، از سرازیری که می خواستند بیایند، امین حضور گفته بود، من از سرازیری نمی آیم، پیاده شده بود، اما محقق چون ناخوش است و تب داشت از کالسکه درنیامده بوده است که کالسکه از سرازیری کله کرده است. محقق را بقدر ده ذرع پرانده بود.

خلاصه رانندیم. همین طور رانندیم. چهار ساعت به غروب مانده رسیدیم منزل، چادر ما را جلو مهمانخانه زده بودند. باغی هم جلو مهمانخانه هست، باصفا است، مجد الدوله و جلال الملک هم صبح پیش آمده بودند. اینجا آمدند. آنها را دیدم، قدری دراز کشیدم، خوابم نبرد. باد شدیدی در این بین بنای وزیدن کرد. برخاستم.

عرب زیادی هم از طایفه خزاعیل از کربلا آمده اند، بروند مشهد، توی صحرا بودند.

عصر فرستادیم زنهاشان را آوردند توی سراپرده، با خواجه امین اقدس، حاجی محبوب عربی حرف زدند، ده پانزده تومان هم انعامشان دادیم رفتند.

امین السلطان هم یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شد.

ص: ۱۳۱

---

۱- ترمناز یا طرمطاس: قسمی گاری، عرابه. نوعی دلیجان (لغت نامه دهخدا).



وقت مغرب هم امین السلطان با شیخ الاطباء را آوردیم اندرون، امین السلطان قدری دلتنگی کرد، گریه کرد، او را خیلی دلداری دادیم.

شب هم باد بسیار کثیف نحس نجس بدی می آید، تمام تجیرها را خواباند، رعدوبرق هم می زند و اوضاع غریبی است، اغلب چادرهای مردم را به سرشان خراب کرده بود.

امروز ملیجک بزرگ تلگرافی از آقا مردک داد که سید پدر مردک چهار روز قبل از این مرده است.

## روز دوشنبه ۴ [شعبان]

امروز از حسن آباد باید رفت تهران.

در کهریزک توقف نمی شود، یک سر می رویم شهر، از حسن آباد تا شهر شش فرسنگ راه است. صبح خیلی زود از خواب برخاستم، حرم همه رفته بودند. عزیز السلطان هم آمد، ما را دید، گفت جلو می خواهم بروم، قبل از حرکت امین اقدس و ما با کنیزهایش سوار کالسکه شد رفت شهر. ناهار را هم عزیز السلطان در برج یزید خورده بود. ما هم رخت پوشیده بیرون آمدیم. امین السلطان هم با فخر الاطباء، شیخ الاطباء درب در ایستاده بودند، احوال امین السلطان امروز مجدد خوب بود.

آقا جان خان سرتیپ سواره دویرون که باید به عربستان برود، او هم از تهران آمده بود، درب در حاضر بود که از اینجا برود به عربستان. کریم داد خان نردینی حاکم جاجرم که از جانب سهام الدوله در استرآباد نایب الحکومه بود، او را هم احضار کرده بودیم آمده بود، درب در دیده شد. بعد سوار کالسکه شده رانندیم برای شهر.

هوا هم امروز سرد بود، گاهی ابر گاهی آفتاب بود. رانندیم رانندیم، از سیاه آب و پل و اینها گذشتیم و رسیدیم به کهریزک. ناهارگاه امین اقدس را در مهمانخانه کهریزک زده بودند. میرزا محمد خان عرض کرد که ناهار را در خیرآباد بخورید، گفتم صحیح عرض کردی، آقا دائی [و] ناهاری ها را فرستادیم بروند در خیرآباد ناهار حاضر کنند و خودمان رانندیم. این خیرآباد سه دانگش از معز الدوله و سه دانگش از حاجی محمد صادق تاجر کاشی است. رسیدیم به خیرآباد، باغ خیرآباد دری دارد رو به صحرا و زراعت کاری و بوستان. این در همیشه بسته است. در حسابی او از توی ده است، چون توی ده قلعه

کثیف بود، این در را برای ما، باز کرده بودند. مقابل در که رسیدیم دیدیم سرچرتی بزرگ از در بیرون است و اشاره می کند. از این طرف بیاید. توی خیابان پیاده شدیم. از پشت دیوار باغ خیلی پیاده رفتیم. از توی زراعت و بوستان که خیار کاشته بودند رد شده داخل باغ شدیم، پرسیدم از چرتی اینجا چه می کنی، عرض کرد از شهر آمدم و چون آن راه باغ کثیف بود، این در را باز کردیم. داخل باغ که شدیم، امین السلطان هم از کالسکه پیاده شد، لنگان لنگان با کسالت می آمد. باقر خان هم همراهش بود، مدتی در باغ ایستادیم تا امین السلطان آمد. بعضی فرمایشات داشتیم. با امین السلطان حرف زدیم. بعد امین السلطان رفت، افتادیم به ناهار. توی باغ آفتاب گردان زده بودند. باغ خفه بود، باغ رعیتی است. درختهای میوه زیاد دارد. مجد الدوله، اکبری سایر پیشخدمتها بودند. ناهار خوردیم. بعد از ناهار حاجی حیدر ریش اصلاح کرد. دوباره از همان راهی که آمده بودیم از باغ بیرون آمده سوار کالسکه شده رانندیم برای شهر. چون خسته بودیم زیارت هم نرفته، یک سر رانندیم.

داخل خیابان حضرت عبد العظیم (ع) شدیم. عجب خیابانی، تمام سبز و بسیار بسیار باصفا بود. داخل خیابان که شدیم مختصر بارانی هم آمد، وسط خیابان که رسیدیم چند کالسکه دیدیم. معلوم شد نایب السلطنه است. سوار شد آمد جلو، قدری با او صحبت کردیم. امین السلطان هم سوار اسب شد، آمد دم کالسکه، با امین السلطان، نایب السلطنه صحبت می کردیم. قجرها آمده بودند جلو، قزل (۱) ایاغ و سایرین بودند، پسر عضد الملک بود، جویای عضد الملک شدیم عرض کرد دیروز قولنج کرده است.

خلاصه رانندیم، از دروازه داخل شده رسیدیم به گار راه آهن. عملجات زیادی مشغول کار بودند. یک نفر فرنگی از عملجات راه آهن عراده بارکشی که متعلق به راه آهن بود روی رایل انداخته بود و او را که حرکت می دادند در کمال سرعت و تندی حرکت می کرد.

از خیابان رانندیم، جمعیت زیادی هم زن و مرد از اهل شهر توی خیابان و پشت بامها ایستاده بودند. از در اندرون پیاده شده داخل اندرون شدیم. عزیز السلطان را دیدم، بعد آمدیم توی باغ دیوانخانه، باغ در کمال صفا، طراوت (۲)، مثل بهشت بود. بحبوحه گل همیشه بهار و شب بوی زرد است. گل ارغوان وسطش است. یاس شیروانی وسطش

ص: ۱۳۳

۱- اصل: غزل.

۲- اصل: تراوت.

است، بداغ تازه می رود که باز شود، گل سرخ محمدی غنچه های بزرگ کرده، اما هنوز قرمز نشده، گل رشتی باز است اما کم، شکوفه آلبالو (۱) در شهر وسطش است؛ تا پس فردا که برویم سلطنت آباد ببینیم آنجا چطور است.

انواع اقسام گلها از قبیل اطلسی و غیره در باغ باز شده، طوری باغ باصفا است که از تعریف گذشته، توی باغ خیلی گردش کردیم. به قدری راه رفتیم و گردش کردیم و گلها را تماشا کردیم که خسته شدم. خیلی لذت بردم، بخصوص که از آن منزلی که در قم داشتیم خلاص شدیم.

احتشام الملک پسر معتمد الدوله در بین راه حضرت عبد العظیم دیده شد. احوال معتمد الدوله را پرسیدم، عرض کرد احوالش خوب است. قم هم در گل و شکوفه مثل تهران است. آنچه امروز در باغ دیده شد، قم هم بود. اما ده روز هوای تهران از قم سردتر و آنجا گرم تر است.

اقبال الدوله از حسن آباد رفت ده خودش محمدآباد، مهدی خان کاشی را هم برد.

معیر الممالک، زنبورکچی باشی، آقا مسی هم از حسن آباد رفتند علی آباد و امین آباد ده معیر الممالک.

در ورود شهر آقا ابراهیم خواجه امین اقدس دیده شد، تازه از کربلا از راه گروس آمده است، دیده شد. آقا بهرام فربه شده است.

حکیم الممالک دیشب ناخوشی سخت کلیه گرفته است، منزلش خوابیده و مانده است، سه ساعت از شب رفته به تهران رسیده است.

#### ۴- شرح جغرافیای دریاچه مابین تهران و قم توسط ناصر الدین شاه در ششمین سفر قم

##### اشاره

۴- شرح جغرافیای دریاچه مابین تهران و قم توسط ناصر الدین شاه در ششمین سفر قم (۲)

دریاچه ای که در میان تهران و قم تشکیل یافته است، همان بحیره (۳) ساوه است که در تواریخ ضبط است، که تقریباً در یکهزار و سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از این در یوم تولد حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله، خشک شده. اکنون شش سال است که مجدداً شروع به تشکیل (۴) کرده است.

این که معروف به دریاچه ساوه شده، سببش این است که اراضی طرف غربی دریاچه اتصال به خاک ساوه دارد و علاوه بر این رودخانه ای که از ساوه جاری است به این دریاچه می ریزد.

رودخانه هایی که اکنون داخل این دریاچه می شود از این قرار است:

- رودخانه ساوه.

- رودخانه شور که از محال زرنند می آید.

- فاضل آب رودخانه کرج که از زیر دیر داخل دریاچه می شود.

- فاضل آب رودخانه قم که از قمرود گذشته، در زیر قریه کاج جزء دریاچه می شود.

قمرود، یکی از دهات معتبر خالصه قم است.

از علائم و آثار چنین استنباط می شود که از زیرزمین این دریاچه آبی فوران کرده باشد، زیرا که سابقا هم این رودخانه ها داخل در اراضی کویر می شده، چگونه بوده است که چنین دریاچه تشکیل نمی داده است.

یکی از ساربانان ایل عرب کلکو، که در ساحل این دریاچه سکنی داشت، عرض می کرد شش سال قبل از این، وقتی که این دریاچه می خواست تشکیل داده شود، من خود، به رأی العین دیدم که از وسط کویر آب زیادی فوران کرد و کم کم زیاد شد، تا محل فوران در زیر آب غایب گردید. بالجمله حال دریاچه شده است و آنچه به نظر رسیده می نگاریم و نقشه دریاچه را هم که به چه ترکیب است رسم می کنیم.

ص: ۱۳۴

۱- اصل: آلبالو.

۲- در ابتدای شرح جغرافیای دریاچه قم که در روزنامه ایران نقل شده آمده است: «شرح جغرافی دریاچه مابین دار الخلافه تهران و قم از قرار دستخط همایون که در این سفر فرخنده اثر بندگان اقدس اعلی معلومات خاطر بیضا مظاهر و مشاهدات نظر مبارک را به قلم همایونی مرقوم و نقشه دریاچه و محوطه آن را نیز مختصرا رسم فرموده اند که در ذیل روزنامه مبارکه مرتسم و منطبع می شود. ر. ک. روزنامه ایران، نمره ۶۵۵، ۲۸ شعبان ۱۳۰۵ ص ۲ و ۳ و ۴ و به نقل از کتاب: روزنامه ایران (تهران): کتابخانه ملی ایران، (۱۳۷۶) ص ۲۶۳۸.

۳- بحیره: دریاچه.

۴- اصل: تشکی.

- از طرف جنوب محدود است به بعضی کوهها و تپه های کوچک و به تپه ای که معروف به کل تپه است و به منظریه و رودخانه ساوه و پل دلاک و اراضی قم.

- از سمت شمال محدود است به کوه مره و رودخانه شور و محالات دار الخلافه تهران.

- از جانب مشرق محدود است به دیر و کاج و مسیله که تمام این صحاری مراتع شتر کلانی دولت است و به کوه سیاه کوه و دوازده امام و صحرای کویر که این کویر منتهی به خراسان و سیستان می شود.

- از طرف مغرب محدود است به خاک ساوه و زرند و کوه باباقاری «که به عرض رسید، در این کوه، مقبره امامزاده ایست که طوایف صحرانشین عرب و غیره اعتقادی به آن دارند و نذورات زیاد به آنجا می برند» و کوه کوک داغ که این کوه وصل می شود به زرند و مراتع ایلات شاهسون اینانلو است.

از تهران تا کنار دریاچه چهارده فرسنگ راه است و از قم به دریاچه دوازده فرسنگ.

راه قدیم از تهران به قم قبل از تشکیل دریاچه از وسط همین دریاچه بوده است که به پل دلاک می رفته و پل مزبور پلی است از قدیم بر روی رودخانه ساوه بسته شده است و چهار فرسنگ از حوض سلطان الی پل دلاک راه بوده است. حالا اگر مسافری بخواهد از حوض سلطان به پل دلاک برود، از کناره دریاچه باید حرکت نموده دور بزند تا به پل دلاک برسد و البته ده فرسنگ بیشتر مسافت دارد.

راهی که اکنون به قم می روند در سمت مغرب دریاچه واقع است و از علی آباد که تازه احداث و آباد شده است می گذرد. از دریاچه تا جاده جدید نیم فرسنگ و در بعضی جاها یک فرسنگ بیشتر مسافت ندارد.

آب دریا شور و تلخ است و رنگ آب کبود و صاف و با تالو است. وقتی که باد می وزد، دریاچه موجهای قشنگی دارد و بواسطه امواج در ساحل دریاچه کف دیده می شود.

سواحلی که در سمت علی آباد و کوشک نصرت ملاحظه شد، همه جا اسب به کناره

دریا می رود و تا صد قدم هم اسب می تواند داخل دریاچه شود، چون زمین شن بوم است، پای اسب عراده کالسکه فرو نمی رود. اما اطراف دیگر دریاچه چون به نظر نرسید معلوم نشد چه حالت دارد. اسب به کناره اش می تواند برود یا نمی تواند.

این فقره نیز معلوم نشد که در این دریاچه بواسطه این رودخانه ها تاکنون تولید ماهی شده است یا نه، در کناره که حکم شد تور (۱) انداختند، چیزی نداشت، در وسط هم بواسطه نبودن قایق معلوم نشد، ولی چون رودخانه ساوه و قم و شور دارای ماهیهای بسیار است، البته در این دریاچه هم باید یافت شود و تولید خواهد شد.

سواحل دریاچه از همه طرف مسطح و هموار است و در این فصل که اوایل بهار است، زمینها همه مملو از لاله قرمز و گلهای زرد و سفید و انواع ریاحین و بوته های بزرگ است. تمام این صحاری و اطراف دریاچه مراتع شتران کلائی دولت است و در این فصل بهار قریب به ده هزار شتر کلائی است که در این صحرا چرا می نمایند و کم کم [که] هوا گرم می شود به طرف بیلاقت ساوه و خرقان می روند.

در این ایام که اغلب شترها زاییده بودند، خضارت (۲) صحرا و طراوت هوا و طبیعت دریا و تابش اشعه آفتاب به سطح آب و حالت طبیعی دشت و مراتع و شترها و بچه شترها و ساربانان و اطفال آنها که مشغول چرانیدن شتران بودند و وضع سیاه چادرهای اعراب کلکو و گله های گوسفند زیاد که در چرا بودند عالم غریبی داشت و چون محافظت شتر کلائی مخصوص به ایل عرب کلکوست در دوره این دریاچه، همه جا چادر زده اند که چادرهای آنها در این سواحل بر حسن منظر دشت و صحرا افزوده است.

از قراری که به عرض رسید، در فصل پاییز، کرورها مرغابی در این دریاچه دیده می شود. در این وقت هم از انواع مرغهای آبی موجود بود، خصوصا مرغی ملاحظه شد که پاهای نازک بسیار بلندی داشت، از لک لک بزرگتر است، وقتی نشسته بود، به نظر سفید می نمود، ولی چون پرواز می کردند، پرهای زیر شکم و زیر بالهایشان قرمز بود. از این نوع مرغها یک مرتبه صدصد پرواز می کردند، اما به نظام، مثل این که یک فوج سرباز منظمی حرکت نماید و در وقت پرواز یک صدا و آواز مخصوصی داشتند که به گوش

ص: ۱۳۶

---

۱- اصل: طور.

۲- منظور حضرت به معنی سبزی است.

مثل نوای موزیک بسیار خوش مطبوعی می آمد.

صید این مرغها چون از انسان خیلی وحشت دارند و در میان آب می نشینند و زیاد نزدیک به ساحل نمی شوند، خیلی دشوار است، شکارچی خود را به تیررس تفنگ می رساند، اما اینها از وحشتی که دارند زود پرواز می کنند.

مرغهایی که در این وقت در دریاچه باقی مانده نمونه ای هستند از مرغهای زیادی که در زمستان و پائیز به اینجا می آیند و اسامی آنها از این قرار است:

- پرلا، رنگ سیاهی دارد

- پاشل باش، مرغابی است که سرش سبز است.

- غاز (۱)

- حواصیل (۲) به انواع [و] اقسام

- مرغ سفید ماهی خوار که جثه ای به قدر کبوترهای بزرگ دارد.

از وحوش و طیور صحرائی، نیز: آهو و هوبره و باقرقرا و قل قویرق و انواع و اقسام طیور دیگر در این صحرا بسیار است.

صحرائی که از کوشک نصرت به منظره می رود، صحرای بسیار خوش وضع مطبوعی است. سوراخ موش هیچ ندارد. ریگهای بسیار قشنگ و سنگهای خوشرنگ قرمز و سفید و منظری خیلی خوش دارد. (۳)

این دریاچه تقریباً شبیه به یک عینک است، یعنی دو دریاچه است که بواسطه یک بغازی به هم متصل می شود و عرض این بغاز هم بعضی جاها نیم فرسنگ و بعضی از اماکن کمتر و بیشتر است.

### مسافت دور این دریاچه:

اگر نقطه ای را معین نمایند و در دور دریاچه بدون این که تأمل کنند متصل راه بروند، باید سی ساعت که بروند، به همان نقطه برسند. پس می توان دوره این دریا را سی فرسنگ گفت. اما این تخمین است، باید مهندسی دور بزند و با ساعت مسافت را معین

ص: ۱۳۷

۱- اصل: قاز.

۲- اصل: حواصل.

۳- روزنامه ایران، همان، ص ص ۲۶۳۸ - ۲۶۴۰.

نماید. اما این تخمین به طوری قریب به تحقیق است که اگر کم وزیاد شود، بیش از دو سه فرسنگ نخواهد شد.

از منظریه که به سمت قم حرکت می شود، تا یک فرسنگ به زراعت و شهر قم مانده، از علائم زمین معلوم می شود که در قدیم این پنج فرسنگ راه هم دریا بوده است. از قدیم این زمین را چال دریا می گفته اند و حالا هم به همین اسم مرسوم است.

در میان زمینهای این صحرا بعضی صدفهای دریائی ملاحظه شد، محتمل است باز هم من بعد در اینجاها تشکیل دریاچه بشود. از منظریه که یک فرسنگ رو به قم حرکت می شود، به رودخانه ساوه می رسد که از مغرب به سمت مشرق جریان دارد و از پل دلاک عبور کرده رو به شمال برمی گردد و داخل همین دریاچه می شود. حسب الحکم دولت امین السلطان به سرکاری باقر خان، پلی به این رودخانه بسته است که از ابنیه معظمه محسوب می شود و با کمال استحکام و جلوه به انجام رسانیده است. از منظریه تا این پل جدید یک فرسنگ راه است.

عمق این دریاچه درست معلوم نیست، چون قایقی حاضر نبود که میانش رفته با طناب معین نمایند. یک نفر را فرمودیم لخت شده، هر قدر بتواند ایستاده در آب دریا برود، الی دویست قدم به میان دریا رفت، در آخر آب الی گردنش رسید و از آن به بعد نتوانست راه برود، شنا کرد، گویا حالا وسط آب عمقش بیشتر از ده ذرع نباشد. این هم که نوشتم حدس و تخمین است، تا بعد صحیحا معین شود.

از لب این دریاچه کوه دماوند مثل یک کله قند پیداست و کوه البرز هم پیدا می شود.

این کوههای برفی دماوند و البرز از دور یک منظر و تماشای بسیار خوشی داشت که کمتر همچو دورنمایی به نظر رسیده است. (۱)

ص: ۱۳۸





دوشنبه ۱۹ [رجب ۱۳۰۵]- امروز بنا بود علی آباد کنار دریاچه جدید الاحداث ساوج سفر کنیم. مبدل به سفر قم شد. معلوم می شود بندگان همایون خیال زیارت قم را داشتند، از برای این که اهل حرم خانه همگی نیایند می فرمودند علی آباد می رویم. همین که از شهر بیرون آمدیم معلوم شد سفر قم است. من صبح حمام رفتم، علی الرسم با اهل خانه و والده وداع کردم. درشکه از آقا باقر کرایه کردم سوار شدم. عارف خان هم با من بود. به حضرت عبد العظیم آمدیم. بعد از زیارت به طرف کهریزک راندم. در بین راه به قریه خیرآباد که نصف از معز الدوله و نصف دیگر از حاجی محمد صادق تاجر کاشی است رسیدم. به فال نیک گرفتم که اول منزل خیرآباد است. ان شاء الله اقور بخیر است.

حاجی مذکور اول رو پنهان کرد، خودی ننمود. بعد آمد با من ناهار صرف نمود. بسیار آدم خوش صحبتی بود که تا بحال ندیده بودم. تقریباً هفتاد سال دارد. اما آدم دل مرده ای نیست. بعد از ناهار ما را دعوت به باغش کرد که عمارت مختصری بود. آنجا رفتم.

خواستم بخوابم نشد. برخاسته چای صرف نمودم، نماز خواندم، به راه افتادیم، دو ساعت و نیم به غروب مانده وارد کهریزک شدم. لدی الورود به حضور همایون مشرف شدم. تفقدی فرمودند، روزنامه عرض شد. بعد منزل امین السلطان رفتم. از آنجا منزل آمدم. منزل امروز دو فرسخ و نیم است. یکی از مهمانخانه های قم در کهریزک است.

پنجاه خانوار تقریباً رعیت دارد. حاجی ابو الحسن صنیع الملک، که در ابتدای تفویض باغات به من چهارده سال قبل فقط بنائی بود [و] بواسطه من متجاوز از پنجاه هزار تومان مداخل کرد کم معمار باشی و صنیع الملک شد، فی الواقع معمار قابلی بود، دیشب در سن شصت سالگی تقریباً به مرض حصبه درگذشت. دولت طمع به پول او دارند. خانه او را مهر کردند.

سه شنبه ۲۰ رجب- صبح زود برخاستم، هوا خیلی سرد بود. هیزم [نبود] که گرم شوم. خیلی بد گذشت. تا آفتاب بلند شد کم کم گرم شدم. هوای کهریزک بواسطه این که

اطرافش باز است خیلی سرد است. چنانچه بید هم هنوز برگ نکرده. در وقت بار کردن بنه چاروادارها با آدم های من به جهت سبک و سنگین [بودن] بارها منازعه داشتند. قرار دادم یک رأس قاطر زیادتر کرایه شود. بارها را که راه انداختم میرزا محمد خان ملیجک آمد. بعد ادیب الملک و کریم خان اخوی زاده آمدند. دو ساعت از دسته گذشته شاه سوار شدند. من هم سوار شدم. اظهار لطفی به من کردند. بندگان همایون به کالسکه نشسته به امین السلطان تأکید فرمودند که تدارک کالسکه خوبی به جهت عزیز السلطان بکن در شهر. بعد از راه افتادن کالسکه شاه من هم به اتفاق ادیب الملک و عارف خان به کالسکه نشستیم. راه بسیار بدی بود. خوشبختانه خشک بود. اگر یک ساعت باران می آمد یقین همه به گل می رفتیم. حقیقت مهندس این راه خیلی بی علم بوده و خیانت کرده. خلاصه سواره نان کلی در این دهات قریب سیصد نفر می شدند از سان حضور همایون گذشتند.

راندیم تا به قله کوهی که معروف به کوه گرد است رسیدیم. لاله سفید شش پر معطری در این کوه روئیده بود. ارتفاع قله این کوه با سطح تهران باید مساوی باشد. شاه به ناهار افتادند. ما هم سر ناهار بودیم. حکیم طولوزان روزنامه می خواند. من ترجمه می کردم.

بعد از ناهار شاه، آفتاب گردان خودم آمدم، ناهار بسیار بدی که طبخ تازه طبخ کرده بود صرف شد. باز با همراهان صبح به کالسکه سوار شده از کوه پائین آمدم. وارد جلگه شدیم. از رودخانه کرج عبور کردیم به کاروانسرای حسن آباد رسیدیم که از بنای حاجی محمد حسن است. نیم فرسخ دورتر از کاروانسرا مهمانخانه حسن آباد است که امین السلطان ساخته. مهمانخانه دار را داخل سراپرده کرده بودند. از پهلوی سراپرده سواره طرف منزل آمدم.

این حسن آباد اول از معیر الممالک بود. بیست هزار تومان به میرزا حسن منشی سفارت عثمانی فروخت. ده بسیار آبادی است. نهر بزرگ عمیقی از رودخانه کرج جدا کرده، ده را مشروب می سازد. چادر مرا کنار نهر زده بودند. منزل آمدم. عصر منزل زین دارباشی که نزدیک من است رفتم. شنیدم سید ابو القاسم جدامی عزیز السلطان دو روز قبل سکتة ناقص کرده طرف راستش فلج شده.

چهارشنبه ۲۱ رجب - امروز صبح اول صورت نحس استاد حسن را دیدم. اوقاتم تلخ شد. کوزه آب من که امروز از همه روز بیشتر به او محتاج بودم برای این که عبور از کوه بود استاد حسن شکست. خلاصه صبح به واسطه سرما آتش جلو آفتاب گردان روشن کردیم. زین دارباشی هم آمد که با من در کالسکه سوار شود. هنوز سردسته بود. خبر کردند شاه رفت. ما هم به عجله مدتی سواره رفتیم تا به کالسکه رسیدیم. راه جدید به واسطه بدی و خرابی پل تازه و انهدام مهمانخانه قلعه محمد علی خان متروک شده.

بندگان همایون را از وحشت و خجالت از آن راه نبردند. با این که در کمال خوبی می شد از آب عبور کرد راه را دور نمودند. از پل حاجی میرزا بیک قرار دادند. تفاوت امتداد این راه با راه جدید سه فرسخ بود. یک دور که از منزل دور شدیم به راه قدیم کنار گرد افتادیم .. از رودخانه شور عبور کردیم. به ملک الموت دره رسیدیم. این رودخانه شور به مرور شش الی هفت بستر عوض کرده و هر بستری وادی عریض شده. از پست و بلندی زیادی عبور شد تا به صدرآباد رسیدیم. بنای این صدرآباد یک کاروانسرای آجری است از میرزا آقا خان صدراعظم مرحوم، آب انبار بزرگی دارد که از آب باران پر می شود. حالا خشک است، اما اثر نهری هم پیدا بود که از دامنه کوه آب به اینجا می آورند. فی الحال چند چاهی به طرز قنات کنده اند که آب شور تلخ بدمزه دارد. از منزل تا به اینجا چهار فرسخ بود. هم خسته بودیم و هم گرسنه. آفتاب گردانی زدند. ناهاری صرف شد. حکیم تولوزان و دندان ساز هم آنجا بودند. عبدالباقی از قاطر به زمین خورد. دست و پا و سینه اش مجروح شده بود. تولوزان انسانیت کرد. عبدالباقی را در کالسکه خودش نشانند.

ما هم سوار شدیم. چهار فرسخ راه پیمودیم. تا به علی آباد رسیدیم. قلعه سنگی پدیدار شد که از ابنیه قدیم است. نیم فرسخ بالاتر طرف کوه کاروانسرای جدید امین السلطان است. قنات قدیمی به قلعه سنگی می آمده است. معروف است که شاه عباس بزرگ احداث کرده. امین السلطان مرحوم مرمت کرده، به این کاروانسرای جدید آورده است و عمارت و باغات و حمام بسیار خوب ساخته اند. از دور که خیلی بنای عالی به نظر آمد.

اگر حیاتی باشد فردا از نزدیک دیده خواهد شد. به قدری خسته بودم که لدی الورد

چادر فرنگی بزرگی دیدم به زین دارباشی گفتم چادر هر کس هست من از شدت خستگی آنجا ورود خواهم کرد تا بنه برسد. معلوم شد چادر از معیر الممالک بود.

محمد حسن میرزا امیرآخور و امین حضور که مثل ما بی جا بودند آنها هم آنجا بودند.

رفتم. چادر مرا که آوردند کنار جوئی نزدیک چادر معیر زدند. بعد از صرف چای به منزل خودم آمدم. قریه حسن آباد که منزل دیشب بود جزء بلوک فشافویه و به آب کرج مشروب می شود. این کرج تا به امام زاده جعفر ورامین می رود. می گویند در جوزا این آب طغیان دارد. از علی آباد دریای جدید کویر حوض سلطان نمایان است. ان شاء الله فردا نزدیک دریاچه می رویم. وضع او را خواهم نوشت (۱)....

پنجشنبه ۲۲- صبح که بیدار شدم گفتند شاه سوار شد. خیلی تعجب کردم. فرستادم تحقیق کردند. معلوم شد یوسف دروغ گفته شاه هنوز خواب است. من هم منزل امین السلطان که مهمانخانه علی آباد منزل کرده عمارت عالی سبز و پرگل اطرافش کاروانسرا و مسجد و حمام است رفتم. باید چهل هزار تومان خرج شده باشد.

امین السلطان خواب بود. جمعی در جلو اطاق خاکسترنشین بودند. بیدار شدند. ما را احضار فرمودند. به هریک اظهار لطفی فرمودند. دو بّره به من مرحمت فرمودند. حرم امروز در این مهمانخانه مهمان هستند. نزدیک سواری شاه دم سرا پرده سواره ایستادم.

سواره گذشتند. قدری پایین تر از اردو عزیز الله خان صارم الملک شاهسون چند سوار سان داد. چند شتر پیشکش کرد. تقریباً هزار و پانصد ذرع پایین تر از کاروانسرای مهمانخانه علی آباد کاروانسرای خرابه ای است که از سنگ و گچ و آهک در نهایت استحکام ساخته شده است و اطرافش برج دارد. مدخلش طرف جنوب و رو به تکیه است که دو کوه سنگی از هم متصل شده. در بالای یکی از این کوه ها طرف چپ برج بسیار بلندی از سنگ و گچ ساخته شده است. اگرچه خرابه است، اما آنچه باقیمانده ده ذرع تقریباً ارتفاع دارد. این برج و این کاروانسرا از بنای خیلی قدیم است. باید از ابنیه ساسانیان باشد، قبل از اسلام و شاید شبها بالای این برج آتش می افروختند که مسافرین راه را گم نکنند. این کاروانسرا در سر راهی که از طرف آذربایجان به کاشان و اصفهان

ص: ۱۴۳

---

۱- از اینجا به بعد حدود دوازده سطر از خاطرات اعتماد السلطنه به علت عدم ارتباط با سفر قم ناصر الدین شاه حذف گردید.

می رفته است و به طرف ورامین و خوار و خراسان واقع شده. به این تفصیل که مسافرین از آذربایجان می آمدند که به اصفهان بروند از ساوج به کوشک بهرام که آن هم کاروانسرای خرابه ای است و هنوز آثارش باقی است می آمدند و از کوشک بهرام به این کاروانسرای سنگی ورود می کردند. اگر به سمت فارس و اصفهان می رفتند کویر حوض سلطان را طی کرده به کاروانسرای کاج و از آنجا به دولت آباد کاشان و از آنجا به اصفهان و فارس یا به یزد و کرمان می رفتند. و اگر به سمت خراسان می رفتند از کاروانسرای سنگی علی آباد به کاروانسرای دیر که در مسیله است رفته و از آنجا ورامین و خامه و خراسان می رفتند. این برجی که بالای کوه ساخته شده کاروان و مسافرینی که از کاروانسرای کاج و کاروانسرای دیر به سمت ساوج می رفتند و از کویر بایستی بگذرند هدایت می کردند. برای این که این برج تا ده بلکه پانزده فرسخ سطح کویر نمایان است.

قناتی که حالا علی آباد را مشروب می کند مخصوص همین کاروانسرا سنگی بوده است.

در این اواخر یعنی سی و پنج سال قبل از این که میرزا آقا خان صدراعظم کاروانسرای حوض سلطان را ساخته و سی چهل هزار تومان خرج کرده، آب همین قنات علی آباد حالیه را به واسطه نهر روبسته به حوض سلطان می برده است. مشهور است که حوض سلطان از بنای سلطان سنجر است و این روایت صحیح نیست. باید سلطان دیگر ساخته باشد، زیرا که سنجر پایتختش مرو بود. در این جا جهت ندارد که این بنا را بکند. به ابنیه سلطان ابو سعید بیشتر شبیه است. زیرا که در ورامین که چندان دور از این جا نیست مسجد بسیار عالی از بنای سلطان ابو سعید را خودم دیدم. خلاصه حالا این که کاروانسرای سنگی را امین السلطان تعمیر می کند و چند خانوار رعیت آنجا نشانده و قلعه رعیتی بنا کرده.

شاه از تنگه مذکور عبور فرمودند. بعد به کالسکه سوار شدند. کالسکه عزیز السلطان هم بلافاصله عقب سر کالسکه شاه حرکت می کرد. دو فرسخ که راه پیمودند به کنار دریاچه رسیدند. این دریاچه بیشتر از پنج سال نیست که تشکیل یافته است. رودخانه لعل بار قم و رودخانه ساوج در حوالی پل دلاک به هم وصل می شوند. از پل دلاک دو

فرسخ پایین تر به ماهور کل تپه می رسد. در سوابق ایام این رودخانه به سمت قرق سیف و مسیله می رفت. بعد بواسطه طغیان آبی به گفته امین السلطان و به قول جمعی بواسطه خراب کردن سدی آب این دو رودخانه مذکور به حکم امین السلطان مرحوم که آن سد را شکست از دهنه مشهور به تومبار از نقطه مشرق جنوبی داخل حوض سلطان شد که راه حوض سلطان را به طرف قم به کلی مسدود سازد و مسافری را مجبورا از علی آباد عبور دهد. حالا هم نصف بیشتر از آب، باز به طرف قرق سیف می رود. نصف کمترش از تومبار وارد کویر حوض سلطان می شود. امتداد این دریاچه از مشرق شمالی به مغرب جنوبی است. دور این دریاچه بیست فرسخ است. طیور آبی از هر قبیل در این دریاچه فراوان است. عمق او باید ده الی دوازده ذرع باشد.

آفتاب گردان همایونی را بواسطه عفونت آب صد ذرع دورتر از دریا زدند. ناهار میل فرمودند. روزنامه عرض شد. بعد از ناهار شاه در خدمت امین السلطان به اردو مراجعت نمودیم. چهار به غروب مانده وارد منزل شدم. عصر دیدن محقق که تازه وارد اردو شده رفته امشب آتش بازی مفصلی شد. من این علی آباد را در سنه ۱۲۶۶ دیدم که در موبک همایون در صدارت میرزا تقی خان به قم می رفت. بواسطه نبودن آب در حوض سلطان در این علی آباد منزل فرمودند. من هفت ساله بودم. پدرم فراشباشی بود و سراپرده برج دار و طره دار حوض بلغار که فواره از میانش می جست اختراع کرده بود، همین موقع زده شده بود. من با مادرم در خدمت مهد علیا ملترزم رکاب بودیم. در این منزل علی آباد که آن وقت به کاروانسرا سنگی معروف بود من در آفتاب گردانی که به جهت مهد علیا زده بودند، یک سمت من و مادرم خوابیده بودیم، طرف دیگر حاجی ملک زاده و شلوار قرمزی پای من بود. شب شلوار را بالای سرم گذاشته بودم. صبح که برخاستم شلوار را بپوشم سنگین بود. وقتی تکان دادم مار بسیار بزرگی در آن شلوار بود. آن روز از همین منزل یک سر به قم رفتیم. در خانه میرزا اسحاق برادرزاده میرزا ابو القاسم قائم مقام منزل کردیم. آن وقت سن من هفت سال بود. حالا چهل و شش است. سی و نه سال است از این جا عبور کردیم. این تفصیل جمله معترضه بود. چون بخاطر آمد نوشتم.

جمعه ۲۳- امروز منظریه می رویم. شش فرسخ راه است. صبح آفتاب گردان زین دارباشی رفتیم. آنجا شنیدم سید ابو القاسم مرحوم شد. این سید از اهل کاشان و شاگرد بزاز بود .... (۱)

خلاصه از علی آباد حرکت نمودیم. اندکی که دور شدم در دامنه کوک داغ از اسب فرود آمده انتظار موکب همایون را داشتم. طولی نکشید که رسیدند. ما هم در عقب کوکبه همایون رانیدیم. دو فرسخ که رفتیم کنار دریاچه به ناهار افتادند. سر ناهار کتاب لوئی چهاردهم و پانزدهم را عرض کردم. بعد با خان محقق ناهاری صرف نمودیم.

مجددا با زین دارباشی به درشکه کرایه نشستیم. همه جا تاختیم تا منزل رسیدیم. باد سختی می وزید. از بی آبی بی تاب شده بودیم. این عنصر عزیز در این منزل وجود دارد.

امین السلطان نمی دانم به چه ملاحظه سی هزار تومان در اینجا خرج کرده، کاروانسرا و مهمانخانه بنا نموده، آب مختصری در آورده، اما نه بقدر کفایت اردوی پادشاهی. اصل این مکان به شاش گرد معروف است. نجاستش از اسمش پیدا است. مغرب احضار به در خانه شدیم. در مراجعت با محقق شام خوردم.

شنبه ۲۴- امروز وارد قم شدیم. راه بسیار بد و پنج فرسخ بود. یک ساعت به دسته مانده به رفاقت محقق به درشکه نشستیم. بی توقف رانیدیم. سه از دسته رفته وارد شهر قم شدیم. این شهر را من چهارم دفعه است که می بینم. دفعه اول سی و نه سال قبل، دوم بیست و یک سال، سوم نوزده سال، این دفعه چهارم است، و هر چهار دفعه در رکاب پادشاه عصر ناصر الدین شاه بودم. علی را دیروز فرستادم خانه یکی از سادات متولی را گرفته بودند. حمام هم قرق کرده بود. بعد از اندک راحتی با محقق حمام رفتیم. مراجعت به خانه نمودم و از کباب لوله قم که بسیار لذیذ است صرف شد. حاجی سید صفی که پیرمرد هشتاد ساله ایست و عموی صاحب خانه و با پدرم نهایت خصوصیت را داشته با چند نفر از اولادش دیدن آمد .... (۲)

خلاصه تبرکات سید را با خودم به زیارت بردم. از صحن جدید امین السلطانی که از اعظام ابنیه ایران است [و] صد هزار تومان متجاوز خرج کرده و هنوز ناتمام است داخل

ص: ۱۴۶

۱- حدود دو صفحه از خاطرات اعتماد السلطنه به علت عدم ارتباط با موضوع این کتاب حذف شد.

۲- عباراتی حذف شد.



حرم مطهر شدم. آستان را بوسیده زیارت خواندم. مراجعت به منزل خودم نمودم. در ایوان آینه صحن جدید امین السلطان را دیدم. تملقا در خدمتش نشستم و تمجید زیاد کردم. به اتفاق او سر مقبره والده اش رفته فاتحه خواندم و چای صرف نمودم. بعد به مقبره مرحومه مهد علیا والده شاهنشاه حالی که هزار حقوق به خانواده ما دارد رفتم فاتحه خواندم. منزل آمدم شاه در عمارت دیوانی جنب حرم منزل دارد. حاکم قم محمد مهدی خان اعتضاد الدوله داماد شاه است. برف و قند و شیرینی برای من فرستاده بود.

یکشنبه ۲۵- صبح به حرم محترم مشرف شدم. بعد منزل امین السلطان رفتم. خوابیده بود. جمعی از عارض و معروض و خودی و بیگانه در چادر انتظار نشسته بودند. بعد از دو ساعت بیرون آمدم. به عرض عارضین و داد مظلومین می رسیدند که قرق شکسته شد.

من به حضور شاه رفتم. مدت‌ها بود این عمارت را ندیده بودم. همان طور که ذکر شد کیکاوس میرزا پسر فتحعلی شاه در ایام حکومت خود این را ساخته. در تالار بیرونی صورت فتحعلی شاه را با قریب صد و پنجاه نفر از اولاد او که در آن زمان حیات داشتند کشیده. سر ناهار روزنامه عرض کردم. شاه را اغوا (۱) نمودم که خزانه حضرت را ببیند که به مرور دهور از میان نرود. اگر چه رفته است. اما باز اشیاء نفیسه هست. از قبیل کلاه خود و زره و بعضی اسلحه مرصع که متعلق به حسینقلی خان برادر صلیبی و بطنی فتحعلی شاه بود و قندیل طلائی مرصع از فتحعلی شاه و بعضی اسباب دیگر. بعد از ناهار منزل آمدم. ناهاری صرف نمودم خوابیدم. عصر توی شهر رفتم. طولاً شهر قم را گردش کردم و شهر بسیار کثیفی است که در هیچ نقطه ایران شهر به این کثافت نیست. باروئی در قدیم داشته با برج که تماماً منهدم است. قدری از برج برپا است که معلوم می شود در آبادی برج و باروئی عالی بوده است. بیرون دروازه مشهور به دروازه اصفهان مقبره علی بن جعفر است. کاشی کاری بسیار ممتازی دارد که اگر به فرنگیها بفروشند ده هزار تومان کاشی ها را می خرند. کاشی پر طاووسی است. آنچه بر من معلوم شد آبادی شهر در این طرف بوده و قبل از بنای بقعه حضرت معصومه که بدست شاه اسماعیل شده،

ص: ۱۴۷

۱- اصل: اقوا.

امام زاده علی بن جعفر ساخته شده بوده است. بعد از تماشا و زیارت امام زاده مراجعت به خانه شد. در بین راه به کوکبه شاه برخوردیم که از خانه اعتضاد الدوله پیاده مراجعت می فرمودند. به مقر سلطنتی تشریف می بردند. من محض تماشا به خانه اعتضاد الدوله رفتم. این خانه ملکی او است. ده پانزده هزار تومان خرج کرده. نسبت به عمارات قم عالی است. بعد مراجعت به خانه کردم.

دوشنبه ۲۶- صبح معلوم شد شاه سوار می شوند. من خانه زین دارباشی رفتم که با حکیم طولوزان در یک دالان منزل دارد. میرآخور شاه هم ورود کرد. دو دندانش مدتی است درد می کند. فرستاد دندان ساز آمد دندان ها را کشید. نزدیک حرکت همایونی من سوار شده از پل عبور کرده منزل حسین خان چرتی عیادت رفتم که از اسب زمین خورده بازویش شکسته. در این بین شاه رسیدند. من هم به کالسکه عمه خلوت نشسته راندم.

یک فرسخ و نیم که راه پیموده شد در کنار رودخانه جای بسیار کثیفی آفتاب گردان زده به ناهار افتادند. در سر ناهار کتاب عرض شد. شاه استراحت فرمودند. به من فرمودند تا عصر بمانم. چون آقایان عمه خلوت که غالباً اولاد من محسوب می شوند بعضی خوابیدند، بعضی بنای ردالت را گذاشتند من خجل شده برخاستم به آفتاب گردان کشیکچی باشی که امین حضور هم آنجا بود رفتم. قدری نشسته بعد به اتفاق امین حضور به کالسکه عمه خلوت نشسته شهر آمدم. آنچه من استنباط کردم هرچه زینت و تجمل و ابنیه عالم در حرم است از زمان سلطنت شاه اسماعیل به این طرف سلاطین صفویه و قاجاریه کرورها در اینجا خرج کرده اند.

سه شنبه ۲۷- از دیشب باران سختی می بارد که زمین و دیوار و سقف خانه ها تماماً گل است و تعجب در این است که این شهر تمام ابنیه اش با خشت است، حتی اطاق خانه ها چگونه خراب نمی شود؟ پیش خانه همایونی که امروز حرکت کرده بود بواسطه بدی راه در ربع فرسخی شهر قم به گل فرورفته است. گمانم این است که فردا هم نشود حرکت کرد. بندگان همایون به جهت کثافت عمارت دولتی ناهار را در خانه اعتضاد الدوله حاکم صرف فرمودند. بیچاره اعتضاد الدوله که نقرشش عود کرده و قادر بر حرکت

نیست، پذیرائی موبک همایون را کاملاً به عمل آورده بود به همه ناهار و عصرانه داد. من هم سر ناهار شاه بودم. بعد خانه آمدم. از شدت باران دیگر بیرون نرفتم. اما قبل از آمدن خانه به زیارت مشرف شدم. عصر بندگان همایون به تفرج بیرون شهر و زیارت امام زاده علی بن جعفر رفته بودند.

چهارشنبه ۲۸- آسمان صاف و خوب بود. امید است که برای حرکت فردا راه خشک شود. صبح منزل حکیم طولوزان رفتم. بعد به اتفاق زین دارباشی به مهمانخانه بیرون شهر قم رفتیم. شاه هم آنجا تشریف آوردند. ناهار را در کلاه فرنگی کوچکی که وسط باغ ساخته اند صرف فرمودند. بعد از ناهار شاه منزل آمدم. ناهار صرف نمودم. این خانه به واسطه بی بندوباری متصل جریان هوا دارد. خواستم بخوابم خوابم نبرد. عصر منزل حاجی هدی رفتیم. این مرد از اهل قم که چند سال در خاک عثمانی و فرنگ سیاحت کرده مکنت زیادی دارد آدم خوبی است. دیروز او را دیدم. شب هم منزل من بود. خانه بسیار باسلیقه که مشرف به رودخانه و منظر خوبی رو به صحرا دارد، دارد. افسوس که او را اول نمی شناختم، و الا خانه او منزل می کردم. تا مغرب آنجا بودم. وضو گرفته به حرم مشرف شدم. بعد از زیارت، حاجی ملاباشی نایب السلطنه با من کاری داشت دست مرا گرفت به گوشه ای برد که مطلب خود را بگوید. از اتفاق خلوت ترین جاها سر مقبره حاجب الدوله مرحوم بود. در این بین محقق و جمعی دیگر رسیدند. روضه خوان کریمه الصوتی برخاست روضه خواند. به خیال این که روضه او که تمام شد مجلس به هم خواهد خورد، بلافاصله این روضه، دو روضه خوان دیگر خواندند. بوی زغال هم طوری پیچیده بود که نزدیک بود سگته کنم. روضه خوان چهارم که برخاست من فرار کردم.

فوت سید ابو القاسم جد امی عزیز السلطان را که چند روز قبل نوشته بودم، آن هنوز نمرده بود جان می کند. مجدداً خبر فوت او تازه رسید.

پنجشنبه ۲۹- صبح باز هوا منقلب بود و اندکی باران می آمد. مرا وحشت گرفت که یقین امروز خودم و بنه ام در راه غرق خواهیم شد. بارها را به عجله فرستادم. خودم منزل زین دارباشی رفتم. خواستم زیارت بروم حرم قرق بود. بعد به اتفاق زین دارباشی از شهر

بیرون آمدم. به کالسکه کرایه نشستیم. یک فرسخ از شهر دور شدیم، به موضعی که معروف به چال دریا است رسیدیم، هنگامه ای دیدیم که کالسکه های حرم و بارها به گل فرورفته بودند. درشکه ما هم به گل نشست. به یک زحمتی بیرون آوردند. سوار شده رانندیم. تا به چاپارخانه که نزدیک پل است رسیدیم. باد تندی می وزید. به ناهار افتادیم.

محقق هم به شراکت امین حضور درشکه کرایه کرده بود. اما شریک خود را گم کرده بود. پشت سر ما رسید. اعتضاد الدوله حاکم قم هم آمد. سر دوش الماس به او مرحمت شده بود. ناهاری صرف کردیم. بعد به راه افتادیم. نیم فرسخ به منزل مانده هوا توفانی شد. هرطور بود به منزل رسیدیم. دو روز پیش آدمی فرستاده بودم که جانی بگیرد. در برج شرقی کاروانسرا در مرتبه فوقانی اطاقی فرش کرده بود. خیلی شکر کردم یک همچو منزلی در این موقع برای من پیدا شد. دو ساعت هم خوابیدم. بعد که بیدار شدم معلوم شد آغا بشارت فراش خلوت از طرف شاه به احضارم آمده بود که درب خانه شب حاضر باشم. مغرب که رفتم قرق شکست. خدمت شاه رفتم. تا ساعت سه بودم. بعد مراجعت به منزل نمودم.

جمعه غره شعبان - صبح زین دارباشی آمد. من به اتفاق درشکه نشستیم. یک فرسخ از منزل دور شدیم. در آنجا انتظار موکب همایون را داشتیم. تا تشریف آوردند. کنار دریاچه به ناهار افتادند. سر ناهار کتاب عرض کردم. بعد آفتاب گردان خودم آمدم. ناهار صرف نمودم. بعد مجددا با زین دارباشی به کوشک نصرت که یکی از مهمانخانه های عرض راه است رفتیم. معلوم شد که فراشهای من بنه مرا به علی آباد که یک فرسخ مسافت دارد بردند. زین دارباشی را آنجا پیاده کردم. خودم به علی آباد آمدم. منزل مرا در یک اطاق کوچک متعفن کاروانسرا مانندی که مقابل قصر با بروج باشکوه امین السلطان است گرفته بودند. برای این که زحمت می شد چادر بزنند. خلاصه حمام علی آباد را که در همه جای تهران مشهور بود دیدم. آب کثیفی، هوای سردی داشت. شب را با محقق شام خوردم. امروز شنیدم که ناخوشی امین السلطان تمارض بوده و باید چنین باشد. زیرا که اقسام دل جوئی از طرف بندگان همایون به او می شود.

شنبه ۲- اردوی همایون امروز به علی آباد می آید. من هنوز منزل بودم که میرزا سید احمد منشی باشی امین السلطان وارد شد. از قهر امین السلطان تعریف می کرد که خیلی از شاه قهر است. باوجود تأکیداتی که دیشب شده بود که صبح شاه را زیارت نماید بعد به علی آباد برود اعتنائی نکرد. چند دقیقه قبل از حرکت موکب همایون طرف علی آباد آمد. حضرات که رفتند کالسکه محاذی منزل من که در مهمانخانه است ورود کرد. دیدم جناب امین السلطان است. معجلا آنجا رفتم. استمزاج از حالشان نمودم.

شیخ الاطباء که همراه بود می گفت تب دارند. اما از وضع بشره آثار تب دیده نمی شد .... (۱) بعد نهار خواستند نهار گرمی پخته بودند و نوبر خورش ریاس باوجودی که می گفتند تب دارم دو مقابل من صرف فرمودند. بعد از نهار من منزل آمدم خوابیدم. عصر بیدار شدم. نماز می خواندم امین السلطان برای تجدید لباس که به حمام رفته بود در مراجعت منزل من آمد. شیخ الاطبا هم با او بود. حکیم طولوزان هم آمد. اعتضاد الدوله هم که برای کارهای خودش از قم تا به این جا آمده ورود کرد. چای صرف کردند. شیخ الاطبا از من پرسید گنه گنه دارید؟ گفتم بلی. از اتفاق صبح چون خودم خورده بودم قوطی آن در طاقچه بود. قوطی را به او دادم. چهار دانه حب به امین السلطان خوراند. من از بابت احتیاط دو حب خودم خوردم و دو حب هم به شیخ الاطبا خوراندم. در این بین خبر رسید که شاه عمدا فرمودند از راه راست که لابد از حوالی منزل امین السلطان باید عبور کنند ورود به سراپرده نکرده راه را کج کرده از بیراهه رفتند. از شنیدن این خبر تغییری در بشره امین السلطان بروز کرد و بی مقدمه از جا برخاست منزل خود رفت. من هم قدری مشایعتش کردم. منزل محقق رفتم که در خیابان باغ چای باصفائی چادر زده. از آنجا منزل زین دارباشی رفتم. آنجا شنیدم که احوال امین السلطان به هم خورده نوبه سختی کرده.

زیاده از حد مضطرب شدم. اگرچه از گنه گنه به شیخ الاطبا داده و خودم هم خوردم. باز سوءظن بر من مستولی شد. مکدرانه منزل آمد. آدمی به عیادت فرستادم. گفتند امین اقدس هم از سراپرده به مهمانخانه عیادت امین السلطان آمده. بعد از نوبه سخت حالا بهتر است. آسوده شدم. شام خورده خوابیدم.

ص: ۱۵۱

---

۱- حدود یک صفحه از خاطرات اعتماد السلطنه به علت عدم ارتباط با موضوع این کتاب حذف شد.

یکشنبه ۳- صبح شیخ الاطبا آمد. گفت دیشب امین السلطان نوبه سختی کرد. گفتم گنه گنه چرا دادید. گفت عمدا دادم که بروز نوبه بشود. دیشب بعد از نوبه تا صبح چهار نخود دیگر دادم. او که رفت حکیم طولوزان آمد. گفت این التهاب به تمارض بیشتر شبیه است تا مرض. خلاصه لباس پوشیدم منزل امین السلطان رفتم. گفتند خواب است. مدتی منتظر شدم بیدار نشدند. کالسکه همایونی را دم در مهمانخانه نگاه داشته بودند. معلوم شد به عیادت امین السلطان تشریف خواهند آورد. بعد رو به منزل تشریف خواهند برد.

من منتظر نشدم. به درشکه خود سوار شده به تجسس زین دارباشی که به اتفاق ایشان بایستی می رفتم تمام اردو را گشتم پیدایش نکردم. در این بین شاه سوار شدند. من هم متعاقب موکب همایون راندم. یک فرسخ از صدرآباد خرابه پایین تر نزدیک حسن آباد نهار افتادند. در سر نهار روزنامه عرض کردم. در این بین عزیز السلطان رسید. من برخاستم آفتاب گردان خودم آمدم. ناهاری صرف نموده به اتفاق زین دارباشی به طرف حسن آباد آمدم. اما تفصیل تشریف بردن شاه به منزل امین السلطان از قرار گفته علاء الدوله و امین حضور و امین همایون و حکیم الممالک از این قرار است. شاه ورود فرمودند به اطاقی که رخت خواب امین السلطان انداخته بودند. آقا باقر که حاکم قزوین و مدیر راه های قم و قزوین است او را می مالیده. جناب آقا کلاه نمندی که دور او کلافی بسته در سر داشت و خوابیده بودند. امین حضور می گفت یازده مرتبه شاه او را به اسم خواندند جوابی نداد. دفعه آخر جواب گفته بود و بنندگان همایون فرموده بودند احوالت چطور است؟ همین قدر گفته بود خوب است و غلتی زده لحاف بر سر کشیده پشت به شاه کرده بود. شاه که الحق منبع حلم و معدن صبر و حوصله اند هیچ نفرموده از اطاق بیرون آمده بودند. حضرات می گفتند که چهره مبارک برافروخته بود. متغیرانه در کالسکه نشسته تا نهارگاه رانده بودند. لکن بعد از نهار دستخطی به عنوان امین السلطان صادر شد. فراش سوار برد. خلاصه امروز به واسطه خنکی هوا به اهل اردو بد گذشت. منزل مرا خیلی دور از اردو نزدیک کاروانسرا زده بودند. ان شاء الله فردا یک سر شهر می رویم.

روی هم رفته در این سفر بد نگذشت. در این سفر سعد الملک مافی نظام السلطنه شد.

بنان الملک که به اصفهان می رفت از قم عبور می کرد خطاب جنابی گرفت.

محمد حسین خان برادر سعد الملک، سعد الملک شد.

دوشنبه ۴- امروز بنا بود که ریزک منزل کنیم. بندگان همایون یک سر شهر تشریف آوردند. من هم صبح زود با زین دارباشی درشکه نشسته از حسن آباد به شهر چهار ساعته آمدیم. الحمد لله همه به سلامت بودند. ننه خانم که بعد از رفتن من خیلی احوالش بد شده بود که حکیم ها به کلی مأیوس شده بودند الحمد لله حالا بهتر است.

لکن باز خیلی ناخوش است. تا خداوند چه تفضل کند. ناهاری در خانه صرف شد.

خوابیدم. عصر دیدن ظل السلطان رفتم. جلالیه رفته بود. پارک امین الدوله رفتم. او را ملاقات نموده خانه آمدم. شاه ناهار خیرآباد صرف فرمودند. در وقت ورود به شهر امین السلطان از آب انبار قاسم خان سواره در رکاب بوده است.

ص: ۱۵۳

۶- وقایع ششمین سفر ناصر الدین شاه به قم به روایت دوستعلی خان معیر الممالک (۱)

ناصر الدین شاه در اواخر ماه دوم پائیز سال ۱۳۰۵ (۲) هجری به عزم زیارت حضرت معصومه علیها السلام با اردوئی مفصل و دستگاهی به تمام معنی شاهانه رهسپار قم گردید. ترتیب حرکت و اقامت در منازل طوری داده شده بود که در طول راه شکار خوبی نیز بشود و در واقع به یک کرشمه دو کار و به یک تیر دو نشان زده شده باشد. در این سفر کلیه شهزادگان، درباریان و بزرگان و دیگر اطرافیان در رکاب بودند. سیصد سوار از سواران مهدیه به سرکردگی آقا وجیه امیر خان سردار و سیصد سوار از سواران منصور به سرکردگی میرزا احمد خان علاء الدوله، پانصد سوار از کشیکخانه به ریاست ناظم السلطنه برادر علاء الدوله و دو فوج ششصد نفری سرباز همه جا همراه بودند. در ابتدای امر شاه تصمیم نداشت که از حرمخانه کسی را همراه برد، ولی بانوان حرمسرا دور او را گرفته گفتند پس از سالها که قصد زیارت دارید ما را از این فوز عظیم محروم داشتن روا نیست.

شاه نیز با خواسته آنان موافقت کرد و قرار شد که اهل حرم چند روز دیرتر حرکت کرده بدون توقف در منازل شکاری به سفر ادامه دهند. بیست و پنج کالسکه حامل متجاوز از یکصد تن بانو و خدمتکار بود. دو کالسکه نیز که یکی پیشاپیش کاروان و دیگری به دنبال آن حرکت می کرد حامل خواجه سرایان بود و دو تن جلودار یکی به راست و دیگری به چپ هر کالسکه اسب می رانند.

کلیه همراهان شاه با دستگاهی کامل یعنی با آبدار و آشپز و نوکر و فراش و مهتر و غیره حرکت کرده و به اصطلاح دارای پیشخانه و پسخانه بودند بدین معنی که هریک دو دستگاه چادر و لوازم داشت که در هر منزل از یک دستگاه استفاده کرده و دستگاه دیگر را از پیش می فرستاد تا فراشان آن را در منزل بعد آماده سازند و هنگام ورود در انتظار رسیدن باروبنه بی جا و سرگردان نباشد.

هریک از ملتزمین رکاب نیز به فراخور حال همراهانی داشت. همراهان پدرم در این

ص: ۱۵۴

۱- برگرفته از: دوستعلی خان معیر الممالک، مجله یغما، سال یازده (۱۳۳۷)، شماره ۱۲، صص ۵۴۷-۵۵۳.

۲- در اصل اشتباهاً ۱۳۰۸ درج شده است.



سفر عبارت بودند از برادرش میرزا محمد خان حشمت الممالک - میرزا عبد الحسین خان شمس الشعرا - شاهزاده جهانگیر میرزا دائی مادرم، شاهزاده ید الله میرزا دائی دیگرش - شاهزاده مسرور میرزا و مشکور میرزا پسران شاهزاده تیمور میرزا، علی نقی خان و چند تن قوشبان و تفنگدار و غیره.

ترتیب حرکت چنین بود: ناصر الدین شاه سوار بر اسب صحبت کنان و دوربین کشان پیشاپیش می راند. گروهی از خواص بطور نیم دایره از عقبش روان بودند و دیگران در صفهای سه تا چهار نفری از پی آنان می راندند. کاروان بر روی هم از قریب چهار هزار و پانصد تن تشکیل شده بود و در طول متجاوز از یک فرسنگ گردکنان به سوی قم پیش می رفت.

کالسکه ها از عقب همه تقریباً خالی روان بودند مگر کالسکه شاه که به اندک فاصله ای به دنبال او می آمد. شاه اغلب پس از دو سه ساعت سواری و مخصوصاً بعد از نهار ساعتی با کالسکه به راه ادامه می داد.

مقارن عصر به منزل اول که کهریزک بود رسیدیم. قبل از پیاده شدن شاه و آن عده از همراهان که با شکار و تفنگشان سروکار بود در صحرا از پی صید به تکاپو آمدند.

باققره (۱) نسبتاً فراوان بود. شاه دو یا سه بار در تاخت به گله های باقره تیراندازی کرد و چند قطعه زد. دیگران نیز پس از او به شیرینکاری پرداختند و برای باقره هائی که جفت می پریدند تاخت کرده هر دو را با تیر و پس تیر از آسمان به زیر می آوردند.

شامگاهان همه به اردوگاه بازگشتند و پس از شستن دست و رو، از گرد راه در چادرها به نوشیدن چای و صحبت و بذله گوئی گرد یکدیگر نشستند.

بیان کیفیت زندگی در اردو آن هم در چنان اردوئی و تشریح حال و لطف محافلی که در هر گوشه و کنار آن تشکیل می یافت به اختصار و محال و به تفصیل موجب تطویل است پس تجسم آن را در عالم تصور به ذوق سلیم خوانندگان وامی گذارم و به طور ایجاز به شرح چگونگی تشکیل اردو می پردازم.

خیمه های رجال در وسط اردوگاه و سراپرده شاه بالادست آنها افراشته می شد.

ص: ۱۵۵

---

۱- باقره: پرنده ایست حلال گوشت به اندازه کبوتر. کلمه ترکی است و اصل آن «باقی قرا» به معنای سینه سیاه است. ر. ک. روزنامه سفر گیلان ناصر الدین شاه، همان ص ۹۸ به نقل از امیر امیر حسینی.

چادرهای سواران مهدیه و منصور اندکی دورتر حلقه وار و اردوی دو فوج سرباز یکی به راست و دیگری به چپ آن برپا می گشت.

در یک قسمت نیز اردو بازار تشکیل می یافت. بدین ترتیب که کاسبها دو ردیف چادرهای بزرگ و کوچک و به فاصله چند متر رودررو برپا می ساختند و در آنها بساط کسب می گسترده. چند چادر مخصوص کبابی و چلو کبابی، کله پاچه ای، آبگوشتی و چلوخورشی و غیره بود. دو چادر بزرگ به قهوه خانه عمومی اختصاص داشت و چادرهای دیگر از آن بقال، عطار، علاف و سیگار و توتون فروش بود.

اردو بازار در تمام سفرهای شاه حتی در جاجرود تشکیل می شد و در مواقعی که حرمخانه همراه بود چادرهای خرازی و بزازی به آن افزوده می گشت. هنگام ناهار و شام از هر سو گروه گروه به چادرهای طبخی رومی آوردند و پس از آن در قهوه خانه ها ازدحامی تماشائی می شد. اغلب نقالی نیز در اردو بود که شبها با آدابی خاص از شاهنامه داستان می سرود و اهل اردو در ضمن نوشیدن چای و کشیدن قلیان از شنیدن سرگذشت دلیران عهد باستان لذتها می بردند و به داستان سرا انعامها می دادند.

\*\*\* بامدادان کاروان از کهریزک آهنگ حسن آباد کرد. آنجا اردو را کنار سیاه آب به طول نیم فرسنگ پل بیشتر برپا ساخته بودند. پس از ورود چون غاز و اردک بسیار در سیاه آب بود به امر شاه دستور اطراق دوشبه داده شد. آن شب به سخنهای مناسب و کشیدن نقشه شکار فردا گذشت. روز دیگر بنا به اراده شاه قرار شد نخست به صید با طیور شکاری و بعد با تفنگ پردازند. با قوشهای شاهی چند اردک گرفته شد و شاهزاده مسرور السلطنه با چرخ غاز گیر پدرم دو غاز گرفت که به راستی تماشائی بود و مورد تحسین و انعام شاه واقع گردید. سپس شاه تفنگ خواسته در طول سیاه آب به شکار پرداخت و به دیگران نیز اجازه تیراندازی داد. صدای تیر از هر سو برخاست و غاز و اردک بود که از آسمان به زیر می آمد.

روز بعد از حسن آباد سوی علی آباد رهسپار شدیم. پس از ورود شاه به ایوان عمارت

تازه ساز آنجا که از بناهای امین السلطان بود رفته دوربین خواست و به تماشای دریاچه و پرندگان آبی پرداخت. پس از مدتی دقت چشم از دوربین برداشته گفت: روی دریا مرغان آبی از قبیل قو و مرغ سقا و پاخان و غاز و انواع اردک فراوان است ولی چون باید زودتر خود را به قم برسانیم فردا حرکت خواهیم کرد و ان شاء الله در مراجعت با فرصت کامل چند روزی به شکار خواهیم پرداخت.»

فردا کوشک نصرت هنگام پیاده شدن چند تن از افراد هداوند چهار آهو که با تازی گرفته بودند به تقدیم آوردند. شاه آنان را مورد مرحمت قرار داده از وضعشان جويا شد، آن گاه رو به میرشکار کرده گفت: در بازگشت باید روزی ترتیب شکار آهو بدهی که هم خود و هم شکارچیان دست و پنجه ای نرم کنیم و کل آهوهای ممتاز بزنیم. میرشکار عرض کرد آنقدر آهو در این صحرا دیده ام که از حساب بیرون است و میان آنها کل آهوهای تحفه بسیار یافت می شود.

بعد از ناهار شاه با چند تن از دلدادگان شکار کوه به یکی از شکارگاههای معتبر کوشک نصرت رفتند. شاه بدوا به ماهرخ (۱) یکدسته شکار رفته دو قوچ کهنه عالی از آن دسته زد آن گاه با قوش ها چند قطعه کبک و تیهو گرفته و تعدادی هم با تفنگ زدند.

شاه را به شکار با قوش و مخصوصا طرلان میل فراوان بود. همه ساله حکام استرآباد و خطه مازندران چند طرلان (۲) ممتاز برایش می فرستادند و قوشبانهها نیز هنگام گذار در جاجرود با دام می گرفتند. بعضی از خواص از قبیل علاء الدوله، امیر خان سردار، محمد ابراهیم خان (معروف به چرتی و متخلص به خلوتی که دیوانش نیز به چاپ رسیده) و پدرم قوشباز بودند. شاه به هریک از آنان یک طرلان برای تربیت و به اصطلاح رساندن می سپرد. طرلان سپرده به پدرم شاه پسند نام داشت و در این سفر همه جا همراه بود و هنرنمایی می کرد.

عصر گاه که کنار راه در انتظار بازگشت شاه از کوه با چند تن از مأموسان سیگارکشان قدم می زدیم و از هر در سخن می گفتیم، ناگاه کالسکه های حرمخانه نمایان شد و چون از برابرمان می گذشتند یکی از آنها ایستاد و از درونش بانویی به اشاره مرا پیش خواند.

ص: ۱۵۷

---

۱- ماهرخ رفتن و به قول ناصرالدین شاه «مارق رفتن» یا مارخ رفتن: به تیررس آمدن شکار اعم از این که شکارچی به شکار نزدیک شود یا شکارچی در سنگر و کومه باشد و شکار نزدیک به او شود (مهندس میر شمس الدین مهنا)، به نقل از روزنامه سفر گیلان ناصرالدین شاه به کوشش منوچهر ستوده، همان، ص ۹۹.

۲- طرلان: شاهباز از پرندگان شکاری.

همین که به کنار کالسکه رفتم مادر بزرگم تاج الدوله و دو تن دیگر از همسران شاه شمس الدوله و اختر السلطنه را شناختم پس از اظهار ادب از جانب من و بروز مهر و نوازش از طرف آنان از حال شاه جويا شدند و پس از آن که از سلامتیش آگاهشان ساختم روی بندها را به زیر افکنده به کالسکه چی دستور حرکت دادند.

روز بعد کاروان آهنگ منظره کرد. بعد از ظهر شکارچیان در رکاب شاه به شکار تیهو رفتند. دوازده قطعه با قوش گرفته و متجاوز از چهل قطعه با تفنگ زدند.

فردای آن روز یکسر به سوی قم راندند. اردو را در خارج شهر در سمت شمالی که باغهای بسیار داشت برپا ساخته و چادرهای حرمخانه را اندکی دورتر از سراپرده سلطنتی افراشته بودند. شاه به محض پیاده شدن دستور داد تا حمام بلغار را آماده سازند. ترتیب حمام سفری چنین بود:

دو خیمه متصل به یکدیگر در پشت سراپرده شاه برپا می کردند که یکی به منزله رخت کن و دیگری برای استحمام بود. بر کف چادر مخصوص حمام، فرش یک پارچه از چرم بلغار می گسترده و حوضچه ای همانند حمامهای فرنگی که آن نیز از بلغار بود در وسط می نهادند و از آب جوش لبریزش می ساختند.

نخستین بامداد اقامت در قم شاه و همراهان سوار بر اسب به عزم زیارت روان شدند.

پس از انجام تشریفات زیارت و گزاردن نماز در حرم مطهر، شاه آهنگ مقبره نیاکان خویش محمد شاه و فتحعلی شاه کرد.

شاهزاده محمد هادی میرزا یکی از پسران فتحعلی شاه که پس از مرگ پدر در قم مجاور شده و خدمت آرامگاه او را به عهده گرفته بود به استقبال شتافت و مقدم شاه را گرمی داشت. سلطان نیز او را مورد مرحمت خاص قرار داد و خلعتی شایان بدو بخشید.

آن گاه به تماشای صحن جدید که به همت امین السلطان پدر اتابک ساخته شده بود رفت و هنگام بازگشت متولی باشی را گفت که فردا برای بازدید خزانه حضرتی خواهد آمد.

همان شب به امر شاه در صحن بزرگ روضه خوانی برپا و اطعام مساکین به عمل آمد.

شامگاه اهل حرم به آدابی مخصوص به حرم رفته، در ایوان بزرگ در پشت پرده زنبوری

قرار گرفتند. شاه نیز در همان کنار بر صندلی نشست.

نخست حاج ملا باقر واعظ، حاج میرزا لطف الله صدر الواعظین و آقا سید محمد شیرازی که از تهران همراه بودند به موعظه نشستند و سپس روضه خوانهای قم به ذکر مصیبت پرداختند. حاج میرزا لطف الله که صوتی به راستی رسا و گیرا و عندلیب آسا داشت، گفتار خویش را با بیتی چند از قصیده قآنی بدین مطلع:

ای به جلالت ز آفرینش بر تراخت رضائی و دخت موسی جعفر آغاز کرد و شوری در مجلس افکند.

صبح روز دوم شاه برای دیدن نفایس خزانه رفت. ایوان طلا را برای پذیرائی آماده ساخته و بر کفش فرشهای گرانبها گسترده بودند. چون اشیاء در انباری تاریک نگاهداری می شد، متولی باشی با دستار بزرگ و شکم بزرگتر از دستار و عبای فراخ، بیایپی به درون اطاق می رفت و به مدد روشنائی چراغی نفتی کیسه های ماهوت قرمز محتوی نفایس را نفس زنان می آورد و مهر از سر آنها برمی گرفت. قرآنها نفیس و کتب دیگر زیبا، شمشیر، قمه و خنجرهای دسته مرصع با نیامهای جواهرنشان و انواع زری و پارچه های گرانبها بسیار بود و در آن میان قالیچه و سراندازهای مقبره شاه عباس جلوه گری می کرد.

متولی باشی به عرض رسانید که دو تن ارمنی قالیچه را به سی هزار تومان خریدارند. شاه ابروها را درهم کشیده گفت «نفایس تاریخی را نباید به هیچ قیمت از دست داد و باید در نگاهداری آنها از جان و دل کوشید.»

بازدید اشیای خزانه ساعتی بعد از ظهر پایان یافت و شاه و همراهان به اردوگاه بازگشتند.

پس از چندی باز به شاه خبر دادند که مشتریهای ارمنی قالیچه را به شصت هزار تومان طالبند. این بار نیز روی درهم کشید و با تشدد گفت که به خریداران بگویند که از این سودا برای همیشه در گذرند.

روز سوم به شکار جرگه (۱) کوه یزدان واقع در شمال غربی قم گذشت. شکاربانان به راهنمائی چند تن شکارچی محلی به جرگه پرداختند، اما چنان که باید به آوردن شکار

ص: ۱۵۹

---

۱- جرگه: به فتح اول و سکون ثانی، به معنی حلقه زدن و صف کشیدن مردم و حیوانات دیگر باشد.

توفیق نیافتند و کل از مسافتی نسبتاً دور گذشت ولی شاه چند تیر انداخت و دو رأس قوچ زد که یکی از آنها قابل ملاحظه بود. سپس شکار کبک آغاز شد. شاه سه بار و هربار یکی از طرلانهای خاصه را با موفقیت به کبک انداخت، آنگاه قوشبازان دیگر قوشها را از پی صید به پرواز آوردند و شاه از روی علاقه همه جا شاهد بود. در پایان شاه تفنگک طلبدیده چند تیر به کبک و تیهو انداخت و بدین طریق اجازه شکار داده شد. شکارچیان دیگر نیز شروع به تیراندازی کردند و در مدت دو سه ساعت تقریباً یکصد و پنجاه قطعه کبک و تیهو صید شد. عصرگاه شاه به شهر بازگشت و برای خداحافظی به حرم مشرف شد، زیرا فردا روز کوچ بود و اردو بسوی پایتخت حرکت می کرد.

بامدادان رحیل شاه و همراهان سوار بر اسب به راه افتادند و شکارکنان سوی منظریه راندند. قرار شد حرمخانه همانطور که آمده بود یکسر به تهران بازگردد. در منظریه یک شب مانده و فردا به کوشک نصرت رهسپار شدند. شاه دستور داد تا اردوی بزرگ را در کنار دریاچه برپا کنند، زیرا تصمیم بر این بود که پس از دو روز اقامت در کوشک نصرت به آنجا روند. روز بعد ترتیب شکار آهو با تازی داده شد. تازیها عبارت بودند از دوازده مرس متعلق به شاه چهار مرس از علاءالدوله، چهار مرس از امیر خان سردار و دو مرس از پدرم.

پس از آنکه تازی بانها نقشه شکار را کشیده و فواصل قره ها را تعیین و در هر قره از دو تا سه تازی نگاه داشتند (قره عبارت از محلی است که تازی را به فواصل معین بر سر راه آهو نگاه می دارند تا دم بدم تازی نفس از پی صید رها کنند) شاه و همراهان سوار شده به جایگاه مخصوص تماشا رفتند و آغاز شکار را به مدد دوربین زیر نظر گرفتند، به راستی هنگامه ای تماشائی بود و سرانجام هشت تازی شکار خود را گرفت.

فردا شکار جرگه بود. صبح زود جرگه چیها و شکارگردانها از پی کار خود رفتند. پس از ساعتی شاه به محل آمده، در کمه مخصوص قرار گرفت و دیگران زیردست در پناهگاههای خود نشستند. کوه بدگشت و دارای کمرهای بلند و سخت بود ولی چون تعداد جرگه چی زیاد بود و شکارگردانها آنان را استادانه هدایت کردند کلهای کهنه را نیز

از سوراخها و شکافها بیرون آوردند و متجاوز از سیصد کل و بز برای کمه شاه آمد. قرار چنین بود که پس از تیر سوم شاه دیگر شکارچیان نیز تیراندازی کنند. شکارها که از بالا دست مورد تیراندازی قرار گرفته بودند پایین شکسته و رو به کمه های زیردست آمدند.

صدای گلوله از هر سو برخاست و تا چند دقیقه ادامه یافت. در نتیجه هفده کل نخبه شکار شد که شش رأس آن را شاه زده بود و در میان آنها کلی دوازده سال که از حیث شاخ و جثه ممتاز بود جلب نظر می کرد.

روز بعد به علت کسالت مختصر شاه حرکتی نشد و به دوربین انداختن به دریاچه و تحقیقات شکاری و بازی شطرنج گذشت. روز دیگر شاه و عده زبده ای که برای شکار در رکاب مانده بودند سوار شده به اردوگاه که در فاصله دویست قدمی دریاچه رو به جنوب برپا شده بود رفتند. پس از ورود شاه بیرون سراپرده مخصوص بر صندلی نشسته به دوربین اندازی و گفتگو درباره چگونگی شکار پرداخت. سرانجام قرار شد عده ای سوار تفنگدار در اطراف دریاچه پراکنده شوند و چند نفر هم در کرجی های شکاری نشسته از راست و چپ به پرندگان آبی نزدیک شوند و در این هنگام شاه از لب دریاچه به قوها و پاخانها گلوله اندازی کند. پس از آماده شدن مقدمات، شاه جای مناسبی را انتخاب کرده به تیراندازی نشست و متجاوز از سی گلوله افکند. به تیرهای اول پرندگان توجه نکرده و از جا نجنبیدند ولی پس از چند تیر متوالی دسته دسته از روی آب برخاسته اندکی دورتر باز می نشستند و در آخر کار کلهها به حرکت آمده و در امتدادهای مختلف به پرواز آمدند. صدای بال پرندگان و آواز زیروبمشان با غرش تفنگ که از هر سو به گوش می رسید درهم آمیخته غوغائی به پا ساخته بود.

شاه با گلوله دو قو، چهار پاخان و چهار مرغ سقا زده بود. برای آوردن شکارهای شاه سوارها بر یکدیگر سبقت جسته به آب زدند. چون دریاچه اندکی موج داشت بعضی سرشان دوار رفته به آب افتادند و برخی ترسیده بازگشتند، ولی چند سوار جسارت ورزیده آن قدر پیش رفتند تا اسبهایشان به شنا آمدند و با زحمت زیاد خود را به یکی دو قطعه از حیوانات رساندند و بقیه را کرجی سوارها گرفته آوردند. دیگران نیز از

طیور مختلف آبی، بیش از یکصد قطعه زدند که در میان آنها از انواع اردکهای رنگارنگ زیبا بسیار بود.

آفتاب گردان ناهارخوری شاه را به فاصله چند گام از دریاچه برپا ساخته بودند.

فردای روزی که شرحش گذشت شاه پس از خوردن ناهار در چادر مزبور به کاغذخوانی و نوشتن سفرنامه پرداخت غلامحسین خان صاحب اختیار که آن زمان امین خلوت نامیده می شد برای خواندن عرایض و نوشتن جواب و مهدی خان آجودان مخصوص که در دوران مظفری ملقب به وزیر همایون شد برای نوشتن سفرنامه در حضور نشستند.

در مورد تعیین محیط دریاچه گفتگو شد و هرکس حدسی زد، یکی گفت ۱۲ فرسنگ و دیگری هفده، بالاخره شاه یک بار دیگر نظری به دریاچه افکنده گفت چون دامنه آب تا صحرای مسیله کشیده می شود باید دورش بیشتر باشد و بهتر است که ۲۴ فرسنگ نوشته شود. آن گاه سخن از عمق دریاچه به میان آمد. اکبر خان سیف السلطان نایب ناظر برادر مجد الدوله که در پیشگاه شاه مانند برادر جسور بود گفت، این کار نیز چندان اشکال ندارد همان گونه که محیط را تعیین فرمودید عمق را نیز معلوم فرمایید، شاه را بذله گوئی او خوش آمد و به قهقهه خندید و درحالی که از گوشه چشم در نایب ناظر می نگریست گفت عمق را نیز تا بیست متر بنویسید.

شب هوائی صاف و ماهتابی لطیف بود. عزیز السلطان همراهان شاه را در چادرهایش به شام و ساز و نواز دعوت کرده بود. بعد از ظهر شاهزاده مقبل الدوله سوار بر اسب از چادری به چادر دیگر رفته و دعوت به عمل آورده بود. میهمانی مفصل و از هر حیث عالی بود. نوازندگان و خوانندگان خاصه که پیوسته در سفرها همراه بودند داد طرب دادند و سنگ و خار بیابان را به وجد اندر آوردند. شبی سخت خوش بود و تا آفتاب از پس کوههای آن سوی دریاچه بیرون شد بساط سور و سرور ادامه داشت و یک تن از خیمه ها بیرون رفت. چون آن روز ترتیب شکار آهو داده شده بود همه از مجلس بزم برخاسته آهنگ رزم کردند. گروهی از سوارهای کشیکخانه و سربازهای منصور و مهدیه برای راندن آهو از صحراهای دوردست رفته بودند و شکارچیان با دوربین اطراف را زیر



نظر داشتند. نخست آهوانی که دیده شدند، شاه از عقیشان تاخت و دو رأس را با تیر و پس تیر به خاک افکند. در تاخت دوم نیز دو تیر انداخته یک آهو زد. آنگاه شاه به تماشا ایستاد و دیگر سواران هریک به نوبت تاختند و هنرنمایی کردند. از آن میان شاهزاده مسرور السلطنه نمایشی داد که مورد توجه قرار گرفت و در بازگشت از شکار مخلع گشت. در یک تاخت برای شش آهو سه بار تفنگک دولول را پر کرد و با شش تیر هر شش آهو را از پای درآورد. آن روز تا ظهر بیست و هشت رأس آهو به تاخت اسب صید شد و شاه دستور داد تا از آنها چلوکبابی شایان تهیه کنند.

روز بعد شاه شکارکنان به علی آباد رفت. در بین راه یک قره قوش و چهار باقرقره در تاخت اسب زد و همراهان نیز در پی چند خرگوش و روباه و باقرقره تاختند و تیرهای نمایان انداختند.

در علی آباد شاه در عمارتی که امین السلطان ساخته بود منزل کرد. امین السلطان به عرض رسانید که حمامی مرمر ساخته و برای استحمام آماده است. شاه گفت تا آب خزانه را بکشند و از آب نو پر سازند. امین السلطان گفت این احتیاط شده است. آنگاه شاه به گرمابه رفت و ما در بالاخانه به نوشیدن چای و صحبت نشستیم.

آن شب میرزا علی اصغر خان امین السلطان پدرم و مرا در عمارت نزد خود نگاه داشت و نگذارد به چادرهای خود برویم. همین که تاریکی همه جا را فراگرفت از نزدیک و دور زوزه شغالها برخاست و هر دم رو به افزایش نهاد تا آنجا که همه را به سرسام آورد. چون شاه از گرمابه بیرون آمد، گفت تا چند تن تفنگدار در باغ و خارج از قلعه رفته تیراندازی کنند. ماموران چنان کردند و رفته رفته شغالها خاموش شدند و آرامش برقرار گردید.

روز دیگر شاه برای شکار کبک و تیهو به دره اناری واقع در کوههای شمالی علی آباد رفت. شالیون ها در دره مزبور سکنی گزیده، در آنجا باغهای انار احداث کرده بودند.

نخست شاه هریک از طرلانهای سپرده به علاء الدوله، امیر خان سردار و معیر الممالک را خود به کبک انداخت و هربار قوشها شکار را گرفتند. آن گاه قوشبانها به شکار پرداختند

چون اطلاع داده بودند که در یکی از کوههای اطراف چند دسته قوچ کهنه هست، فردا شاه برای صید آنها رفت از صبح تا عصر چندبار به ماهرخ رفت و بر روی هم هفت قوچ ممتاز از هفت تا یازده سال زد. فردا از علی آباد سوی تهران رهسپار شدیم و تا ورود به تهران در هر منزل تنها یک شب مانده و به شکار هم مبادرت نشد. به ورود حضرت عبد العظیم شاه به شکرانه سلامت به زیارت رفت و هرگز به مخیله اش نمی گذشت که پنج سال بعد در آنجا کشته تیر بیداد گردد و در گوشه ای جاودان بیارمد ... و ما تدری نفس بای ارض تموت. «پایان»

هنگام انتهاض موكب همايوني از كهريزك نواب والا نايب السلطنه امير كبير وزير جنگ و سايرين مرخص شده به طرف دار الخلافه معاودت فرمودند.

منزل امروز حسن آباد از قرای بلوك فشافويه و امتداد راه دو فرسخ و نيم است.

جناب اشرف امين السلطان وزير اعظم كه براي اتمام بعضى مهمات دولتي در شهر مانده

بودند در این منزل به اردوی کیون شکوه ملحق شدند.

### دوشنبه نوزدهم [شوال]

منزل قلعه محمد علی خان در دامنه کوک داغ و از املاک شخصی صارم الملک امیر تومان (عزیز الله خان شاهسون) و مسافت راه چهار فرسنگ است.

### سه شنبه بیستم [شوال]

منزل علی آباد کوک داغ و امتداد راه چهار فرسخ است.

چون علی آباد از قرای مستحدثه (۱) جناب اشرف امین السلطان وزیر اعظم است، لازم آمد که مختصر شرحی از این منزل در این موقع نگاشته شود.

چنان که در کتب احادیث و اخبار و تواریخ و آثار مضبوط و مشهود است، یکی از آیات و خوارق (۲) عادات که در شب ولادت با سعادت حضرت فخر کائنات محمد بن عبد الله علیه و اله افضل الصلوات و التحیات بروز و ظهور یافت خشکیدن دریاچه ساوه بود که بحری پهناور و بر کرانه ها و سواحل آن نزهتگاههای معتبر بود و ترسایان ایران نیز در آن حوالی کلیساها داشتند.

شیخ شرف الدین محمد بن سعید مصری بوسی (۳) نام این دریاچه را در قصیده «برده» برده است:

و؟؟؟ ساء ساوه ان غازت بحیرهاو ردّ واردها بالغیظ حین ظمی [ساوه از این که دریاچه اش فرو رفت ناراحت شد و کسانی که به هنگام ابتلای به تشنگی در جستجوی آب به دریاچه رفتند، خشمگین بازگشتند].

و صباحی (۴) بیدگلی نیز گوید:

نم رود سماوه خشکی دریاچه ساوه خمود نار آتشیخانه کسر گنبد کسری و در باب دریاچه ساوه و محل آن بعضی از مورخین دقیق تردیدی دارند که آیا این بحیره در فضائی بوده که حوالی آن جلگه شهر قم حالیه واقع شده است یا همین کویر مشهور

ص: ۱۶۶

۱- مستحدثه: احداث شده.

۲- خوارق عادات: افعالی که خلاف عادت مردم باشد و مجازا کرامات اولیاء و خوارق جمع خارق است (لغت نامه دهخدا).

۳- بوسی: شرف الدین ابو عبد الله محمد بن سعید بوسی شاعر بلیغ مصری است که در سال ۶۰۸ هجری در مصر به دنیا آمد و پس از عمری دراز به سال ۶۹۴ یا اندکی بعد از آن در بیمارستان منصوره قاهره درگذشت. ده سال از زندگی خود را در قدس گذراند، سپس به مدینه رفت و سیزده سال در مکه رحل اقامت افکند و در آنجا به تعلیم قرآن اشتغال داشت، از آن

پس به مصر بازگشت و تا آخر عمر در آنجا زیست و به تعلیم قرآن مشغول بود. بوصیری فقیه، نویسنده، حساب دان و شاعر بود، اما شهرت او در شعر و خصوصا در مدح پیامبر است. در بین اشعار و قصائدی که به زبان تازی در مدح پیامبر گرامی سروده شده، قصیده برده مقامی خاص دارد، و یکی از شاهکارهای مدائح نبوی، بلکه مهمترین آنها به شمار می آید. ر. ک. شرح قصیده برده به تصحیح و مقدمه علی محدث (تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱) پیشگفتار.

۴- صباحی: سلیمان صباحی از شعرای اوائل قرن سیزدهم هجرت می باشد که اصلش از بیدگل از توابع کاشان بوده و با آذر و هاتف معاصر و معاشر بود، طبع صافی داشت و همت بر تتبع طرز فصیحای قدما می گماشت. از اشعار اوست: میرم به قفس، بهتر از آن است که در باغ از طعنه مرغان گرفتار بمیرم می میرم و از زاری من آگهیش نیست یا رب که دعا کرد چنین زار بمیرم گفتمی گذرم گر بتو، از شوق بمیری قربان سرت بگذر و بگذار بمیرم صباحی در سال ۱۲۰۶ ه. درگذشت. ر. ک. محمد علی مدرس تبریزی، ریحانه الادب (تهران: انتشارات خیام، ۱۳۷۴) ج ۳، ص ص ۴۱۲-۴۱۳.

به حوض سلطان است. ولی بسیاری از مورخین عرض و طول آن را زیاده بر اینها گفته اند، چنان که فاضل مفیدی مورخ یزد گوید، قصبه عقدا بر لب دریاچه ساوه واقع بوده است.

علی ای حال آن چه از نگارش مورخین اسکندر مقدونی و علمای جغرافی و یونانی و رومی که سیر و حرکت آن پادشاه جهانگیر را ثبت و ضبط و تحقیقات کامله در مسافرت او نموده اند برمی آید، این است که در آن ازمنه و اوان بحیره، در این قطعه کویر مشهور به حوض سلطان که اکنون چند سال است دریاچه تشکیل یافته است نبود، زیرا علی التحقیق اسکندر از استخر فارس به آسپادانا، یعنی سپاه دان آمده که به کثرت استعمال سپاهان و اسپهان گفته اند که اصفهان معرب آنست و از اصفهان به اکباتان که همدمان باشد رسیده و از آنجا به تعاقب دارای سوم کیانی پادشاه ایران به راکا یا راکز یعنی ری آمده، مسلماً عبورش از راه زرنند یا ساوه بوده و لابد از قرب بحیره حالیه گذشته و اگر در آن وقت بحیره در امتداد این کویر می بود و آبی وجود می داشت، دیده می شد، چنان که الحال از مسافتی بعید، مشهود است و مورخین اسکندر لابد ذکری از آن بحیره می نمودند، چنان که از صحرای قفر (۱) کویر شرحی نوشته «دزرد مری (۲)» نامیده اند، پس معلوم می شود که بحیره حالیه در ازمنه و ادوار سابقه گاهی بروز می کرده و مدتی آب داشته و باز به مرور دهور فرورفته و روزگاری خشک بوده است. چنان که خود این بنده نگارنده از معمّین ولایت قم شنیدم از اسلاف خویش روایت می کردند که در اوایل ظهور اختر جهان آرای سلطنت سلسله علیه قاجاریه یعنی اوان جهانگیری و کشورستانی محمد حسن شاه قاجار، این بحیره وجود داشته و باز پس از چندی خشک شده بود.

پس ممکن است بگوییم در زمان عبور اسکندر مقدونی از حوالی این دریاچه اوقاتی بوده که آب نداشته است و اگر به قول معمّین قم چندان وثوقی نباشد، اما بعضی قراین و آثار دلالت بر این می کند که از ازمنه عتیقه تا اواخر عهد ساسانیان، راه از قم به ری یقیناً از وسط کویر نبوده و از دو معبر معتبر مسطور در ذیل، عموم قوافل و بازرگانان یا عساکر شهریاران از قم به طرف ری و خراسان می رفته اند.

ص: ۱۶۷

۱- قفر: بیابان بی آب و گیاه و زمین خالی (منتهی الادب).

۲- desert of Medie (فرانسه)، به معنی کویر یا بیابان ماد، نام قدیم ناحیه ای از ایران بین جبال زاگرس و کویر نمک که قوم ماد در آن سلسله پادشاهی ماد را تشکیل دادند. در تاریخ از دو ماد نام به میان آمده ۱- ماد بزرگ یا عراق عجم ۲- ماد کوچک یا آذربایجان (فرهنگ معین).

منزل اول: از قم به ری شاش کرد بوده که اصلاً پلاش کرده است و پلاش یکی از سلاطین اشکانی است و در حوالی قریه مزبوره خرابه ایست موسوم به «کوشک بهرام» و معلوم نیست این بهرام از اشکانیان بوده یا از ساسانیان.

منزل دوم: کاروانسرای سنگی خرابه سابق علی آباد که صاحب معجم البلدان گردشیر نامیده است و می نویسد که:

علاوه بر منزلگاه قلعه معتبری داشته و در وسط راه قم و ری واقع بوده است.

منزل سیم: کنار گرد یا خرابه که در حوالی قریه حالیه حسن آباد موجود است.

منزل چهارم شهر ری بود و اگر می خواستند از قم به طرف خراسان روند منزل اول علی التحقیق پل دلاک بوده، دوم کاروانسرای دیر در ارض مسیله که در این اواخر مرحوم میرزا یوسف مستوفی الممالک صدراعظم مبلغ گزافی خرج مرمت و تعمیر آنجا نمود، لیکن دایر نشد. این کاروانسرای دیر در قدیم الایام به کسر دال تلفظ می شده است و مقصود از دیر مفتوح الدال که معبد دهبانان باشد نبوده، بلکه دیر با کسر دال به معنی دور و دراز است و چون مسافت از پل دلاک تا به این کاروانسرا زیاد بود، لهذا به کاروانسرای دیر موسوم شده و جهت طول راه این منزل نبودن آب بوده است و به غلط در میان عوام مشهور است که آنجا موقع یکی از قصور شکارگاه بهرام گور است.

خلاصه منزل سیم از قم به صوب خراسان حوالی شهر ورامین بود.

چهارم: کاروانسرا خرابه که زیر خاراکس قدیم یا ایوانکی زمان متوسط یا ایوان کیف حالیه واقع بوده و از آنجا از سر درّه خوار گذشته به طرف خراسان می رفته اند.

راه شوسه که شاه عباس صفوی انار الله (۱) برهانه اول، به معاونت جمعی از مهندسین هلندی (۲) و مباشرت میرزا تقی وزیر مازندران و در ثانی به مباشرت الله بیگ در سال هزار و بیست هجری از اصفهان به مازندران ساخت که امتداد آن از کاشان به سیاه کوه و عین الرشید به طرف فیروز کوه و تاریخ اتمامش «کار خیر» [۱۰۳۱ ه. ق] بود، سوی این راههای معمول قدیم است.

برجی که از سنگ و گچ بنا شده و بالای قطعه کوهی مشرف به کاروانسرای قدیم

ص: ۱۶۸

---

۱- انار الله برهانه: خدای حجت وی را بر زبان او نهاد.

۲- اصل: هولاندی.

علی آباد حالیه واقع و از یک طرف ناظر به تمام کویر حوض سلطان است به منزله قار یعنی چراغ بحری یا قراولخانه بوده و دو طبقه داشته است، که اگر شبانه یک قافله یا یک تن سوار پا پیاده ای راه را گم کرده داخل کویر می شده است، بواسطه آتشی که یقیناً علی الاتصال بالای این برج می افروخته راه گم کردگان را به کاروانسرای قدیم علی آباد هدایت می نموده اند.

پس راه طبیعی حقیقی از قم به ری و از ری به قم راهی است که از علی آباد می گذشته است. اما جهت این که به روایتی از زمان تسلط سلطان سنجر سلجوقی [۵۱۱-۵۵۲ ه ق] و به قولی در عهد سلطنت سلطان ابو سعید خان مغول [متوفی ۷۳۶ ه ق] راه از طرف علی آباد حالیه تغییر کرده به کویر حوض سلطان افتاد. زیرا نسبت بنای آب انبار و حوض سلطان را به یکی از این دو پادشاه می دهند. آنچه به تصور می آید این است که چون این دو سلسله سلاجقه و مغول همتی چندان به آبادی ایران نمی گماشتند و هرچه از اعمال و آثار مسالک و معابر کم خرج تر و سهل تر بود به آن می پرداختند، بجای این که راه قدیم طبیعی را که به مرور ایام یا تطاول طوایف وحشی خون آشام منظمس (۱) و خراب شده بود تعمیر کنند، مختصر حوض یعنی آب انباری در وسط کویر ساختند که آن آبهای برف و باران که از اراضی شور سیلان داشت به این حوض داخل می شد و قوافل یا عساکر که از آنجا عبور می کردند، تا چندی از سال را آب را کد متعفن که مایه و ماده هر نوع امراض بود می آشامیدند و در اواخر تابستان و اوایل پاییز که آب این آب انبار نیز تمام می شد، قوافل مجبور بودند که از پل دلاک بدون درنگ مسافت بعیدی طی نموده، یک سر به کنارگرد آیند. و چه صدمات و زحمات که در این مدت دراز می دیدند و چه جانهای عزیز که از تشنگی و خستگی به جان آفرین می سپردند.

در زمان سلطنت جاوید مدت سلاطین عظیم الشان قاجاریه، حاجی میرزا آقاسی ابروانی صدراعظم شاهنشاه مبرور ماضی، محمد شاه غازی نور الله مرقدہ از زیر علی آباد قناتی به زحمت زیاد حفر نمود و مجرای ساخت که شاید آبی اگرچه شور باشد به حوض سلطان برساند، اما آن وزیر را در زمان حیات و اقتدار نیل بدین مقصد

ص: ۱۶۹

---

۱- منظمس ۱: Montames- فرو نشیننده ۲- نیست شونده.



خیر نصیب نگردید.

مرحوم میرزا آقا خان نوری صدراعظم همان مجرای آب حاج مرحوم را تعمیر کرد و کاروانسرای مختصر قدیمی که در حوض سلطان بود به مبلغ گزافی مرمت کامل نمود و کاروانسرای دیگری نیز مسّی به صدرآباد بنا نهاد که تقریباً به مسافت هفتصد ذرع در سمت شرقی جنوبی حوض سلطان واقع است و قریب سی هزار تومان خرج کرد و لیک با این همه مخارج و زحمات آب شور گل آلود قلیلی در چند ماه از سال به حوض سلطان می رسید و در فصول حازه آن آب نیز غالباً از سرچشمه خشک می شد و به کاروانسرا نمی رسید و برای عابرین بسیار صعب و سخت بود. چنان که اغلبی از مسافرین در این راه تلف می شدند، تا ده دوازده سال قبل از این آقا محمد ابراهیم خان امین السلطان مرحوم محض دعاگوئی وجود مبارک شاهنشاه اسلام پناه و رفاهیت عموم زوّار و عابرین همت گماشتند که راه طبیعی قدیم قم را بسازند و منازل اصلی آن را تعمیر کنند. مبلغهای گزاف در تعمیر و تسطیح و توسیع راه و بنای پلها صرف نمودند و از جمله شروع به حفر قناتی علی حده در همین موقع علی آباد حالیه کرده و به اسم ولد ارشد خودشان جناب اشرف میرزا علی اصغر خان امین السلطان وزیراعظم دولت علیه ایران موسوم نمودند.

اما اتمام این امر خیر را ندیده در رکاب همایون به سال هزار و سیصد هجری در سفر خراسان به رحمت ایزدی پیوستند.

ولد ارشدشان جناب اشرف معظم که بالارث و استحقاق حسب الاراده ملوکانه جانشین پدر شدند، بلکه به اقتضای وفور شهامت و لیاقت و حسن خدمت و صداقت به چندین مرتبه برتر تا به رتبت علیای خدمت و وزارت عظمای دولت نایل گردیدند.

اتمام این راه و اجرای میاه و آبادی مراحل و عمارت منازل را وجهه همت ساخته تا کار این راه را به طوری که منظور بود پرداختند و از عجایب اتفاقات آن که در این هنگام کویر حوض سلطان که سالیان دراز خشک و معبر قوافل بود یک مرتبه آب گرفت و بحیره ای بس طولانی و وسیع شد، چنان که اکنون محیط این بحیره قریب سی فرسنگ است و چنانچه بدوا این اراده و نیت برای امین السلطان مرحوم نیامده بود و جناب

ص: ۱۷۰

اشرف وزیراعظم امین السلطان حالیہ جدا در اتمام و تعمیر منازل این راہ کوشش نمی کردند، ہرآینہ بایستی راہ از قم بہ دار الخلافہ تہران از طرف ساوہ باشد و معلوم است کہ دوری و صعوبت راہ برای عبور و مرور مسافرین و زائرین و قوافل و پست، چہ مایہ اسباب زحمت و تلف وقت و عمر عزیز می بود. اما راہی کہ حالا- ایجاد شدہ است در تمام منازل آبادیہای معتبر و مہمانخانہ ہای عالی با میل و مایحتاج و اسباب آسایش و استراحت برای واردین محترم دارد، کہ ہر یک مشابہ قصری است، رباطات بزرگ برای کاروانیان و قوافل بنا شدہ کہ چندان کہ از ازدحام واردین شود جا بر احدی از راجل و راکب و احمال و مراکب تنگ نمی افتد. بالجملہ قنوات عرض راہ و عذوبت میاہ (۱) و حضرت (۲) باغات و نصرت (۳) بساتین (۴) و صفای حمامها و پاکیزگی آب انبارها بہ حدیست کہ شخص آرزو می نماید کہ محض تفرج و تنزہ از این راہ عبور و مرور نماید. در این عصر ہمایون کہ منت خدای را انواع ترقی و آبادانی در مسالک و ممالک محروسہ حاصل شدہ و زیادہ از ہمہ عہود و اعصار آثار خیریہ برپا گردیدہ است، احدی از رجال دولت و وجوہ مملکت موفق بہ چنین عملی جمیل و اثری جلیل نگردیدہ بود.

خلاصہ در این منزل باصفای علی آباد محض آسایش ملتزمین راکب مبارک دو شب اطراق شد.

### روز پنجشنبہ بیست و دویم [سوال]

موکب مسعود شہریاری از علی آباد بہ منظریہ قم نزول اجلال فرمود.

یک فرسنگ از علی آباد گذشتہ بہ مہمانخانہ موسوم بہ کوشک نصرت می رسد. کوشک نصرت نیز از ابنیہ خیریہ عالیہ جناب اشرف امین السلطان وزیراعظم است کہ مشتمل بر مہمانخانہ باصفا و خوش منظر و قنات آبی خوشگوار است و کاروانسرا و حمام و باغی نیز دو سہ سال است در حوالی مہمانخانہ احداث گردیدہ، از کوشک نصرت بہ منظریہ چہار فرسنگ و نیم مسافت است. چہار فرسخ تقریباً از ساحل بحیرہ جدید عبور می شود کہ بہ ہیچ وجہ در اینجا آبادی نیست. اما از طرف کوههای غربی این جلگہ

ص: ۱۷۱

۱- عذوبت میاہ: شیرینی آبها.

۲- حضرت باغات: سبزی باغها.

۳- نصرت: تازگی و شادابی و خرمی.

۴- بساتین: بوستانها.

جناب اشرف فرمایش داده قناتی حفر می کنند، که آبش به وسط این جلگه برسد و در این مسافت قلیله نیز بر عابرین رنج و زحمتی از بی آبی نرسد. تاکنون سی پشته (۱) از این قنات حفر شده. رجای واثق است که تا یک دو سال دیگر ان شاء الله آب این قنات هم جاری شود.

سه ربع فرسنگ به منظریه مانده، احمدآباد نیز از مستحدثات جناب اشرف امین السلطان وزیراعظم است.

منظریه دارای کاروانسرای بسیار عالی ممتازی است که مبالغ گزاف صرف بنای آنجا شده و وجه تسمیه منظریه به این اسم از آن است که گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر علیها و علی آبائها سلام الله الملک الاکبر و تمام شهر قم و جلگه اطراف از اینجا نمایان است و آبی که برای این منزل و کاروانسرا تحصیل شده با زحمت و مخارجی گزاف بدست آمده، چنان که غالب چاههای آن سنگ خارا است که به زحمت تمام سوراخ کرده و آبی جاری نموده اند و باز مشغولند که در پیشکار این قنات کار می کنند.

### جمعه بیست و سوم [سوال]

روز ورود موبک مسعود به درایمان قم و مسافت چهار فرسنگ است. قم از شهرهای قدیم ایران به شمار می آید، اگرچه بعضی از مورخین اسلام تاریخ بنای این شهر را در دویست و سه سال بعد از هجرت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و اله و سلم نگاشته اند و در «لباب» (۲) بنای آن را در سنه هشتاد و سه هجری به دست اصحاب عبد الرحمن محمد بن الاشعث مسطور داشته، لیکن نه چنین است، نام این شهر را بطلمیوس مصری در مائه اول عیسوی در کتاب جغرافیای خود به اسم قوانا ضبط کرده است که ما ان شاء الله الرحمن مختصری از تاریخ این شهر [را] در نمره آتیه خواهیم نگاشت. (۳)

در تواریخ اسلامی هم مانند کتاب الفتوح بلاذری و غیره، چنین مسطور است که در

ص: ۱۷۲

۱- پشته: مسافت بین دو میله از قنات (لغت نامه دهخدا).

۲- شاید مقصود کتاب لباب الالباب محمد عوفی باشد.

۳- ر. ک. روزنامه ایران، همان ص ۳۱۱۹ و ۳۱۲۰.

سنه بیست و سه هجری ابو موسی الاشعری بعد از فتح نهاوند و اهواز به قم آمد و آنجا را محاصره کرده پس از چندی فتح نمود و این واقعه در حدود سال بیست و سه هجری به عهد خلافت خلیفه ثانی است. پس چگونه می توان گفت بنای این شهر در سنه دویست و سه شده است، الا- این که شاید در سال دویست و سه مرمت شده و عمران جدیدی یافته است، چنان که خواهیم نگاشت. (۱)

### [اقامت در قم]:

### [اقامت در قم]: (۲)

موکب مسعود همایون شاهنشاهی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه، سه شب در دار الایمان قم اقامت فرمودند.

چنان که در نمره قبل ذکر شد، روز جمعه بیست و سوم شوال به شهر قم تشریف قدم ارزانی داشته، لدی الورود به زیارت مرقد منور و روضه مطهر حضرت فاطمه معصومه بنت الامام الهمام موسی بن جعفر علیها و علی ابائها السلام تشریف جسته، بعد از زیارت به سراپرده همایونی که در طرف غربی شهر افراشته شده بود تشریف فرما گردیدند و در این دو سه روز توقف قم همه روزه بعد از ظهر به فیض زیارت حضرت فاطمیه نایل و فایز می شدند و سایر اوقات خاطر مهر مظاهر همایون مصروف به مهمات جلیله دولتی و امور مملکتی بود.

### روز یکشنبه بیست و پنجم [شوال]

محض افتخار نواب علیه فخر الملوک (۳) که مهین کریمه سلطنت عظمی هستند و فی الواقع حکومت قم تعلق به ایشان دارد، تشریف فرمای خانه و منزل مخصوص ایشان که در وسط شهر است گردیدند.

اول روز، بعد از آنی که به زیارت روضه مطهره تشریف جستند از صحن جدید عالی البنائی که از ابنیه رفیعه جدیده و آثار عظیمه خیریه جناب اشرف میرزا علی اصغر امین السلطان وزیراعظم است، گذشته، از در صحن جدید به خانه شخصی جناب

ص: ۱۷۳

۱- از ابتدای گزارش سفر ششم تا اینجا برگرفته از روزنامه ایران، همان، ص ص ۳۱۱۳ الی ۳۱۱۵ می باشد.

۲- روزنامه ایران، همان، نمره ۷۷۵، ص ۳۱۱۷.

۳- دختر ناصر الدین شاه.

اشرف معظم له که یک قسمت بیرونی آن به اتمام رسیده و در سایر بیوتش مشغول کار هستند عبور فرموده، به خانه نواب علیه فخر الملوک تشریف ورود ارزانی داشتند. ناهار و عصرانه و چای را در آنجا صرف فرموده، مقارن مغرب رجعت به اردوی همایونی فرمودند.

عباس میرزای نایب الایاله حکمران قم فرزند نواب علیه فخر الملوک ولد مرحوم اعتضاد الدوله قاجار دولو، حاکم سابق قم نیز در این روز مورد التفات ملوکانه آمده حسب الارث و الاستحقاق بالتصویب جناب اشرف وزیراعظم به لقب اعتضاد الدوله ملقب و به یک ثوب سرداری ترمه شمشه مرصع منخلع گردیدند.

### روز دوشنبه بیست و ششم [شوال]

موکب مسعود همایون از قم انتهای خسروانی فرموده، به منزل طایقون خلیج، که چهار فرسنگ مسافت است تشریف قدوم ارزانی داشتند. (۱)

### بخش هفتم: هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم

#### اشاره

۱- درباره هفتمین سفر

۲- گزارش سفر

۳- خاطرات ناصر الدین شاه در هفتمین سفر قم

۴- خاطرات اعتماد السلطنه از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم

۵- خاطرات دکتر فووریه از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم

۶- یادداشت صدر الاشراف در مورد یک واقعه از آخرین سفر قم ناصر الدین شاه

ص: ۱۷۴

---

۱- جهت آگاهی از گزارش بقیه این سفر ر. ک. روزنامه ایران، همان ص ۳۱۱۷.

## ۱- درباره هفتمین سفر (۱۳۰۹ ه. ق)

هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم، در ضمن سفر معروف وی به عراق عجم صورت گرفت، چنانچه در ماه شوال ۱۳۰۹ قمری که مصادف با دومین ماه از فصل بهار بود، شاه قصد سیاحت ولایات مرکزی ایران را نمود. و مصمم گردید که از طریق قم این سفر را آغاز کند، بدین ترتیب ناصر الدین شاه در روز ۱۴ شوال از شهر به قصد سفر مزبور به عشرت آباد نقل مکان نمود، این سفر در حالی آغاز گردید که صبح همین روز شکوه السلطنه همسر عقدی وی و مادر مظفر الدین میرزا ولیعهد درگذشت و جنازه او هنوز در اندرون بود (۱)، همچنین وبا از طریق افغانستان به خاک ایران رسیده بود و قحطی در اردو به درجه ای بود که برای احدی نان پیدا نمی شد. (۲) مع هذا، اردوی همایونی با جمعیتی از زنان حرم، رجال و درباریان و خادمان آنها به انضمام کالسکه ها، اسب های سواری، حیوانات بارکش و ... و ... حرکت کرد.

ناصر الدین شاه در این سفر از شهر به عشرت آباد و از عشرت آباد به سمت قم حرکت نمود و پس از عبور و اطراق در حضرت عبد العظیم، کهریزک، حسن آباد، علی آباد، دریاچه حوض سلطان و کوشک نصرت در روز جمعه ۲۳ شوال به قم وارد و سه روز در آنجا اقامت نموده به زیارت و سیاحت پرداخت. سپس به طایقون حرکت نموده و از آنجا به سیروسیاحت در شهرها و روستاهای ولایات مرکزی از قبیل دلیجان، محلات، سلطان آباد، بروجرد، نهاوند، تویسرکان، فراهان، آشتیان، دستجرد، ساوه و زرند پرداخته و از طریق رباطکریم در روز دوشنبه ۲۱ محرم ۱۳۱۰ به قصر سلطنت آباد

ص: ۱۷۵

۱- روزنامه ایران راجع به درگذشت شکوه السلطنه مادر ولیعهد مطلب ذیل را اعلام نمود: مرحومه نواب علیه عالیه شکوه السلطنه والده معظمه حضرت و الا- ولیعهد دولت علیه، مهین بانوی حریم سلطنت و ملکه محتشمه دولت قوی شوکت که شرافت ذات و مکارم صفات و علو همت و سمو رتبت و اعمال حسنه و آثار خیریه آن عقیده جلیله، مستغنی از ذکر و توصیف است، چندگاه قبل گرفتار ناخوشی (انفلوانزا) و بعد از رفع آن عارضه مبتلا به تب لازم شده، صبح چهارشنبه چهاردهم شوال المکرم، تقریباً در سن پنجاه و هفت سالگی ارتحال به سرای جاودانی فرموده، مغمور بهار رحمت یزدانی شد و از طرف دولت روزافزون مراسم تعزیت و شرایط حرمت در حمل جنازه آن مرحومه مبروره چنان که درخور بود به عمل آمده، در مسجد اعظم سلطانی، مجلس فاتحه و ختم منعقد داشتند و جنازه آن مرحومه را عجالتاً به طور امانت در مسجد مرحومه مهد علیا گذاشتند. روزنامه ایران، نمره ۷۷۳، چهارشنبه ۲۱ شوال ۱۳۰۹ بر گرفته از روزنامه ایران، همان، ج ۴، ص ۳۱۱۱.

۲- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، همان، ص ۸۱۱۱.

وارد شد.

در این بخش ابتدا گزارش این سفر از تهران تا قم درج شده است، سپس شرح خاطرات ناصر الدین شاه از زمان حرکت از تهران تا اقامت و خروج از قم آمده، پس از آن به ترتیب خاطرات اعتماد السلطنه و دکتر فوریه از این سفر نقل گردیده است و در انتها یادداشتی از صدر الاشراف در ارتباط با این سفر تقدیم مطالعه کنندگان گرامی شده است.

## ۲- [گزارش سفر]:

۲- [گزارش سفر] (۱):

موكب فرخنده كوكب بندگان اعليحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلد الله تعالی ملكه و سلطانه، چنان که در نمره سابق انتشار یافت، صبح شنبه هفدهم شهر شوال قرین نصرت و اقبال از قصر سلطنتی عشرت آباد به عزم سفر میمنت اثر عراق و بیلاقات ملایر و تویسرکان و نهاوند و غیرها، از راه دار الایمان قم حرکت فرمودند.

منزل اول کهریزک ملكی امین الدوله (۲)، رئیس دار الشورای کبری بود و مسافت سه فرسنگ و نیم.

نواب والا نایب السلطنه (۳) امیر کبیر، وزیر جنگ و حکمران دار الخلافه و جمعی از شاهزادگان عظام و وزراء و رجال فخام (۴) دولت قوی شوکت، موكب خسروانی را تا این منزل مشایعت نمودند.

شاهزاده معتمد الدوله (۵) والی سابق فارس که از شیراز معاودت به دار الخلافه می نمودند نیز در این منزل شرف اندوز حضور مهر ظهور همایونی گردیدند.

ص: ۱۷۶

---

۱- ر. ک. روزنامه ایران، پنجم ماه ذیقعدہ الحرام ۱۳۰۹، نمره ۷۷۴ (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۶) نمره ۷۷۴، ص ۳۱۱۳.

۲- میرزا علی خان امین الدوله.

۳- کامران میرزا نایب السلطنه.

۴- فخام، فخامت: بزرگوار گشتن، گرامی شدن.

۵- فرهاد میرزا معتمد الدوله.







۳- خاطرات ناصر الدین شاه در هفتمین سفر قم (۱)

روز چهارشنبه چهاردهم شوال المکرم لوی ثیل سنه ۱۳۰۹:

امروز ان شاء الله به عزم سفر عراق از شهر دار الخلافه به عشرت آباد می رویم و سه شب در آنجا توقف نموده، بعد از آنجا عازم سفر عراق خواهیم شد. صبح از درب عمارت سلطنتی آمدیم بیرون، سوار شده یک سر رفتیم به صاحبقرانیه.

این ایام شمیرانات خیلی باصفا است، فصل گل اقاویا و گل زرد شمیران است، در شهر گل اقاویا مدتی است تمام شده، اواسط گل سرخ شهر و دوشان تپه و عشرت آباد و محوطه شهر است، گوجه هم در شهر درشت شده، خیار به بازار آمده، بادام هنوز مغز نبسته است.

خلاصه ناهار در صاحبقرانیه خورده و عصر از آنجا سوار شده آمدیم به سلطنت آباد، قدری در باغ گردش کرده، بیرون آمدیم و سوار شده آمدیم به عشرت آباد.

روز پنجشنبه پانزدهم [شوال]:

امروز ناهار در عشرت آباد خورده عرایض و نوشتجات زیادی به حضور آورده بودند. همه را خوانده و جواب دادیم. بعد از ناهار سوار شده رفتیم به باغ شاه، خیلی باصفا بود. بعد رفتیم به باغ امیریه نایب السلطنه، و از آنجا بیرون آمده رفتیم به باغ اقبال الدوله. گل طاوس زیادی داشت و باصفا بود، تا غروب در این باغات گردش و تفرج کرده و غروب مراجعت به عشرت آباد نمودیم.

روز جمعه شانزدهم [شوال]:

ناهار در عشرت آباد خورده، بعد از ناهار چون علمای تهران بایستی به حضور بیایند، از عشرت آباد سوار شده آمدیم به شهر، عصر در قصر ابیض علما به حضور آمدند:

اول جناب صدر العلماء و جناب آقا سید عبد الله و بعضی دیگر و بعد جناب آقا میرزا

ص: ۱۷۹

حسن آشتیانی و جناب آقا سید علی اکبر تفرشی و جناب میرزا عبدالمجید گروسی و جناب شیخ محمد حسن شریعتمدار و غیره به حضور رسیده، قدری با ایشان صحبت داشتیم و مراجعت کردند. بعد عضد الملک و امین الدوله و پیشخدمتها به حضور آمده باز بعضی عرایض و نوشتجات به حضور آوردند. تا غروب در شهر مشغول به ملاحظه نوشتجات و فرمایشات بودیم. جناب امین السلطان هم نزدیک غروب به حضور آمد با امین السلطان نیز خیلی فرمایشات کردیم غروب مراجعت به عشرت آباد نمودیم.

### روز شنبه هفدهم [سوال]:

امروز ان شاء الله به سمت قم و عراق حرکت می کنیم. کسانی که از حرمخانه و غیره باید به سفر بیایند، صبح حرکت کرده بودند. رفتیم به حمام، از حمام بیرون آمده رفتیم به دیوانخانه، بلافاصله جناب امین السلطان به حضور آمد، عرایض و کارهای عمده داشت نشستیم، نوشتجات و احکام زیادی خوانده و صحه گذاشتیم. بعد جناب امین السلطان از پی انجام فرمایشاتی که شده بود، به شهر مراجعت نمود که عصر از آنجا به کهریزک (۱) بیاید. بعد نایب السلطنه و جناب امام جمعه به حضور آمدند، جناب امام جمعه دعای سفر به گوش ما خوانده و یک قرآن کوچک بغلی خطی خیلی اعلی هم که همراه آورده بود به ما هدیه داد. آمدیم دم در، دیدیم شاهزادگان و اجزاء و خدام درب خانه مرحومه شکوه السلطنه (۲) را که فرموده بودیم نایب السلطنه امروز به حضور بیاورد حاضر کرده است:

عضد الدوله، جهانسوز میرزا، حاجی بهاء الدوله، معز الدوله، حاجی محمد خان و ناظر و سایر اجزا درب خانه شکوه السلطنه همه به حضور رسیدند. جمعیت زیادی نیز از نوکر و غیره بودند. آمدیم سوار کالسکه شده از بیرون شهر رانندیم برای کهریزک. سوارهای کشیکخانه و سواره ابو اجمعی علاء الدوله و سایر سوار و نوکری که باید به سفر بیایند، کنار راه صف کشیده بودند. نایب السلطنه و سایر رجال هم از عقب کالسکه ما می آمدند.

از جلو تمام سوارها گذشته رانندیم، تا از سمت نجف آباد داخل راه حضرت عبد العظیم

ص: ۱۸۰

۱- اصل: کاریزک.

۲- چنان که اعتماد السلطنه نوشته است شکوه السلطنه همسر شاه و مادر ولیعهد مظفر الدین میرزا در این روز فوت نموده است.

شدیم. پنج ساعت به غروب مانده بود که وارد زاویه شریفه حضرت عبد العظیم علیه السلام شده زیارت کرده، بیرون آمده، رفتیم به باغ مرحومه مهد علیا نهار خوردیم.

ملک آرا، عمید الملک، مجد الملک، معیر الممالک، ملک التجار و جمعی دیگر هم در اینجا به حضور رسیدند. بعد از نهار سوار کالسکه شده رانیدیم.

حاصل زراعت اینجاها را که می گفتند زنگ زده است نگاه کرده دیدیم زیر گندمها زرد شده، اما الحمد لله بی عیب است.

راه شوسه (۱) را که تا قم ساخته و مشغولند که به سرحد عربستان منتهی کنند خیلی خوب ساخته اند.

همه جا رانده سه ساعت به غروب مانده، وارد کهریزک شدیم، کهریزک مال امین الدوله است، خودش چون ناخوش است نیامده بود. مشیر الدوله و معین الملک پسر امین الدوله و امین دربار حاضر بودند.

اعتماد السلطنه که در این سفر ملتزم رکاب است عصر در سراپرده حاضر بود، بعد از شام نایب السلطنه را خواسته بعضی فرمایشات در باب شهر و غیره به او کردیم و مرخص شد که فردا صبح به شهر مراجعت کند.

خواجه سرایانی که با حرمخانه به سفر می آیند از این قرارند:

حاجی سرور خان اعتماد الحرم، آغا محمد خان، آغا علی، مغرور خان، آغا رضا، حاجی بلال، آغا داود، حاجی ربیع، عزیز خان، بهرام خان، آغا مسرور، آغا سلیم، مرتضی خان، حاجی ابراهیم، آغا محراب، و غیره و غیره.

سواره و افواجی که در رکاب هستند:

فوج بهادران آذربایجانی ابواب جمعی شجاع السلطنه با خود شجاع السلطنه سردار، کشیکچی باشی با غلامهای کشیکخانه، صارم الملک با دویست نفر سوار ابواب جمعی خود، ساری اصلان و حسینقلی خان سرتیپ، برادرش با غلامهای زرین کمر، علاء الدوله با سوارهای مهدیه و منصور، میرزا محمد خان پیشخدمت با یکصد نفر سواره ایلات قزوین، فخر الملک با پنجاه نفر سواره قورت بیگلو ابواب جمعی خودش، نصف فوج

ص: ۱۸۱

---

۱- ر. ک. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوتات، آلبوم شماره ۲۴۹، دفتر کوچک چرمی با رویه ترمه تحت عنوان: امتیازنامه راه شوسه تهران تا قم ۱۳۰۱ قمری.

سواد کوهی، سواره قزاق توپخانه و غیره.

از عمله خلوت و پیشخدمتها اشخاصی که الحال در رکاب هستند:

عزیز السلطان، مجد الدوله، جلال الدوله، جلال الملک، اکبر خان نایب ناظر، حسن خان، حسین خان، عبد الحمید خان، معتضد السلطنه، ادیب الملک، احتساب الملک، غلام حسین خان جنرال، سید محمد خان، کریمخان، میرزا تقی خان، محمد حسین خان رئیس اصطبل توپخانه، اعتماد الحضره، مرتضی خان آبدارباشی، ناظم خلوت و غیره و غیره، دکتر فوریه و مسیو هیبت خان دندان ساز هم ملتزم رکابند. ملتزمین رکاب زیاد هستند که در اینجا اسم برده نمی شوند.

### روز یکشنبه هیجدهم [سوال]:

امروز باید به حسن آباد برویم. از سراپرده آمدم بیرون، جمعی از نوکر حاضر بودند.

جناب امین السلطان هنوز از شهر نیامده است. معتمد الدوله که حاکم فارس بود و معزول شده است، دیشب به حسن آباد رسیده و امروز صبح دم کالسکه با پسرش احتشام الملک به حضور رسیدند. عبد الحسین خان هم که لقب ناصر السلطنه و خلعت سرداری ترمه شمشه (۱) مرصعی (۲) به او مرحمت شده بود در اینجا حاضر بود. نایب السلطنه با حاجی بهاء الدوله مشیر خلوت و سایر بستگانش آمده، مرخص شدند که به شهر بروند.

عضد الملک و مشیر الدوله و جمعی دیگر هم بودند که مرخص شهر شدند. بعد سوار کالسکه شده راندم.

دیروز وقتی که نزدیک کهریزک رسیدیم، فخر الملک را دیدیم که سواره قورت بیگلو را منظمًا حاضر کرده بود، سوارهای خوبی به نظر آمدند و اسبهای فربه خوب داشتند.

برای هر طایفه و دسته ای از سوار، یک بیرق خوش رنگ قشنگی ساخته بود که اسم آن طایفه، روی پرده بیرق نوشته شده بود، مثل طایفه قضاقلو و خالولو و غیره. خیلی اختراع خوبی است.

خلاصه راندم تا به کنار رودخانه کرج رسیدیم، چمنی کنار رودخانه بود، در آنجا

ص: ۱۸۲

۱- شمشه: نقش و نگاری که با گلابتون بر جامه دوزند.

۲- مرصع: جواهر نشان.

آفتاب گردان زدند، باد شدیدی می وزید ناهار خورده، بعد از ساعتی سوار کالسکه شده رانندیم برای منزل. باد و باران هم به شدت می آمد، نزدیک منزل حاجی محمد حسن امین دار الضرب را دیدیم، دم کاروانسرائی که تازه ساخته است ایستاده بود. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل و سراپرده شدیم و اعتماد السلطنه به حضور آمده روزنامه خواند. نزدیک غروب جناب امین السلطان هم از شهر وارد شد. بعد رفتیم توی چمنی که پهلوی سراپرده بود. جناب امین السلطان و امین الملک و امین السلطنه را به حضور خواسته، تا نزدیک غروب با آنها صحبت و فرمایش کردیم. امین السلطان راپورت کارهای شهرش را می داد. بعد رفتیم اندرون، شب هم تا به صبح به شدت باد می آمد.

### روز دوشنبه نوزدهم

امروز باید به قلعه محمد علی خان برویم، و چهار فرسنگ راه است.

صبح سوار شده رانندیم، قدری که رفتیم رسیدیم به رودخانه شور، پلی که بر روی رودخانه است، همان پلی است که میرزا نظام مهندس الممالک ساخته بود. حالا کمپانی راه شوسه تعمیر کرده است، پیاده شده درست پل را ملاحظه کردیم. یک نفر فرنگی گماشته کمپانی هم در اینجا بود، که مباشر ساختن و تعمیر پل است.

بعد سوار شدیم رانندیم، راه را خیلی خوب ساخته اند، اطراف راه هم از گل و لاله و سبزه خیلی باصفا بود. رفتیم به طرف دست چپ راه، روی تپه ای آفتاب گردان زدند، به ناهار افتادیم، جناب امین السلطان هم با کالسکه از عقب ما آمد، سالار لشکر و امین الملک و نریمانخان قوام السلطنه وزیر مختار وینه هم همراه جناب امین السلطان بودند. چاله ای جلو راه بود، کالسکه امین السلطان گذشت، قوام السلطنه احتیاط کرده پیاده شده بود، نمی دانیم چطور شده که پایش دررفته بود، از آن وقت که نریمان خان از وینه آمده هنوز مراجعت نکرده است، حالا به اینجا آمده، که کارهایش را تمام کرده برود (از همین زمینی که نریمان خان خورده و پایش دررفت تا مراجعت ما از سفر عراق بستری شده افتاده بود و می لنگید).

خلاصه جناب امین السلطان به حضور ما آمد، قدری صحبت و فرمایشات کردیم.

بعد ناهار خورده، چند شیشه عکس انداختیم. بعد از ناهار سوار شده رانندیم. اطراف راه از گل و لاله در حقیقت لاله زاری بود، خیلی صفا داشت، کالسکه را فرمودیم بردند توی گلها و لاله ها، و تفرج کنان می رفتیم، نیم فرسنگ به قلعه محمد علی خان مانده به عزیزآباد ده عزیز الله خان صارم الملک شاهسون رسیدیم. خود او با حاجی لطف الله خان برادرش و حاجی هدایت الله خان ایل بیگی با دویست نفر سواره اینانلو در آنجا صف کشیده بودند. قریب به عزیزآباد، صدیق السلطنه زیندارباشی را دیدیم، که امروز یک سره از تهران آمده بود. عزیزآباد به قدر نیم فرسنگ آب دارد و آبش لب شور است، صارم الملک آنجا را خوب آباد کرده، باغی دارد، درخت بادام داشت، فرستادیم آوردند، هنوز بادامش مغز نبسته است، حاصل زراعت اینجاها هم خیلی خوب بود هیچ زرد نشده آثار زنگی نداشت.

آمدیم تا رسیدیم به قلعه محمد علی خان. قلعه محمد علی خان هم مال همین شاهسونهای اینانلو است. خلاصه وارد سراپرده شده، فوراً نشستیم به خواندن نوشتجات. در این بین یک دفعه هوا بنای رعدوبرق گذاشته، باد سختی برخاست و باران و تگرگ شدیدی بارید. همان وقت که ناهار می خوردیم از دور ابر سیاهی از افق بالا آمده بود و صدای رعد می شنیدیم. اما حالا طوفان خیلی سخت شده و باران شدید بارید. ولی طولی نکشید. یک ساعت به غروب مانده هوا باز شد و خیلی خوش بلکه سرد شد و شب هم خیلی سرد بود. ضیاء لشکر که چندی بود به زیارت مشهد مقدس رفته بود، خبر رسید که در آنجا فوت شده است.

### روز سه شنبه بیستم [شوال]:

امروز باید به علی آباد برویم.

صبح برخاسته از سراپرده آمدیم بیرون، سوار کالسکه شده قدری که رانندیم دیدیم از باران دیروز هوا طراوتی پیدا کرده، گل و لاله زیاد و از آن گلهای زردی که در دوشان تپه

می روید، صفحه صحرا را فرو گرفته است، اسب خواسته سوار شده رفتیم بالای کوهها و همین طور از تیغه کوهها می رانندیم. دریای کویر هم با کمال صفا پیدا بود. همه جا از تیغه کوه سواره آمدیم، تا بالای کوهی که در مدنظر و مشرف به دریا بود، دیدیم کالسکه ما هم توی جاوه زیر همین کوه ایستاده است. سوار کالسکه شده قدری که رفتیم دیدیم همانجا منزل است. دوباره سوار اسب شده برگشته رفتیم روی همان تپه، که مشرف به دریا بود. آفتاب گردان زدند، ناهار خوردیم. بعد از ناهار سوار شده رفتیم روی تپه دیگر، که دریا را بهتر تماشا کنیم. چه از اینجا تمام دریا پیدا نبود، بعد آمدیم منزل، سراپرده ما را زیر باغ و مهمانخانه زده بودند. نشسته، کاغذ و نوشتجات زیادی خواندیم. نزدیک غروب رفتیم روی تپه که مشرف به منزل بود، پیاده قدری گردش کردیم، بعد به سراپرده آمده، شام خورده خوابیدیم.

### روز چهارشنبه بیست و یکم [شوال]:

صبح از سراپرده بیرون آمده سوار شده رانندیم برای کنار دریا، عزیز السلطان هم در رکاب بود. از همان راهی که از پهلوی قلعه خرابه می رود رفتیم، از قنات این قلعه هم آب زیادی به قدر یک سنگ و نیم جاری بود و در حوالی آن قدری زراعت کرده بودند، ولی چون زمین زیادی ندارد و بقیه آب هرز است و تا نزدیک دریا رفته به زمین فرو می رود، نی زیادی هم در اطراف قنات روئیده است.

از دره که گذشتیم کالسکه ما را آوردند سوار کالسکه شده رانندیم. عزیز السلطان و میرزا محمد خان و سایر پیشخدمتها هم در رکاب بودند.

هوای اینجاها حالا که اول جوز است، خیلی گرم است. اگر باران دیروز نیامده بود، بر اهل اردو خیلی بد می گذشت. امروز هم بادی می آید و هوا بد نیست.

ایل شاهسون اینانلو هنوز اغلبی به ییلاق نرفته و در این اطراف هستند.

رسیدیم به کنار دریا، هیچ تصور نمی کردیم، حالا در اینجا مرغ پاخان (۱) به هم برسد، پاخان زیادی دیدیم اطراف دریا در حرکت و پرواز بودند، چون مستعد شکار نبودیم

ص: ۱۸۵

---

۱- پاخان مرغی است خیلی بزرگ، گردن و پایش هم خیلی دراز است. رنگش سفید و روی بالها و زیر بالهایش قرمز است. وقتی ایستاده است به قدر یک آدم است. خیلی مرغ باهوشی است. نمی توان به او نزدیک شده و صید نمود. کنار این دریاچه زیاد است در تابستانها ییلاق می رود، (یادداشت ناصر الدین شاه در حاشیه همین خاطرات).



چند تیر سرسری انداختیم نخورد.

کنار دریا چون بوی آب می آمد، نمی شد ناهار بخوریم، فرمودیم به قدر دویست قدم دورتر از دریا آفتاب گردان زدند. به ناهار افتادیم. از این مرغهای کوچک که آب چلیک می گویند، روی دریا زیاد بود. عزیز السلطان چند تیر انداخته چند تا از این مرغ زد، ما هم دو تا صید کردیم. گوشت خوبی نداشت بوی آب دریا می داد، پیش از ناهار و بعد از ناهار کاغذ زیادی که نایب السلطنه از تهران فرستاده بود، ملاحظه کرده و جواب نوشتیم.

فرستادیم پیش جناب امین السلطان که به تهران بفرستد. بعد در چادر قدری استراحت کردیم. از قراری که عرض کردند، وقت استراحت ما پاخان زیاد تا نزدیکی آنجا آمده، ولی کسی صید نکرده بود.

چای و عصرانه خورده باز رفتیم به کنار دریا، یک دسته پاخان زیادی آمدند طرف دست چپ نشستند. میرزا محمد خان و شاپور میرزا را فرستادیم که بروند سر بزنند، رفتند بد سر زدند، پاخانها از روبرویشان بیرون آمده رفتند، باز نشد تفنگ بیندازیم.

بعد سوار کالسکه شده رانندیم برای منزل. نزدیک به کوشک خرابه، باز سوار اسب شدیم. مرتضی خان اعتماد الحضره که گوسفندهای سپرده به خودش را به همدان فرستاده بود و حالا می آمدند که به مراتع بیلاق لابر بروند آورد، نشان داد. گوسفندها همه چاق بود [ند] و بره های فربه زیاد داشت. بعد آمدیم به مهمانخانه، عجب جای باصفای خوبی است، جلو مهمانخانه یک سنگ طولانی بزرگی است، که تراشیده برای آب دادن چهارپایان نصب کرده اند. تمام چاروادارها و مهترهای مردم به آنجا آمده ازدحامی کرده بودند، که مالها را آب بدهند، تماشائی داشت.

بعد آمدیم توی باغ، باغ بزرگی است، درخت انار زیادی دارد، که تازه گل کرده بود.

جناب امین السلطان هم به حضور آمد، مجد الدوله و اکبر خان نایب ناظر، عصر که ما به منزل می آمدیم رفتند به صحرا، برای شکار آهو، چیزی پیدا نکرده برگشته بودند. یک بزوجه (۱) بزرگی بهادر نوکر اکبر خان گرفته بود، خیلی چیز غریبی بود یک تیهوی بزرگ را درست می بلعید.

ص: ۱۸۶

امروز باید به منظریه برویم.

صبح که از خواب برخاستم هوا گرم و گرد و خاک و طوفان غریبی بود. سوار شده رانندیم. عزیز السلطان هم در رکاب ما بود. مهندس و مامورین کمپانی و عملجاتی که مشغول ساختن راه شوسه هستند تک تک در این راه دیده می شدند که مشغول کار بودند. رسیدیم به کوشک نصرت. جای خوب باصفائی است و منظر خوشی دارد، از ابنیه ای که جناب امین السلطان در آنجا ساخته دریاچه بزرگی است که آب زیادی داشت، چهار صد قدم پایین تر از کوشک نصرت باز جناب امین السلطان قلعه و باغی احداث کرده است که آب کوشک نصرت به آنجا رفته مشروب می شود، آبادی خوبی است، چند خانوار رعیت هم در آنجا نشانده است. چون صبح بود نمی شد در اینجا ناهار خورد.

گردشی کرده سوار شده رانندیم. هوا خیلی گرم بود و اگر گاهی ابر نمی شد خیلی بر مردم بد می گذشت. راه زیادی که رانندیم از وسط جاده قدری خارج شده، دست راست راه به ناهار افتادیم. بعد از ناهار سوار شده قدری که رفتیم، به باقرآباد رسیدیم. آنجا آب شیرین کمی داشت و مردم اردو از سرباز و غیره هجومی در سر آن چشمه کرده بودند.

از باقرآباد گذشته رسیدیم به منظریه که منزل است. منظریه هم آب کمی دارد که مردم باید از چاه آب کشیده بخورند. گاهی هوا ابر می شد، کمی هم باران بارید. قدری استراحت کرده برخاستیم. احمد خان پیشخدمت امروز دیده شد، که از شهر تهران آمده است. محمد علی خان پسر حاجی خازن الملک و علی رضا خان صمصام الدوله هم که از تهران آمده اند امروز به حضور رسیدند.

دیشب در علی آباد بعد از شام خواستیم راه برویم، کفش آوردند پوشیم، هنوز پا در آن نکرده بودیم، اتفاقاً کفش را تکان دادند مار قرمزی از توی کفش افتاد، خیلی خدا رحم کرد.

امشب هم در منظریه شام می خوردیم، یک دفعه صدا بلند شد که های مار، های مار، نگاه کرده دیدیم، یک ماری به طول دو وجب نزدیک ما پهلوی آغا محمد خان خواجه

حلقه زده ما را نگاه می کند، حاجی علی اکبر خواجه امینه اقدس آمد با چوب مار را کشت.

### روز جمعه بیست و سیم [سوال]:

امروز باید به قم برویم و پنج فرسنگ هم راه است.

صبح برخاسته آمدیم بیرون، ساعد الدوله را دیدیم که از تهران آمده بود و عرض می کرد امشب را اینجا هستیم و فردا به قم می آیم. ناظم خلوت هم که دیشب از علی آباد آمده بود یک سر به قم رفته است، حقیقتا کار غریبی کرده.

خلاصه با جناب امین السلطان قدری فرمایش و صحبت کرده، بعد به کالسکه نشسته رانیدیم. از رودخانه ساوه گذشتیم، آب زیادی داشت، پل همان پل قدیمی است. تعمیر کرده اند، اما راه اینجا را که قدیما باتلاق و گل بود، عمله کمپانی شن ریخته خیلی خوب ساخته اند.

آمدیم تا به تپه رسیدیم، از زیر آن تپه قدری به طرف دست راست صحرا رانده از کویر گذشتیم. در زمین خوبی آفتاب گردان زدند. ناهار خوردیم، بعد از ناهار سوار شده رانیدیم، نزدیک به شهر قم که رسیدیم، جمعیت زیادی از شهر به استقبال آمده بودند.

خانه های زیادی دیدیم، که تازه در خارج شهر بنا کرده اند، معلوم شد در این دو سه ساله که در بعضی از محلات شهر قم آب زایش کرده است، یعنی چندیست که در خانه ها و آب انبارها آب از زمین بیرون می آید و خرابی می کند مردم سکنه لابد بیرون آمده در محوطه شهر خانه ساخته اند. سواره های زیادی هم از ملتزمین رکاب و غیره نزدیک شهر صف کشیده بودند. صد نفر سوارهای ایلات قزوین ابو اجمعی میرزا محمد خان هم که تازه آمده بودند با میرزا آقای تفنگدار جزو صفوف سواره دیده شدند. همه سوارهای آراسته و با اسبهای خوب بودند. سوارهای بختیاری هم که بعضی در رکاب و بعضی تازه آمده بودند که ابواب جمع حاجی علی قلی خان برادر صمصام السلطنه هستند همه جوانهای خوب با اسبهای ممتاز بودند. سواره قزاق هم با موزیک در جلو ما می رفتند.

جناب امین السلطان هم با سایر ملتزمین سواره از عقب کالسکه ما می آمدند. گرد و خاک غریبی برخاسته بود، همه جا آمده از در صحن جدید امین السلطان پیاده شده و داخل شدیم صحن را خیلی خوب ساخته اند. از آئینه کاری و حجاری و سنگهای مرمر عظیم کمال امتیاز را دارد، حوض آبی هم در وسط صحن ساخته اند، که آب جاری داشت، متولی باشی خودش به عتبات عالیات رفته، برادرش که نایب التولیه است با خدام آستانه و علمای قم جنابان آقا حسین و امام جمعه و آقا عبد الله در صحن حاضر بودند. رفتیم به حرم مطهر زیارت کردیم و توی حرم هوای خنک خوبی داشت. بعد از زیارت آمدیم به صحن کهنه و رفتیم به سر مقبره مرحومه مهد علیا والده شاه و شاه مرحوم و خاقان مغفور. بعد رفتیم به اندرون عمارت قدیم و از آنجا بیرون آمده رفتیم به سراپرده.

سراپرده های ما را توی باغ متولی باشی کنار رودخانه زده اند، باغ مشجر باصفائی است.

قدری استراحت کردیم.

محمد حسن خان حاکم کاشان با پسرش علی اکبر خان که از کاشان آمده اند به حضور رسیدند.

#### روز شنبه بیست و چهارم [شوال]:

امروز در قم توقف کردیم هوای قم هم خیلی گرم است، امین السلطنه نوشتجات زیادی و بروات و کتابچه های دستور العمل هذه السنه ولایات را امروز به حضور آورد.

کتابچه ها را تمام خودمان خوانده صحه گذاشتیم، بعد از نهار هم امین الملک باز بروات و کتابچه دستور العمل به حضور آورد مدتی مشغول ملاحظه اینها بودیم. بعد قدری استراحت کرده، دو ساعت به غروب مانده به زیارت رفتیم.

#### روز یکشنبه بیست و پنجم [شوال]:

امروز چون بعضی از علمای قم باید به حضور بیایند و هوای سراپرده خیلی گرم است، قرار دادیم به خانه فخر الملوک که البته هوایش از چادر بهتر است برویم. صبح

برخاسته آمدیم بیرون، سوار کالسکه شده آمدیم، از در عمارت دیوانی رفتیم به منزل امینه اقدس و از آنجا رفتیم به حرم. زیارت کرده از صحن جناب امین السلطان آمدیم بیرون. مقابل در صحن هم خانه امین السلطان است که تازه بنا کرده، بیرونی بسیار خوبی دارد. اندرونی را هم تازه مشغول ساختن هستند. معمار قمی معمر معممی که همین صحن جدید و سایر ابنیه امین السلطان مرحوم و این امین السلطان در قم به معماری او ساخته شده معمار همین خانه است و خیلی خوب و محکم بنا کرده است. قنات تازه ای هم خود جناب امین السلطان بیرون آورده است که آبش توی صحن می آید و از آنجا به حوض همین خانه آمده، می گذرد. قنات معتبری است و آب خوبی دارد. حمام خوبی هم جناب امین السلطان در همین خانه ساخته است که سر حمام از توی هشتی (۱) خانه پیدا بود و حمام عالی بزرگ خوبی است، حوض و فواره و سنگهای مرمر بزرگ داشت.

از آنجا رفتیم به خانه فخر الملوک و رفتیم به اندرون. قدری نشسته آمدیم بیرون.

بیرونی همان عمارت مرحوم اعتضاد الدوله است. شاهزاده های ساکن قم و رؤسای ایلات قم هم در اینجا صف کشیده ایستاده بودند. جناب امین السلطان و پیشخدمتهای ما هم حاضر بودند. از کار گزاران حکومتی و معارف قم هم جمعی حضور داشتند. قدری در اطاقهای عمارت گردش کرده بعد رفتیم به حوضخانه، که سه چهار رو داشت و هوایش خنک تر از سایر جاها بود. عباس میرزا حاکم قم پسر اعتضاد الدوله مرحوم را هم لقب اعتضاد الدوله دادیم.

خلاصه ناهار خوردیم. بعد از ناهار علما به حضور آمدند، اول جناب امام جمعه و منتسبین او به حضور آمدند، قدری صحبت کردیم. بعد جنابان آقا حسین و آقا عبد الله به حضور آمدند، با ایشان صحبت داشتیم. بعد از آن که آنها هم رفتند، قدری استراحت کردیم.

بعد که برخاستیم بلافاصله جناب امین السلطان با احکام سالار لشکر فرمانفرمای کرمان که باید به کرمان برود و نوشتجات زیاد دیگر به حضور آمد. احکام را صحن گذاشته، نوشتجات را هم با این که چشم ما قدری درد می کرد به هرطور بود ملاحظه

ص: ۱۹۰

کردیم. بعد نماز خوانده رفتیم به حرم زیارت کرده، باز از همان عمارت دیوانی که منزل امینه قدس است رفتیم بیرون. سوار کالسکه شده رانندیم برای اردو. دم سراپرده که رسیدیم جناب امین السلطان را دیدیم که نریمان خان قوام السلطنه را به حضور آورده از همان زمینی که خورده و پایش دررفته بود ورم زیادی کرده و پا را تخته بندی نموده بودند، زیر بغلش را داشتند، صدمه سختی خورده است، عرایض و مطالبی که داشت انجام داده، بعد نریمان خان مرخص شد که به تهران مراجعت کند و از آنجا به وینه محل اقامت خود خواهد رفت.

### روز دوشنبه بیست و ششم [شوال]:

امروز باید از قم به طایقون برویم که در چهل و دو سال قبل از این هم که از قم به نزار آمدیم و میرزا تقی خان امیر نظام هم که صدراعظم دولت بود در رکاب ما بود، به همین طایقون آمده بودیم. (۱) صبح برخاسته بیرون آمدیم. جناب امین السلطان دم کالسکه ایستاده بود، جمعیت زیادی هم از هر قبیل عقب سر او بود. امین الملک بود، که دو شب بعد از ما به تهران مراجعت می کند. سقاباشی هم با امین الملک به تهران می رود. سالار لشکر فرمانفرما هم که باید به کرمان برود و ساعد الدوله که از منظریه آمده بود و مهدی خان آجودان مخصوص که دیشب وارد شده همه اینها حاضر بودند.

نایب التولیه برادر متولی باشی هم که سر عصای مرصع به او مرحمت شده بود، با جمعی دیگر از خدام و معارف قم که مخلع شده بودند و محمد میرزای رئیس تلگراف قم، پسر حسین شاه میرزا که نیز خلعت پوشیده بود همه ایستاده بودند. مختصر فرمایشی با آنها کرده سوار شده رانندیم. میرشکار هم که تازه آمده است امروز به حضور رسید.

محمد حسین میرزای میرآخور هم در منزل علی آباد به اردو ملحق شد. خلاصه رانده افتادیم به راهی که علی خان پسر ملک الشعرا ساخته است و از چند پل کوچک گذشتیم.

در اینجا نه‌های زیادی از همین رودخانه قم سوا کرده به بلوکات می برند که هر نه‌ری ده پانزده سنگ آب داشت و اینجا را که انهار زیاد دارد آسیا شاه می گویند. اول اینجا را منزل

ص: ۱۹۱

---

۱- در اینجا ناصر الدین شاه به دومین سفر قم که در سال ۱۲۶۷ ه. ق و به همراهی امیر کبیر و در بازگشت از اصفهان انجام پذیرفت اشاره می نماید.

قرار داده بودند. بعد موقوف داشتند. از اینجا سلسله کوههای برفی از دست چپ پیداست که گویا کوههای ییلاقات قم از قبیل جاسب و کرمچگان است. کوه البرز هم تا دامنه کوه دربند شمیران از دور نمایان بود. اما از بس دور است یک سایه به نظر می آمد و برفهای کوه هم زرد می نمود.

قدری که رفتیم صحرای صاف و خوبست فرمودیم کالسکه را از طرف دست راست راه ببرند. بعد سوار اسب شدیم زمینهای اینجا زیرش پوک است دست اسب فرو می رود و اگر شخص ملتفت نباشد اسب بدواند یک دفعه زمین می خورد از جاده منحرف شده قدری رفتیم به خیال این که رودخانه نزدیک است. رودخانه را ندیده مایوس شده برگشتیم. احمد خان را فرستادیم برود معلوم کند رودخانه کجا است رفت و برگشت عرض کرد رودخانه در همین نزدیکی است، رانندیم رسیدیم به رودخانه. اما در اینجا رودخانه طوری است که تا شخص به کنار آب نرسد معلوم نمی شود که اینجا رودخانه است. به جهت این که آب خیلی گود افتاده که مطلقاً پیدا نیست اطراف رودخانه سنگهای بریده و کمر است که نمی توان نزدیک آب رفت، مگر این که آدم پله ای پیدا کند.

رفتیم قدری بالا-تر رو به مغرب که شاید جائی پیدا کنیم وسعتی داشته باشد، که نزدیک آب آفتاب گردان بزنند، ناهار بخوریم. در این بین دو باقر را دیدیم نشسته اند تا پرواز کردند یکی را روی هوا زدیم. قدری دیگر که آمدیم یک مرغ سفیدی دیدیم نشسته است، پیاده شده رفتیم مارق (۱)، مرغ پرواز کرد، تیر اول انداختیم نخورد، و با تیر دوم زدیم افتاد، نوعی از مرغ ماهی خوار بود، یک ماهی هم از منقارش افتاد، پایش پرده داشت، منقار و پایش زرد بود، خیلی مرغ غریبی است، همان جا که مرغ را زدیم آفتاب گردان زدند و به ناهار افتادیم. این مرغ سفید را که زنده بود رها کردیم رفت آن طرف آب. در این بین دلججه (۲) را دیدیم که اینجا لانه داشت و می خواست این مرغ را از نزدیک لانه اش دور کند. متصل از هوا می آمد و با چنگ خودش را به این مرغ سفید می زد. این مرغ هم با منقارش با دلججه زدو خورد و دفاع می کرد. خیلی تماشا داشت.

مدتی جنگ دلججه و مرغ ماهی خوار طول کشید و تماشای آن ما را مشغول داشت. بعد

ص: ۱۹۲

۱- مارق: ۱- از بیم بیرون رونده (فرهنگ آندراج) ۲- مارق دادن (به ضم راء) نگاه کردن توله به طرفی که بوی شکار می آید. و متوجه کردن شکارچی به سمت شکار (وقایع الزمان یا خاطرات شکارهای دوستعلی خان معیر الممالک ص ۱۰۷). ۳- به مارق رفتن در اصطلاح ناصر الدین شاه به تیررس آمدن شکار، اعم از این که شکارچی به شکار نزدیک شود یا شکارچی در سنگ و کومه باشد و شکار نزدیک به او شود. (دکتر منوچهر ستوده، همان، ص ۹۹ به نقل از مهندس میر شمس الدین مهنا). ۴- به نظر نگارنده منظور ناصر الدین شاه از مارق رفتن، کمین کردن در انتظار شکار است.

۲- دلججه: پرنده ایست حرام گوشت به اندازه قرقی که از پرندگان شکاری است که قورباغه، موش و مارمولک و امثال آنها را شکار می کند.

ناهار خوردیم میرزا ابو تراب خان هم که از تهران آمده است، امروز دیده شد.

بعد از نهار سوار کالسکه شده رو به جنوب رانیدیم. بعد دیدیم راه سربالا رو به تپه می رود و مشکل است کالسکه بتواند به راحت برود، پیاده شده سوار اسب شدیم. روی تپه که رسیدیم دیدیم آن طرف سرازیری است، که ابدا کالسکه نمی رود، گفتیم کالسکه را برگردانده ببرند به جاده و خودمان با اسب به رودخانه زدیم. گذار (۱) بود، چون باتلاق هم نیست اسب به خوبی می گذرد، از آب گذشته قدری که رفتیم دیدیم اردو هم از نزدیکی پیداست، به طرف اردو رانده دیدیم اردو را آن طرف رودخانه زده اند باز باید به آب بزیم. جمعی رعیت هم حالا آن طرف آب ایستاده و می گویند، گذار آن طرف است.

ما گوشی به حرف آنها نداده به آب زدیم، اول عمقی داشت، بعد عمقش کم شد و به سهولت گذشتیم، رعایا تعجب کردند که ما چطور به آب زدیم، آنجا که از آب گذشتیم، جلو چادر اعتماد الحرم بود، بعد به یک نهر دیگر هم برخوردیم که اعتماد الحرم دست ما را گرفت و از نهر گذشتیم. سراپرده ما را کنار رودخانه زده اند، اما رودخانه هیچ پیدا نیست، در این نزدیکی دو ده هم پیدا بود، یکی را گفتند خدیجه خاتون و دیگری گویا خلیج آباد باشد، از قم به طایقون چهار فرسنگ راه است. وقتی که از نهار گاه ما سوار شدیم. جناب امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و بعضی دیگر که عقب مانده بودند، عقب سر ما را گرفته آمده بودند و چند جا به آب زده، نزدیک منزل هم که باز به آب زده بودند، مجد الدوله جلوتر از همه به آب زده یک دفعه اسبش در آب فرورفته، نزدیک بوده است یک باره غرق شود. چند دفعه زیر آب رفته و از پشت اسب هم جدا شده بود، تا کلاهش به آب فرورفته، آخر به زحمتی از آب بیرون آمده بود، عصری خودش آمد منزل تفصیل را عرض کرد، خیلی خدا رحم کرده بود. کنار این رودخانه سنگهای غریب دارد. شکسته و ریخته گاهی منافذ و سوراخها در آنها پیدا می شود، مثل مغاره و دالان گرد و خاک هم هیچ نیست، زمین یا سنگ است یا ماسه، خیلی باصفا است.

عصر تا نزدیک به غروب کنار رودخانه گردش می کردیم، بعد به سراپرده رفته شام

ص: ۱۹۳

۱- گذار: گذرگاه میان کویر، باتلاق، رودخانه.



خوردیم. بعد از شام جناب امین السلطان را خواسته به قدر یک ساعت با او فرمایشات لازمه کردیم، هوای اینجا بسیار خوش است.

امروز پیش از ناهار یک خرگوشی درآمد، فرمودیم کاش این خرگوش را می زدند و نحوستش را می بردند، پیشخدمتها اسب انداختند، حسن خان پیشخدمت خرگوش را زد و خوب شد که نحوست خرگوش را برد.

### روز سه شنبه بیست و هفتم [سوال]:

امروز باید نزار برویم صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندم جلگه خوبی بود، بوته زیاد داشت شبیه به صحرای دوشان تپه بود .....

ص: ۱۹۴



#### ۴- خاطرات اعتماد السلطنه از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم

چهارشنبه ۱۴ [شوال ۱۳۰۹]: امروز شاه از شهر به قصد سفر عراق به عشرت آباد نقل مکان فرمودند. اول طلوع آفتاب شکوه السلطنه به رحمت خدا رفت، مرحوم شد. از قراری که شنیدم هرچند تاج الدوله التماس کرده بودند به شاه که امروز از شهر بیرون نروید هم قمر در عقرب است و هم خوش آیند نیست از یک در جنازه ببرند از یک در شما به سفر بروید، قبول فرمودند. از در اصطبل بیرون رفته بودند. جنازه شکوه السلطنه را هم به مدرسه مادر شاه گذاشتند. من هم چادرهای خود را به عشرت آباد فرستادم. اما خودم روز هفدهم از شهر می روم. امشب صدای موزیک شنیدم. حیرت کردم که یعنی چه؟ شب اول فوت مادر ولیعهد، در حقیقت اول زن ایران، این چه صداست. معلوم شد امشب امین السلطان و امین الدوله و بعضی از رجال دولت، خانه ناصر الملک (۱) که نزدیک خانه من است مهمان بودند. این ساز و سرور از آنجا است و به هیچ وجه ملتفت این بی احترامی نشدند. همه چیز ایران تمام شد. نه احترام هست نه احتیاط!

پنجشنبه ۱۵ [شوال]- صبح عشرت آباد رفتم. نایب السلطنه و بعضی از وزرا و شاهزاده ها بودند. شاه مرا احضار فرمودند که با فوریه (۲) اندرون بروم. منزل عایشه خانم که چشمش درد می کند رفتم و مراجعت نموده سر ناهار خدمت شاه رسیدم. بعد شهر آمدم. عصر امیریه نایب السلطنه رفتم. در حضور همایون خانه و زندگی خودم را به نایب السلطنه سپردم. شاه هم مبالغه و تأکید فرمودند.

جمعه ۱۶ [شوال]- امروز خداحافظی درب خانه مادر نایب السلطنه (۳) رفتم.

نایب السلطنه قریب بیست دقیقه با من خلوت فرموده بعضی فرمایشات فرمودند. امروز شاه شهر آمدند. مغرب تشریف بردند. شب در سفارت انگلیس مهمان هستم.

شنبه ۱۷ [شوال]- صبح به امید خدا از شهر حرکت نموده به سفر عراق می روم.

ص: ۱۹۶

۱- ابو القاسم خان ناصر الملک که تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد انگلستان گذراند.

۲- دکتر فوریه طبیب مخصوص ناصر الدین شاه که فرانسوی بود و خاطرات وی از این سفر در مجموعه حاضر درج شده است.

۳- نام مادر نایب السلطنه منیر السلطنه بوده است. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۳، ص ۲۹۳.

در حضرت عبد العظیم زیارت کاملی نموده در باغ معز الملک که مابین حضرت عبد العظیم و کهریزک است و مسمی به خیرآباد به ناهار افتادیم. بعد از ورود به منزل روئی شسته به حضور همایون رفتیم. مشیر الدوله (۱) و پسر امین الدوله میرزا هاشم خان را دیدم که از سراپرده بیرون می آیند. معلوم شد که امین الدوله ناخوش است و نیامده.

نایب السلطنه هم سراپرده مختصری در گوشه ای زده و پدر والا- گهر خود را تا این منزل مشایعت نموده. جمعیت زیادی از شهر آمده. عبد الحسین خان فخر الملک سابق لقب ناصر السلطنه گرفته. تیول خیلی معتبری از بلوکات شیراز با سرداری شمسه مرصع خلعت گرفت. این عبد الحسین خان بقدری در این مدت دو سه سال فرنگ به شاه خیانت کرده که اگر یک وقتی به دست می آید باید او را قطعه قطعه می کردند. چون از .... (۲) همراه آورده و گویا پسند خاطر وزیر اعظم شده تمام تقصیرات او عفو شد، به علاوه این، امتیازات، و این است وضع دولت ما که به عوض این که خادم را نعمت و خائن را زحمت بد دهند. محض .... (۳) برای وزیر اعظم آن تقصیرات همه می گذرد. خلاصه شاه را زیارت نمودم. اظهار مرحمت فرموده منزل آمدم. منوچهر میرزا این سفر همراه است و سلطان ابراهیم میرزا تا قم می آید. عماد الدوله (۴) امشب این منزل تشریف دارند. شام را با ایشان صرف نمودم. معتمد الدوله والی فارس که معزول شده در این منزل به حضور همایون مشرف شد.

یکشنبه ۱۸ [شوال]- صبح از کهریزک حرکت نموده به سمت حسن آباد آمدم.

در نیمه راه به ناهار افتادیم. خیلی منتظر شاه شدیم. بعد بگمز آمد، گفت شاه در منزل ناهار خوردند. ما هم بعد از ناهار سوار شدیم منزل آمدم. با این که نزدیک شهر هستیم قحطی در اردو به درجه ایست که برای احدی نان پیدا نمی شود و جهت این است، در سفرهای سابق سالها است که نان از عمل شاطر باشی مجزا شده جزو سقاخانه و آبدارخانه شده بود. این سفر بشیر الملک (۵) به امین السلطان پیشکش داده نان را ضمیمه کار خود کرده. با این که صد و هفتاد خروار گندم از انبار داده شده و میرزا عیسی وزیر تهران برای هر تنوری سیصد تومان نقد داده پولها را خورده و گندم ها را فروخته اند. ابا

ص: ۱۹۷

---

۱- منظور از مشیر الدوله، حاج شیخ محسن خان معین الملک است که در ۲ رجب ۱۳۰۹ ملقب به مشیر الدوله گردید چنانچه مهدی بامداد می نویسد، در سال ۱۳۰۹ قمری پس از فوت یحیی خان مشیر الدوله لقب و مشاغل وی به معین الملک واگذار شد. ر. ک. مهدی، بامداد، همان، ج ۳، ص ۲۱۰.

۲- یک کلمه حذف شد.

۳- دو کلمه حذف شد.

۴- امامقلی میرزا عماد الدوله.

۵- بشیر الملک شاطر باشی.

در این خیال نیستند که به اهل اردو چه می گذرد. عصر به حضور همایون رفتم. سراپرده به بدترین جاها زدند. امین السلطان شهر مانده بود. امروز عصر وارد اردو شدند.

نریمان خان و امین الملک (۱) و نصرت الدوله و غیره همراه ایشان به اردو آمدند.

دوشنبه ۱۹ [شوال]- امروز از منزل حرکت کرده قدری جلوتر آمدم. ناهارگاه منتظر موبک همایون شدم. تشریف آوردند. سر ناهار بودم. بعد منزل آمدم که قلعه محمد علی خان است. وارد شدم باد و طوفان غریبی بود. دو مرتبه در عشرت آباد شاه به من فرمودند با دکتر فوریه به جهت معالجه چشم عایشه خانم اندرون بروم. هر قدر حکیم الممالک و سایرین از رفتن حرم خانه خوشحالتند من، نفرت دارم. امروز دو نفر فراش به احضار من آمد. من باد و طوفان را بهانه کردم قدری تأمل کردم. بعد ناچار برای رفع تکلیف به منزل عزیز خان خواجه رفتم. خوشبختانه دیر رفتن من سبب شد که میرزا نظام مهندس الممالک مترجم مخصوص امین السلطان همراه فوریه به حرم خانه رفته بود و این کمال تناسب را داشت. چون که عزیز خان از خواص امین السلطان، لابد خانمش هم به طرف امین السلطان است. میرزا نظام هم مترجم امین السلطان است و به او این کار چسبیده تر است از من. از آنجا منزل آغا علی خواجه انیس الدوله رفتم. اظهار بندگی نمودم. در میان حرم های شاه کسی که به من اظهار لطفی دارد و به اهل خانه من دوست است انیس الدوله است و چون این زن را پاک دامن و شاه شناس و دوست شاه می دانم ارادت می ورزم. از منزل آقا علی خواجه منزل امین السلطان رفتم. بعد منزل آمدم.

سه شنبه ۲۰ [شوال]- صبح بعد از رفتن و راه انداختن باروبنه به طرف علی آباد حرکت کردیم. سر ناهار شاه بودم. بعد ناهار را مهمانخانه صرف نمودم. ناظر خلوت هم در اینجا منزل کرده بود. بعد از ناهار خوابیدم که صدای اشتلم (۲) و بدگوئی میرزا سید ابراهیم نوکر امین السلطان که مباشر املاک او است بلند شد. پرسیده بود در این اطاق کی منزل نموده. نوکرش گفته بود فلانی. در را شکسته وارد شد. بنای پرخاش را گذاشت. من در خود یک حوصله دیدم که در معاویه تصور نمی کردم. هر قدر او اشتلم کرد، من مهربانی نمودم تا خجل شد و رفت. ای کاش در اغلب امورات انسان چنین کند.

ص: ۱۹۸

---

۱- میرزا اسماعیل امین الملک برادر امین السلطان.

۲- اشتلم: به ضم اول و ثالث و لام و سکون ثانی و میم، به معنی تندی و غلبه و زور و تعدی کردن باشد بر کسی، و به زور چیزی گرفتن (برهان قاطع).

خلاصه عصر حضور شاه رفتیم. از آنجا برای لقبی که سلطان ابراهیم میرزا در غیر موقع می خواهد به چادر امین السلطان رفتیم و یقین داشتیم صورت نخواهد گرفت. بعد پیاده منزل خودم آمدم. فخر الملک و محمد حسن میرزا منزل من آمدند. قدری نشسته صحبت کردند رفتند. از معاشرت این اهل زمانه چندان خوش ندارم.

چهارشنبه ۲۱ [شوال]- امروز علی آباد اطراق شد. بندگان همایون لب دریا تشریف بردند. من نرفتم. عصر دیدن جلال الدوله رفتیم. بعد از مراجعت از یزد منزل او نرفته بودم. از وضع شاهزاده و رفتارش نسبت به مردم اگر غیر از من بود می بایست تمجید کند. اما من بسیار بدم آمد. زیرا که نوه شاه و پسر ظل السلطان نباید به مردم تواضع و مشایعت کند، با وجودی که بحمد الله سلطنت مستقله است این اعمال را به دو چیز می توان نسبت داد. یا تمسخر به ماها یا حيله. از آنجائی که به قدر امکان انسان نه می خواهد مسخره شود و نه طرف حيله من چندان مشعوف نشدم. بلکه ملول شدم.

پنجشنبه ۲۲ [شوال]- صبح به طرف منظره حرکت شد. در سر ناهار شاه بودم.

بعد از ناهار شاه راه افتادم. پنج به غروب مانده وارد منزل شدم. منزل ما بهترین جاها است. برای این که در منظره آب کمیاب است من دستور العمل داده بودم در سر قنات چادر بزنند. چادر مرا جای خوبی زده اند. عماد الاطبا که بگمز باشد نزدیک چادر من است.

جمعه ۲۳ [شوال]- صبح به طرف قم حرکت کردیم. میرزا حیدر علی را دیشب فرستاده بودم خانه بگیرد. خانه سید حسن نامی که از زیارت نامه خوانهای حضرت است گرفته بود. منزل کردیم. به محض ورود صاحب خانه در خصوص کم و زیاد کرایه گفتگو کرد. روزی سه تومان می خواست. آخر به دوازده هزار قطع شد. نانجیبی کرد. شاید اظهار نکرده بود زیادتر می دادیم. خلاصه دست و روئی شسته وضو گرفتم، به حرم مشرف شدم. زیارت خواندم. خواستم زیارت وارث که عاشق این زیارت هستم بخوانم، زیارت نامه خوان گفت که حفظ ندارم. زیارت مفععه خواند. حالت گریه به من دست داد. متوسل به خامس آل عبا شدم. از حرم بیرون آمدم. تملقا برای فاتحه به مقبره والده

امین السلطان رفتم. قبر امین حضرت بیچاره را در گوشه آن محوطه یافتم. چون با او دوست بودم. فاتحه خواندم. خیلی متألم شدم. از آنجا به مقبره خاقان مغفور رفته منزل آمدم. عصر یک «آرتیکل» مفصلی در تمجید ابنیه امین السلطان در عرض راه قم نوشتم.

بعد سوار شدم تا خاک خلیج به تفرج رفتم. مغرب مراجعت نمودم.

سه شنبه ۲۴ [شوال]- امروز صبح به طرف اردو رفتم. اخباری که برای روزنامه ایران نوشته بودم و همه تمجید امین السلطان بود دادم خودش خواند. بعد حضور شاه رفتم. همان «آرتیکل» را به نظر مبارک رساندم. به محمد علی خان پسر حاجی خازن الملک دادند بخواند. این پسر نتوانست درست بخواند. به ابو الحسن خان (۱) فخر الملک دادند قرائت نماید. بالنسبه بهتر بود. دیدم زحمتی که در نوشتن این «آرتیکل» کشیدم خود وزیر اعظم که نفهمید حالا در حضور همایون هم به هدر می رود. عرض کردم این چنین «آرتیکل» الحال قوه احدی از اهل ایران نیست بنویسد و معین است از حسن تربیت شاهانه است. این حضاری که اینجا هستند هرگاه نفهمند تقصیر من نیست که باوجود مثل مشهور، خودم تعریف خودم را بکنم. شاه فرمودند من می دانم و می فهمم تحریرات ترا، و خیلی تمجید دارد. اکبر خان نایب ناظر عرض کرد این که ما ساکت بودیم نمی فهمیدیم، و نفهمیدن هم تقصیر ما نیست. خیلی از حرف او ممنون شدم. بعد منزل آمدم. نزدیک مغرب حرم مشرف شدم. به اردو رفتم. بعد از شام شرفیاب شدم. جز من و مجد الدوله و اکبر خان کسی نبود. تا ساعت چهار و نیم خدمت شاه بودم. بعد منزل آمدم.

یکشنبه ۲۵ [شوال]- روز ورود تلگراف به تهران زدم. هنوز جواب نیامده. حالت جنون دارم. عهد کردم دیگر تلگراف نکنم. در قم حمام تمیز پیدا نمی شود. خانه سید تقی چراغچی حضرت حمام داشت که قدری تمیز بود. آنجا حمام رفتم. بعد به حرم رفتم.

شاه تشریف آوردند. در رکاب شاه به خانه ملکی امین السلطان رفتیم. بیرونی او تمام شده بود. اندرونی او را می سازند. خیلی بنای عالی است از آنجا خانه حاکم که عباس میرزا پسر اعتضاد الدوله از فخر الملوک دختر بزرگ شاه است رفتیم. شاه امروز آنجا مهمان هستند. لقب پدرش که اعتضاد الدوله باشد به او مرحمت شد. بعد از ناهار

ص: ۲۰۰

---

۱- سفرنامه ابو الحسن خان فخر الملک به عتبات از طرف سازمان اسناد ملی ایران در سال ۱۳۷۲ به چاپ رسید. ر. ک. از حریم تا حرم، به کوشش محمد رضا عباسی (تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲).

شاه منزل آمدم. بحمد الله جواب تلگراف تهران آمد. آسوده شدم.

دوشنبه ۲۶ [شوال] - امروز از قم بیرون رفتیم. امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا به طرف تهران رفت. چون کار لقب ایشان درست نشد، یعنی مرحمت نشد، خیلی دلتنگ رفتند. منزل امروز طایقون است. از دهات خلیج است. سر ناهار شاه بودم. بعد منزل آمدم. عصر منزل امین السلطان رفتم. چند برات داشتم حواله گرفتم. فوریه می گفت چشم عایشه خانم بدتر شده. از قم میرزا ابو القاسم ساوجی کحال را به چاپاری خواسته بودند.

قبل از ورود او یک طاقه شال به فوریه، بیست اشرفی به میرزا نظام داده، عذر آنها را خواسته بودند. همین که دوی میرزا ابو القاسم را ریخته بودند چشمش بدتر شده بود.

باز فوریه را بردند. می گفت امید علاج هست.

ص: ۲۰۱



۵- خاطرات دکتر فووریه Fevrier از هفتمین سفر ناصر الدین شاه به قم (۱) ۱۳۰۹ ه. ق

قبل از این که به شرح خاطرات دکتر فووریه که همسفر ناصر الدین شاه در هفتمین سفر قم و یا سفر به عراق عجم بوده است پرداخته شود، شمه ای از چگونگی آمدن او به ایران درج می گردد:

زمانی که ناصر الدین شاه برای سومین بار در سال ۱۳۰۶ ه. ق به اروپا سفر کرد، هنگام اقامت در فرانسه دکتر فووریه Fevrier از طرف وزارت خارجه آن کشور رسماً به ناصر الدین شاه معرفی گردید تا بجای طولوزان طبیب مخصوص شاه، راهی ایران گردد، خود فووریه در خاطراتش چنین نقل می کند:

«درحالی که [ناصر الدین شاه] تبسمی بر لب داشت، به من دست داد و این چهار کلمه را به فرانسه ادا نمود «شما طبیب من هستید» این بود علت این که من به همراه پادشاه ایران به طرف آن مملکت روانه شدم»  
و باز هم فووریه نقل می کند که:

«در تاریخ ۲۷ شوال (۲۹ ژوئن) به محض این که از خدمت پادشاه مونتنگرو، مرخص و از شغل طبابت در دربار او معاف شدم، وزارت خارجه که من هنوز عضویت آنجا را داشتم به من اطلاع داد که من به سمت طبیب مخصوص پادشاه ایران انتخاب شده ام. (۲)»

همچنین نظر فووریه در مورد نحوه زندگانی ناصر الدین شاه به شرح ذیل بوده است:

«من که چند سال طبیب مخصوص اعلیحضرت ناصر الدین شاه و شاهد عینی زندگانی روزانه او بوده ام، چیزهایی دیده ام که نه تنها هیچ مسافری نمی تواند بر آنها اطلاع یابد، بلکه آگاهی از آنها بر هرکسی نیز که در ایران مقیم شده باشد مشکل است. این سفرنامه شرح همان مشاهداتی است که دیگران از آنها اطلاعی ندارند و آن در حکم پرده ایست که کم و بیش حقایق مربوط به شاه ایران در آن نقاشی شده.

با وجود آن که در این یادداشتهای روزانه کتبی سعی شده است که نهایت دقت رعایت شود محتاج

ص: ۲۰۲

۱- برگرفته از: دکتر فووریه، همان ص ص ۲۵۴-۲۶۰.

۲- ر. ک. دکتر فووریه طبیب مخصوص ناصر الدین شاه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۲۵) ص ۲.

به تذکار نمی دانم که در این نوشته کاملاً اسرار شغل خود را نگاه داشته و نسبت به ناصر الدین شاه که مردی تیزهوش و خوش ذات بود و در تمام حوادث به من نیکی کرده است رعایت کمال احترام را نموده ام» (۱).

ناصر الدین شاه نیز در خاطرات روز پنجشنبه ۳ ذیحجه سفر سوم فرنگستان خود در زمان اقامت در فرانسه در این مورد چنین می نویسد:

«ناهار را منزل خوردیم، طولوزان یک حکیمی آورد حضور که اسمش فوریه بود، این حکیم فرانسه ایست، فرانسه ها این را چندی داده بودند به رئیس پرنس مونتنگرو، مدتی آنجا بوده، حالا آمده است، لباس نظامی پوشیده بود، معلوم می شود حکیم نظامی است، جوان خوش قد، خوش ترکیب، خوش بنیه، خوش صورت زرنگی است. چون طولوزان می خواهد چند ماهی در پاریس باشد، از ترس این که مبادا در نبودن او حکیمی از غیر از فرانسه برای ما بیاورند این حکیم را آورده بودند، که نایب خودش بکند پیش ما، تا خودش بیاید، ما هم قبول کردیم و قرار شد با ما تا تهران بیاید» (۲).

### [خاطرات دکتر فوریه]:

#### ۱۰ مه - ۱۳ سوال

امروز مادر ولیعهد مظفر الدین میرزا در اندرون فوت کرد. وقتی که من رسیدم شکوه السلطنه در حال احتضار بود و هیچ مداخله و معالجه ای فایده نداشت.

از مشهد چنین خبر می رسد که وبا که از مدتی قبل در افغانستان ظاهر شده بود از هرات رو به مشهد می آید حتی به خاک ایران هم رسیده و در تربت شیخ جام ظاهر شده است.

#### ۱۱ مه - ۱۴ سوال [۱۳۰۵]

شاه به عنوان مقدمه سفر به عشرت آباد رفته و ۴۸ ساعت در آنجا مانده است و این عادت اوست که قبل از شروع به مسافرتی طویل، چنین سفرهای کوتاهی می کند تا ببیند که اثاثه اردو کامل و اسباب حرکت مجهز و آماده است یا نه و اگر نیست نواقص را به مامورین گوشزد کند.

ص: ۲۰۳

۱- دکتر فوریه، همان، مقدمه مؤلف.

۲- ر. ک. روزنامه خاطرات ناصر الدین شاه در سفر سوم فرنگستان «کتاب دوم» به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۷۱) ص ۱۹۲.

من مشغول معالجه یکی از نسوان (۱) حرمم که با وجود چشم درد بسیار شدید می خواهد به هر قیمتی باشد با شاه به مسافرت بیاید. این زن سابقاً طرف محبت کلی شاه بوده و از سوگلیهای مخصوص او به شمار می رفته است، اما جوانی کجائی که یادت بخیر! اگرچه هنوز چیز زیادی از سن او نگذشته ولی مدتهاست که برگشتن ورق روزگار را فهمیده و رسیدن دوره ادبار خود را احساس کرده است و این از آن روزی بوده است که ستاره بخت خواهر جوان او درخشیدن گرفته و آفتاب طلعت خواهر بزرگتر را تحت الشعاع قرار داده است.

عایشه خانم و لیلی خانم خواهران میرزا عبد الله خان اند که مردی شریف است. این دو خواهر مدتهاست که در حرمسرای شاهی سر می کنند و حالیه که آتش هوی و هوسهای سابق فروکش کرده، به مهربانی با هم بسر می برند حتی منزلشان نیز یکیست و هر دو پروانه وار گرد دختر لیلی خانم که دخترکی زیبا و موبور است و چشمانی درشت و سیاه و ابروانی پیوسته مثل مادر خود دارد و نمونه کامل زیبایی پیش ایرانیان بشمار می رود دور می زنند.

#### ۱۴ مه - ۱۷ سوال

این دفعه دیگر حرکت از تهران جدی شده و شاه کالسکه ای شش اسبه که سه سورچی مأمور راندن آنها هستند برای دوره مسافرت تحت اختیار من گذاشته است.

برخلاف سالهای گذشته، امسال از دروازه جنوب شرقی پای تخت بیرون رفتیم و پس از عبور از جاده شاهزاده عبد العظیم و گذشتن از طرف راست برج ری، بعد از دو ساعت به کهریزک رسیدیم و در زیر چادرهایی که قبلاً در زیر سایه درختها در محلی خنک زده بودند منزل کردیم.

#### ۱۵ مه - ۱۸ سوال

بعد از آنکه عقب ماندگان رسیدند عده ما به ده هزار نفر رسید، با چهار هزار اسب

ص: ۲۰۴

۱- منظور «عایشه» یکی از سوگلی های شاه است.

غیر از حیوانات بارکش، قریب به دویست و پنجاه زن از نسوان حرم نیز با ما همراه بودند.

عایشه خانم با این که یک تخته پنبه روی چشمان خود گرفته چون خواسته است که از زنان دیگر عقب نماند با زحمت زیاد مسافرت می کند و تمام وحشت او اینست که مبادا زنی دیگر جای او را بگیرد. عجب اینست که هیچ اتفاقی نمی تواند جلوی این قبیل خیالات جنس زن را بگیرد. داستان امینه اقدس نابینا و فالج و سفر پر از زحمت او در رکاب شاه که سابقاً به آن اشاره کردیم یکی دیگر از همین قبیل نمونه هاست. این خانم هم فرصت را از دست نداده و جزء ملتزمین رکاب است، ولی این دفعه در کالسکه است و از سفر با اسب صرف نظر کرده تمام سعی این زنان اینست که اگر هم مورد علاقه شاه نیستند باز به او نزدیک باشند تا در عداد فراموش شدگان به شمار نروند و به این ترتیب از او جلب عنایتی کنند.

پس از آن که از کاروانسرای حسن آباد گذشتیم به چادرهای اردو که آنها را در طرفین جاده در روی زمین مرطوب زده بودند، فرود آمدیم من چادرهای خود را به نقطه بلندی بردم تا از رطوبت محفوظ باشم ولی این عمل فایده ای نداشت، ناچار از راه احتیاط چند دسی گرم سولفات دوکینین خوردم و قدری از آن را هم به نوکران خود دادم.

در زبان فرانسه مثل است که: «اگر می خواهی که راهی دور و دراز بروی اول مرکوب خود را مجهز ساز» به همین نظر چو حال در مرحله اول سفر هستیم باید احتیاطات لازمه را رعایت کرد چه اگر تب شما را گرفت محکم می چسبد و به آسانی از شر آن رهایی نخواهید یافت.

#### ۲۰ مه - ۲۳ سوال

راه از منظره تا قم مستقیم است، فقط در وسط راه قدری منحرف می شود تا از روی پل دلاک بگذرد. این پل به قول مشهور کار یک نفر دلاک است.

در منتهی الیه راه گنبد طلا و مناره های مزار حضرت فاطمه معصومه ساخته شده.

وجود این مزار در این نقطه بر آن، باعث آمده است که شیعیان از جمیع نقاط اموات خود

را برای دفن به اینجا بیاورند چنانکه شاه صفی و شاه عباس و شاه سلیمان از سلسله صفویه و فتحعلی شاه و محمد شاه از سلسله قاجاریه در این محل مدفونند، ناصرالدین شاه هم در همین نقطه در کار تهیه قبری جهت خود هست و امین السلطان هر سال برای فاتحه خوانی بر سر قبر مادر خود به اینجا می آید..... (۱)

چون شهر قم را خانمی تحت حمایت دارد حکومت آن را هم شاه به خانمی که دختر ارشد او یعنی فخرالملوک باشد واگذاشته است.

قم در وسط باغستانهایی سبز و خرم واقع شده و سبزی تیره فام درختان به خوبی از رنگ سرخ و زرد تپه های اطراف مشخص است.

آبادی شهر در ساحل راست قم رود ساخته شده. عرض این رودخانه فوق العاده زیاد است و می رساند که در مواقع طغیان آب آن زیاد می شود. اردوی ما را در ساحل چپ قم رود در فاصله کمی از آخرین خانه های شهر زده بودند، شاه و اندرون در باغ پردرخت و آبی جا داشتند و سایرین در این طرف و آن طرف حتی در بستر رودخانه پراکنده از یکدیگر زندگی می کردند.

سه روز اقامت در چنین محلی که غیر از مزار حضرت معصومه هیچ جای دیدنی ندارد واقعا بسیار زیاد بود. بخصوص که در این دهانه دشت کویر گرما بیداد می کرد.

من اگر تمام وقتم به تفقد حال مریضانم نمی گذشت باز قسمت اعظم آن در این کار صرف می شد، چه غیر از مریضان سابق مریضه دیگری هم پیدا کرده بودم و آن دختر زیبای باغبان باشی بود که شاه با وجود حمل پنج ماهه او راضی نمی شد که از آن خانم دقیقه ای دور بماند و در این سفر تکان کالسکه حال او را منقلب ساخته بود.

اما عایشه خانم با وجود سه روز استراحت باز شفا نیافته بود. چه این زن بوالهوس که عجله ای برای شفا یافتن خود داشت به دستور خاله زنکها، احمقی را برای معالجه آورده و آن احمق هم نمی دانم چه گردی در چشم او ریخته و درد او را چند برابر زیادتر کرده بود، در این ساعت عایشه خانم از شدت ناله امان همه را بریده و سراسر اندرون را به رقت آورده است. دقیقه به دقیقه فراش است که به در چادر من می آیند و به محض این

ص: ۲۰۶

که مرا می بینند نفس زنان می گویند زود! زود شاه ترا احضار کرده است.

من دویدم و عایشه خانم را که چند ساعت قبل رو به شفا دیده بودم با چشمانی مشاهده کردم که از شدت التهاب می سوختند و حال آنها بر اثر گردی که در آنها ریخته شده بود از هر وقت دیگر بدتر بود.

البته بر خانم سخت ناگوار بود که به خبط خود اقرار کند اما در مقابل وضع خطرناکی که پیدا کرده بود، چاره نداشت بیچاره اقرار کرد و به تمام امامها قسم می خورد که این کار به دستور نصیحتگویان نفهم صورت گرفته و او همیشه کمال اعتماد را به معالجات من داشته و از این بابت ممنون بوده است، به گفته شاعر «قسم می خورد اما اندکی دیرتر از موقع، آن هم برای آنکه دیگر به قسم او اعتماد نکنند».

باری این تجربه برای او بسیار گران تمام شد، باز خدا کند که مفید افتد.

همین که به چادر خود برگشتم دیدم عایشه خانم به گمان این که اوقات من تلخ شده است یک طاقه شال برای من فرستاده و خواهش کرده است که دنباله معالجه را رها نکنم.

مریض سوم من که مهارتش در رستن از دامهای سیاسی به مراتب بیشتر از هنر او در نیفتادن در بندوبستهای درباری است چون با ادامه سفر امید بهبود پای پیچ خورده او نمی رفت به دستور من برگشت و من به او امید دادم که این پیش آمد به پیشرفت منظوره‌های سیاسی او کمک می کند.

وزیرمختار ایران در وینه [نریمان خان] مصلحت اندیشی مرا فوراً پذیرفت و برگشت و من یقین کردم که امیدواری من در باب اجابت مقاصد او در پیشگاه شاه صحیح بوده و چه در ملاقات آخری که بین ما اتفاق افتاد مشار الیه به من گفت که از صدقه سر همان حادثه، شاه امتیاز مشروبات و الکلیات را که سابقاً به «فیلیپار» داده بود بدون هیچ خرجی ملغی نمود و در عوض امتیاز راهی را در آذربایجان به او وا گذاشت که آن هم هیچ وقت دنباله پیدا نخواهد کرد.

منزل آینده ما طایقون است که تقریباً در چهار فرسخی قم قرار دارد. جهت حرکت ما جانب مغرب بود و بعد از آنکه به انتهای دشت و یک ساعتی منزل رسیدیم به زمین بلندی وارد شدیم که طایقون در آن طرف آن واقع است. این زمین وسیع شبیه به محوطه مستدیری است که دورادور آن را کوه به کلی گرفته و در این کوهها قللی تیز و گرد شبیه به دهانه های آتش فشانی مکرر دیده می شود.

هیچ لازم نیست که کسی آب اینجا را بیاشامد تا شوری و تلخی آن را بفهمد هر جا که مسیل خشکی دیده می شود یک طبقه نمک روی آن خوابیده است.

## ۶- یادداشت صدر الاشراف در مورد یک واقعه از آخرین سفر قم ناصر الدین شاه

۶- یادداشت صدر الاشراف در مورد یک واقعه از آخرین سفر قم ناصر الدین شاه (۱)

اواخر سال ۱۳۰۹ قمری که فصل بهار بود، ناصر الدین شاه قصد مسافرت به طرف قم و محلات و عراق (اراک) کرد با حشمت و تجملی که لازم و مناسب مسافرت پادشاهان در آن اوان بود و در آن تاریخ ملازمت شاه برای درباریان و رجال دولت موجب اعتبار و افتخار بود. جلال الدوله پسر ظل السلطان که نوه پسر ناصر الدین شاه بود.

عریضه به شاه نوشت و استدعا کرد که به اصطلاح در این سفر ملتزم رکاب باشد، شاه قبول کرد و اجازه داد که در این مسافرت همراه باشد و در آن وقت جز حرمخانه یعنی زنهای شاه و خواجه ها و مستخدمین شخص شاه، مخارج مسافرت هریک از رجال با خودشان بود. شاه با همراهان و اردو از سواره نظام و سرباز از تهران حرکت کرده، به کهریزک که سه فرسخی تهران در راه قم است وارد شد، و چون جلال الدوله چندی قبل از آن حاکم یزد بوده و شاه مکرر تأکید کرده بود که رسیدگی کنند و رفع شکایت شاکیان را نمایند، در این موقع که جلال الدوله همراه شاه به مسافرت می رفت، جمعی قریب سی نفر یزدیهای شاکی در کهریزک جمع شده و بنای دادوفریاد گذاشتند. شاه دستخطی به امین السلطان که فی الواقع صدراعظم بود نوشت که جلال الدوله را به شهر برگردانند، و مشیر الدوله (حاجی محسن خان) وزیر عدلیه به شکایت شاکیان رسیدگی کرده آنچه مسلم شد از جلال الدوله بگیرند و به شاکیان بدهند، و تا رضایت نامه از شاکی ها گرفته نشود جلال الدوله قانونی نیست از تهران حرکت کند. این دستخط را یکی از خواجه ها آورد و به امین السلطان داد، در حالتی که تمام رجال دولت که همراه شاه در این مسافرت بودند یا به مشایعت تا کهریزک آمده بودند، در منزل امین السلطان نشسته بودند.

امین السلطان بعد از ملاحظه، دستخط را برای محسن خان مشیر الدوله داد و او به جلال الدوله ارائه کرد، جلال الدوله چون به این واسطه موهن می شد حاضر شد که تمام دعاوی یزدیهها را بدهد. این نکته هم ناگفته نماند که هرچند حکام ایران ظلم می کردند و

ص: ۲۰۹

---

۱- به نقل از: مجله خواندنیها، سال ۳۰، ش ۲۴، سه شنبه ۲۵ آذر تا شنبه ۲۹ آذر ۱۳۴۸، ص ۴۲.



پول هائی به زور و بهانه از مردم می گرفتند، ولی شاکی ها هم همیشه اغراق می گفتند و در آن تاریخ یزدیها معروف به این اغراق گوئیها بودند. خلاصه بعد از سؤال و جواب وزیر عدلیه با شاکیان و جلال الدوله، مشار الیه حاضر شد چهل هزار تومان به شاکی ها بدهد (من باز تکرار می کنم که چهل هزار تومان در آن تاریخ مساوی لا اقل هشتصد هزار تومان حالا بود) (۱) و همان وقت وکالتی داد که املاک او در تهران از جمله فرح زاد و باغ و اراضی جلالیه نزد دیک شهر که حالا محل دانشگاه و حوالی آن است، با چند ده دیگر، به بانک روس به گرو داده و چهل هزار تومان قرض کرد. مشیر الدوله با تقبل این ترتیب رضایت نامه از شاکی ها گرفته، در اول شب در کهریزک به امین السلطان دادند و او هم به عرض شاه رسانید. آن وقت اجازه حرکت به جلال الدوله داده شد.

این تفصیل را چند نفر از اعیان که در کهریزک حضور داشتند برای عموم حکایت کردند و این املاک در رهن بانک ماند و بالاخره خود جلال الدوله یا ورثه او عوض اصل و فرع طلب به بانک واگذار کردند که بعدها نصرت الدوله پسر فرمانفرما خریداری کرد و او هم عوض طلب تاجر تبریزی واگذار کرد.

ص: ۲۱۰

---

۱- این نوشته مربوط به سال ۱۳۴۸ ه. ش است. یعنی ۴۰ هزار تومان معادل هشتصد هزار تومان در سال ۱۳۴۸ بوده است.

## پیوست ۱ شهر قم در دوره ناصری از نگاه سفرنامه نویسان فرنگی

### اشاره

- ۱- شهر قم در دوره ناصری از نگاه «بروگش» مستشرق آلمانی
- ۲- شهر قم در دوره ناصری از نگاه آرمینوس وامبری خاورشناس مجاری
- ۳- شهر قم در دوره ناصری از نگاه مادام دیالافوا (فرانسوی)
- ۴- شهر قم در دوره ناصری از نگاه ادوارد براون (انگلیسی)
- ۵- شهر قم در دوره ناصری از نگاه لرد کرزن (انگلیسی)

ص: ۲۱۱

۱- شهر قم در عهد ناصری از نگاه «بروگش» مستشرق آلمانی (۱) ۲۷-۳۰ نوامبر ۱۸۶۰ م جمادی الاخر ۱۲۷۷ ه. ق

دکتر هینریش بروگش، استاد دانشگاه برلین و شرق شناس بزرگ آلمانی بود، که سالها معاونت موزه مصر در برلین را به عهده داشت. دکتر بروگش به عنوان مستشار همراه اعضای سفارتی بود که از طرف دولت پروس در سال ۱۸۵۹ به ایران اعزام شدند. یک سال بعد از ورود این هیأت به ایران «بارون مینوتولی» سفیر پروس گرفتار تب شدیدی شد و درگذشت و دکتر بروگش به جای او عهده دار مقام سفارت شد و در این سمت چندبار به حضور ناصر الدین شاه رسید. دکتر بروگش تقریباً به تمام شهرهای ایران مسافرت کرد و خلاصه مشاهدات و یادداشتهای سفر خود را پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۸۶۱ به صورت کتابی نوشت که در همان سال در دو جلد در لایپزیک آلمان منتشر شد. (۲) ذیلا آنچه را که وی از مشاهده شهر قم تا ورود به تهران به رشته تحریر درآورده است به نظر مطالعه کنندگان گرامی می‌رساند:

[۲۶ نوامبر ۱۸۶۰]:

فردای آن روز، یعنی ۲۷ نوامبر، می‌بایستی چهار فرسخ راه را در مدت تقریباً پنج ساعت طی کرده و خود را به منزل بعدی، شهر قم می‌رساندیم، اما هنوز از چاپارخانه پازنگان مسافت زیادی دور نشده بودیم که باران گرفت. طولی نکشید که باران، شدت پیدا کرد و تمام لباسهای ما را خیس کرد و رطوبت باران را روی بدن خود احساس می‌کردیم. در ارتفاعاتی که حرکت می‌کردیم این باران به صورت سیلابهایی روان بود و

ص: ۲۱۲

---

۱- برگرفته از: دکتر هینریش بروگش، سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کردبچه، (تهران: مؤسسه اطلاعات، چاپ دوم، ۱۳۶۸) ص ص ۵۳۷-۵۴۲.

۲- همان مقدمه.

به طرف دره های اطراف جاری می شد.

بعد از دو ساعت راه پیمایی به روستای اصلی پازنگان (۱) رسیدیم، ولی این روستا بیشتر به ویرانه شبیه تر بود تا یک محل مسکونی، در اینجا به کاروانی از زنان حرمسرا و کودکان شاهزاده طهماسب میرزا (۲) برخورد کردیم که به دنبال کاروان شاهزاده به سوی شیراز می رفتند. زنان شاهزاده در حجاب کامل، سوار سه دستگاه کجاوه بودند و از فرط سرما می لرزیدند. چند خواجه و فراش و فراشباشی شاهزاده در معیت آنها حرکت می کردند. تا اینجا مطابق حساب چاروادار سه فرسخ راه را پیموده بودیم و از اینجا به بعد راه، گل آلود شده و اسبها به سختی قدم برمی داشتند. و در نزدیکی قم، ادامه مسافرت ما با ناراحتی مواجه شده بود ولی به هر صورت ممکن، این راه پیموده شد و با خوشحالی زیاد شهر قم را در نزدیکی خود یافتیم.

نخست، وارد حومه شهر قم شدیم که نیمه ویران بود، در این قسمت، چهار گنبد آسمانی رنگ نوک تیز خودنمایی می کرد، که ساختمان آنها متعلق به قرون پیش بود، از دروازه نسبتاً کوچکی که سر در آن مزین به کاشیهای آبی رنگ و کتیبه دار بود وارد شهر اصلی قم شدیم. این قسمت را ویران و خراب یافتیم. بعد از چند خانه ویران و فروریخته به یک خانه سالم و مسکونی رسیدیم، ولی مساجد و زیارتگاههای آن، همه سالم و دیدنی بودند. خیابانهای شهر، خاکی بود و سنگفرش نداشت. از این رو با آمدن باران، تمام این خیابانها تبدیل به دریایی از گل و لجن شده بود، پس از گذشتن از یک خیابان پرلجن به یک میدان کثیف و بی قواره رسیدیم که دورتادور آن دکانهای محقری وجود داشت و درین دکانها فقط ظروف سفالی و گلی عرضه می شد. در وسط این میدان و کنار حوض خراب و ویران، چند شتر زانو زده و مشغول نشخوار بودند. در طرف دیگر این میدان، بازار نیمه ویرانی قرار داشت که در دکانهای کوچک آن، کالاهای بی اهمیت و ناچیزی می فروختند، یک آسیاب بادی هم در آنجا قرار داشت که گندمها را آرد می کرد.

بازار به میدان محقر و خراب دیگری منتهی می شد، که در وسط آن دروازه ای با دو گلدسته وجود داشت و گلدسته ها دارای کاشیکاریهای زیبایی بودند.

ص: ۲۱۳

۱- پازنگان یا پاسنگان که ادوارد براون آنجا را پسنگان نام برده روستایی است در حوالی قم با عرض جغرافیائی ۳۴ درجه و ۲۷ دقیقه و طول جغرافیائی ۵۱ درجه و ۲ دقیقه و ارتفاع آن ۹۳۵ متر از سطح دریا است. دکتر محمد حسین پاپلی یزدی، فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور (تهران: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷) ص ۱۲۲.

۲- طهماسب میرزا مؤید الدوله پسر دوم محمد علی میرزا دولتشاه، پسر اکبر فتحعلی شاه قاجار و داماد عباس میرزا نایب السلطنه بوده است که پس از عزل در سال ۱۲۷۵، در این زمان (یعنی زمانی که بروگش او را دیده است، سال ۱۲۷۷) برای بار دوم به حکومت فارس منصوب شده بود و چنین به نظر می رسد که هنگامی که بروگش او را دیده زمانی بوده که او جهت حکومت به فارس می رفته است. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۲، ص ص ۱۹۵-۲۰۰.

از اینجا به بعد قیافه غم انگیز و خراب شهر قم عوض می شد و ما وارد بازارهای متعدد دیگری شدیم که همه تمیز بودند و وضع آبرومندی داشتند در دکانهای این بازارها، کالاهای مختلفی از قبیل انواع زینهای اسب، کالای چرمی، ظروف سفالی و گلی و قماش فروخته می شد. اما از دکانهای رنگرزی که در همه شهرهای ایران وجود داشت در قم اثری نبود. آخرین بازار منتهی به دروازه ای می گشت که با گذشتن از آن به یک پل سنگی بزرگ، روی رودخانه خشک و بدون آب قم می رسیدیم و چاپارخانه نیز در همین جا واقع بود. از بالای بام چاپارخانه که در محل مناسبی قرار داشت منظره شهر قم دیدنی بود، در وسط شهر بیش از همه بنای آرامگاه حضرت معصومه و گنبد طلایی رنگ آن به چشم می خورد. قسمتی از بنای آرامگاه و مخصوصاً گنبد طلایی آن در زمان فتحعلی شاه قاجار ساخته شده است، قبور چند نفر از سلاطین قاجار و سلاطین سلسله های قبل از قاجار در جوار آرامگاه حضرت معصومه است. این آرامگاه از نظر ایرانیان خیلی محترم است. و صحن و بنای آن که «بست» و «تحصن گاه» است، مأمّن هر کس با هر جرمی می باشد و اگر مجرمی به آنجا پناه برد از تعرض، مصون خواهد ماند و کسی نمی تواند وی را دستگیر کند.

موقوفات آرامگاه حضرت معصومه بسیار زیاد است و اموال منقول و غیر منقول زیادی در اختیار آستانه است، از جمله در حدود چهار صد قندیل طلا در حرم و شبستان مسجد آن وجود دارد که بیشتر این قندیلها جواهرنشان هستند. تعداد فراشان و کارکنان آستانه در حدود ۷۰۰ نفر بودند که امیرکبیر عده آنها را به چهار صد نفر تقلیل داد.

علاوه بر حضرت معصومه، قم و حومه آن به طوری که گفته اند دارای چهار صد و چهل و چهار امامزاده دیگر است که همه آنها به نسبت اهمیت، ساختمان و گنبد دارند.

از این رو قم شهر مقدسی به شمار می رود و مرتباً سیل زوار از اطراف ایران به سوی آن روان است و بالطبع یک چنین شهری نمی تواند نسبت به مسیحیان احساس خوبی داشته باشد. و در بازار قم، کسبه پول را با احتیاط از دست ما می گرفتند زیرا ما را نجس می دانستند و می گفتند پول با رطوبت دست آغشته شده و به همین جهت نجس می شود.

هنگامی که وارد شهر قم شدیم بیماری وبا شیوع یافته بود و عده زیادی به این بیماری دچار شده بودند. جمعیت قم را در حال حاضر بالغ بر ده هزار نفر می دانند.

با آن که مستخدمین ایرانی ما اصرار داشتند مدت زیادتری در قم توقف کنیم تا آنها بتوانند بیشتر زیارت بکنند، با این حال چون در عزیمت به تهران عجله داشتیم، دستور دادم که روز بعد یعنی ۲۹ نوامبر از آن شهر حرکت کنیم، ولی چاروادار حرکت ما را تا ساعت نه صبح به تأخیر انداخت، باران شدیدی که تمام شب گذشته می بارید خوشبختانه خاتمه یافته بود و با آن که آسمان کاملاً ابری و مستعد بارندگی بود، چهار فرسخ راه تا منزل بعدی را بدون برخورد با باران پیمودیم. راه کاروان رو پس از ساعتی به سمت بالا شیب پیدا کرد و بالای ارتفاعات که رسیدیم از آنجا توانستیم منظره زیبای کوههای البرز را که پوشیده از برف بود، در افق دوردست مشاهده کنیم. منظره زمستانی این سلسله کوهها برای ما تازگی داشت و با آن که مدتها در شمیران اقامت داشتیم هرگز کوههای البرز را چنین ندیده بودیم، کوهها در نظمان، نزدیک می آمدند. درحالی که فاصله زیادی با آنها داشتیم. از بالای این ارتفاعات، راه وارد بیابان خشک و لم یزرع و کویرمانندی می شد که در آن هیچ آبادی دیده نمی شد. و پس از طی مقداری راه در وسط بیابان به ساختمان تنهای یک قهوه خانه رسیدیم و در آن جا چند فنجان چای و قلیان صرف کردیم و خستگی را رفع نمودیم. در نزدیکی این قهوه خانه در وسط دره ای کوچک، قلعه ها و استحکاماتی دیده می شد.

راه، گل آلود بود و سم اسبان در گل ولای فرو می رفت. یک فرسخ آن طرف قهوه خانه به کاروانهایی برخورد کردیم که غلات و مخصوصاً گندم بار چهارپایان آنها بود، مشاهده این همه غله در قحطی و کمبود خواربار که در تهران حکمفرما بود، جالب و عجیب به نظر می رسید و وقتی پرسیدیم این غله ها را کجا می برند، جواب شنیدیم «مال پادشاه است و به تهران می بریم.» از دور در دامنه کوهی که فردا می بایستی از آن بگذریم ساختمان چهارگوش و سفیدرنگی دیده می شد. این ساختمان، منزل امروزی ما بود که پس از طی چهار ساعت و نیم راه از قم به آنجا رسیدیم، قبل از رسیدن به این منزل از

روی پل آهنی که دارای ده دهانه بود و بر روی رودخانه عریض ولی کم آبی زده بودند، گذشتیم، این پل معروف به «پل دلاک» است و وجه تسمیه آن نیز به قول متصدی چاپارخانه این بود که در زمانهای گذشته یک مرد دلاک یا سلمانی قصد داشت از این رودخانه که در آن وقت پل نداشته است، بگذرد، ولی ناگهان گرفتار سیل می شود و آب او را می برد. بعد از این واقعه افراد خیر درصدد برآمدند که پلی روی این رودخانه بسازند که کسی گرفتار سیل نشود و این پل، معروف به «پل دلاک» شد. ولی باید خاطر نشان کرد که پل دیگری قدیمی تر، که چهار دهانه دارد روی این رودخانه قرار داشت و این خود وجه تسمیه پل و افسانه ای را که متصدی چاپارخانه از مرد دلاک می گفت مخدوش می کند، اما رودخانه ای که روی آن، پل دلاک را زده اند «خونساررود» نامیده می شود که شاخه ای از رود «قره چای» است و آب آن نیز شور و غیرقابل شرب و زراعت است و معمولاً در فصل بهار طغیان می کند.

چاپارخانه پل دلاک تنها ساختمانی بود که در آن حوالی وجود داشت. از این رو داخل آن خلوت بود، در این چاپارخانه، یک مسافر محترم ایرانی یک جعبه گلابی نظنر را به ما پیشکش کرد که ما هم هدایایی متقابلاً به وی تقدیم کردیم.

از پل دلاک تا تهران در حدود ۱۹ فرسخ فاصله بود، ولی من به علت آن که نگران بودم، مبادا خبر فوت بارون مینوتولی به تهران برسد و این خبر در میان مستخدمین ایرانی و سرایدارهایی که در محل سفارت در تهران گذاشته بودیم، بی نظمی و اغتشاشی تولید کند و منجر به وقایع ناگواری گردد، تصمیم گرفتم که از حرکت با کاروان صرف نظر کنم و خود شخصا با اسب چپاری به تهران بروم. این بود که به اتفاق «رابه» مستخدم شخصی سفیر متوفی، ساعت شش صبح ۳۰ نوامبر با اسبهای تندرو حرکت کردیم و در حدود ساعت شش بعد از ظهر به پایتخت ایران رسیدیم، در بین راه فقط در دو چاپارخانه مجموعاً حدود یک ساعت توقف کردیم و بقیه مدت را با اسب تاختیم. و در حقیقت ۱۹ فرسخ راه را در مدت ۱۱ ساعت پیمودیم. در طول این راه، از پنج ارتفاع پی در پی گذشتیم، در ارتفاعات اولی منظره کویر نمک را که از دور بیابانی مستور از برف به

نظر می رسید مشاهده کردیم، سلسله جبال البرز و از همه آنها مهم تر کوه سفیدپوش دماوند از فاصله دور به ما چشمک زده و نزدیکی تهران را بشارت می داد. در دشت و کویری که اسب می رانندیم هیچ جانور و گیاهی دیده نمی شد. آرامشی مطلق در همه جا حکمفرما بود و این سکون و آرامش، اثری خاص در روحیه انسان باقی می گذاشت.

بیابان معروف به کویر نمک که قسمت مهمی از مشرق ایران را فرا گرفته است، تا ارتفاعات مابین پل دلاک و تهران گسترش پیدا می کند، در اوایل کویر، کاروانسرای متروکی به نام «صدرآباد» واقع شده است. در ارتفاعات دوم این راه چاپارخانه ای به نام «حوض سلطان» وجود دارد. در این چاپارخانه پیاده شده و زینهای خود را روی اسبهای تازه نفس دیگری گذاشتیم و پس از صرف چند چای با شتاب از آنجا به راه خود ادامه دادیم. این چاپارخانه نسبتاً شلوغ و کاروانی از آن در حال حرکت بود، در میان مسافران کاروان، مردی از کابل افغانستان وجود داشت که از کابل تا آنجا را با پای پیاده آمده بود و قصد داشت به همین ترتیب تا مکه پیاده برود. ارتفاعات سوم، میان پل دلاک و تهران گردنه ای داشت، که راه باریکی از آن گردنه از وسط کویر نمک می گذشت و به ارتفاعات چهارم می پیوست، و ما راه میان این دو ارتفاع را در مدت نیمساعت پیمودیم و با اسبها به کنار رودخانه نسبتاً پرآبی رسیدیم. در نزدیکی راه، پلی وجود نداشت، ناچار با اسبها به آب زده و درحالی که قسمتی از بدنمان مرطوب و خیس شده بود به آن طرف رودخانه رفتیم. از اینجا راه به طور مارپیچ از چهارمین ارتفاعات بالا می رفت و در آن طرف به جلگه ای که خارج از کویر بود و در گوشه و کنار آن دهکده هایی نمایان است می پیوست.

از وسط بزرگ ترین این روستاها که چاپارخانه ای هم داشت و «کناره گرد» نامیده می شد گذشتیم، تا اینجا در حدود ۱۳ فرسخ راه پیموده بودیم. در این چاپارخانه در حدود یک ربع استراحت کردیم و دوباره سوار اسبها شده و آخرین قسمت مسافرت به سمت تهران را طی کردیم. راه، از آنجا به بعد به طرف پنجمین ارتفاعات که از همه آنها بلندتر بود امتداد داشت. از بالای گردنه این ارتفاعات که در حدود یک ساعت آن را با تاختن پیمودیم جلگه و دشت وسیعی مقابل خود مشاهده کردیم. در فاصله نزدیک، چند



روستا و آبادی و در میان آنها گنبد طلایی حضرت عبد العظیم و در وسط جلگه دورنمای تهران دیده می شد. و این جلگه در شمالی ترین نقطه به کوههای پربرف البرز منتهی می گشت.

مشاهده دورنمای شهر تهران که برای ما در کشور غریب ایران، وطن دوم شده بود، نیروی تازه ای به بدن خسته و فرسوده مان بخشید و مهمیزها را محکم به پهلوی اسبها زده و به تاخت به سوی تهران حرکت کردیم، غروب آفتاب نزدیک بود، و اگر شتاب نمی کردیم، پشت دروازه های شهر که به علت وحشت از حمله ترکمنها زودتر از موقع مقرر بسته می شد، می ماندیم و ناچار می بایست در روی پل دروازه می خوابیدیم، از این رو بر سرعت خود افزودیم. شهر نزدیک و باز هم نزدیک تر می شد. و سرانجام در لحظات آخر به «دروازه نو» رسیدیم و وارد شهر شدیم و بلافاصله دروازه پشت سر ما بسته شد.

ص: ۲۱۸

۲- شهر قم در دوره ناصری از نگاه آرمینوس وامبری خاورشناس مجاری (۱) سپتامبر ۱۸۶۲ (ربیع الثانی ۱۲۷۹)

آرمینوس وامبری خاورشناس پرآوازه مجاری، سالها در شهر قسطنطنیه اقامت کرد و در تحقق آرزوی خود برای سفر به ایران و خاصه به ترکستان بدون تغییر مذهب، به آموختن شریعت اسلام و زبان فارسی و ترکی خاوری پرداخت. آن گاه به سوی ایران رهسپار شد و با سفر به خوی و تبریز و زنجان و قزوین، در لباس درویشی، و اقامت در این شهرها و توصیف دلچسب وقایع به تهران رسید، مدتی بعد با هیئت مبدل درویش بغدادی به قم، کاشان، اصفهان و شیراز رفت و پس از اقامت سه ماهه در این شهرها و بیان حوادث و وقایع آنجا به نحو مطلوب و شیرین به تهران بازگشت. (۲)

ذیلا مشاهدات وی را از مسیر تهران، شاه عبد العظیم تا قم به نظر مطالعه کنندگان ارجمند، می رساند:

### [دوم سپتامبر ۱۸۶۲ (۱۲۷۹ ه. ق.)]

در لباس قلندران سنی بغدادی در حالی که انتاری (جامه عربی) تا قوزک پایم می رسید و رشته قرمزرنگی به کمر و ماشلاق (کت نفوذناپذیر در برابر آب) راه راه سیاهی بر دوش داشتم و کفیه (۳) تمیزی، که هم مفید فایده بود و هم پرنقش و نگار، بر سر بسته بودم، روز دوم سپتامبر ۱۸۶۲ / یازدهم شهریور سال ۱۲۴۱ ش. از دروازه شاه عبد العظیم تهران را ترک کردم؛ چون برحسب معمول با غروب آفتاب دروازه های تهران را می بندند، برای کاروان کوچک ما، کاروانسرای در خارج از شهر به عنوان میعادگاه معین شده بود. در اینجا اعضای کاروان برای اولین بار با یکدیگر آشنا شدند.

کاروان ما مشتمل بر قریب سی قاطر باربر، چندتایی سوار و تعدادی ملا و تاجر و اهل صنعت و زوار برگشته از مشهد و من ناچیز می شد. دو ساعت از نیمه شب گذشته بود که راه عریض منتهی به شاه عبد العظیم را، مکان فوق العاده با حرمتی که مردم تهران به زیارت آن می روند، در پیش گرفتیم. در خلال اقامت در تهران بارها به آنجا رفته بودم.

شاه عبد العظیم در اثنای روز، خاصه بعد از ظهرها، پر از جنب و جوش و سروصدا

ص: ۲۱۹

۱- برگرفته از: زندگی و سفرهای وامبری «دنباله سیاحت درویشی دروغین» تألیف، آرمینوس وامبری، ترجمه محمد حسین آریا، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲)، ص ص ۸۵-۹۶.

۲- زندگی و سفرهای وامبری، همان، بخشی از مقدمه مترجم.

۳- پوشش سر و شامل دستمال ابریشمین بزرگ و راه راه به رنگ زرد. مؤلف

است. در تمام اوقات، جمعی از زنان طبقات عالی در البسه پرزرق و برق، که به سبک مردها بر پشت اسب می نشینند، و میرزاها و اعیانها به همراه ملترمان رکاب بی شمار و گه گاه کالسکه ای اروپایی و معمولا مختص دربار را می توان در آنجا مشاهده کرد. البته در آن وقت شب که از آنجا می گذشتیم سکوتی آن را در خود پیچیده بود، که انسان را در ژرفای اندیشه فرو می برد. ماه تقریبا چون روز، بر گستره سلسله جبال سمت چپمان و بر گنبد طلا که در زیر آن بقایای این جهانی شاه عبد العظیم آرمیده بود، نور می پراکند. پس از آن که دو ساعت در سکوت راه پیموده بودیم، برخی از اعضای کاروان با هم انس گرفتند و بر سر خلق آمدند و به گفتگو پرداختند و با نقل لطیفه های خوش به یک نواختی راه پایان دادند.

در میان همراهان، سید جوانی از اهالی بغداد را، که به عنوان روضه خوان به سفر پرزرق و برقی به صفحات جنوب می رفت، به رفیقی برگزیدم. در معنای درست فقط به کسی روضه خوان می گویند که تعزیه می خواند، یعنی در اوصاف حسین [ع] که در ایران محبوب همگان است به مرثیه خوانی می پردازد. اینان شیعیان متعصبی هستند و چه بسا نزدیکی بیشتر ما به یکدیگر، تعجبی را برانگیخته باشد. اما سید به عنوان ساکن بغداد و تبعه باب عالی [عثمانی] به قدر کافی مشتاق بود تا از آشنایی یک افندی بهره برداری کند. مرا به دیگر کاروانیان معرفی کرد و چون شخصی اهل کیف بود و به آسانی می توانست از اشعار عزا به آواز این جهانی و شادتر تغییر لحن دهد بزودی پسند خاطر همه شد و من هم غیرمستقیم از محبوبیت او سود جستم.

چون می خواستم نزد همسفرانم رفیق راه خوبی قلمداد شوم، نخست با وسواس از هرگونه جدل مذهبی خودداری کردم، باین حال انجام این کار به هیچ وجه ساده نبود؛ ایرانیها خیلی علاقه مند به مباحثه اند و با اشتیاق با مسیحیان و گبرها و خاصه اهل تسنن بحث می کنند. شبی باشکوه بود؛ در ایران شبهای مهتابی هوش رباست. هوای پاکیزه و شفاف، برجستگیهای شکوهمند کوهساران، وجود خرابه ها در تاریکی، سایه های خیال مانند کاروانی که پیش می رود و بالاتر از همه عجایب گنبد پرستاره بالای سر، تأثیر

زاید الوصفی در ذهن مسافری که از باختر زمین دوردست به شرق آمده است، برجا می نهد. با این همه، باید گفت بدی راه نیز ناگفتنی بود. ناگزیر بودیم راهمان را از میان قله سنگهای گرد و تیز، چاله ها و بریدگیهای عمیق و بستر خشک رودخانه ها بگشاییم.

ناهمواری راه چندان بر من تأثیر نمی گذاشت. خود را تماما به گامهای ایمن الاغ مورد اعتماد سپردم و با علاقه شدید هر حرکت سید را می پاییدم که با دقت به آسمان پرستاره می نگریست و درباره هر ستاره قصه ای می گفت. هریک از کواکب، افسانه ای مخصوص به خود و اثری نحس یا سعد داشتند و من با روحی کاملا معتقد به نقل عجایی که می گفت گوش می کردم. مجمع الكواکب «خرس بزرگ» داشت به حاشیه باختری آسمان پهلو می زد که به ارتفاع کریزک [کهریزک] رسیدیم که در شیب دامنه آن آبادی کناره گرد، نخستین منزلگاه ما واقع بود. پیش از سرازیر شدن و هنگامی که در جانب دیگر کوه پایین می رفتم، قبل از آن که انوار ملایم ماه با نزدیک شدن سپیده دم رنگ ببازد، بار دیگر به منظره بدیع مهتاب زیبا نظری افکندم. به مجرد دمیدن صبح صادق حسب الرسم تمام کاروان آمدن روز را گرامی داشتند. متدین ترین شخص جمع، به ادای اذان می پردازد و طبعا این بار قرعه فال انجام چنین وظیفه ای به گردن سید ما افتاد. در فلق، سپیده دم صبح وضو گرفته می شود و پیش از آنکه نخستین شعاع خورشید، بر تاج کوهها بتابد، کاروان برای خواندن نماز توقف می کند.

چهارپایان آسوده با گردنهای خم شده می ایستند و در همان حال مردان پهلو به پهلو در یک خط زانو می زنند و با چنان حالت تائب و پشیمانی چهره به سوی مشرق [!] می ایستند که تنها می توان آن را نزد مسلمانان مشاهده کرد. هنگامی که نخستین تابش خورشید بر مؤمنان بتابد، آنان صدای خود را بلند می کنند و دعایی شیرین و خوش آهنگ با سرآغاز الله اکبر می خوانند. در میان کاروانیان رسم است که پس از طلوع آفتاب بسته به این که شب پیش دیر یا زود راه افتاده باشند و این که منزلگاه بعدی دور یا نزدیک باشد، مسافتی کوتاه یا بلند طی کنند. وقتی به منزلگاه بعد رسیدیم تابش خورشید بی رحمانه بر سر ما می کوبید. در کاروانسرای وسیعی نزدیک آبادی کناره گرد توقف

کردیم. مفهوم این نام «سرحد شن» است زیرا صحرای نمک دشت کویر در خاور این کاروانسرا گسترده است. این صحرای سوزان می باید مکان خوفناکی باشد زیرا در تمام طول گشت و گذارم در ایران هرگز به شخصی بومی برنخوردم که در بخش کویری میان کناره گرد و طبس سفر کرده باشد. هر ایرانی که در خصوص دشت کویر صحبت می کند همیشه راغب است تا با نقل ردیفی قصه رعب آور، که در هریک از آنها شیاطین و ارواح خبیثه نقش واضحی دارند، مستعلمان خود را بترساند. افسانه محبوبی که غالباً بارها تکرار می شود، قصه شمر قاتل حسین [ع] و دشمن همیشگی شیعیان ایران است، که چولی (۱) و ویرانی این ناحیه را به او نسبت می دهند. می گویند از فرط پشیمانی به این مکان، که پیش از آن منطقه آبادی بوده است، پناهنده می شود، اما دشت ناگهان به صحرای سوزانی بدل می گردد. ایجاد دریاچه های نمک و مردابهای ژرف ناپذیر، نتیجه جمع شدن قطرات عرق بدن او از رنج و غذایی است که می کشد. خوفناکترین مکان در اینجا کبیرکوه است که شمر تا امروز هم در آنجا اقامت دارد. بدا به حال مسافر نگون بختی که در این ناحیه فریب تابش اغواگر سراب کاذب را بخورد! قصه هایی از این قبیل که همسفرانم در باب صحرای نمک ایران نقل می کردند، مرا محظوظ می ساخت.

بلافاصله پس از ورود به کاروانسرا هریک از ما به شتاب در جستجوی سایه بانی برآمدیم و دیری نگذشت همگی به آسودگی مستقر شدیم. در چند مورد جمع مسافران، اقامتگاهی با ظاهر پرجنب و جوش و زنده فراهم کردند. در همان حالی که ستوران کاه جو را می جویدند، ایرانیها نیز به تهیه غذا پرداختند. توانگرها نوکران خود را واداشتند تا پشت و شانه آنان را مشت و مال دهند و اعضای بدن خود را به دستشان سپردند که آن قدر بکشند تا صدای تق کند؛ مقصود آشکار از این کار منحصر به فرد، تمدد بدن بود. پس از استراحت مختصری صبحانه خوردیم و باز هم بی درنگ دراز کشیدیم. کاروان خستگی سفر را در اثنای روز از تن بیرون می کند و با تاریکی غروب به راه ادامه می دهد. چهارپایان نیز چنین احوالی دارند. با رسیدن غروب مردان و ستوران قوت خود را باز می یابند و در همان که عده ای به قشو و تیمار چهارپایان می پردازند

ص: ۲۲۲

---

۱- چول: به اول مضموم، به معنی بیابان ریگزار و جایی که آدمی در آن نباشد و کم عبور کند. (فرهنگ آندراج)

تعدادی نیز به تهیه پیلر [پلو] (غذایی مرکب از گوشت و برنج) می پردازند. شام را ساعتی قبل از حرکت می خورند. خورد و خواب درویش بهتر از هر کس دیگری است، زیرا هنوز کاروان به منزل نرسیده که او بدون توجه به دیگران فوراً به استراحت می پردازد و هنگامی که برخاستن بخار معطر دیگچه، طبخ شام را اعلام کرد او کشکول خود را برمی دارد و سرحال با فریاد «یا هو، یا حق» آن را به دور می گرداند. از هر کسی چند لقمه می گیرد و این ملغمه جوراجور را به هم می آمیزد و با اشتهای کامل می بلعد.

شرقیها می گویند: «او هیچ با خود بر نمی دارد، غذایی نمی پزد، باین حال چیزی برای خوردن دارد؛ آشپزخانه اش را خدا فراهم می کند.»

برای رسیدن به منزلگاه بعدی ناگزیر شدیم تمامی طول صحرای سوزان را طی کنیم.

سکوت شب در این برهوت دوچندان سنگین است و تا چشم مسافر کار می کند نقطه ای برای استراحت نمی یابد. تنها اینجا و آنجا توده ای از ستونهای شن را می توان دید که باد آنها را آورده و همچون بسیاری از اشباح تیره رنگ از مکانی به مکان دیگر می خزند.

تعجب نکردم که آدمهای خجول و ساده لوح این سایه های متحرک را نتیجه خشم ارواح خبیثه می پندارند. به نظرم رسید همسفرم جزء مردم خرافاتی است، زیرا عبایش را محکم به خود پیچیده و از مترکم ترین بخش کاروان آنی جدا نشد و اگر دنیا را به او می دادی حاضر نبود به سوی گسترده وسیع صحرای مشرق نظر کند.

حدودهای نیمه شب بود که صدای زنگوله هایی به گوش رسید، در پاسخ پرس و جویم که معنای آن چیست به من گفتند صدای زنگ کاروانی است که ساعتی قبل از ما حرکت کرده و اکنون پیشاپیش ما می رود. به سرعت حرکتان افزودیم تا به کاروان برسیم هنوز به یک صد قدمی آنها نرسیده بودیم، که بوی زننده تحمل ناپذیری، همانند تعفن اجساد، هوا را پر کرد. ایرانیها که سبب این تعفن مسموم را می دانستند به آرامی بر شتاب قدمها افزودند؛ هرچه نزدیکتر می شدیم بوی تعفن بیشتر می شد. دیگر نتوانستم مانع کنجاویم شوم به نزدیکترین رفیق راه رو کردم و بار دیگر پرسیدم این چیست؟ لیکن جواب تند و کوتاه او که می گفت «عجله کن، عجله کن، این کاروان مردگان است» حکایت

از نگرانی عمیق او می کرد. این خبر کفایت کرد که بر حیوان خسته زیر پایم فشار بیاورم تا با سرعت بیشتری پیش رود. لحظاتی بعد با دیگر رفقایم به آن کاروان رسیدیم. کاروان حامل مرده ها شامل حدود چهل حیوان، اسب قاطر، بود که سه تن عرب آن را می بردند.

بار قاطرها تابوت بود و ما کاملاً سعی کردیم تا از این دسته دوری کنیم. با گذشت از کنار سواری که به نظر قافله سالار می رسید لمحه ای بر چهره اش، که نگاه کردن به او ترسناک بود، نظر کردم. بینی و چشمانش در پارچه ای پنهان بود و بقیه صورت کبود شده کمرنگش در زیر نور ماه به نظر هولناک می رسید. بی پروا از وجود بوی بیماری زا به کنار قافله سالار راندم و مقصود خاص سفر او را جويا شدم: مرد عرب گفت ده روز است که سفر می کند و بیست روز دیگر طول می کشد تا اجساد مردگان را به کربلا، جایی که عاشقان حسین و مؤمنان در آنجا آرزوی خواب ابدی دارند، برساند. چنین رسمی در سراسر ایران جاری است؛ و هر کس که بتواند هزینه این کار را پردازد، حتی اگر در منطقه دوردست خراسان باشد، می تواند ترتیبی دهد که بقایای جسدش را به کربلا حمل کنند تا در خاکی دفن شود که امام محبوب او آرمیده است. گاهی دو ماه طول می کشد تا جسد به مقصد برسد. هر قاطر چهار تابوت می برد؛ حمل آنها در طول زمستان کاری نسبتاً بی زیان است، اما در هوای سوزان ایران هم بر انسان و هم بر حیوانات بارکش تأثیر مرگباری می نهد.

در فاصله ای از کاروان نگاهی به پشت سر و به کاروان عجیب حمل مردگان انداختم.

چهارپایان با بار غم انگیز خود، تابوت بر پشت ظاهر سعی داشتند تا منخرین خود را در سینه هایشان پنهان کنند؛ در حالی که سواران به فاصله دوری از چهارپایان می رانند، با فریادهای بلند آنها را و می داشتند تا بیشتر شتاب کنند. دیدن این منظره در هر جای دیگر هم اثر عمیقی از وحشت برجا می گذارد؛ اما رؤیت آن درست در دل بیابان، در ساعت مرده شب و در نور رنگ پریده ماه، چیزی است که جسورترین انسان هم نمی تواند از ضربه خوف و هراس آن در امان بماند.

سه روز می گذشت که اعضای کاروان کوچک ما به اتفاق سفر می کردند و این مدت

کوتاه برای ایجاد پیوند عمیق دوستی و حس رفاقت میانشان کفایت می کرد. البته هیچیک از آنان کوچکترین سوءظنی نبرد که اروپایییم و کمترین تماس با من لباسشان را نجس می کند و غذا خوردن با من در یک بشقاب گناه کبیره ای برای آنان است. در نظر ایشان افندی اهل قسطنطنیه و مهمان سفارت عثمانی بودم که اشتیاق مرا واداشته بود تا سفر کنم و اکنون برای دیدن اصفهان و شیراز با عظمت و بهشت آسا می رفتم. به سرعت با اکثر همراهان دوستی برقرار کردم، اما در عین حال برخی از سرسخت ترین شیعیان کاروان در بزرگ کردن اشتباهات مذهبی آدمی مثل من مصرّ بودند. خاصه مردی کفاش، که دستار سبز بلند او نشان می داد از اعقاب علی [ع] است، بیشتر به من می پیچید. اعضای دیگر کاروان که طبعی ملایمت داشتند در چنین مواقعی سعی می کردند صحبت را به مسیر دیگری منحرف کنند. با این همه دیری نمی گذشت که رفیق واعظم کم کم موضوع مورد علاقه خود را گرم می کرد و عنان را به دست می گرفت و به گفتار فرحبخش می پرداخت.

در چهارمین روز سفر، نخستین منظره قم با گنبدهای سبز رنگش پیش چشم ما نمودار شد. اینجا شهر مقدس زنان ایرانی است، زیرا مدفن ابدی فاطمه [معصومه س] خواهر امام رضا [ع] به همراه چهار صد و چهل و چهار پارسای دیگر است. او در آرزوی دیدار برادر از بغداد به مشهد سفر می کند، لیکن در سر راه خود در قم بیمار می شود و رحلت می نماید. قم مثل کربلا مکان دلخواه مدفن زنان ایران است که می شود جنازه آنها را از سراسر مناطق ایران به اینجا آورد. این شهر صیت دیگری هم دارد که کمتر غبطه آور است و آن هم مکان امن خطاکارانی است که از مزیت بست نشینی آن سود می جویند.

اگر فرد گناهکار از چنان بختی برخوردار باشد تا از دست جلاّد بگریزد و خود را به میان دیوارهای مقدس آن برساند از هر نوع مجازات در امان می ماند.

تمام اعضای کاروان ما مشتاق دیدار قم بودند، برخی می خواستند به عنوان زائر توبه کار به زیارت بروند، تعدادی نیز مایل بودند خرید کنند و به امور شخصی بپردازند.

نرسیده به شهر قم، در اطراف آن مانند سایر مکانهای زیارتی، اینجا و آنجا کپه های کوچک سنگ دیده می شد که با دستهای زائران متدین، همراه با زمزمه دعاهای مقدس



بالا آمده بود. در نقاط پراکنده هم درختچه هایی به چشم می خورد که بالته هایی از انواع پارچه رنگارنگ مزین شده بودند. همه اشتیاق دارند تا اثری از مراتب اخلاص خویشتن را در اطراف این شهر بر جا نهند؛ تعدادی مایلند بر کپه ها، سنگ بگذارند و بعضی نیز به نشانه پارسایی تکه ای پارچه می بندند. گفته می شود در ایام گذشته رسم دیگری رایج بوده، تا مسافران بتوانند اکرام خالصانه خود را نشان دهند- هر گذرنده ای می توانست در پوست درختان کنار جاده ناخن فرو کند. من نیز پیاده شدم و شرابه ابریشمینی از کیفه ام را بر درختچه ای آویزان کردم. چه مجموعه جالبی از پارچه های سراسر دنیا در اینجا بود! این بوته ها نمایشگاهی بودند از بافته های دستی گران قیمت هند و کشمیر، پارچه های بافت انگلستان و امریکا، پارچه های پشمی رویه خوابدار ارزان قیمت و کتان زمخت بافت صحراگردان ترکمن و قبایل عرب و طوایف کرد. گهگاه نیز چشم انسان بر شالی نفیس آویخته بر شاخه درختچه ای می افتاد که بی تردید حکایت از تقوای شدید زائر گذرنده ای می کرد؛ شال از دستبرد کاملاً مصون است، کسی جرأت نمی کند به آن دست بزند، زیرا برداشتن اشیائی که نشانه ایمان است، سیاهترین نوع دزدی محسوب می شود.

پیش از ورود به شهر می بایستی از کنار گورستانی با ابعاد فوق العاده، تقریباً به درازای دو میل انگلیسی بگذریم. باین حال همسفرانم که مرا از وسعت آن متعجب دیدند، اطمینان دادند به لحاظ اندازه با قبرستان کربلا (۱) قابل مقایسه نیست. سرانجام به قم رسیدیم؛ کاروان ما در کاروانسرای در دل بازار بار انداخت. و با خوشحالی فهمیدم قرار است دو روز در اینجا استراحت کنیم.

به عنوان زائرانی مؤمن هیچ فرصت استراحت به خود ندادیم و اندکی بعد از ورود شستشو کردیم و گرد و غبار از لباس زدودیم و به سوی مرقد مطهر رو آوردیم. هیچ اروپائی پیش از من داخل این مکان امن را ندیده، زیرا هیچ قدرتی در روی زمین نمی تواند اجازه دخول فرنگیها را به دست آورد.

سیدهای فراوانی که متولیگری زیارتگاه «نخستین جده» خود را به عهده دارند در

ص: ۲۲۶

صحن بیرونی درختکاری شده، مجتمع می شوند. بر فراز مرکز صحن درونی، گنبدی طلاکاری دیده می شود. برای رسیدن به در صحن، باید از دروازه پله مرمری گذشت.

زوار در نخستین پله، کفشها را بیرون می آورند، سلاح و چوب دستی آنها را می گیرند و تا مرمر پاشنه در را نبوسند اجازه دخول ندارند. بیننده از شکوه و جلال درون صحن حیرت زده می شود. مقبره در میان ضریح محکمی قرار دارد که از ورق نقره ساخته شده و همیشه فرش گرانبهایی آن را می پوشاند. لوحه های محتوی زیارتنامه بر دیوار آویزان است که زائر یا خود می خواند، یا یکی از سیدهایی که آنجا پرسه می زند برای او می خواند. از داخل صحن صدای فریاد و تلاوت و گریه و ناله و درخواست صدقه بلند است. لیکن این غوغای فوق العاده مانع آن نمی شود تا شمار فراوانی از زوار دین دار و مخلص پیشانی خود را بر میله های سرد ضریح نگذارند و به مقبره خیره نشوند و زیر لب آهسته دعا نخوانند. من خاصه نتوانستم از تحسین اشیای گرانبها و ارزشمندی که مزین به مروارید و الماس و سلاحهای طلاکوب بود و بر سر مقبره حضرت (۱) فاطمه [س] به عنوان هدیه نذری نهاده شده، خودداری کنم. البسه بغدادی که بر تن داشتم سبب می شد تا بعضی از شیعیان متعصب نگاههای تند بر من بیندازند لیکن به یمن لطف همراهانم هیچ ناراحتی متوجهم نشد. زوار غالبا از مدفن فاطمه به دیدن مقابر برخی از اکابر دنیوی می روند. من نیز در پی رفقایم بر سر مدفن فتحعلی شاه و دو پسرش، که به این یا آن دلیل مخصوصا مورد توجه مؤمنان است رفتم، سنگ او از خالص ترین نوع مرمر سفید است که تصاویر آنها را با هنرمندی از همین سنگ به نحو برجسته حک کرده اند.

پس از پایان اعمال اخروی احساس آزادی کردیم تا به شهر بازگردیم و دیدنی های جالب آن را تماشا کنیم.

اینجا نیز مانند هرجای دیگر اولین مکان بازدید همان بازار است. درست در فصل ثمر میوه بودیم و تمام بازار پر از هندوانه بود که در همه ایران مقبول همگان است. در طول پاییز هندوانه تقریبا غذای انحصاری بخشی از مردم ایران به شمار می رود و از آب هندوانه اکثرا به عنوان داشتن خاصیت طبی برای بیماری استفاده می کنند. بازار قم نه

ص: ۲۲۷

---

۱- مؤلف کلمه Saint به مفهوم مقدس یا مقدسه را آورده است. مترجم

تنها برای وفور هندوانه خوش طعم قابل توجه است که برای داشتن سفالینه متنوع هم معروف است؛ مخصوصاً از رس کوزه گری این شهر مقدس نوعی سبوی گردن دراز می سازند که ارزش تجاری فوق العاده دارد. همچنان که در بازار می گشتم و هر چیزی را با دقت و ارسی می کردم، تصادفاً جلوی دکان رنگرزی ایستادم که پارچه موسلین رنگ می کرد. این صنعتگر ایرانی پارچه خامی را جلوی خود پهن کرده بود و باخبرگی و با کمک قالبهای نقشه، که آن را ابتدا در ظرف رنگ آبی فرو می برد و بعد قالب را با تمام نیرو بر پارچه فشار می داد، به آن نقش می زد. چون مشاهده کرد به تماشای کارش مشغولم، برافروخته، به من رو کرد و به تصور اینکه فرنگی هستم گفت: «از چنگ پارچه های پنبه ای شما خلاص خواهیم شد، بزودی ان شاء الله تمام حيله های تجارت شما را یاد می گیریم؛ می دانم وقتی ایرانیها توانستند پارچه های فرنگستان را نپوشند، شما به گدایی نزد ما می آید.»

در سومین روز ورودمان از قم راه افتادیم و پس از عبور از چندین محل کوچک، که چیز ارزشمندی برای دیدن نداشتند و با دو روز سفر خسته کننده به کاشان رسیدیم.

### ۳- شهر قم در دوره ناصری از نگاه مادام دیالافوا ژوئیۀ اوت ۱۸۸۱ (شعبان و رمضان ۱۲۹۸)

۳- شهر قم در دوره ناصری از نگاه مادام دیالافوا (۱) ژوئیۀ اوت ۱۸۸۱ (شعبان و رمضان ۱۲۹۸)

مارسل دیالافوا مهندس و باستانشناس معروف در سال ۱۸۸۱ میلادی به هزینه شخصی از راه ترکیه و قفقاز به ایران آمده و مدت یک سال در ترکیه و قفقاز و شمال و مرکز و جنوب ایران و بین النهرین به مطالعه ابنیه تاریخی قدیم و جدید پرداخته است و پس از مراجعت به فرانسه در سال ۱۸۸۴ دوباره به ایران برمی گردد و مدتها در این کشور مشغول حفاری و کاوش می شود و اشیای آنتیک نفیس زیادی از زیر خاک بیرون می آورد، از آن جمله است کاشیهای سربازان جاویدان و کاشیهای تزیینی دوران هخامنشی که فعلا زینت افزای موزه لوور پاریس است. (۲)

باری مادام دیالافوا هم در این مسافرتها با شوهر خود همراه بوده است، این زن فاضله از هنگام حرکت از فرانسه تا موقع مراجعت به آنجا، وقایع روزانه مسافرت و نتیجه مشاهدات و تحقیقات و مطالعات شوهر خود را مشروحا یادداشت کرده و به صورت کتابی منتشر کرده است. (۳)

ذیلا خاطرات مادام دیالافوا را از سیاحت قم به نظر مطالعه کنندگان گرامی می رساند:

۲۰ ژوئیه [۱۸۸۱] [۲۳ شعبان ۱۲۹۸]- در این مسافرت راهنمای ما سرتیپ عباسقلی خان آجودان نایب السلطنه است. دیروز عصر از تهران حرکت کرده ایم. روز میزان الحراره درجه چهل را نشان می دهد ولی در شب به تدریج تنزل کرده و به درجه دوازده می رسد. البته این نوع تغییر فوق العاده هوا تحمل ناپذیر و زیان آور است.

یک نفر ماژور اتریشی پیر هم با پسر خود از همسفران ماست. این ماژور برای تربیت قشون به ایران آمده و در مدرسه دولتی هم (۴) درس حشره شناسی به زبان فرانسه می دهد.

اما زبان ما را بسیار بد تلفظ می کند و چون شاگردانش مطالب او را نمی فهمند معلم و شاگرد باهم ساخته اند، او نیز می خواهد به ساوه رفته، از دوست خود بارون اتریشی که فعلا حاکم ساوه است ملاقاتی کرده و راجع به تجارت اتریش مطالعاتی بکند.

در موقع ظهر کاروان در زیر اشعه آتشبار آفتاب به قلعه پیک رسید (۵)، سرتیپ امر کرد که ما را به خانه سلطان فوج ببرند.

سلطان خانه خوبی داشت، تالاری که ما در آن وارد شدیم دوبادگیر داشت و جریان

ص: ۲۲۹

۱- برگرفته از سفرنامه مادام دیالافوا در زمان قاجاریه، ترجمه بهرام فره وشی (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۱، چاپ دوم، تلخیص شده) ص ۱۶۶-۱۸۹.

۲- هشت سال بعد از این سفر مادام دیالافوا به ایران، یعنی در سال ۱۳۰۶ ه. ق ناصرالدین شاه برای سومین بار به فرنگستان

سفر می کند، هنگام اقامت و سیاحت در پاریس، زمانی که موزه لوور را مورد بازدید قرار داده در خاطرات روز جمعه ۴ ذیحجه ۱۳۰۶ خود چنین می نویسد: ... رسیدیم به لوور، پیاده شدیم، دیرکتور لوور که اسمش این است [Kaempfeh] آمد جلو افتاد، رفتیم، زیر این عمارت لوور یک مرتبه است که آنجا مجسمه های سنگی زیاد گذارده اند و از آنجا پله می خورد، می رود به عمارت، از آن پله ها بالا- رفتیم، داخل عمارت شدیم، عمارت لوور و اسبابهای آنجا معروف است و همه کس می داند، مستغنی از تعریف است، امروز هم می خواستیم اسبابهای دیالافوا را ببینیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است ببینیم. مادام دیالافوا آمد جلو، او را دیدم، همان طوری که در چند سال قبل به تهران آمده بود و لباس مردانه پوشیده بود، حالا هم لباس مردانه پوشیده بود، هیچ عادت به لباس زنانه ندارد، همیشه لباس مردانه می پوشد، فارسی هم خوب حرف می زد، در این مدت که تهران بود یاد گرفته است. خود دیالافوا که تهران بود لاغر و زرد و ضعیف بود، حالا که او را دیدم حال آمده خوب شده است. خلاصه از یکی دو اطاق رد شده، داخل اطاقی که اسبابهای دیالافوا بود شدیم، اگرچه اسباب زیادی نیاورده است، ولی این که آورده است خوب است، صورت سربازهای دارا آورده، سنگهای بزرگ که آن وقت ستون عمارت دارا بوده و تمام را حجاری کرده بودند و شکل گاو داشت آورده بود و از این قبیل، خیلی چیزهای خوب بود، همه را تماشا کردیم. قدری شربت غوره آنجا حاضر کرده بودند خوردیم و آمدیم اطاقهای دیگر ..... ر. ک. روزنامه خاطرات ناصر الدین شاه در سفر سوم فرنگستان، به کوشش دکتر محمد اسماعیل رضوانی، فاطمه قاضیها (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱) ص ۱۹۷.

۳- همان، مقدمه مترجم.

۴- مقصود نویسنده مدرسه دار الفنون است (مترجم).

۵- گویا مقصود مأمونیه باشد زیرا که در خلاصه این فصل نام آن را ذکر می کند (مترجم).

هوایی اتصالاً، از تالار عبور می کرد. بادگیرها بطور قرینه در تالار ساخته شده و هوا را فوق العاده خنک می کردند و مثل این بود که ما در آب سرد فرورفته باشیم. نوکران بلافاصله چای آوردند و سلطان از ما پذیرائی خوبی کرد.

۲۱ ژویه [۲۴ شعبان] - پس از یک روز استراحت کاروان شبانه به راه افتاد و در بیابان خشک و لم یزرعی راه می پیمودیم. کم کم منظره تغییر یافت و شکافهای عمیقی در زمین پیدا شد که با زحمت از آنها عبور کردیم. نصف شب به کاروانسرای خرابه ای رسیدیم که می گفتند مأمن دزدان است و مکرر کاروانیان را لخت کرده اند. اخیراً پانزده نفر راهزن را قشون دولتی در این جا محاصره کرد و آنها شجاعانه از خود دفاع کردند و چندین نفر از سربازان دولتی را کشتند. سرتیپ عباس قلی خان با این که صاحب منصب شجاعی است محض احتیاط به این خرابه نزدیک نشد.

چون کمی از کاروانسرا فاصله گرفتیم ناگهان دیدیم که سرتیپ شجاع به تاخت پرداخت. من هم در دنبال او رفتم، از دور دو نفر دهقان دیده شدند که چند قاطر در جلو داشتند سرتیپ تیری به طرف آنها خالی کرد، دهقانان بیچاره متوحش شده با تمام نیروئی که داشتند با سرعت فرار کردند و قاطرها هم ایستاده مشغول خوردن علفهای خشک بیابان شدند و چون معلوم شد که اینها راهگذرند و دزد نیستند صدا کردیم و به آنها اطمینان دادیم، ولی آنها به خیال این که ما راهزن هستیم به فرار خود ادامه می دادند و با این که فاصله زیادی گرفتیم باز هم جرئت برگشتن و بردن قاطرهای خود را نداشتند.

البته سرتیپ از این حرکت به خود می بالید و تصور می کرد که با این عمل ما را از شر دزدان خلاص کرده است.

باری پس از مدتی سفیده بامدادی طلوع کرد. وحشت تاریکی و چرت زدن برطرف گردید و سرتیپ یکی از سواران جلودار را فرستاده تا به تاخت رفته و حاکم ساوه را از ورود ما آگاه کند.

تقریباً سه ساعت بعد گردوغباری از دور مشاهده کردیم و معلوم بود که اردوئی به استقبال ما می آید! اسبان بر سرعت افزوده و اتصالاً شیهه می کشیدند و بالاخره دو اردو

به هم رسیدند. مدت شش ماه است که نایب السلطنه یک نفر اتریشی را به حکومت ساوه منصوب کرده است. این بارون اتریشی ملبس به لباس اروپائی است ولی شکوه و جلال حکام ایرانی را کاملاً تقلید کرده است. بی مناسب نیست که در اینجا خواننده را به طور اختصار با زندگانی و تجمل حکام و اشخاص متنفذ ایرانی آشنا کنم.

هریک از وزرا و حکام یک عده فراش در اطراف خوددارند که باید در مسافرت چادر بزنند و داخل آن را مفروش سازند و به نگاهداری آن پردازند. اشخاص دیگری هم هستند که باید کارهای مخصوصی انجام دهند.

در ردیف اول باید منشی ها و میرزاها را قرار داد که شغلشان خواندن و نوشتن مراسلات رسمی است. این دسته مردمان آرام و ساکتی هستند، هیچ وقت مسلح نمی شوند و به جای شمشیر، قلمدان دراز و لوله کاغذی در لای شال خود قرار داده اند.

در ردیف دوم ناظر و کارکنان او هستند که باید خوراک برای آقا و همراهان او فراهم نمایند. ناظر اشخاص متعددی را تحت فرمان دارد از قبیل آشپز و آبدار و قلیانچی آبدار موظف است که در مسافرت آب خنک و مشروبات همراه داشته باشد و قلیان دار که معمولاً- مرد سیبل کلفتی است، بایستی منقل آتش و چننه قلیان را به زین اسب بیاویزد و در موقع لزوم، در سر سواری قلیان برای ارباب درست کند.

یک نفر هم کبابچی نام دارد که گوشت را خرد کرده و در ماست و پیاز و ادویه نگاه می دارد و هر وقت ارباب مایل به خوردن کباب باشد، فوراً برای او حاضر می کند. این شخص را نباید در ردیف آشپزان قرار داد، زیرا که در نزد ارباب مقام خاصی دارد و بسا می شود که مانند امین السلطان به وزارت هم برسد، ولی آشپز هیچ وقت ترفیع مقام پیدا نمی کند و همیشه باید مواظب دیگ پلا و خورش باشد.

در هنگام مسافرت ارباب یا گردش او، هریک از مستخدمین خورجینی به ترک اسب می بندد و لوازم کار خود را در آن جای می دهد تا بتواند در موقع لزوم به ادای وظیفه پردازد. تشکیلات آنها بسیار منظم است. آبدار جعبه مخصوصی برای سماور و استکان نعلبکی و قوری دارد که آن را هزار پیشه می گویند و قلیانچی همیشه چلیک پر از آبی در

پهلوی اسب آویخته دارد. کبابچی هم گوشت و سیخ و لوازم کباب را در ترک اسب می بندد. فراشان هم در موقع حرکت چادرها را جمع کرده بار قاطر می کنند و خودشان هم در بالای بار می نشینند.

باری پس از آنکه دو اردو به هم رسیدند مراسم معرفی به عمل آمد و تعارفات لازمه مبادله شد. هر دو اردو یکی شده به راه افتاد و پس از طی مسافتی منظره قلعه مستحکم ساوه پدیدار گردید. شهر در جلگه پستی واقع شده و به طوری که اهالی نقل می کردند، اینجا در قدیم دریاچه ای بوده که در موقع تولد پیغمبر اکرم (ص) خشک شده است و چنان که می گفتند طاق کسری هم در همان زمان بشدت تکان خورده و روبه خرابی گذارده است.

به هر حال چون به دروازه نزدیک شدیم، فراشان زیادی را از دور دیدیم که روی زمین نشسته و تکیه به دیوار داده بودند. به محض ورود ما بلند شده و دو قطار تشکیل دادند و پیاده در جلو به راه افتادند و چماقهای خود را حرکت می دادند تا جمعیت تماشای عقب بروند و پیوسته فریاد می کشیدند: برو ... سرپا .... خبردار .... دور شو .... ما هم با این ترتیب مجلل آهسته راه می پیمودیم و جمعیت را می دیدیم که از جلوی چماق فراشان فرار می کنند ولی از چهره آنها پیدا بود که نسبت به اروپائیان نظر خوبی ندارند و مهر و ملاحظتی به آنها نشان نمی دهند. یک علت دیگر هم در کار هست که از ما خوب پذیرائی نمی کنند و آن این است که می دانند سرتیپ عباس قلی خان برای جمع آوری مالیات آمده است.

باری هنگامی که اردو به دار الحکومه رسید، قصابی با عجله، گوسفند سیاهی را جلو آورد و فوراً سر آن را بریده به یک طرف راه انداخت و تنه را به طرف دیگر، تا اردو از میان آنها عبور کند. عمل قربانی کردن در حین ورود شخص محترمی در ایران سابقه تاریخی دارد. سرتیپ با تکان دادن سر به قصاب اظهار امتنان کرد و از اسب پیاده شد و از پله هائی که دم درب عمارت بود بالا رفت. ما نیز بر حسب دعوت بارون حاکم بالا رفتیم و روی صندلی نشسته به تماشای جمعیت پرداختیم که آنها هم برای تماشای ما ازدحامی



۲۳ ژویه [۲۶ شعبان] - امروز سرتیپ ما را به دیدن شهر سرافراز فرمود. شهر ساوه کرسی ولایتی بوده که به چهار ناحیه تقسیم می شده و دارای یکصد و بیست و هشت قصبه و قریه بوده است، ولی امروز اغلب آنها خراب و خالی از سکنه مانده است در قسمت هائی که به وسیله قنات یا رودخانه مزدغان (۱) مشروب می شوند و زمین هم حاصلخیز است پنبه و برنج و گندمهای بسیار عالی به عمل می آید که به تهران می برند.

۲۴ ژویه [۲۷ شعبان] - از وقتی که ما وارد ساوه شده ایم، عباس قلی خان کاملاً سرگرم کار شده و تفتیشاتی می کند. از عملیات او من به فکر دوره شاهان هخامنشی افتادم که با مسافرت من برای تحقیق ابنیه و آثار تاریخی آنها مناسبتی دارد.

اگر قرون عدیده ای گذشته و اگر دوران عظمت و اقتدار ایران باستانی کاملاً رو به انحطاط گذارده و صورت افسانه مانندی به خود گرفته است هنوز ترتیب اداری کشور ایران شباهتی به زمان قدیم دارد.

۲۶ ژویه [۲۹ شعبان] - توقف ما در ساوه دو روز طول کشید. مارسل برای این که وقت تلف نشود به دهکده سبزآباد رفت که یک فرسخ از سد ساوه فاصله دارد و امر کرد که مستخدمین اردوی ما را در کلبه های گلی چند نفر دهقان که پرستار انارستانی هستند بزنند.

این انارستان تازه ایجاد شده و در پهلوی یکی از شعب رودخانه واقع است و درختان جوان آن هنوز آن اندازه سایه ندارند که ما را از اشعه آفتاب محفوظ نگاهدارند. قبل از طلوع آفتاب ما می رویم در کنار سد و مشغول مطالعه و نقشه برداری می شویم.

۲۷ ژویه [۳۰ شعبان] - در اینجا حرارت هوا تحمل ناپذیر است و ما در زندگانی به اشکالاتی برخوردیم. رتیل های درشت از هر طرف در جست و خیز هستند. آذوقه ما هم نزدیک به اتمام است.

۲۸ ژویه [اول رمضان ۱۲۹۸] - شب گذشته من خوب خوابیدم اما صبح احساس کردم که حشره ای پایم را گزیده است و چون دردی نداشت به ورم آن اعتنائی

ما تصمیم گرفتیم که شب حرکت کنیم و من دستور دادم که قاطرها را حاضر کنند. اما متأسفانه جواب دادند که سرتیپ قاطرها را به تهران فرستاده است که بیکار نمانند و کرایه ای بیاورند و ممکن است از ساوه قاطر تهیه کرد، ولی پس فردا ماه رمضان شروع می شود و قاطرچیان در سه روز اول ماه مبارک مسافرت نمی کنند. بالاخره از عباس قلی خان کسب تکلیف کردیم گفت: مفرشها و اسبابهای عکاسی را بر شتری که در اینجا هست بار کنید و بقیه را به بسته های چهل کیلو گرمی تقسیم کرده بار الاغ کنید و بروید. شتری که حاضر بود خیلی پیر بود و بیش از سه فرسخ نمی توانست در روز راه برود. الاغها هم خیلی کوچک و به اندازه سگهای درشتی بودند، اما یک خوشبختی داشتیم و آن این بود که دو اسب را که با آنها به سد می رفتیم نبرده بودند، ناچار الاغهایی کرایه کرده و سوار بر اسبان شدیم و با انارستان خداحافظی کردیم و به طرف قم روی آوردیم سرتیپ مرحمت کرده یک سرباز سوار هم ملترم رکاب ما نمود.

۳۱ ژویه [۴ رمضان] - امشب به من بسیار بد گذشت، هیچ در خاطر ندارم که در مسافرتها به این اندازه متحمل رنج و خستگی شده باشم. الاغها نمی توانستند با قدم اسبان حرکت کنند و ما ناچار بودیم پیوسته توقف کنیم تا برسند. اسبان چهار روز استراحت کرده و دارای نیروئی شده بودند و نگاهداشتن آنها زحمت داشت. طرف نصف شب به واسطه خستگی زیاد خواب بر ما غلبه کرد، وقتی که چشم باز کردم هوا روشن شده بود و تعجب کردم که چگونه در این زمین سنگلاخ افتاده بودم.

ناگهان صدای زنگوله الاغها به گوش رسید. الاغداران رسیدند و گفتند زودتر سوار شوید، نباید تا منزل مسافت زیادی داشته باشیم. من گفتم دیروز شنیدم که از سد تا آوه هشت ساعت راه بیشتر فاصله نیست. ما تمام شب را راه پیموده ایم و معلوم نیست چه وقت به منزل خواهیم رسید یکی از الاغداران گفت ما مدتی شب در دنبال شما آمدیم و به جستجوی شما پرداختیم و راه را گم کردیم به هر حال باید رفت البته به جایی خواهیم رسید.

مارسل به قطب نما نگاه کرد و به فراست دریافت که ما باید به طرف جنوب شرقی برویم بنابراین به چارواداران امر کرد که در همان امتداد بروند. پس از یک ساعت راه پیمائی دیوارهای خراب دهکده ای از دور نمایان شد، چاروادارها از دیدن آن خوشحال شده و اطمینان پیدا کردند که به منزل رسیده اند.

من نیز از دیدن این خرابه ها شاد شدم زیرا که از کشمکش با اسب و خوابیدن روی قلوه سنگها احساس می کردم که ستون فقراتم شکسته شده و پاهایم خرد شده اند.

جراحت پا هم وسعت یافته و درد شدت کرده است و خلاصه آن که قوای خود را به کلی از دست داده ام:

بالاخره پس از سیزده ساعت راه پیمائی الاغداران محوطه آوه را به ما نشان دادند. من به خیال افتادم که زودتر به منزل رسیده در گوشه ای بیافتم، بنابراین آخرین توانائی خود را به کار انداختم و به اسب رکاب زدم و با مارسل و حسین سرباز به اول قصبه آوه رسیدیم. در مدخل قصبه، پیرمردان ریش قرمز روی سکوی گلی نشسته و کنفرانسی داشتند و برای منزل، جائی را در خارج از آبادی به ما نشان دادند. این جا باغ تازه ای بود و درختان آن قابل سایه اندازی نبودند خیال منزل کردن در این مکان آن هم در وسط آفتاب سوزان، حزن و یأس فوق العاده ای در من ایجاد کرد. خوشبختانه حسین سرباز به این پیرمردان گفته بود که اینها مهندسین فرنگی هستند که به امر شاه برای تعمیر سد ساوه آمده اند. از شنیدن این خبر پیرمردان بلند شده و با هیجان و حرارتی از ما پرسشهایی می کردند. مارسل گفت: فقط اراده شاه کافیت تا این دشت وسیع مشروب گردد.

این مردم که تا لحظه قبل با قیاقه عبوسی به ما نگاه می کردند اکنون خوشروئی و محبت فوق العاده ای نسبت به ما بروز میدهند و برای تندرستی ما دعا می کنند و حتی لباس ما را گرفته و می بوسند و می گویند خداوند شما را برای نجات ما فرستاده است.

البته ما در هر پنج نوبت نماز دعا خواهیم کرد که خداوند بلا را از جان شما دور کند.

بسیار خوش آمدید قدم شما روی چشم همه ماها باشد، خواهشمندیم بر ما منت گذارده

و به کلبه های ما فرود آید و ما را سرافراز فرماید. یکی از آنها که به نظر می آمد محترم تر از دیگران است جلو افتاد و در خانه ای را باز کرد. دیگران هم عنان اسبان را گرفتند و ما پیاده شدیم و به بالاخانه قشنگی رفتیم، من احساس کردم که دیگر نمی توانم قدم بردارم و بدون این که منتظر فرس شوم در پهلوی تکه چوب قطوری افتادم، به خیال آن که آنرا بالش خود قرار دهم و از فرط خستگی و کوفتگی بی هوش افتادم. هنوز هم وقتی که به فکر مسافرت آن شب و صدماتی که کشیدیم می افتم لرز مختصری در اعضا می پیدا می شود.

پس از سه ساعت سر از خواب برداشتم و احساس کردم که گرسنگی به من آزار می دهد. آشپز حاضر بود گفتم زود چیزی بیاور که ما سد جوع کنیم، او هم فوراً ظرف بزرگی که پر از میوه بود در مقابل من گذارد و گفت اینها را اهالی دهکده به شما تقدیم کرده اند. من مشغول خوردن شدم. در این ضمن صاحب منزل هم به بالاخانه آمد و پس از احوالپرسی گفت خواهش می کنم ناهار را در حیاط میل کنید تا تمام جمعیتی که در اطراف خانه ما روی بام آمده اند بتوانند از دیدار شما بهره ور شوند. حس کنجکاوی و تفتیش زنان هم به شدت تحریک شده بود، زیرا که سرباز به آنها گفته بود یکی از این دو نفر فرنگی زن است. مخصوصاً زنان خانه میل وافری به دیدن خانم فرنگی داشتند. پس از صرف مختصر میوه، خدمتکار منزل آمد و مرا دعوت به اندرون کرد. با کمال بی میلی در دنبال او رفتم. زنان به استقبال من آمدند و انتهای انگشتان را به طرف من دراز کرده و دستم را گرفته به لب خود چسبانیدند و با بوسه های گرمی نوازش دادند و با نهایت مهر و ملاحظت خوش آمد گفتند و بالای اطاق را برای نشستن من نشان دادند همین که نشستم تمام چشمان به طرف من دوخته شد. من نیز این افواج کنجکاو را به دقت سان دیدم.

باری چون شب شد مارسل امر کرد که اسبان را زین کنند ولی الاغداران متعذر شدند که چون قبایل چادر نشین برای چراندن گوسفندان به این نواحی آمده و به چند کاروان کوچک دستبرد زده اند بهتر آنست که روز حرکت کنیم. مارسل گفت ممکن نیست باید شب که هوا خنک است راه پیمود. روز نمی شود در این بیابان لم یزرع در آفتاب سوزان

طی راه کرد و بالاخره به راه افتادیم و تجربیات دیروز ما را از جلو افتادن مانع گردید به علاوه الاغداران هم وحشت داشتند و با فی الجمله پیش آمدی خود را به زین اسبان ما می چسباندند.

ناگهان چاروادارباشی گفت من راه را گم کرده ام و مانند و کلای پارلمان که به موکلین خود دروغ می گویند گفت ما بی خود زحمت می کشیم، بهتر آن است که به دهکده نزدیک که صدای سگان در آن بلند است برویم و راه را پیرسیم.

چون شب بود و ما هم راه را نمی دانستیم به پیشنهاد او تن دردادیم و طولی نکشید که به قلعه ای رسیدیم. چاروادارباشی در قلعه را محکم کوبید و با صدای آمرانه ای گفت باز کنید. ولی کسی به فرمانش اطاعت نکرد. بعد با ملایمت گفت: دوستان عزیز، ما راه را گم کرده ایم به ما ترحم کنید، از تشنگی در شرف هلاکت هستیم.

ایرانیان نسبت به رنج و خستگی چندان حس ترحمی بروز نمی دهند ولی نسبت به تشنگی که شاید غالباً مزه آن را چشیده و رنج آن را دیده اند بیشتر توجه می کنند. بنابراین یک نفر مرد بارحمی از دیوار سر بلند کرد و گفت: «در عقب شما قناتی هست بروید آب بخورید.» چاروادار بر عجز و الحاح افزوده گفت این آب شیرین نیست خواهش می کنم به ما رحم کنید و در را به روی ما بکشاید آخر ما هم مثل شما مسلمان هستیم.

«رحم خوب است اگر در دل کافر باشد» ولی التماس و تضرع او بی نتیجه ماند و دیگر پاسخی نشنید. یکی از بزرگترین معایب شرقیان عدم اعتماد است. پس از آنکه قلعه نشینان کاملاً به رقص و ساز و آواز چاروادار گوش دادند یکی از آنها گفت: دست از سر ما بکشید و بیهوده به خود و ما زحمت ندهید بروید در جلوی در قلعه بیافتید.

الاغداران از این جواب مأیوس گردیدند و حالت رقتی به آنها دست داد. من هم برای این که آنها را از دروغ گفتن تنبیه کرده باشم به نوکران خود امر کردم که مفرشها را پایین آورده در نزدیکی در قلعه باز کنند و گلیم و لحاف را به زمین بیاندازند و مثل این که به یک مهمانخانه عالی وارد شده باشم روی لحاف دراز کشیدم و چقدر خوشوقت شدم که ااثیه سفری خوبی متناسب با این زندگی بیابان گردی همراه دارم. چون سه ساعت از

نصف شب گذشت الاغداران از ترس حرارت آفتاب روز به ما گفتند بهتر آن است که زودتر حرکت کنیم.

اشخاص کم جرئت به دیدن روشنائی شجاعتی پیدا کردند و به او ملامت نمودند که تو از ترس راه خود را کج کردی و همه را به زحمت انداختی.

آشپز ما به او گفت: چه عیب داشت که ما شب با روشنائی مهتاب مسافرت می کردیم و امروز از آفتاب رنج نمی بردیم؟

چاروادارباشی عصبانی شده و با تغییر گفت: «اگر در این ساعت سرت از تن جدا شده بود با این شجاعت حرف نمی زدی.»

خلاصه مسافرت کردن در ماه ژویه آن هم در دنبال کاروان الاغ و در بیابان لم یزرع قم کار دیوانگان است. برای این که تا اندازه ای از صدمه آفتاب برکنار باشیم تصمیم گرفتیم که اثاثیه و تفنگ ها و سه هزار فرانک پول نقره را به دیانت چارواداران و نوکران سپرده و جلوتر برویم و اگر اسبان نایب السلطنه هم در تاخت و تاز تلف شوند باکی نیست باید کاری کرد که قبل از ساعت هشت به قم برسیم بنابراین با حسین سرباز حرکت کردیم.

اول اوت [۵ رمضان]- مارسل در هنگام جدا شدن از قلعه برنامه را این طور معین کرد که یک ربع ساعت به تاخت و تاز پردازیم و پنج دقیقه با قدم راه طی کنیم.

به هر حال ابتدا از دره سنگلاخی عبور کردیم که ما بین دو تپه بزرگ واقع بود و هیچ گونه گیاهی در آن دیده نمی شد. از جانداران هم به غیر از عقرب زیاد که در کنار سنگها پناهنده شده و به صدای سم اسبان دم زهر آگین زرد خود را بلند کرده و با شتاب به زیر سنگها فرار می کردند چیزی نمی دیدیم. در ساعت پنج از مقابل کاروانسرای خراب بی آبی گذشتیم. به طوری که حسین می گفت از قلعه تا قم نصف راه را طی کرده بودیم.

اسبان با نیرومندی راه می پیمودند و هنوز عرق نکرده و به نفس زدن نیافتاده بودند ولی معلوم نبود که بقیه راه را هم بتوانند به این سرعت طی کنند.

اسبان ایرانی برای راه پیمائی نظیر ندارند، بسیار بردبار هستند و مشقت راه را تحمل می کنند و مانند اسبان اروپائی سست و بی طاقت نیستند. اسبان ما اکنون خیلی ضعیف

شده اند زیرا که مدت هشت روز است مسهل خورده اند یعنی در این مدت از آب شور این ناحیه سیراب شده اند.

در ساعت شش حرارت هوا زیاد شد و پیوسته بر شدت می افزود به طوری که چرم بدنه زین مانند کاغذی که در مقابل آتش باشد لوله شده و یک بند رکاب پاره و بند دیگر هم در تمام طول شکاف برداشته بود. از تمام بدن ما و حیوانات عرق مانند قطرات باران به زمین می ریخت. عنان اسب در دست های من تر شده و می لغزید. چشمانم خیره شده و مژگانهایم از تشعشع آفتاب التهابی پیدا کرده و باز نمی شدند. در شقیقه هایم ضربان سختی تولید شده و سرم به حدی درد گرفته بود که گوئی می خواهد بترکد. حیوانات هم بی طاقت شده و به زحمت راه می رفتند و اتصالا سکندری می خوردند و ناچار شدیم با قدم آنها را راه ببریم، زیرا که دیگر قادر به تاخت و تاز نبودند. خوشبختانه ساعت هفت گنبد طلای قم پدیدار گردید که در پرتو اشعه آفتاب مانند ستارگان نیزه بازی می کرد.

بالاخره نزدیک ساعت هشت به قم رسیدیم و در کاروانسرای معموری داخل شدیم که عده زیادی از تجار یهودی در آنجا منزل داشتند. دربان نگاهی به اسبان ما انداخته و چون دم آنها را رنگین دید دریافت که آنها متعلق به اصطبل شاهی هستند و البته سواران هم باید اشخاص بزرگی باشند و چون سرباز با تبختری به او گفت که از آوه تا اینجا چاپاری آمده ایم و این راه را در مدت سه ساعت طی کرده ایم، نسبت به ما احترامی بروز داد، به ما نزدیک شد و رکاب را گرفت تا در پیاده شدن به ما کمک نماید و فوراً به نوکران امر کرد که زود آب خنک بیاورند. کوزه های بزرگ پر از آب را بر سر ما ریخت. ابتدا حالت تشنجی به من دست داد ولی بلافاصله این عارضه رفع شد و حالم رو به بهبودی گذاشت. قدری بعد متوجه شدم که در بالاخانه هیاهو و نزاعی روی داده و کاروانسرادار با دو نفر نوکران خود، اسرائیلیان را مجبور کرده است که آنجا را تخلیه نموده و به غاصبین اسبان سلطنتی واگذارند. آنها هم دادوفریادی راه انداخته و می گفتند ما اول وارد شده ایم و باید همین جا باشیم اما کاروانسرادار به اعتراضات آنها گوش نداده، مفرش و دیگ و آفتابه و سماور و سایر اثاثیه آنها را از بالاخانه در حیاط ریخت.

معلوم است که کاروانسرادار به این عمل پرداخته بود تا یهودیان را اجبارا از آنجا بیرون کند. البته این رفتار چندان تعجبی نداشت، زیرا که یهودیان در این مملکت باید با کمال حقارت و پستی زندگانی کنند و چون اتصالا گرفتار ظلم و تعدی هستند به تحمل سختی و شدايد عادت کرده اند.

بالاخره بالاخانه وسیع و هواگیر در اختیار ما گذارده شد. پس از مختصر استراحتی از روزنه های این بالاخانه به تماشای منظره شهر پرداختم. خانه ها همه مانند مأمونیه و ساوه دارای نیم گنبدهای خشت و گلی هستند که شکل آنها از خارج دیده می شود و به قدری زیاد هستند که از دور هم مانند لکه های درخشنده ای در پرتو آفتاب خودنمایی می کنند و به افق مه آلوده ای که در پایه کوهستان به نظر می آید منتهی می گردند. از طرفی هم در دور دست بامهای مخروطی شکل مقابر شیوخ [شیخان] (۱) نمایان است و در طرف چپ باغهای قشنگی مقبره حضرت فاطمه را احاطه کرده اند.

۳ اوت [۷ رمضان] - منزل ما خوب بود. غذائی خوردیم و استراحت کردیم. به محض این که از خواب بیدار شدیم نوکران ما به بالاخانه آمدند و یکی از آنها نفس زنان گفت: «صاحب، حاکم قم سی نفر فرارش فرستاده است که به شما تبریک ورود بگویند و شما را به دار الحکومه ببرند و می گویند کاروانسرا شایسته اشخاص بزرگی مانند شما نیست.»

ما هم از لطف حاکم ممنون شده به راه افتادیم. فراشان و نوکران به طور دسته جمع جلو افتاده و ما را با تجلیل از پل رودخانه عبور دادند. از خرابه های مسجدی که دو منار آن هنوز بر سر پا هستند گذشتیم و از آنجا به بازار داخل شده از قبرستانی عبور کردیم و وارد کوچه های پرپیچ و خم شدیم. مردم عابر هم از دیدن این جمعیت همه جا در عرض راه توقف کرده و به تماشای ما می پرداختند. بالاخره در مقابل سر در بزرگی رسیدیم که با گچ بری تزیین یافته بود.

از این سر در گذشته وارد حیاط اول دار الحکومه شدیم. در آنجا جمعیتی از سربازان و ملاها را دیدیم که در زیر طاقها نشسته بودند. یک دسته از دزدان هم که زنجیرهای

ص: ۲۴۰

---

۱- منظور محلی است که «مقبره شیخان» خوانده می شود، این محل مدفن گروهی از محدثان و راویان قرون نخست و دانشمندان و فقیهان و شخصیت‌های روحانی دوره های بعد است که در آن میان بقعه زکریا بن آدم صحابی جلیل امام هشتم و میرزای قمی فقیه و دانشمند بزرگ آغاز قرن سیزدهم، و نیز قبر آدم بن اسحاق و ابو جریر زکریا بن ادریس از صحابیان امامان اهل بیت که قبر اخیر با لوحی قدیم به ثلث زیبا مشخص است زیارتگاه اهالی است. سید حسن مدرس طباطبائی، تربت پاکان (قم: چاپخانه مهر، شهریور ۱۳۳۵) ص ۱۰۵.



آهین بر گردن داشتند و به هم بسته شده بودند با سر برهنه در آفتاب، در وسط حیاط دیده می شدند.

حاکم قم شوهر یکی از دختران شاه است. شاهزاده خانم، زن او در تابستان شهر گرم قم را ترک کرده و با اطفال و اطرافیان خود به کوهستان رفته است، بنابراین اندرون حکومتی خالی بود و به دستور حاکم این قسمت عمارت را در اختیار ما گذاردند.

چون حس کنجکاوی اروپائیان به شنیدن کلمه اندرون و حرم تحریک می شود و می خواهند وضع این بنائی را که غالباً وصف شکوه و جلال آن را در کتاب الف لیل خوانده اند، بدانند ناچار به طور اختصار به شرح آن می پردازیم:

ما اکنون در قصر یکی از دختران عزیز پادشاه ایران هستیم، مارسل با اینکه می داند ترسیم نقشه عمارتی مطالعات زیاد لازم دارد به من تکلیف کرد که نقشه این اندرون را ترسیم نمایم و من هم پیشنهاد او را پذیرفتم.

ارتباط عمارت بیرونی با اندرونی به وسیله دهلیز طویلی است که در آن چندین در قرار دارد، آخرین آنها به طرف باغی باز می شود که در انتهای آن دو عمارت مقابل یکدیگر واقع شده اند. یکی رو به طرف شمال و محل سکناى تابستانی و دیگری رو به جنوب و مخصوص زمستان است، در زیر این عمارت بناهای آجری است که آنها را زیرزمین می گویند و در هنگام گرما به آنجا پناهنده می شوند. عمارت تابستانی دارای سه سالن بزرگ است که از پنجره های متعدد روشنائی می گیرند.

در عقب این سالنها اطاقهای دیگری وجود دارند که درهای آنها به سالنهای اولی باز می شوند و داخل آنها کمی تاریک ولی دارای هوای خنکی هستند.

در هنگام تابستان سکنه خانه شب را در بالای بام بسر می برند که اطراف آن از دیوار احاطه شده است. طرف صبح به اطاقهای اولیه می آیند و همین که هوا قدری گرم شد به اطاقهای عقب می روند و بالاخره در وسط روز به زیرزمین ها پناه می برند که هوای خنک و مطبوعی دارند.

تمام اطاقها با گچ سفید شده و بخاریها مختصر گچ بری و تزئیناتی دارند. درها خیلی

پست و کوتاه و ابتدا رنگ و روغن نخورده اند و به وسیله یک قطعه زنجیر آهنی باز و بسته می شوند که آن را چفت می گویند.

اثاثه و مبلهای جالب توجه در این اطاقها دیده نمی شود. کف اطاق از قالیهای فراهانی مفروش و چند مخده در کنار دیوار قرار دارد که در موقع نشستن به آن ها تکیه می دهند.

پرده های ابریشمی یزدی با میخ های سربرگشته آهنی در مقابل درها آویخته و در طاقچه ها ظروف بلور و چینی و لاله و لامپ قرار دارند.

عمارت زمستانی هم به استثنای اطاقهای تاریک و زیرزمین شبیه به همان عمارت تابستانی است که شرح آن گذشت. البته چنین عمارتی به این تفصیل برای یک شاهزاده توانا و حرم او منزل فقیرانه ایست ولی برای مسافرینی مانند ما به منزله بهشت برین است.

۴ اوت [۸ رمضان] - شهر قم به اندازه ای بزرگ است که ما مجبور شدیم سواره به سیاحت آن پردازیم. این شهر سابقا دارای دوست مقبره عالی بوده که اکنون سه ربع آنها خراب شده است.

مورخین نوشته اند که این شهر از بناهای بسیار قدیمی ایران است و پاره ای بنای آن را به سال ۲۰۳ مسیحی می دانند. می گویند مذهب تشیع را پسر عبد الله ابن سعد شاگرد قدیمی مؤسسه مذهبی کوفه به اینجا آورده است. مقبره حضرت فاطمه دختر امام موسی کاظم علیه السلام موجب افزایش زهد و تقوای سکنه و مخصوصا روحانیان شده است.

علاقه شدیدی که اهالی به مذهب خود دارند، در سایر ایالات کمتر دیده می شود. این امامزاده مشهور در عقب قبرستان وسیعی قرار دارد که مانند کوچه سنگ فرشی از سنگهای بزرگ که روی قبرها انداخته اند پوشیده شده است. در جنب امامزاده بناهای دیگری هم هست که فتحعلی شاه و پدر و مادر ناصر الدین [شاه] در آنجا دفن شده اند.

گنبد امامزاده را هم ناصر الدین مطلا کرده است.

پس از غروب آفتاب حاکم از ما وقت خواسته بود، که به دیدن بیاید، اما مارسل جواب داد که ما باید شرفیاب شویم و از پذیرائی او اظهار تشکر کنیم. بنابراین ده نفر

فراش فانوس کش آمدند و ما را به بیرونی راهنمایی کردند. میرزا مهدی خان حاکم در زیر سرپوشیده ای نشسته و جمعی از ملاها و صاحب منصبان در اطراف او بودند. ملاها به محض ورود ما خداحافظی کرده و رفتند و حاکم با کمال خوشروئی و ملاطفت از ما پذیرائی کرد و از مقصود مسافرت پرسید و بعد روی به من کرده گفت آیا در اندرون راحت هستید؟ و وعده داد که شرابی هم برای ما بفرستد. من در این فکر بودم که اقلاً چند روزی از نوشیدن دوغ ترش خلاص خواهم شد. اما مارسل گفت ما مشروبات الکلی صرف نمی کنیم، بخصوص حالا که تابستان و هوا گرم است. از این جواب بشاشتی در چهره حاکم نمودار شد، زیرا از زحمتی خلاص گردید. البته برای کسی که صرف مشروبات الکلی را در این شهر به احترام امامزاده ممنوع کرده و هرکس را که مرتکب شود به چوب می بندد، بیرون آوردن بطری شراب از زیرزمین خودش خالی از اشکال نیست.

۵ اوت [۹ رمضان]- با وجود گرمای طاقت فرسا من بسی خوشوقتم که در شهری هستم که نعمت به حد وفور وجود دارد و زندگانی چند روز قبل را به خاطر می آورم که چگونه گرفتار رنج و مرارت بودیم و حالت غم انگیزی به من دست داده بود. چقدر وضع زندگانی در این کشور تغییر پیدا می کند! گاهی انسان در وفور نعمت و راحتی است و زمانی به منتها درجه مصیبت و مشقت مبتلا می گردد. اکنون من راحت شده ام و توانسته ام دو دفعه پایم را با دوا داغ کنم. زخم تا حدی رو به بهبودی گذارده و می توانم چندین ساعت پیاده راه بروم و به تماشای مقابر شیخان و سایر ابنیه پردازم. مقابر شیخان عبارت از سه برج بزرگ است که در باغ مشجری واقع و در دوره مغول ساخته شده است. سنگ فرش و دروپنجره آنها، از میان رفته ولی زینت های گچ بری ظریف که در اطراف درگاههای بیضی شکل انجام یافته هنوز به حالت خود باقی است.

زیارت مقابر شیوخ [شیخان]، به گردشها و سیاحت خارج شهر ما خاتمه داد و چون دیگر در قم کاری نداشتیم تصمیم گرفتیم که با اولین کاروان به طرف کاشان حرکت کنیم.

حاکم شب نشینی مجللی به افتخار ما فراهم ساخت. در میان باغی بودیم که به واسطه

زیادتی چراغ مانند روز روشن بود. گله های غزال مانوس هم در روشنائی در اطراف ما می خرامیدند. قفس بلبلی هم با پارچه سیاه پوشیده و به شاخه درخت آویخته بود. به امر حاکم پیشخدمت پارچه را از روی قفس برداشت. بلبل بیدار شد و نظر بر روشنائی زیاد تصور کرد که آفتاب طلوع کرده است و به نغمه سرائی پرداخت و مدتی ما را با نغمه های طرب انگیز خود سرگرم کرد، اما قدری بعد به اشتباه خود آگاه شد و یک دفعه سکوت اختیار کرد. بنابراین قفس دیگری را آوردند و در موقعی که اولی آخرین نغمه خود را تمام کردد پرده از روی آن برگرفتند این بلبل نیز تا مدتی با سرودن آهنگ های دلپذیر بر مسرت و شادمانی حضار افزود.

چون امشب می بایستی نصف شب حرکت کنیم بنابراین با حکومت قم تودیع به عمل آورده و پس از استراحت مختصری منزل مهمان نواز حاکم را که چند روز با آرامش خاطر و خوشی در آن بسر برده بودیم ترک کردیم.

ص: ۲۴۴



## ۴- شهر قم در دوره ناصری از نگاه ادوارد براون فوریه ۱۸۸۸ میلادی جمادی الاخر ۱۳۰۵ ه. ق

۴- شهر قم در دوره ناصری از نگاه ادوارد براون (۱) فوریه ۱۸۸۸ میلادی جمادی الاخر ۱۳۰۵ ه. ق

ادوارد براون- پرفسور زبانهای خاوری و خاورشناس (به ویژه ایران شناس) دکتر در پزشکی، نویسنده توانا و از همه بالاتر هوادار ایران، در ۷ فوریه ۱۸۶۲ در نیوکاسل انگلستان متولد گردید، ابتدا به تبعیت از شغل پدر، مهندس کشتی سازی شد، ولی پدرش با توجه به عدم علاقه وی به این حرفه او را به تحصیل طب در دانشگاه کمبریج واداشت. وی در آن دانشگاه علاوه بر فن پزشکی به فراگرفتن زبانهای شرقی پرداخت و نزد استادی هندو، فراگرفتن پارسی و عربی آغاز نمود. چنانچه از یک سو هوش خداداد و از سوی دیگر علاقه و عشق او به فراگرفتن قواعد دشوار ریشه زبانهای فارسی، عربی و هندی، جوان را دانش پژوهی کامل و پرفسوری تمام عیار به بار آورد. در سال ۱۸۸۷ به گرفتن درجه دکتری در طب نائل آمد و در سال ۱۸۸۸ چنان که خود می گوید توانست که یک سال دلپسند و خوش آیندی را در دیار ایران با یاران ایرانی بگذراند، که کتاب یک سال در میان ایرانیان ره آورد آن است. به قول آلیس ماینز این نوجوان جذاب، بزودی فریفته تحصیل و غرق قلم (۲) معانی و بیان قرآن و اشعار و تاریخ ایران گردید و با شور و شعفی که در سرودل داشته، در این دریای معانی غوطه ور شده و گنجهای پراج فراوانی به پیشگاه ادبیات در ایران تقدیم داشته است. وی که در ژانویه سال ۱۹۲۶ میلادی برابر با دی ماه ۱۳۰۴ خورشیدی در سن ۶۴ سالگی در گذشت، بیش از ۶۰ کتاب و رساله در شعب گوناگون به زبان انگلیسی در آورد که همه آنها در شئون ایرانی و مربوط به ایران است. (۳)

ذیلا خاطرات این دانشمند ایرانشناس را از سفر به قم به نظر مطالعه کنندگان گرامی می رساند:

- گرچه شهر تهران و دوستان تهرانی مرا تشویق می کردند که در پایتخت ایران بمانم، اما آرزوی دیدار شیراز، مرا آسوده نمی گذاشت تا این که تصمیم گرفتم که روز هفتم فوریه حرکت کنم، چون روز هفتم فوریه روز تولد من است و من آن را برای آغاز مسافرت روزی باشگون و مبارک می دانستم.

عاقبت تدارک سفر دیده شد و روز حرکت با معطلی ها و دفع الوقت های معمولی فرا

ص: ۲۴۶

۱- برگرفته از: پرفسور ادوارد براون، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح الله منصوری، (تهران: کانون معرفت، بی تا) ص ۱۵۶-۱۶۲.

۲- قلم: دریا (بطور اعم).

۳- ر. ک. پرفسور ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه و حواشی احمد پژوه، چاپ دوم، تهران: کانون معرفت، ۱۳۳۸ شمسی، چاپ دوم، مقدمه مترجم.

رسید. یکی از برادرزاده های نواب (۱) تصمیم گرفت که تا شاه عبد العظیم مرا بدرقه نماید.

بدرقه هم یکی از رسوم ایرانیان است و وقتی مسافری از شهر خارج می شود، یک و یا چند تن از آشنایان او تا مسافتی با وی می روند و بعد خداحافظی می کنند.

کاروان ما سبکبال بود و لذا با سرعت راه پیمائی می کردیم و چهار ساعت بعد از ظهر به شاه عبد العظیم که قبل از ورود به تهران گنبد آن را دیده بودم، رسیدیم. شاه عبد العظیم یکی از اماکن متبرکه و هم بست می باشد. یعنی مقصرین اگر وارد آن مکان مقدس شوند از تعقیب مصون هستند.

بعد از ورود به شاه عبد العظیم من مصمم شدم که نظری به مکان مقدس آن بیندازم.

اگرچه می دانستم که اروپائی ها حق ورود به آن مکان را ندارند ولی فکر کردم که تماشای آن از خارج اشکالی ندارد، اما هنوز به دروازه آن مکان مقدس نزدیک نشده بودم که جلوی مرا گرفتند.

چون بعضی از دروازه های تهران را اوایل شب می بندند، برادرزاده نواب از من خداحافظی کرد که قبل از تاریکی به شهر مراجعت نماید و ما با تأثیری زیاد از هم جدا شدیم و دیدم که چشمان آن جوان از گریه مرطوب گردید و من هم کمتر از او متأثر نبودم.

بعد از رفتن وی اندوهی بزرگ بر من مستولی شد ولی بعد خود را تسلی دادم که به طرف جنوب ایران می روم و نقاط تماشائی کشور را خواهم دید. (۲)

روز دیگر از شاه عبد العظیم به طرف قم به راه افتادیم.

جاده ای که از تهران وصل به قم می شود یکی از جاده های بزرگ و شاهراه ایران است و کاروان و مسافر، زیاد در آن رفت و آمد می کند، ولی این جاده یک سرگذشت شنیدنی دارد که حاکی از چگونگی جاده سازی در ایران و نظریه مردم راجع به این گونه کارهای عام المنفعه است. وقتی که از شاه عبد العظیم خارج می شویم جاده به اندازه یک میل، به خط مستقیم به جنوب می رود و در آنجا مصادف با تپه هائی کم ارتفاع می شود.

در این نقطه یک جاده دیگر از جاده مزبور مفروع می گردد که به قدر سه ربع میل به طرف مغرب می رود و آن گاه متوجه جنوب می شود.

ص: ۲۴۷

۱- منظور از نواب، فرهاد میرزا معتمد الدوله است.

۲- از ابتدا تا اینجای متن تلخیص شده است، اما از این به بعد عینا اصل متن خاطرات ادوارد براون آورده شده است.

یکی از این دو جاده، یعنی جاده اول، جاده قدیمی قم است، که سایر مسافرین اروپائی از آن گذشته اند و به کنارگرد و پل دلاک و قم منتهی می گردد و جاده دوم عبارت از راهی است که برحسب دستور امین السلطان به وجود آمده و سرگذشتی که می خواهم بیان کنم مربوط به همین راه است.

وقتی که ایجاد مهمانخانه ها در جاده بین تهران و قزوین نتیجه مساعد داد، و خط مزبور یک جاده جدید و تقریباً اروپائی شد، مصلحین و خیرخواهان ایران و در رأس آنها امین السلطان، درصدد برآمدند که از آن گونه مهمانخانه ها در جاده بزرگ جنوبی نیز احداث کنند، و اقلاً بین تهران و قم، چند مهمانخانه در پل دلاک و کنارگرد و حوض سلطان به وجود آورند.

برحسب دستور امین السلطان نمایندگان دولت با کاروانسراهای این جاده مشغول مذاکره شدند که کاروانسراها را از آنان خریداری و مبدل به مهمانخانه نمایند، لیکن مالک کاروانسرای حوض سلطان از فروش کاروانسرای خویش امتناع کرد و گفت حاضر نیست ملکی را که از پدر به او رسیده به فروش برساند، و شاید فکر می کرد، که درآمد کاروانسرا، بیش از آن است که آن را به فروش برساند.

امین السلطان که وزیر بود، و مصلحین دیگر که مشاور او بودند، فکر کردند که نمی توان پیشرفت یک ملت را، آن هم در قرن چهاردهم هجرت برای لجاجت و یا خرافه پرستی یک کاروانسرادار به تأخیر انداخت و برای این که به صاحب کاروانسرای حوض سلطان و سایر کاروانسرادارها بفهمانند که دولت مصمم است ملت را به طرف ترقی و تکامل رهبری نماید، مصمم شدند که در نزدیکی شاه عبد العظیم جاده دیگری به طرف قم احداث کنند و در فواصل معین مهمانخانه هائی در آن بسازند و مسافرین هم لابد از خدا می خواهند که چنین جاده ای با مهمانخانه های تمیز به وجود بیاید و آنها بتوانند به راحتی مسافرت نمایند.

مبلغ مهمی از بودجه مملکت صرف احداث جاده جدید شد و در فواصل معین مهمانخانه های زیبا بوجود آمد و اطراف هر مهمانخانه باغی مصفا و خرم احداث شد که



به وسیله آب زلالی که از تپه های مجاور می آمد مشروب می گردید.

به این ترتیب دولت و امین السلطان خواستند کاروانسرا دارها را گوشمالی بدهند و به آنها بفهمانند که در قبال سیر تمدن و تجدد نمی توان مقاومت کرد.

اما بعد از افتتاح جاده جدید، امین السلطان دید که تفاوتی در کسب و کار کاروانسرا دارها پیدا نشد و آنها کما فی السابق از مسافرین و چهارپادارها استفاده می کنند، زیرا کاروانیان به جای اینکه از جاده جدید به طرف قم بروند، از جاده قدیم می رفتند و عذرشان این بود که جاده جدید قدری از جاده قدیم دورتر است و مهمانخانه های آن نه فقط با عادات آنها مناسبت ندارد بلکه خیلی گران نیز می باشد.

امین السلطان که از لجاجت و خرافه پرستی کاروانیان که جاده جدید را گذاشته و از جاده قدیم عبور و مرور می کنند به خشم درآمده بود، محارم و مشاورین خود را احضار می کند و به آنها می گوید که فکر چاره کنند.

مشاورین و محارم در چند جلسه مشورت می نمایند و ناگهان طرح درخشانی در مغز آنها پیدا می شود و فکر می کنند که با کمک از قوای طبیعت، می توان که جاده قدیم را از نظر انداخت و مردم را وادار نمود که از جاده جدید بگذرند.

در نزدیکی جاده قدیم رودخانه ای جاری بود که از بین حوض سلطان و پل دلاک می گذشت و وضع رودخانه نشان می داد که اگر آب آن را سوار جاده قدیم کنند جاده قدیمی غرق در آب خواهد گردید و عبور از آن غیر ممکن خواهد شد و کاروانیان چاره نخواهند داشت جز این که از جاده جدید به طرف قم بروند.

این فکر بدیع به سرعت به موقع اجری گذاشته شد و همین که آب رودخانه را سوار جاده قدیم کردند، قسمت مهمی از آن جاده غرق در آب گردید و نیز امواج آب، چندین میل مربع از اراضی اطراف جاده را پوشانید و یک دریاچه، و حتی می توان گفت یک دریا، بر قلمرو حکومت قبله عالم یعنی شاه، اضافه شد.

اما این دریا نه به درد کشتی رانی می خورد و نه ماهی دارد، زیرا آب های آن خیلی شور است و به واسطه کویر بودن اراضی اطراف، استفاده فلاحتی هم از آن نمی توان کرد

ولی واقعا دریاچه زیبایی است و وقتی آفتاب به آن می تابد مانند آئینه در وسط آن کویر خشک و لم یزرع می درخشد و از خشونت منظره اراضی نمک زار، می کاهد.

دیگر خیال امین السلطان راحت شد و اطمینان حاصل کرد که جاده جدید (که یگانه جاده تهران و قم شده) شاهراه خواهد گردید، غافل از این که باز اشکال تازه ای بروز خواهد نمود.

اداره چاپارخانه بر عهده وزیر دیگری موسوم به امین الدوله بود و امین الدوله هم مانند چهارپادارها از راه جدید اظهار عدم رضایت می کرد و می گفت که هزینه مامورین و کارکنان چاپارخانه ها در این راه خیلی گران است و از امین السلطان می خواست که در بهای خواربار و علیق و غیره تخفیف کلی بدهد و امین السلطان حاضر به تخفیف نمی شد.

این موضوع امین الدوله را واداشت که مانند امین السلطان جاده دیگری به وجود آورد و چاپارخانه ها را به آن جاده منتقل نماید و جاده مزبور بیشتر به طرف مغرب متمایل می شود و طولانی تر می باشد.

بنابر آنچه گفته شد به جای جاده قدیمی و مستقیمی که از تهران به قم می رفت و کوتاه بود، اکنون دو جاده وجود دارد که یکی مخصوص عبور کاروان و دیگری مخصوص عبور پست می باشد و جاده اول چهارده میل و جاده دوم بیست میل از جاده مستقیم اولیه که غرق شده طولانی تر است.

روز دوم بعد از خروج از تهران، که روز نهم فوریه بود پس از این که مهمانخانه حسن آباد را در قفای خود گذاشتیم، وارد دشتی شدیم که ایرانیها نام آن را ملک الموت دره گذاشته اند و به هر طرف که نظر می انداختید، جز کویر چیزی به چشم نمی رسید و اگر بتوان رقیبی برای آن وادی لم یزرع و حزن آور پیدا کرد همانا هزار دره اصفهان می باشد که در جنوب آن شهر واقع شده است.

من چون مایل بودم که به (فولکور) (۱) محلی آشنا شوم، از چهارپادارها راجع به اسم آن وادی توضیح خواستم و آنها گفتند علت این که این دشت را ملک الموت دره

ص: ۲۵۰

---

۱- مترجم از به کار بردن کلمات بیگانه متنفر است ولی بعضی از کلمات، در زبان فارسی، معادل ندارد و از آن جمله، کلمه (فولکور) می باشد که به مجموع قصص و روایات و رسوم و شعائر مردم صحرائشین و روستائیان قدیم و امثال آنها اطلاق می شود. مترجم

نامیده اند، این است که چند نوع عفریت مهیب و مرگ آور در این دشت زندگی می کنند.

یکی از آنها موسوم به (غول) است که وقتی مسافری را تنها می بیند صدای آدم را تقلید می کند و با صدای یکی از آشنایان او، مسافر را صدا می زند و وی را از جاده خارج می نماید و در پشت یکی از تپه ها پاره پاره می کند و می خورد.

عفریت دیگر موسوم به نسناس می باشد که خود را مانند آدم ناتوانی جلوه می دهد و از مسافر می خواهد که او را از آب بگذرانند و روی دوش او سوار می شود و همین که مسافر به وسط آب رسید، دو پای خود را اطراف پاهای مسافر می پیچد و او را در آب غرق می نماید.

عفریت دیگر موسوم به پالیس (یعنی کسی که پای دیگران را می لیسد) می باشد و این موجود مخوف همواره به سراغ کسانی می رود که خوابیده اند و به قدری پای آنها را می لیسد که بی حال و هلاک می شوند.

یک وقت دو نفر چهارپادار در بیابان خوابیده بودند و یکی سر خود را نزدیک پاهای دیگری گذاشته بود، و لحافی هم برای محافظت از سرما روی خود کشیده بودند و پالیس به آنها نزدیک شد و می خواست پای آنها را پیدا کند ولی جز دو سر، در دو جهت مخالف چیزی نمی دید و از این منظره طوری حیرت کرد که گفت:

(گشتم هزار و سی و سه دره اما ندیده ام مرد دو سره) چون صحبت از عفریت ها به میان آمد، باید تذکر بدهم که یکی دیگر از عفریت هائی که ایرانیها به آن عقیده دارند، (و عقیده به آن منحصر به کاروانیان نیست، بلکه شهری ها هم بیشتر به آن معتقدند) آل است و آل عفریتی است که همواره به سراغ زن زائو می رود و همین که زن زائید در معرض خطر آل قرار می گیرد و آل قلب زائو را می خورد و سبب هلاک او می شود و به همین جهت، وقتی که زن فارغ شد، زیر نازبالش او کارد یا شمشیر می گذارند و بعد از فراغت، عده ای از زنها، اطراف زائو جمع می شوند که مبادا (آل او را بزند) یعنی عفریت مذکور او را تلف نماید و در این مدت با صدای بلند می گویند (یا مریم) که آل را دور کنند.

وقتی که از ملک الموت دره خارج شدیم یک منظره طبیعی عظیم که به طرزی وحشت آور باشکوه بود به نظر ما رسید و از هر طرف تپه هائی نمایان گردید و صحرا با خارشر پوشیده شده بود و وقتی که به ارتفاع جاده رسیدیم باران شروع به باریدن کرد و هوا سرد شد و من مجبور شدم که خود را با بالاپوش کلفت از سرما حفظ کنم.

باز هم دریاچه جدیدی که امین السلطان بوجود آورده نمایان گردید و چهارپادارها می گفتند که عریض ترین منطقه آن دریاچه شش فرسخ (بیست و دو میل) وسعت دارد.

در آن طرف دریاچه امین السلطان دشت کویر ایران واقع شده بود که یکی از کویرهای بزرگ آسیا است و تا مشرق ایران امتداد دارد و جز خارشر چیزی در آن نمی روید، و در مناطق مختلف آن شوره زار و گاهی باطلاق موجود است و کوه هائی هم در آن به نظر می رسد.

این دشت چنان منظره بزرگ و بهت آور، و تفکرانگیزی دارد که قابل وصف نیست و تا انسان به چشم خود، آن منظره را نبیند نمی تواند به چگونگی آن پی ببرد و حتی در سایر ممالک مشرق زمین هم نظیر آن را ندیده بودم.

یک ساعت قبل از این که آفتاب غروب کند به مهمانخانه علی آباد رسیدیم. در آنجا چیز قابل ذکری به نظر نرسید، جز این که وقتی وارد اطاق خود شدم دیدم دو جلد کتاب در آنجاست که یکی قرآن و دیگری یک کتاب دعای عربی می باشد و گویا مهمانخانه علی آباد از مهمانخانه های انگلیسی تبعیت و تقلید کرده، چون در هریک از اطاقهای خواب مهمان خانه های انگلیسی یک جلد انجیل و یک کتاب دعا هست.

در سرسرای مهمانخانه علی آباد نیز یک کتاب یادگار برای این که مسافری نظریه خود را در آن بنویسند گذاشته بودند و تقریباً تمام مسافرین در آن از امین السلطان تعریف کرده اند و نوشته ها عموماً به این مضمون بود (چه وزیر باتدبیر و وطن پرستی است).

خداوند وجود او را حفظ کند زیرا این مهمانخانه های عالی که حتی نظیرش در فرنگستان هم نیست، بدست او برای راحتی مسافرین ساخته شده است.)

وقتی که این نوشته ها را می خواندم، تبسم می کردم زیرا می دانستم که نظریه کاروانیان

و شاید اغلب مسافری غیر از آن است، کما این که کاروانیان ما از ساعتی که حرکت کردیم شکایت می نمودند و از این که امین السلطان آنها را مجبور به عبور از این جاده کرده بد می گفتند.

روز دیگر ما از علی آباد، بعد از ده ساعت راه پیمائی یک سره به قم رفتیم و جریان این روز، از لحاظ شناسائی روحیه ایرانیها قابل شنیدن است.

در آن روز ما بعد از ظهر به مهمانخانه (شش گرد) که نام دیگر آن منظریه است رسیدیم و نام منظریه را از این جهت روی مهمانخانه مزبور گذاشته اند که در نظر ایرانیها قشنگ تر از سایر مهمانخانه ها است.

حاجی صفر به کاروانیان پیشنهاد کرد که شب را در منظریه بمانیم و روز دیگر وارد قم شویم، ولی کاروانیان گفتند که ما امشب و قبل از غروب آفتاب به قم خواهیم رسید.

حاجی صفر که مردی سفر کرده است و مکرر به کربلا و مشهد مسافرت کرده، گفت چنین چیزی امکان پذیر نیست و شما نمی توانید قبل از غروب آفتاب به قم برسید و قطعا ما تا نصف شب در راه خواهیم بود و وقتی به قم می رسیم که دروازه ها بسته است و باید در بیابان بمانیم تا صبح شود.

چهارپادارها گفتند نه .... و ما حتما قبل از غروب آفتاب به قم خواهیم رسید و بالاخره حاجی صفر با چهارپادارها پنج قران شرط بست که هرگاه قبل از غروب به قم رسیدیم پنج قران بدهد و گرنه چهارپادارها پنج قران دادنی باشند.

چهارپادارها پنج قران را از حاجی صفر گرفتند که اگر شرط را باختند یک تومان به او بدهند و مرا هم قاضی این شرطبندی نمودند و ما به راه افتادیم. من هرگز در مشرق زمین ندیده بودم که چهارپادارها آن طور غیرت و جدیت به خرج بدهند.

یک چشم چهارپادارها به طرف جاده و یک چشم دیگر آنها متوجه خورشید بود و لحظه به لحظه با فریادهای شدید مالها را تحریک به تند رفتن می کردند و باتوجه به حرکت عادی کاروان، مثل این بود که ما بال درآورده ایم.

هرچه خورشید به افق نزدیک می شد حرارت و جدیت چهارپادارها افزایش

می یافت و به طرزی مبهم استنباط می کردیم که مالها هم در این شرطبندی ذیعلاقه شده اند و مثل این است که زبان چهارپادارها را می فهمند و آنها هم می کوشند که قبل از غروب آفتاب ما را به شهر برسانند.

هنوز خورشید قدری بالای افق بود که ما از روی پل زیبایی که مجاور با شهر قم است و روی یک رودخانه خشک بنا گردیده (و فقط در فصل بهار آن رودخانه آب دارد) گذشتیم و هنگامی که قرص خورشید می رفت که در افق ناپدید شود ما وارد شهر قم شدیم و چهارپادارها شرط را بردند.

قبلا من راجع به اداره تلگراف هند و اروپا در ایران و مدیر آن سرگرد (ولس) صحبت کردم و گفتم مشار الیه در تهران با من کمک های دوستانه می کرد و هنگامی که من می خواستم از تهران حرکت کنم او به تمام ادارات تلگراف هند و اروپا که سر راه ما بود تلگراف کرد که از من پذیرائی نمایند ولی من نمی خواستم که این پذیرائی را قبول کنم زیرا در اروپا مرسوم نیست که بدون دعوت به منزل کسی بروند ولی سرگرد (ولس) به من اطمینان داد که این گونه پذیرائی ها در ایران متداول است.

و به هرجائی که می رسیدیم رؤسای دواير تلگراف که بیشتر انگلیسی بودند صمیمانه از من پذیرائی می کردند و مرا به منزل خود می بردند و من در اینجا خود را موظف می دانم که از پذیرائی های دوستانه و بدون غل و غش آنها سپاسگزاری کنم.

اولین دایره تلگراف خانه که در سر راه واقع می شد تلگرافخانه قم بود و یک نفر انگلیسی موسوم به مستر (لاین) آن را اداره می کرد، به محض اینکه مشار الیه از ورود من به قم مطلع گردید مرا به منزل خود برد و مقابل آتش خوبی نشانید و چای آوردند تا موقع صرف شام برسد.

مستر (لاین) نه فقط یک مرد لایق است، بلکه دانشمند هم می باشد و زبانهای فارسی و عربی را خوب می داند و دارای کتابخانه نسبتا بزرگی است و به من اجازه داده که کتابهای او را ببینم و مشاهده کردم که قسمت زیاد کتابها مربوط به علوم دینی می باشد.

مستر (لاین) در ایران به اندازه یک ملا احترام دارد و نه فقط در قم مالاها او را

می شناسند، بلکه وقتی به کرمان رسیدم دیدم که در آنجا نیز معروفیت دارد.

به واسطه معروفیت و محبوبیتی که مستر (لاین) در قم داشت، سکنه آن شهر با صمیمیت مرا پذیرفتند و حال آن که من از آنها انتظار بدخلقی و خشونت داشتم.

در تهران که بودم بعضی از تهرانیها شعری را علیه مردم قم می خواندند. (۱) ولی وقتی که وارد قم شدم دیدم که این شعر مصداق ندارد و اهالی قم بدون ممانعت، روز دیگر، به من اجازه دادند که بیرون صحن مکان مقدس قم بایستم و درون آن را تماشا کنم و بعضی از آنها با من شروع به صحبت کردند.

غیر از تماشای صحن از خارج آن، موافقت کردند که من بعضی از کارگاههای محلی قم را که در آن ظروف سفالین آبی رنگ می ساختند ببینم و اصلا در شهر قم همه چیز آبی رنگ است و به هر طرف که نظر می اندازید چشم شما به گنبدهای آبی رنگ می افتد.

ظروف سفالینی که در قم ساخته می شود انواع مختلف دارد و بیشتر کوزه و چراغ و کوزه قلیان و گلدان و دکمه و اشیای کوچک می سازند و من مقداری از آن اشیای سفالین را که خیلی ارزان قیمت بود خریداری کردم.

در قم یک کارگاه روغن کشی بود که به وسیله شتر کار می کرد و شتری سنگ بزرگی را به حرکت درمی آورد و دانه های روغنی زیر سنگ خمیر می شد و روغن آن خارج می گردید و در مجاورت آن کارگاه، مناری بود که پلکانی مدور داشت و من از آن منار بالا رفتم و وضع شهر را دیدم و مشاهده کردم که پنج دروازه دارد و یک حصار اطراف شهر را احاطه کرده ولی در بعضی از نقاط خراب شده است.

وضع شهر قم به استثنای محلات جنوبی که خراب بود، خوب به نظر می رسید و برخلاف شهرت، مردم خوبی هم داشت و از قیافه های آنها پیدا بود که خوش قلب هستند و با این که از لحاظ مذهبی متعصب می باشند نسبت به دیگران کینه ندارند.

روز دوازدهم فوریه ما از شهر قم به راه افتادیم و بعد از این که از میزبان مهربان خود خداحافظی کردیم از شهر خارج شدیم. هنگام حرکت قدری از قافله جلو افتاده بودیم ولی می دانستیم که قافله به ما خواهد رسید. من و حاجی صفر با هم راه می پیمودیم و

ص: ۲۵۵

---

۱- به دلیل حفظ حرمت اهالی قم این شعر حذف گردید و در جمله اندک تغییری ایجاد شد.

نزدیک ظهر برای صرف غذا توقف نمودیم و با اینکه آهسته حرکت کردیم باز اثری از قافله نمایان نشد.

وقتی که می خواستیم حرکت کنیم من دچار تردید شدم که شاید راه را عوضی آمده باشیم و از حاجی صفر که با من بود و اظهار می کرد که سابقا از این راه عبور کرده، توضیح خواستم ولی او هم مانند خود من اطلاعی از وضع جاده نداشت.

من قبل از حرکت از قم شنیده بودم که منزل ما موسوم به (پسنگان <sup>(۱)</sup>) در کنار چند تپه واقع شده در صورتی که ما در یک جلگه مسطح قرار گرفته بودیم.

حاجی صفر ستون دودی را از دور و طرف مقابل به من نشان داد و گفت که منزل آنجاست و باید به آن طرف برویم من نظر به اطراف انداختم و از دور طرف دست چپ، چشمم به سواد یک آبادی افتاد و گفتم منزل باید آنجا باشد، ولی حاجی صفر می گفت منزل همین ستون دود است.

در این گفت و شنود که بودیم دیدیم از دور و در فضای ما مردی دوندگی می کند و با دست اشاره می نماید و همین که نزدیک شد، فهمیدیم که رحیم چهارپادار است و از بس دویده قدرت حرف زدن ندارد. قدری که نفس او بجا آمد با اعتراض حاجی صفر را مخاطب ساخت و گفت آخر تو چقدر بی عقل هستی و برای چه صاحب (یعنی من را) از این راه آوردی حاجی صفر گفت مگر آن دود را نمی بینی و مگر مشاهده نمی کنی که آنجا منزل است، چهارپادار گفت آنجا منزل نیست بلکه چادرهای شاهسون می باشد و اگر شما بدست آنها می افتادید نه فقط هرچه داشتید می بردند بلکه مالهای مرا هم ضبط می کردند و دیگر به من نمی دادند آخر برای چه از این راه آمده اید؟ ... مگر شما می خواستید از راه بیابان به یزد بروید؟ ... و مگر نمی دانید که فقط شترها از راه بیابان می توانند بروند، آنهم باید با شتردار راه شناس رفت و هرگاه شاهسون ها شما را لخت نکنند در باطلاق های بیابان فرو خواهید رفت و یا راه را گم خواهید کرد و از گرسنگی و تشنگی خواهید مرد.

بعد از این اعتراض ها قرار شد که ما چون نابلد هستیم دیگر از قافله جلو نیفتیم و همه

ص: ۲۵۶

---

۱- پازنگان: هینرش بروگش، این محل را پازنگان نام برده ولی در فرهنگ آبادیها و مکانهای مذهبی کشور این محل را «پاسنگان» قید نموده اند. ر. ک. پانویس شماره ۳ «قم از نگاه بروگش» همین کتاب.



جا با کاروان باشیم.

آن روز بالاخره به (پسنگان) رسیدیم و در چاپارخانه منزل کردیم برای اینکه بهتر و تمیزتر از کاروانسرا بود.

ص: ۲۵۷

## اشاره

جرج ناتانیل کرزن در سال ۱۸۵۹ م متولد شد، و در سال ۱۸۷۸ به دانشگاه آکسفورد رفت. وی از اوان جوانی به فضل و ادب مشهور شد، چنانچه در سال ۱۸۸۴ جایزه ای را در مسابقه تاریخ نویسی دانشگاه آکسفورد ربود و توجه زعمای حزب محافظه کار را جلب کرد.

در سال ۱۸۸۶ به عضویت مجلس مبعوثان منتخب گردید، سپس به مسافرت دور دنیا رفت و طی همین مسافرت بود که نام «شرق نزدیک» در ذهنش نقش بست. سه سال بعد، با عنوان خبرنگار روزنامه تایمز به ایران آمد (۱۸۸۹ م) و در بازگشت به مطالعات وسیعی در باب کشور ما پرداخت و در ۳۱ سالگی به تحریر «کتاب ایران و قضیه ایران» مشغول شد و می گویند نه ماه، شب و روز را در خانه حقیری که در حومه لندن اجازه کرده بود، صرف تألیف این کار نمود، این کتاب را که در سال ۱۸۹۲ انتشار یافت جراید زمان اثر بزرگی درباره ایران به شمار آوردند و مورد ستایش فراوان قرار گرفت. و از این به بعد در دوران زندگیش به مقامات عالی تری دست یافت، از جمله مهرداد سلطنتی شد و با احراز عنوان لرد از جانب ملکه ویکتوریا در ۳۹ (۱) سالگی جوانترین نایب السلطنه هندوستان شد. وی در سال ۱۹۲۵ در ۶۴ سالگی درگذشت. (۲)

لرد کرزن راجع به کتابی که در مورد ایران نوشته توضیحات بسیاری داده است از جمله این که:

«در توصیف شهرها و اماکن به حدی بسط و دقت به کار برده ام که هیچ کشور شناخته دیگر به آسانی امکان ادعای آن را ندارد و کمتر محل عمده و معتبر در ایران هست که طی این دو مجلد وصف کافی و یا اشاره ای راجع به آن نشده باشد.

ذیلا حاصل مشاهدات وی را در سفر قم نظر مطالعه کنندگان گرامی می رساند:

## در راه جنوب

بعد از چند هفته زندگانی قرین خوشی در تهران، که مشمول لطف و مهمان نوازی سفارت بریتانیا بودم و اقامت در محیط دلچسبی که غالباً با هیجانان سیاسی پایتخت توأم بود، باز سروکارم ناگزیر با چاپارخانه و اسب پستی افتاد و راه طولانی بیش از ۸۰۰ میل سفر دورودرازم تا خلیج فارس آغاز شد. اما شرط مروت این است که با وجود اتهام

ص: ۲۵۸

۱- لازم به توضیح است که کرزن خاطرات خود را از مسافرت به ایران در سی و یک سالگی تألیف کرد و لقب «لردی» را در ۳۹ سالگی احراز نمود، پس نگاه او به قم نگاه «لرد» نبوده است، ولی از جهت شهرت وی در تیترا عنوان «لرد کرزن» درج گردید.

۲- جرج. ن کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) چاپ چهارم، جلد دوم، ص ص ۱-۱۴.

و ملامتی که به دستگاه چاپار و حیوان وسیله مسافرت آن نسبت داده اند خاطر نشان سازم که در خط سیر از تهران تا شیراز که پررفت و آمدترین راههای ایران است، هم چاپارخانه ها از آنچه در دیگر نقاط این کشور است وضع بهتری دارد و هم اسب ها چالاک ترند.

به جای اسبان وامانده و جاده های ناهموار که از خصایص عمده مسافرت از مشهد تا تهران بود، این راه به واسطه وجود کوه هائی که سهل العبورتر است و امکان برخورد و صحبت با اروپائیان که در تلگرافخانه های بین راه در فواصل ۶۰ تا ۷۰ میل مستقر بوده اند و همچنین در پیش داشتن شهرهائی بزرگ با شهرتی جهانی که در یکی استراحت کافی و در دیگری اقامتی طولانی مقدور بود سفر جنوبی ام عاری از نگرانی و دغدغه ای شد که معمولاً فکر مسافر را آشفته می سازد.

در عمل هم دیده می شود که این جاده نه فقط فاقد وسیله آسایش نیست بلکه حسن و مزیتی هم دارد. از لحاظ تتبع و تحقیق راجع به ایران مطالب بکر و نابی در این خط سیر نیست و همان راهی است که تقریباً همه جهانگردان که از سمت جنوب به ایران وارد شده و یا از آن عبور کرده اند طی نموده و غالباً تعریف هایی درباره آن نوشته اند. من در اینجا به شرح وافی و کافی فقط آنچه در حال حاضر هست می پردازم و در باب شهرهای بزرگ و تاریخی نیز بیش از مسافران دوره های پیش حق مطلب را ادا خواهم کرد.

جدول ایستگاه های پستی - در قسمت اول این جاده یعنی از تهران تا اصفهان جدول ذیل نمودار مراکز پستی و مسافت هاست:

نام ایستگاه / مسافت به فرسخ

تهران با ارتفاع ۳۸۰۰ پا +/-

رباطکریم / ۷

پیک / ۶

کوشک بهرام / ۴

نام ایستگاه / مسافت به فرسخ

کوهرود (قهرود) با ۷۲۵۰ پا ارتفاع / ۷

بیدشک (سه+) جه / ۶

مورچه خورت / ۶

گز / ۶



قم با ۳۱۰۰ پا ارتفاع +۴

پاسنگان/ ۴

سن سن/ ۷

کاشان با ۳۲۰۰ پا ارتفاع/ ۶

اصفهان+ با ۵۳۰۰ پا ارتفاع/ ۳

جلفا/ ۱

جمع -/ ۷۳ فرسخ یا ۲۸۵ میل

راههای قم: بین شهر تهران و قم که تقریباً صد میل است سه جاده هست و تا این اواخر هر سه، محل رفت و آمد بوده است و بین آنها رقابتی است که خاص محیط ایرانی است.

۱- جاده کاروان رو قدیمی- اول جاده کاروانی قدیمی است که این راه از دروازه شاه عبد العظیم شروع می شود و پس از عبور از کنار بارگاه مزبور به ده کنار گرد می رسد و بعد از آنجا به یک رشته دره های خالی و ملال انگیز به نام دره ملک الموت منتهی می گردد و از آن جهت به این اسم خوانده می شود که به رسم خرافاتی ایرانی آن نقطه محل اجنه و گولها است.

این دره که به هیچ وجه تفاوتی با نظایر آن در سایر نقاط ایران ندارد و به مراتب هم از بسیاری از آنها سهل تر و کمتر زنده است، از چند جهت نظر اروپائیان را جلب کرده است، چون در حینی که کریپوتر شاعر مآب آن را دره خاکی خواب آوری ذکر نموده، سر جان ملکم که دست کم این بار عنان اختیار کلام را از دست داده است، آنجا را دارای مهیب ترین کتل ها و دره هائی شمرده است که در عمر خود دیده بوده است.

پس از ترک این ناحیه کوهستانی جاده به سمت حوض سلطان پائین می رود. در آنجا آب انباری بود که از چندین قنات حدود شمالی کویر آب می گرفته است. این کویر یا نمک زارها را عموماً انتهای غربی دشت کویر ایران شمالی محسوب می دارند که از سمت مشرق به دریای نمک (که فقط در سال جاری کشف شده است) ارتباط می یابد.

اهالی محل معتقدند که آنجا سابقاً دریا بوده و هنگام تولد نبی [اسلام] خشک شده است. بعد از عبور از کویر که بالغ بر دو میل عرض دارد جاده از رودخانه قره چای، به

وسیله پل دلاک طی می شود و آن پلی سنگی است که از قرار معلوم دلاک سرشناسی ساخته یا تعمیر کرده است. می گویند شاید این دلاک در دستگاه شاه عباس خدمت می نموده است، سپس جاده به شهر قم می رسد.

۲- جاده ارابه رو- راه دیگر که سیم های تلگراف هند و اروپا در کنار آن نصب شده است همان جاده ایست که پدر امین السلطان فعلی در سال ۱۸۸۳-۱۸۸۴ ساخته و قصد اصلی هم این بوده است که از تلیکا و تاراتاس (۱) برای مسافرت زوار استفاده بشود و برای آسایش این جماعت کاروانسراهائی با سردرهای کاشی در علی آباد و منظریه و قم ساخته اند. فواصل این نقاط به شرح ذیل است:

از تهران به حسن آباد شش فرسخ، علی آباد هشت فرسخ، منظریه پنج فرسخ، قم شش فرسخ، جمعا بیست و پنج فرسخ. کار این جاده لنگ شده است و یا لا اقل از ابتدا درست نگاهداری نشده بوده است، ولی چون این خط را شرکت جدید عهده دار تلگراف تهران- بروجرد- شوشتر از امین السلطان خریده است بعید نیست بزودی مرتب و مورد استفاده واقع گردد.

دریاچه جدید- اکنون به قسمت جالب توجه داستان می رسیم. به زودی پس از خاتمه ساختمان این جاده جدید در کویری که نامش را یاد کرده ام و جاده قدیمی کاروان رو از میان آن می گذرد دریاچه شور بسیار وسیعی پیدا شده است. این موضوع به قدری تولید هیجان نموده و جالب توجه واقع شده بود که شاه نیز از آنجا دیدن نمود، و تعریف این دریاچه به قلم همایونی در روزنامه ایران شماره های ۱۰ و ۱۹ مه سال ۱۸۸۸ درج شده و ژنرال شیندلر آن را ترجمه کرده و با ضمیمه کردن نقشه ای در نشریه انجمن جغرافیائی پادشاهی منتشر گردید. اعلیحضرت بی تأمل وجود دریاچه را به آبی که در کویر مانند چشمه های زیرزمینی جوشان است نسبت داده اند، ولی باید دو شرح دیگری را که در این باب رایج است ذکر نمود.

بنابر روایت، سدی در قره چای پائین پل دلاک در سال ۱۸۸۳ شکست و آب به زمین های گود کویر سرازیر شد و بنابر قول دیگر که بیشتر احتمال صحت دارد سد به خودی خود نشکسته است، بلکه به وسیله امین السلطان یا عمدا خراب شده

ص: ۲۶۱

---

۱- تلیکا و تاراتاس (ترمتاس) وسایل نقلیه که با اسب کشیده می شود و بیشتر در روسیه متداول بوده است.

است تا راه کاروان رو قدیمی را آب فراگیرد و وسایل نقلیه ناگزیر شوند که از راه جدید رفت و آمد و در کاروانسراهای نو توقف نمایند. به هر حال دریاچه ای هست که حالا دو رودخانه یکی قره چای از ساوه و دیگری رود اناربار که گاهی اشتباها آب خونسار و جربادگان نامیده می شود، از راه قم به آن می ریزد و حدس این است که این دریاچه از بین نخواهد رفت.

۳- جاده پستی - بعد از آن که امین السلطان جاده کاروان رو قدیمی را با موفقیت از کار انداخت ناگزیر شد که از عهده مقامات پستی و سرویس چاپار برآید و می گویند که به واسطه اختلافی درباره همین موضوع بین او و امین الدوله وزیر پست و معادن سبب پیدایش جاده سومی شد که در سمت غربی جاده دیگر واقع شده و در موقع مسافرت به ایران راه چاپاری به مقصد قم بوده و همان راهی است که من هم طی کردم. من تهران را از طریق دروازه همدان ترک و در جاده کاروانی اصلی به طرف مغرب حرکت کردم و به نقطه ای قدری بالاتر از ده رباطکریم رسیدم که رشته واحد خط تلگراف بغداد که مهندسان انگلیسی نصب و سپس به دولت ایران تسلیم کرده بودند از همان جا عبور می کند.

در شانزده میلی تهران از رودخانه باریک کرج که بین دو کناره بلند جریان داشته و پلی یک دهانه بر آن ساخته بودند گذشتم. رباطکریم دهکده ای است با خانه های پراکنده و گودال کثیفی در میان خیابان. آن راه از آنجا تا پیک (۱)، چندان قابل توجه نیست و فاقد آثار حیات است و چون بر سطح همواری می گذشته از لحاظ سفر چاپاری وضع مساعدی داشته است. تپه های کوتاه جلگه را از دو سمت فرا گرفته و در حدود چهار میلی پیک، جاده به صورت دره ای دورانی و پرنشیب و فراز درمی آید.

دماوند و رشته های البرز را همواره در پشت سر خود می دیدم که یکی جامه سرخ فام بر تن داشته و دیگری پوشش نازکی از برف که در هر ربع ساعت رنگ و سایه متفاوتی می یافتند، گاهی صورتی می نمود و گاهی خاکستری و در حوالی غروب هم به رنگ سرخ و زعفرانی درآمد.

در پیک چاپارخانه ای یافتم که دو برج و بالاخانه داشت با پنجره های گشاده معمولی و درهای باد کرده. از اینجا راه در کنار کشتزار به طرف مشرق و از میان تنگه گردی در

ص: ۲۶۲

---

۱- «پیک» نام محلی است.

جهت تپه های مجاور پیش می رود تا محلی که رودخانه شوراب به دریاچه جدید می ریزد. در هنگام صبح سطح شفاف نمکی آن زیر تابش خورشید می درخشید. در این جا من نمونه سبک نگارش اعلیحضرت را از شرحی که راجع به منظره آن حوالی نوشته اند نقل می کنم:

«در این فصل بهار که شترها بچه دار می شوند، طراوت صحرا و صافی هوا و جلوه دریاچه با انعکاس تابش خورشید بر آن و پهنای دشت و خیل شترها با نوزادان آنها و ساربان ها و فرزندان ایشان که سرگرم شترداری بودند و چادرهای سیاه افراد بومی و رمه گوسفندان که در صحرا مشغول چرا بودند همه نشاطانگیز است.»

بعد از طواف کناره غربی دریاچه برای نخستین بار به جاده ارابه رو تهران برخورد می کنیم که در آن حدود شانزده پا عرض دارد و قدری هم جلوتر در بالای تپه ها به جاده چاپاری مربوط می گردد. هنگام پایین آمدن از این ارتفاعات به وسیله تنگه سهل العبوری به کاروانسرای نو و عالی منظریه وارد می شویم و آنجا سر در کاشی خیلی زیبا و همچنین علامت شیر و خورشید هست که بر سنگی کنده اند. قدری جلوتر قبل از ورود به یگانه ایستگاه پستی رحمت آباد رودخانه قره چای که از ساوه جاری است پل سنگی بزرگی است که محکم ترین ساختمانی بوده که من تا آن موقع دیده بودم.

از پل کوتاهی گذشتیم و به دره تازه ای آمدیم و به زودی آثار توأم با رنگ سبز و خالی نمایان بود و علامت این بود که به شهر بزرگی نزدیک شده ایم. از آنجا گنبد زرین و مناره های حرم حضرت فاطمه (ع) با درخشندگی تامی در زیر تابش آفتاب دیده می شود. قدری که جلوتر می رویم بناهای مقدس، بزرگ تر می نماید و معلوم می شود که شامل دو گنبد مطلا و پنج مناره بلند است که دو منار مقابل یکدیگر و مناره واحدی نیز نزدیک گنبد بزرگ هست.

در میان درختان در نقطه ای مجزا و برجسته بام کاشی کاری امام زاده ها دیده می شود که مقبره مؤمنانی است که استخوان آنها را برای دفن کردن در خاک متبرک قم انتقال داده اند. می گویند سابقا بالغ بر ۴۰۰ تا از این مقبره ها در حوالی شهر بود که بعضی از آنها هنوز وضع درستی دارد و آیات قرآن به خط نسخ بر کاشی های گنبد آن منقوش گردیده و بعضی دیگر هم بکلی ویران است و کاشی های آبی را کنده اند و لانه های پرندگان از



قبیل لک لک شده است. چشم انداز شهر در سمت جنوب شامل یک رشته تپه ها با حواشی باریک و شکل و وضع بسیار خشک و خالی است و متناسب با عادت قدیم خرافات پرستی و تعصب آمیز این شهر است. (۱)

قم- در حوالی شهر کشتزار فراوان دیده می شود و در پیچ هر کوچه دورنمای گنبد حضرت فاطمه (ع) به نظر می رسد. نزدیک دروازه شهر رودخانه اناربار هست که به سمت دریاچه جدید جاری است و پل نسبتا بزرگی با نه طاق بر آن ساخته اند. در طرف دیگر رودخانه، خانه های دو طبقه است که پنجره و ایوان هائی مشرف به رودخانه دارد و این سبک تجمل قسمت خارجی منازل، در ایران کمیاب است. بقیه شهر از مسافت دور به صورت آلونک های کوتاه آهکی است.

من در راه چاپارخانه از میان بازار گذشتم. محل جدید چاپار در کاروانسرائی است مقابل بازار که سرپوشیده و راسته درازی است فقط چند معبر اریب دارد. محوطه بازار عریض و دکان ها بزرگ و پر از جنس است و ازدحام افراد و شتر و اسب و الاغ و گوسفند بیش از سایر جاهاست. سپس پیاده به تماشای آن حدود مسجد رفتم که برای افراد بیگانه و مسیحی مجاز است. در بیرون دیوارهای گرد آن، گورستان وسیعی با هزاران قبر سنگی و گلی که غالبا در حال وارفتگی بود. جادوگری آن محل بی تناسب را صحنه عملیات خویش کرده بود و عده زیادی را مجذوب.

سواره از جلو در مسجد بزرگ گذشتم و به آن خیره شده بودم که موجب جلب توجه عده ای کنجکاو شد. محوطه وسیع مستطیلی را دیدم با غرفه های کاشی کاری در سراسر دیوار و حوض بزرگی در وسط که مخصوص وضو بود. فریزر در سال ۱۸۲۱ با لباس مبدل به محوطه مسجد داخل شد و مزار را هم دید. دکتر بیگ نل (۲) به نام سفر مکه به کعبه هم رفته بود، در سال ۱۸۶۹ به صورت حاجی وارد صحن شد. آرنولد در ۱۸۷۵ فقط به حیاط خارجی قدم نهاد و در خاطر داشت که شرط احتیاط آن است که جلوتر نرود. کسانی که زیاد حادثه جو نباشند به مشاهده آنچه از لای دروازه میسر است اکتفا می کنند.

ریخ- قم دارای دومین بارگاه بسیار مقدس مذهبی در ایران و آرامگاه چند تن از پادشاهان آن است. قبلا هم اشاره کردم که امام رضا (ع) به واسطه علاقه سرشار، عده ای

ص: ۲۶۴

۱- نام قم را سرسری و بی دلیل از ریشه کوه مس می پندارند و این فلز بدون شک در کوه های آن حوالی هست. نام سابق آن کومیندان یا کومیدان بوده که اسم یکی از چند دهی است که در قرن هشتم میلادی از محلات شهر قم به شمار می رفته است.

۲- Bicknell .

از منسوبان خود را در زمان حیات به قصد خدمتگزاری و بعد از مرگ هم نعش آنها را از نقاط متعدد ایران که دوست می داشته پراکنده ساخت. در قم آرامگاه خواهرش حضرت فاطمه (معصومه «ع» است که می گویند به واسطه مظالم خلفا از بغداد گریخته بود و در این محل رحل اقامت افکنده و در گذشته است. روایت دیگر این است که در راه سفر طوس که به عزم دیدار برادر می رفته در این نقطه بیمار شده و رحلت کرده است و می گویند که برادرش هم به پاس این واقعه هر روز جمعه از بارگاه خود در مشهد برای بازدید خواهر به قم می آید.

چنین به نظر می رسد که قم از دیر زمانی پیش وجود داشته، هرچند که قبول قول افسانه وار ایرانیان خالی از محذور نیست که زمان آن را به روزگار تهمورس یا کیقباد نسبت می دهند. در حال تا درگذشت حضرت معصومه (ع) و به خصوص تا وقتی که تشیع مذهب رسمی ایرانیان نشده بود اهمیت مذهبی آنجا شروع نشده بوده است.

تیمور این شهر را غارت کرد و از آن پس به حالت نیمه ویران فعلی باقی مانده است و یا به طوری که هربرت حیرت انگیز می نویسد: «هنوز جامه کهن دربردارد، زیرا که در حال حاضر از عظمت گذشته آن فقط نامی باقی است.»

با این وصف در اثر توجه پادشاهان صفوی، این شهر تجدید حیات نموده لبه های پاکیزه ای در کناره رودخانه ساخته اند. ساختمان بازارهای وسیع و کاروانسراهای عالی موجب افزایش دادوستدهای تجارتهای گردید. بارگاه را بنا کردند و پادشاهان پی در پی بر زیور و آرایش آن بیفزودند. شاردن می نویسد که بنا بر قول اهالی در زمان او شهر شامل ۱۵۰۰۰ خانه بود، ولی علی رغم خوش باوری ما و مبالغه اهل محل، هربرت قبل از آن تاریخ ولورن بعدا هر دو مقدار خانه ها را ۲۰۰۰ نوشته و افزوده اند که ساختمان هائی خوب و دلپذیر و محتوی اثاث ممتاز داشته.

در سال ۱۷۲۲ افغان ها حتی بیشتر از تیمور صدمه وارد و شهر را به کلی ویران کردند.

در سال ۱۸۷۲ سکنه آن ۴۰۰۰ و در ۱۸۸۴ معادل ۷۰۰۰ و آمارهای بعدی ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ وانمود کرده اند که گمان می کنم رقم کوچک تر بیشتر قابل اعتماد و دائمی است و رقم ثانوی اتفاقی و مختص ایام زیارتی است.

مقبره های سلطانی - از قرن هفدهم به این طرف قم آرامگاه چندین تن از

سلاطین ایران شده است. در آنجا شاه صفی اول و شاه عباس دوم و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین از سلسله صفویه مدفون شده اند و از سلاطین قاجار قتلعلی شاه با دو فرزندش در عمارتی جداگانه کنار شهر و محمد شاه در آنجا مدفون اند. بایستی که نعش های متعددی در نقطه واحدی دفن شده باشد، زیرا که بنا بر اطلاع از منابع ایرانی ۴۴۴ قبر مقدسان و شاهزادگان در آنجا است و مقبره آنها را که از مرمرهای سفید و مرمر و عاج و چوب آبنوس و چوب کافور تهیه شده است با پرده های گرانبها پوشانیده اند و ملاها شب و روز به تلاوت قرآن مشغول اند، اما در نظر زوار حتی خاک قبر سلاطین در مقابل تربت حضرت معصومه (ع) قدر و منزلتی ندارد.

بارگاه حضرت معصومه (ع) - شاردن، تاورنیه، لوبرن و چند تن دیگر تعریف های دقیق با تصاویری از بارگاه اصلی به جا گذاشته اند که راجع به آن هربرت با کلام ابهام آمیزی فقط می گوید: «شکل بدیعی دارد» در جلو آن چند محوطه است و حیاط بیرونی مشجر است و از حیاط اصلی که به شکل مربع است با دوازده پله مرمری به ایوان صحن وارد می شوند که مزار حضرت معصومه (ع) در آنجاست و بوسیله سه در بزرگ که یکی از آنها نقره کاری است به ضریح مستطیل شکلی می رسند که در زیر گنبد زرین واقع و در درون آن مقبره حضرت فاطمه (ع) است که روی آن را با خشت های سیمین که با سبک عربی نقاشی شده است فرش کرده اند و با پارچه های زردوز که از هر طرف تا کف زمین کشیده شده است و درب نقره بزرگ دارد که ده پا ارتفاع آن است و در فاصله نیم پا مقبره واقع است و بر هر گوشه ضریح قبه هائی از طلای ناب هست و از داخل هم پرده ای مخملی کشیده اند که با این ترتیب فقط از طریق خصوصیت و یا پرداخت وجه امکان نظاره ای بر خود مزار هست.

روی مقبره که ده پا ارتفاع دارد چندین قندیل نقره دیده می شود که هیچ وقت روشن نمی کنند و در آن آتش و یا جنس مایعی نمی ریزند، زیرا که ته ندارد. بر ضریح چند کتیبه با خط طلائی که بر ورقه های ضخیمی نوشته اند آویزان و آن در مدح و ثنای حضرت معصومه و آل نبی (ص) است. (۱)

بعد از بالا رفتن از پله های مرمری زوار کفش از پای درمی آورند و اگر عصا یا سلاحی همراه دارند همانجا می سپارند و هنگام ورود به صحن زانو بر زمین می زنند. ابتدا

ص: ۲۶۶

---

۱- رجوع شود به سفرنامه شاردن، ولی فریزر در سال ۱۸۲۱ نوشته است که مقبره و ضریح از چوب صندل (چوب خوش بوئی است) ۱۲ پا در ۸ پا طول و ۷ تا ۸ پا ارتفاع بوده و ضریح نقره هنوز در آنجاست.

استغاثه می کنند و سپس ضریح نقره را می بوسند و با شوق و علاقه دعا می خوانند و بعد از تعظیم و سلام مجدد و پرداخت انعام به خادم آنجا برمی گردند و با این ترتیب می پندارند که گامی به بهشت نزدیک تر شده اند.

تعمیرات- در این دوره شکوه بارگاه با گنبد طلائی و مناره های کاشی کاری آن مرهون توجهات خاندان سلطنتی قاجار است. فتحعلی شاه در ابتدای زندگانی نذر کرده بود که اگر پادشاه شود بر زیور و جلال قم بیفزاید و اهالی آن را از مالیات معاف کند، اما اطمینانی نیست که او به نذر دوم خود رفتار کرده باشد، هرچند که شهر قم و توابع آن را تیول مادر خود ساخت، ولی شرط راجع به بارگاه را چنان که باید و شاید انجام داد. وی به جای روکاری کاشی گنبد، خشت های مسین زرانود گذاشت و مدرسه ای در جوار آنجا ساخت با درآمد موقوفه ای برای تحصیل یک صد طلبه و نیز بیمارستان و مهمانخانه ای تأسیس نمود و می گویند هر ساله ۱۰۰/۱۰۰۰ تومان خرج آنجا می کرده است و هر وقت که به قم می رفته راه تا حرم را پیاده می پیموده و هنگامی که دور از آنجا (در اصفهان) وفات یافت بنابر وصیتش او را در قم دفن کردند.

اخیرا گنبد دیگر را هم مطلا کردند و یکی از شاهزادگان که حاکم همدان بود در آنجا ساعتی نصب کرد. رونق درخشان حیاط وسیعی که من در یک نظر دیده بودم می گویند نتیجه تعمیرات دوره امین السلطان مرحوم بوده است. در یکی از حرم ها کتیبه ای خطاب به حضرت علی (ع) هست که به واسطه اصالت روح بخش مضمون آن شایسته است در اینجا نقل شود:

«ای ذات وصف ناپذیر به راستی که از برکت وجود تو است که طبیعت سرشار از نعم و شایسته ستایش است، اگر هدف غائی از آفرینش، ظهور وجود بی مثال تو نبود حوا همواره باکره و آدم پیوسته عزب می ماند.»

شهر- قم به راستی وضع ممتازی دارد که شاید در یک نظر آنجا را محل متناسبی برای پایتخت شدن جلوه می دهد. شهر در کنار رودخانه واقع شده است و وضع مرکزی عالی دارد و بسیاری از جاده ها از قم می گذرند: از تهران از قزوین از سلطان آباد (اراک) از بروجرد از یزد و اصفهان و یکی از دو سه مهمانخانه شایسته این نام را در سراسر ایران دارد و آن عمارتی آبرومند وصل به حرم است. از طرف دیگر با آن که رودخانه دارد،

مقدار آبش برای مصرف شهری بزرگ کافی نیست و گرما در تابستان سخت طاقت فرسات. این شهر از سابق به واسطه خربوزه و خیار و اسلحه سازی و کفش دوزی و کوزه گردنه باریک (تنگ) برای خنک کردن آب شهرت داشته و راجع به این موضوع آخری شاردن نوشته است:

«از خواص عجیب این ظرف سفالین سفید، آن است که در تابستان آب را به وجه بسیار دلپذیری زود خنک می کند و آن در اثر تبخیر دائمی است، از این رو کسانی که طالب نوشیدن آب خنک و مطلوب باشند، هیچ وقت از کوزه واحد بیش از پنج شش روز استفاده نمی کنند و روز اول هم درون آن را با گلاب می شویند تا بوی زننده خاک را برطرف سازد و کوزه را پر از آب آویزان می کنند و در پارچه نموداری می پوشانند. روز اول یک چهارم آب در عرض شش ساعت تبخیر می شود سپس رفته رفته کمتر تا آن که سوراخ ها به وسیله ذرات موجود در آب مسدود و مانع تبخیر می گردد که با این ترتیب تمام آب باقی می ماند و باید کوزه تازه خرید.»

مردم - به طوری که در چنین محل مقدسی دور از انتظار نیست عده ای از سکنه آن سادات و ایشان افرادی متعصب اند که بر سیل عادت خود را از خطا و گناه مصون می پندارند و خیلی هم خرافاتی اند. در این شهر کلیمی یا زردشتی نیست و بانوان انگلیسی وابسته به دستگاه تلگرافخانه گاهی از لحاظ احتیاط با چادر از خانه خارج می شوند. این قبیل امور کم کم در سراسر شرق از بین می رود، ولی قم چنان محلی است که جرعه ای اتفافی ممکن است موجب حریق خطرناکی شود. آنجا را دار الامان می نامند که معلوم می دارد بارگاه آن، پناهگاه مصونی برای فراریان مسلمان است و بعضی از مجرمین با فرار به محوطه چهار دیواری آنجا از کیفر کار خود گریخته اند. از قرار معلوم قمی ها در سرزمین خود شهرت نیکی ندارند، در این باب مثلی هم هست.

جاده پستی - هنگام ترک کردن قم سه ربع ساعت طول کشید تا از خیابان و بازار و کوچه های آن عبور کنم و به محوطه باز کنار شهر برسم. از آنجا با یورتمه بر اسب عالی کوتاهی زود به ایستگاه پستی پاسنگان رسیدم و آن در کاروانسرای بر دامنه تپه هائی در جنوب شرقی واقع بود.





## سند شماره ۱ [نامه ناصر الدین شاه به امیر کبیر] جناب امیر نظام

سند شماره ۱ (۱) [نامه ناصر الدین شاه به امیر کبیر] جناب امیر نظام

در باب ماندن مادر عباس میرزا و پسرش در قم، ما خود صلاح دانسته حکم کرده ایم، شما در این کار مداخله نکردید.

فی شهر ذیقعه الحرام ۱۲۶۷

## سند شماره ۲ روزنامه دار الایمان قم [در دوره ناصری]

بحمد الله تعالی ولایت دار الایمان قم از اهتمام مقرب الخاقان [عبد العلی خان] ادیب الملک (۲)، حاکم آنجا کمال انتظام را دارد و رعایا و برایا در تمامیت آسودگی و فارغ بالی به دعاگوئی دوام دولت ابدمدت قاهره اشتغال دارند.

هوای قم این روزها نهایت گرمی را دارد، ولی با نهایت شدت گرما، به هیچ وجه آثار هیچ نوع مرضی ظاهر نیست، به علت این که سالهای پیش، از بی اهتمامی حکام سابق، در این ولایت که در حقیقت چهار سوق ایران و معبر جمیع زوار و مترددین است، یخ در تابستان به هم نمی رسیده است، یخچال داشته اند، ولی نه صاحبان یخچال اقدام می کرده اند که یخ بگیرند و نه حاکم اهتمام می نموده است که یخچالها را پر کنند و بواسطه عدم یخ در تابستان و شدت گرما، مردم بسیار ناخوش [بودند]، چه از اهل شهر

ص: ۲۷۱

۱- سازمان اسناد ملی ایران، اسناد بیوتات.

۲- عبد العلی خان ادیب الملک پسر حاج علی خان حاج الدوله و نوه حسین خان مقدم مراغه ای و برادر محمد حسن خان اعتماد السلطنه بود که در سالهای ۱۲۷۹ الی ۱۲۸۰ و ۱۲۹۳ حاکم قم بوده است، در سال ۱۲۹۳ نیز به حکومت ساوه و قم برگزیده شد. ر. ک. مرات البلدان، همان، صفحات ۱۴۲۱، ۱۴۴۱، ۱۴۶۴-۱۴۶۵.



و چه از زوار و مترددین، امسال مقرب الخاقان ادیب الملک در فصل یخ بندی از صاحبان یخچال التزام گرفت و مراقبت نمود جمیع یخچالها را پر کردند، و حال یخ در کمال فراوانی است و بواسطه بودن یخ بسیار به مردم خوش می گذرد.

قنات مبارکه ناصری، امسال بواسطه وفور باران رحمت و به علت آمدن سیل خرابی به هم رسانیده بود و آب بیرون نمی آمد. و به این واسطه اهل شهر به علت کمی آب که آب رودخانه کفایت همه خانه ها و محلات را نمی کرد، در زحمت بودند و به جهت آب تنگی می کشیدند، مقرب الخاقان ادیب الملک، بعد از ورود به دار الایمان در باب تعمیر و پاک کردن قنات و بیرون آوردن آب، جهد وافی و اهتمام کافی به عمل آورد و تأکید بلیغ به مباشر و میراب قنات مبارکه نمود، تا این که از حسن اهتمام مقرب الخاقان مشار الیه در قلیل ایام آب را بیرون آورده وارد شهر کردند و مقرب الخاقان مشار الیه به حاجی محمد رضا بیگ که مباشر کار قنات بود یک طاقه شال و به محمد تقی بیگ میراب قنات مبارکه جبه خلعت و به سایر عملجات انعام داد. و قرار داده است که آب را محمد تقی بیگ میراب به نوبه هر هفته در درب دروازه تسلیم کدخدای محله کند و کدخدا به جمیع خانه های محله برساند و از کدخداها التزام گرفته که اگر یکی از اهل محله بیاید شکایت کند که آب به من نداده اند، کدخدا مورد سیاست و تنبیه باشد و به علت این قراری که مقرب الخاقان مشار الیه داده قطره [ای] از آب قنات مبارکه ناصری حیف و میل نمی شود. جمیع آب به خانه ها از قرار تقسیم می رسد و زیاده از حد این فقره مایه اسباب دعاگوئی وجود مسعود مبارک اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جم جاه روحنا و روح العالمین فداه شده است [۴۲].

چون سابق آب رودخانه قم را میرابهای پیش، از بی مبالاتی حکام و تعارفی که به حکام می داده اند آب را حیف و میل می کردند و به مردم نمی دادند و مردم زیاد از بی آبی شکایت داشتند، به این جهت مقرب الخاقان ادیب الملک، یک نفر از آدمهای خود که وثوق و اعتماد زیاد به او داشت، میراب نمود و قدغن کرد که قطره [ای] از آب رودخانه نباید حیف و میل بشود یا به فروش برسد. میراب هم کمال مراقبت و مواظبت را دارد و

آب را از قرار تقسیم مال هرکس را به صاحبش می رساند و قطره [ای] حیف و میل نمی شود و مردم کمال رضامندی را از میراب دارند.

سالهای سابق در روز عاشورا در قم نزاعهای کلی اتفاق می افتاده است، در میان سینه زنها حتی سرودست زیاد می شکسته است و آدم کشته می شده است. امسال از نظم مقرب الخاقان ادیب الملک با آن که دسته هایی که بواسطه بی نظمی سالهای پیش حکام سابق موقوف کرده بودند، مقرب الخاقان مشار الیه قرار داده بود که هرچه دسته هست بیایند و همه آمده بودند. با آن همه ازدحام (۱) خلق و اجتماع مردم از سینه زن و غیره، از دماغ احدی خون نیامد و صدای احدی بلند نشد. حتی طوقی داشتند که هر وقت در روز عاشورا آن طوق را بیرون می آوردند، در سر او آدم کشته می شد و به همین واسطه چند سال بود که آن طوق را بیرون نمی آوردند، مقرب الخاقان مشار الیه قدغن نمود، طوق را بیرون آوردند و احدی جرأت نکرد که حرکت خلافی بکند، یا رفتار ناصواب نماید.

ریش سفیدان این ولایت در تعجب بودند که تا بحال در این ولایت محال بود که روز عاشورا نزاع نشود یا قتل اتفاق نیفتد و بواسطه همین نظم، عموم رعایا و برایا زیاده از حد به وجود مسعود مبارک شاهنشاه جمجاه روحنا و روح العالمین فداه دعاگو شدند.

یک عزاده (۲) توپ که از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاه جم جاه روحنا و روح العالمین فداه به مقرب الخاقان ادیب الملک مرحمت و مامور قم شده است، مقرب الخاقان مشار الیه توپ را بسیار محترم داشته و پای توپ را برای مظلومین بست قرار داده و قرار گذاشته است، ماهی دو مرتبه به جهت این که توپچیان از کار عاری نشوند، در بیرون دروازه قم مشق تیراندازی می کنند و هر دفعه هفت تیر می اندازند. روز بیست و سیم شهر محرم الحرام، خود مقرب الخاقان ادیب الملک هم به جهت تیراندازی به بیرون دروازه رفت و تیراندازی شد. سه تیر نشانه زدند، دو تیر توپچیان و یک تیر خود مقرب الخاقان ادیب الملک زد و مقرب الخاقان مشار الیه یک ثوب سرداری ماهوت به نایب توپخانه خلعت داد و به توپچیان نیز انعام نمود.

امسال هم به زراعت قم چه مزروعی و چه به شمس آباد سن ریخت، ولی از اهتمام

ص: ۲۷۳

۱- اصل: ازدهام.

۲- اصل: اراده.

میرآب که آب را در موقع و زیاد به زراعت رسانید، ضرر چندان به زراعت نرسید، مگر قدر قلیل ضرر (۱) آورد، اگر میرآب اهتمام نمی کرد و مثل سالهای سابق آب در موقع، آب را به زراعت نمی رساند، امسال هم کلی سن خوارگی می شد.

در شمس آباد امسال صیفی خوب به عمل آمده بود، ولی ملخ ریخت و خرابی رساند، مقرب الخاقان ادیب الملک فرستاد از قزوین به جهت رفع ملخ آب سار (۲) بیاورند.

### سند شماره ۳ [نامه اعتضاد الدوله حاکم قم به ناصر الدین شاه] [۱۲۹۰ ه. ق] هو

قربان خاک پای مبارکت شوم

به زیارت فرمان جهان مطاع همایون اعلی و احکام و فرمایشات مقرر مباحی و مفتخر گردید و در امثال هریک از آن اوامر مطاعه ان شاء الله تعالی این غلام خانه زاد به نوعی که موجب خوشنودی خاطر مبارک بشود جهد و اهتمام خواهد نمود و بعضی مطالب که عرض آنها به خاک پای همایون لازم بود، معروض داشت که در رد و قبول آنها هرچه رای بیضا ضیای ملوکانه اقتضا فرماید این غلام، از همان قرار اطاعت خواهد نمود و عموم اهالی شهر از علما و اعیان و اشراف و غیره همه به فراغت و در نهایت آسودگی به دعای وجود مسعود همایون مشغول و امور ولایتی از تصدق فرق همایون از همه جهت منظم است.

الامر الاشراف الاعلی مطاع [نقش مهر]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

ص: ۲۷۴

- ۱- کاتب اول بجای «ضرر» «اذیت» نوشته بود که بعد بدون آن که «اذیت» را خط بزند تبدیل به «ضرر» کرده است.
- ۲- آب سار: در قزوین و قمشه و سمیرم فارس، نام چشمه هایی است که به زعم عوام، افشاندن آب آن در مزارعی که ملخ بدانجا فرود آمده باشد، سبب آمدن مرغ سار که ملخ را دفع و تباه می کند، گردد، و آن را آب مرغان نیز گویند.

## سند شماره ۴ [نامه اعتضاد الدوله حاکم قم]

در باب قراسوران راه قم مقرر شده بود که پانزده نفر سوار در اوقات غیبت موکب همایون برای قراسورانی راه قم برقرار شده و موجب و سیورسات آنها به موجب حکمی که صادر شده حکومت قم بدهد و در تحت اختیار حکومت قم باشند. این فقره را هرکس به خاک پای همایون معروض داشته، در صحت و سقم این مطلب دقتی ننموده، اشتباها در حضور مبارک عرض نموده. همین فقره در غیبت موکب همایون، بعد از اظهارات چند که برای اغتشاش راه قم به نواب معتمد الدوله شد، این پانزده سوار را قرار دادند و نوشتند و خانه زاد چون انتظام راه از رودخانه شور تا قم را به این پانزده سوار به طوری که مقصود داشت مشکل می دانست قبول نمود و دستور العملی که برای این کار فرستاده بودند، پس فرستاد، حال هم به طوری که خانه زاد عرض کرده انتظام راه را با سی سوار کما فی السابق به عهده می گیریم که ان شاء الله نقصی به هم نرسد. حالا هم اختیار راه و قراسوران به هیچ وجه به حکومت قم راجع نیست. امر امر همایون اعلی است.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد اعتضاد الدوله [دستخط حاشیه سند]: برای مسافت قلیل بیش از آن سوار لازم نیست و حکما باید با این پانزده سوار نظم خوب بدهید.

## سند شماره ۵ [نامه اعتضاد الدوله حاکم قم، به ناصر الدین شاه]

قربان خاک پای مبارک همایونت شوم:

به زیارت فرامین جهان مطاع که به افتخار خانه زاد و متولی باشی شرف صدور یافته بود، به ماموریت غلام حسین خان غلام پیشخدمت مفتخر و سرافراز گردیدم و به اطلاعات از اوامر مطاعه همایونی مباهات حاصل نمودم.

ص: ۲۷۵

در باب امور آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام، مقرر شده بود که باید کمال نظم را داشته باشد و خدام آستانه با کمال معقولیت و درستی مشغول خدمت باشند و از هر جهت به قاعده حرکت نمایند. از فرمایش ملوکانه جناب متولی باشی را اطلاع دادم و خود او را خواستم، مقصود خاطر همایونی را در انتظام این کار به او حالی کردم و بعضی مطالب لازمه را القا نمودم. در جرح و تعدیل اشرار خدام اگره داشت و چند روزی این کار را به تعویق انداخت، پس از آن صورتی خود او نوشت و اشرار و مفسدین خدام را تعیین و تشخیص داده، نزد خانه زاد فرستاد که اینها باید از جرگه خدام خارج باشند و اشرار و مفسدین خدام اینها هستند. خانه زاد چون انتظام امر آستانه و نیک و بد را از شخص او می خواست، صلاح دید او را قبول کردم و آن ... (۱) را امضا نمودم، دادم پای همان را ملتزم شد که این اشخاص از جرگه خدام خارج باشند و من بعد حق آمدن آستانه را نداشته باشند. صورتی هم علی حده نوشته است، متولی باشی در برقراری خدام و ملتزم شده است که من بعد کمال انتظام را کار آستانه داشته باشد و از احدی حرکت خلاف قاعده سر نزنند و با کمال درستی حرکت کنند. هر دو صورت را برای اطلاع خاطر مبارک همایونی فرستاد که از لحاظ انور خسروانه بگذرد و خاطر مبارک همایونی ان شاء الله، من بعد از فقره امر آستانه مطمئن و آسوده باشد و اگر رأی همایونی علاقه پذیرد، التزامهای متولی باشی را برای خانه زاد مرحمت فرمایند و الا به هرطور که امر و مقرر شود، این غلام، امثال نماید، با این که اسباب جری شدن خدام و شرارت و هرزگی آنها کلیتا راجع به شخص متولی باشی بود و جای این را داشت که برای آسودگی ولایت و دعاگویی مردم، معزول شود و از این کار خارج باشد، چون میل خاطر مبارک را همچو یافتم که اصلاحی در این کار بشود، و او هم باز منصوب باشد، امثال میل مبارک همایونی را کردم و این کار را اصلاح نمودم. امر امر همایون اعلی است.

ص: ۲۷۶

## سند شماره ۶ [گزارش اعتضاد الدوله حاکم قم]

در باب تعمیرات عمارات دیوانی و صحن مبارک و مدرسه و غیره مقرر شده بود که وقت گلکاری و بنائی گذشته، از سال نو شروع در این کار خواهد شد.

مقصود این خانه زاد اطلاع و استحضار خاطر مبارک بوده، معلوم است که هرطور که رأی مبارک علاقه پذیرد، تکلیف این غلام اطاعت است. لیکن این عمارات بعضی تعمیرات جزئی دارد، از قبیل کاه گل مالی و سایر مرمت‌های جزئی که اگر امساله تدارک آنها نشود، مایه خرابی عمارت خواهد شد. حکم حکم همایون اعلی است.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[متن حاشیه سند]: این تعمیرات جزوی را از پول دیوان بکنید، اگر دیوان پول نقد نداشته باشد از جیب خودتان بکنید، نقلی نیست.

## سند شماره ۷ [گزارش اعتضاد الدوله حاکم قم]

[۱۲۹۰ ه. ق]

از قراری که مقرب الخاقان امین السلطان مذکور داشتند و از خارج هم شنیده شده است، گویا اراده خاطر خطیر همایونی این است که بعد از ماه رمضان ان شاء الله تعالی موکب همایون تشریف فرمای قم بشوند. از مژده این خبر خانه زاد کمال مسرت و مفاخرت را دارد، مخصوصا از خاک پای مبارک استدعا می کند که اگر این موهبت را ارزانی می فرمایند و خاطر مبارک تشریف فرمائی به قم علاقه گرفته است، برای مفاخرت این خانه زاد امر و مقرر شود که در تهیه و تدارک ورود موکب مسعود همایون از حالا مشغول باشیم. طوری نشود که خدا نخواستہ اسباب خجالت و شرمساری از برای این غلام حاصل شود. اعلی و ادنی از این مژده کمال انبساط را دارند که ان شاء الله تعالی به

ص: ۲۷۷

زودی این نعمت مرزوق گردد.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[متن دستخط حاشیه سند]: همچو خیالی بود، لاکن به علت سردی هوا موقوف شد.

### سند شماره ۸ [نامه حاکم قم در مورد وضعیت این شهر]

[۱۲۹۰ ه. ق]

هو مقرر شده بود، اتفاقات ولایتی هرچه (۱) شده است همه را از روی حقیقت بدون کم و کسری به عرض حضور همایون برساند و هیچ چیز را پرده پوشی نکند، حالت صدق و درستی این غلام خانه زاد ان شاء الله در خاک پای مبارک معلوم شده است و جسارت است اگر عرض نکند، به نمک شاهنشاه روحنا فداه قسم است که در خدمت چاکری ابدی از خانه زاد سرزده است و ان شاء الله تا جان دارم، سر نخواهد زد جز درستی و صداقت به ولی نعمت خودم. اتفاقات ولایتی دو فقره بود، یکی روزنامه حالات شهر و اتفاقات عمل شهری و تسعیر اجناس و مأکولات و سایر چیزها، هر چه شده بود، از روز ورود خانه زاد و الی حال، کلیتا را دو کتابچه نوشته، به حضور مبارک همایونی فرستاد که از لحاظ انور خسروانه می گذرد. از جزئی و کلی هر چه اتفاق افتاده بود، همه عرض شده است. یکی هم عرایض و دعاوی مردم هر چه شده بود و اجرای آن به دست علی خان نایب الحکومه شده بود، آن را هم کتابچه نوشته شده بدون کم و زیاد به حضور مبارک فرستاد که به ملاحظه همایونی می رسد، از حالت اتفایه ولایت و سایر اموراتش کلیتا خاطر مبارک مستحضر خواهد شد. من بعد هم ماه به ماه، همین طور اتفاقات ولایتی را از جزئی و کلی هر چه بشود به عرض حضور مبارک خواهم رسانید و غفلتی ان شاء الله تعالی نخواهد شد.

امیدوارم در خدمتگذاری بندگان شاهنشاه روحنا فداه شرمساری حاصل نکنم و این

ص: ۲۷۸

۱- اصل: چو.

خدمت را قسمی از عهده برآیم که در نظر مبارک مصدر خدمات بزرگتر از این شوم و به الطاف همایونی مفتخر و سرافراز باشم. امر امر همایون اعلی است.

[دستخط حاشیه سند]: بسیار خوب

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

### سند شماره ۹ [گزارش حاکم قم راجع به کارخانه بلورسازی آنجا]

[۱۲۹۰ ه. ق]

هو کارخانه بلورسازی قم بعد از میرزا تقی خان [امیرکبیر] بکلی خراب شد و از میان رفته بود. پس از آمدن به قم خانه زاد خواست متاعی در قم رواج بدهد که در نظر مبارک همایونی جلوه کند و از این ولایت خراب هم یک متاعی در حضور مبارک مقبول افتاده باشد، هیچ چیزی را از بلورسازی بهتر ندانست که کار کند و راه بیندازد، تنخواهی از خود برای این کار داد و از تهران و سایر جاها چند نفر استاد قابل فرستاد آوردند و کارخانه را راه انداخت، در دو ماه قبل، بلوری بیرون آمد که کمال امتیاز داشت، نمونه برای نواب معتمد الدوله و اولیای دولت فرستاد که ملاحظه کنند، خیلی پسند فرمودند و تمجید کرده بودند که این کار را مهمل نگذارید و رواج بدهید. خانه زاد، از آن وقت تا حال آنچه لازم بود، از پول و اسباب برای این کار از خود داد و غفلت نکرد، حالا- بلوری برای حضور مبارک از قرار سیاهه علی حده (۱)، از این کارخانه ساخته و فرستاده شد که از لحاظ انور همایونی بگذرد و اگر پسند طبع مبارک افتاد و اجازه کار کردن و راه افتادن این کارخانه مقرر می شود که مشغول این خدمت باشم، و الا- پسند نفرموده و صلاح ندانند دیگر کار نشود، و در صورتی که خاطر مبارک همایونی به راه افتادن این کارخانه علاقه پذیرد، تنخواهی باید مرحمت بشود، به عنوان قرض به خانه زاد که بعضی اسبابهای خوب برای این کار خریده بشود و تحصیل شود و کارخانه را هم از نو بسازم. متعهد و

ص: ۲۷۹



ملتزم می شوم که ده درجه از این بهتر بلور بیرون بیاید و به نظر مبارک برسد، که پسند بفرمایند و تنخواه دیوان را هم بدون کسر رد کنند و از تصدق سر مبارک این کار رواجی پیدا کند و متاعی باشد که در هر جا به فروش برسد و همه کس به میل خاطر خریداری کند. تا حال خیلی زحمت این کار را خانه زاد کشیده است. بعد از این را به هر طور که خاطر مبارک علاقه پذیرد و مقرر دارند اطاعت می کند.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[متن دستخط حاشیه سند]: امین الملک، بلورها را به حضور بیاورید و کمال تحسین و تمجید را از برای عمل کارخانه که بسیار خدمت کرده اند و ابد آن کارخانه را موقوف ندارند و روزبه روز در آن کارخانه سعی نمایند، اما تجربه شده است که هر وقت دیوان از برای .... (۱) قبیل کارها پول داده است، آن کار به اتمام نرسیده است و پول از میان رفته است. اگر پول به عنوان قرض می خواهد تمسک شرعی بنویسد، به مهر علما ممهور کند، التفات خواهد شد.

### سند شماره ۱۰ [گزارش حاکم قم راجع به تلگرافخانه این شهر]

[۱۲۹۰ ه. ق]

هو در باب تلگرافخانه امر و مقرر شده بود، سفری که موکب مسعود همایونی به قم تشریف فرما شده بودند، تلگرافخانه پایین شهر واقع بود و به مرکز شهر مسافتی بعید داشت. امر و مقرر شده بود که تغییر بدهند و نزدیک عمارات دیوانی جای خوبی برای تلگرافخانه ساخته شود که نزدیک باشد. اجرای این فرمایش ملوکانه تا پارسال نشده بود و باز تلگرافخانه در پایین شهر جای سابق بود. مقرب الخاقان مخبر الدوله، پارسال خانه [ای] نزدیک عمارات دیوانی برای سهولت امر مردم اجاره کرده و تلگرافخانه را آنجا قرار داده و حالا هم همان جا است. آن عمارت سابق تلگرافخانه که پایین شهر اتفاق افتاده، بکلی خراب و منهدم شده، رای مبارک همایونی اگر علاقه بگیرد، جای

ص: ۲۸۰

مخصوص تلگرافخانه داشته باشد، باید جایی را معین کرد که نزدیک به عمارات دیوانی باشد و تلگرافخانه خوبی ساخته شود، یا مقرر می شود خانه خوبی که بهتر از جای حالای تلگرافخانه باشد اجاره کرد و تعمیر کرد، تلگرافخانه آنجا باشد. از این دو فقره هر کدام را رای مبارک علاقه بگیرد مقرر دارند، خانه زاد امتثال کند. برای شأن دولت البته سزاوار این است که تلگرافخانه جای مخصوص معین داشته باشد. ابو الفتح میرزا هم که رئیس تلگرافخانه اینجا است در خدمات محوله به خودش تا حال هیچ غفلت نداشته و مراقبت کرده و دارد، حقیقت طوری به معقولیت و درستی خدمت می کند که جمیع مردم رضایت به هم رسانده اند. هیچ وقت تلگراف او عیب نکرده، همیشه منظم بوده. خانه زاد هم کمال رضایت را دارد و سزاوار همه قسم مرحمت و عنایت ملوکانه هست که امیدوار باشد.

امر امر بندگان همایون شاهنشاه روحنا فداه است.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[دستخط حاشیه سند]: همین رقعہ را بدهد مخبر الدوله ملاحظه نموده، هر قسم او صلاح دانست معمول دارند.

**سند شماره ۱۱ گزارش حاکم قم راجع به کارخانه بلورسازی آنجا]**

[۱۲۹۰ ه. ق]

هو در باب بلورسازی مقرر شده بود که هر قدر مخارج این کار می شود، خانه زاد نوشته [مهور] به مهر علمای قم بدهد و تنخواهی که لازم است به عنوان قرض از دیوان همایون اعلی بگیرد. در این صورت لازم است این خانه زاد بعضی فقرات که در این کار محتاج الیه است به خاک پای مبارک معروض دارد. اولاً جا و منزلی باید برای این

ص: ۲۸۱

کارخانه درست کرد و کوره و اسبابی که درست به کار بخورد از نو ساخت که با این کوره و اسباب حالیه مقصود و منظوری که برای تنقیه (۱) و ترقی این کار است به عمل نخواهد آمد و این چند فقره مخارجی است که لزوماً باید بشود و دیوان همایون اعلی این خرج را قبول فرمایند و بدهند و لهذا تمسّکی که این غلام می سپارد، این خواهد بود که پس از ساختن کارخانه و کوره و اسباب جدید تنخواهی که در این کار صرف می شود و قرض دیوان است بدون عیب و نقص سر موعده بپردازد که استقراض از دیوان درست و تمام برسد. رای رای جهان مطاع همایون است.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[دستخط حاشیه سند]: پای دیوان که میان آمد محال است این کارخانه ساخته بشود. خودش و جمعی از تجار شریک شده این کارخانه را بسازند.

### سند شماره ۱۲ [گزارش حاکم قم راجع به جمعه بازار این شهر]

[۱۲۹۰ ه. ق.]

هو جمعه بازار قم در سنوات سابقه قبل از گرانی و قحطی متداول و معروف بود. پس از گرانی، تا این اوقات از جهت شکستگی و پریشانی مردم و استیصال اغلب بازاریان و بنک داران وضع قدیم، بکلی موقوف و متروک شده، از میان رفته بود. چون مقصود این غلام بالطبع به آبادی شهر و ترویج کار اهل کسب و رونق کلیه امور متعلقه به ولایت است، در این باب اهتمامات لازمه به عمل آورده و در جمعه بیست و یکم این ماه بطوری جمعه بازار پرجمعیت و آراسته بود، که هیچ وقت در سنوات سابقه این طور ممکن نشده بود. از هر قسم متاعی که در قم و توابع موجود می شود حاضر بود و این معنی خیلی مایه دعاگویی عموم مردم برای سلامتی ذات ملکی صفات خسروانه شده است و ان شاء الله

ص: ۲۸۲

---

۱- تنقیه: مصدر عربی به معنی صاف کردن و پاک گردانیدن. ر. ک. فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶) چاپ چهارم، ج ۱، ص ۶۷۱.

تعالی پس از این هم به این فقره همیشه معمول خواهد بود و این غلام در این کار و سایر لوازم ولایت زیاده از این اهتمام خواهد داشت. امر امر همایون اعلی است

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[دستخط حاشیه سند]: بسیار خوب

### سند شماره ۱۳ [نامه حاکم قم راجع به تلگرافخانه این شهر]

[۱۲۹۰ ه. ق]

هو در باب تلگرافخانه مقرر شده بود که صرفه دیوان را منظور کرده، یکی از عمارات دیوانی که بی کار است مرمت نموده، احداث تلگرافخانه جدید در آنجا بشود، لازم دانست مراتب را به خاک پای مبارک معروض دارد:

اولاً- در قم عمارت دیوانی ندارد، جز دو عمارت که حال نشیمن حکومت است و در صورتی که نشیمن حکومت هم جای دیگر قرار داده شود، چون از تلگرافچیهای خارجه دائما یکی دو نفر آنجا منزل دارند و باید عبور و مرور کنند و این دو عمارت داخل در عمارات صحن مقدس و نزدیک به حرم است، لهذا بودن آنها در آنجا صورت [خوبی] نخواهد داشت و خلاف احترام خواهد بود، مقرر می فرمایند در همان محل سابق باشد، یا تلگرافخانه جدیدی جای دیگر که نزدیک به عمارات دیوانی باشد احداث شود حکم حکم همایون اعلی است.

[نقش مهر پشت سند]: محمد مهدی ابن محمد [اعتضاد الدوله]

[دستخط حاشیه سند]: همان محل سابق که بودند باشند، متعرض نشوند.

## سند شماره ۱۴ [نامه ای در مورد بست نشینی در حرم حضرت فاطمه معصومه (س)]

تصدقت شوم مقرر فرموده بودند که اکبر نام تفرشی در تفرش دزدی نموده و اموال عالی جاه میرزا عباس منشی خاصه وزارت دول خارجه را سرقت نموده و به آستانه مطهره بست آمده است و به عالی جاه میرزا رضا قلی قدغن شده بسیارم که نوعی او را بیرون آورده، گرفته، روانه دربار معدلت مدار نمایم. بلی آن ناپاک چندی است که به بست آمده و به عالی جاه میرزا رضا قلی سپردم و قدغن کردم، آدم گذارده است، که هرگاه از بست خارج شود، ان شاء الله گرفته خواهد شد و اگر از بست خارج نشود گرفتن او مشکل است و در این خصوص کمال مراقبت را خواهم کرد، که به دست آمده به دربار معدلت مدار فرستاده شود. زیاده عرضی ندارم.

[نقش مهر پشتت سند]: عبده الراجی ذو الفقار

## سند شماره ۱۵ [شرح منازلی که اردوی شاه در سفر چهارم قم «۱۲۸۴» در آنها باید اطراق می نمود]

[۱۲۸۴ ه. ق]

قرار منازل که به اطلاع نواب امیرآخور داده شد:

۱: یوم پنجشنبه نزدیکی دیر، کنار رودخانه، دو فرسخ است. آبش شور است، از برای حرمخانه و آبدارخانه آب شیرین باید برداشت اگر از چاکران هم راویه (۱) دارند، از برای نوکرهای جزء و مال رفع معطلی می شود.

۲: یوم جمعه حوض سلطان چهار فرسخ است، حالا یک نفر کالسکه چی و جارچی روانه هستند که راه کالسکه را اگر بنائی لازم باشد تا حوض بسازند و حوض اگر آب کم داشته باشد پر کنند و آب جاری اگر سرش عیبی دارد بسازند و مستاجرین حوض از

ص: ۲۸۴

---

۱- راویه: ۱- توشه دادن و مشک که در آن آب باشد ۲- ستور آبکش، شتر آبکش، اشتر و استر و خری که بر آن آب بار کنند (لغت نامه دهخدا).

برای فروش، ماکولات و غیره بقدر مقدور حاضر کنند.

۳: از حوض به پل دلاک یوم شنبه شش فرسخ است، نواب میرآخور آدم فرستاد سیورسات حاضر کنند.

۴: از پل تا شهر قم یوم یکشنبه چهار فرسخ است.

آدم فرستاد نزد میرزا یحیی که سیورسات حوض و دیر را حاضر کنند چون دبیر الملک (۱) گفت مقرر شد، لازم نیست عرض و اجازه حاصل شود، از این قرار معمول بدانند، نبی خان (۲) و سایرین هم این قسم و این راه را بهتر دانستند بدون عرض اخبار سیورسات [حاضر] نمود. (۳)

### سند شماره ۱۶ [نامه محسن میرزا امیرآخور (احتمالاً حاکم قم) به ناصر الدین شاه بعد از سفر چهارم]

[۱۲۸۴ ه. ق]

قربان خاک پای جواهرآسای همایون اقدس مبارکت شوم

غلام شاه جهان محسن بن عبد الله

روز جمعه ۴ که سید ایام و عید مسلمین بود، در خاک فرج از زیارت دستخط همایون و خلعت آفتاب طلعت مبارک ملک الاسلام و سید الملوک و السلاطین لازال کاسمه الاقدس ناصرالدین و ادام الله ظلّه علی العالمین بنده کمترین سرافرازی و مفاخرت حاصل کرد، در حینی که از سردی، آسمان خرقه خزاکن (۴) و زمین قبای حواصل در برداشت و سحاب (۵) سنجابی کلاه قا قم (۶) بر سر کوهستان قم می گذاشت، تن پوش مبارک را زیور بر و دوش کرده و دستخط اقدس را بر سر، تاج ساخته، فلک شدم به بزرگی و مشتری به سعادت، اما مشتری آسمانی نه مشتری زمینی، که «نه نه امینی» (۷) است، با جهان جهان مفاخرت و امتیاز و عالم عالم سرافرازی، به روضه متبرکه معصومه علیها السلام آمده، سر بر آن آستان مقدس سوده و بقای عمر و دولت و ازدیاد

ص: ۲۸۵

۱- دبیر الملک: میرزا محمد حسین دبیر الملک فراهانی.

۲- نبی خان: میرزا نبی خان قزوینی پدر میرزا حسین خان سپهسالار.

۳- سازمان اسناد ملی ایران، سند شماره ۲۹۵ / ۳۵۳۳۱، این سند در ماه ذیقعد سال ۱۲۸۳ در دوشان تپه از نظر ناصر الدین شاه گذشته است.

۴- ادکن: دودگون، تیره گون، خاک رنگ.

۵- سحاب: ابر.

۶- قا قم: به ضم ثالث و سکون میم پوستی باشد سفید و به تمامیت گرم می باشد و مردمان اکابر پوشند (برهان نقاط).

۷- معنی عبارت داخل گیومه بر نگارنده معلوم نگردید.

فتح و نصرت اعلیحضرت اقدس همایون مبارک شاهنشاه دین پناه را از درگاه الله مسئلت نمود و هذا دعا و للبریه شامل مشغول انجام امور و آسودگی جمهور مردم این ولایت است، که از خلق دار الایمان و نواحی دیگر احدی نتواند به هیچ اسم و رسم دیناری و حبه ای بگیرد، چنان که خاطر مبارک منیر اقدس اعلی مایل هستند رفتار شود، چنان که مختصری به لحاظ انور اقدس اعلی می رسد. خداوند جان ما بندگان را فدای آستان مبارک بگرداناد.

امر امر همایون اعلی است [محسن میرزا امیرآخور]

[متن پشت سند]: عرایض امیرآخور که از قم نوشته است سنه ۸۴ [۱۲] اواخر توشقان ثیل ۱۵ ذی قعدة لوله شد. در دوشان تپه

### سند شماره ۱۷ [نامه ای در مورد قنوات قم به ناصر الدین شاه در آستانه سفر چهارم وی به آن شهر]

سند شماره ۱۷ (۱) [نامه ای در مورد قنوات قم به ناصر الدین شاه در آستانه سفر چهارم وی به آن شهر]

[این نامه در محرم ۱۲۸۴ در شهر سمنان از نظر ناصر الدین شاه گذشته است]

قربان خاک پای جواهرآسای همایونت کردم امروز نوشتجاتی از مجد الدوله رسید که از قم نوشته و کاغذهایی که از امام جمعه و دیگران رسیده بود فرستاده است، خلاصه آنها از نظر انور خورشید اثر ملوکانه خواهد گذشت. سر تا پا آه و ناله از خرابی قنوات است که گویا بعد از آن خرابیهای سابق که مکرر به خاک پای همایون معروض افتاد، مجددا از شدت بارندگی و سیل در همین ماه خرابیهای دیگر حاصل شده و در بعضی قنوات که کار می کرده اند مخارج آنها به هدر رفته دوباره سیل پر کرده است، زمانی که جناب مجد الدوله شرفیاب بود، در کلیه عرایض و مستدعیات او حکمی فرمودند، بعضی رجوع به جناب مستوفی الممالک شد و برخی را به نفس نفیس مبارک امر و مقرر فرمودند، مگر همین فقره قنوات خالصه که به

ص: ۲۸۶



حالت اول باقی است، حالا روزه روز زیادت‌تر می‌شود و اسباب دردسر فراهم می‌آید. از قراری که معلوم می‌شود، دنباله این کار را هم از دست نمی‌دهند، رعیت هم مضطرب شده، دلگرمی به عمل زراعت ندارد. در این فقره هرطور رأی جهان آرای همایون اقتضا فرماید حکمی بفرمایند، یا به جناب مستوفی الممالک مقرر شود، قرار درستی بدهند. یا این که چاکر مطابق میل خاطر همایون پادشاهی شرحی به مجد الدوله بنویسد که رعیت را مطمئن کرده و اسباب آسودگی برای آنها فراهم آورد. در هر صورت هرطور رأی مبارک علاقه گیرد حکمی بفرمایند.

الامر الاعلی مطاع مطاع

### سند شماره ۱۸ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به متولی باشی قم]

#### اشاره

سند شماره ۱۸ (۱) [تلگراف میرزا حسین خان (۲) سپهسالار به متولی باشی قم]

از تهران به قم ربیع الثانی ۱۲۹۶

جناب متولی باشی سلمه الله تعالی

در باب حبس رجبعلی یزدی که خود را به بست آستانه انداخته است، سابقا تأکید شده بود، چون از طرف قرین الشرف همایون (۳) روحنا فدا در حبس او مبالغه رفته است، مجددا اظهار می‌شود که البته قاتل را در بست حبس نموده بسپارید که او را محکم نگاه دارند که فرار نکند و در حفظ او لازمه مراقبت بشود.

حسین ۱۱ [ربیع الثانی]

#### جواب

حضور جناب مستطاب اشرف ارفع افخم سپهسالار اعظم عرضه می‌دارد:

رجبعلی یزدی را محکم نگاه داشته و مورد استهزا و گله و رنجش علمای قم و دار الخلافه و اهل ملت شده، بعضی از رقیمه های آنها را ملفوف عریضه انفاذ داشتیم، ملا-حظه فرمایند و به آنها هم اطمینان داده که این کار اصلاح می‌شود و این سختگیری

ص: ۲۸۷

۱- اسناد بیوتات، آلبوم ۵ ص ۴.

۲- در این تاریخ میرزا حسین خان سپهسالار پست وزارت جنگ و وزارت امور خارجه را توأمان دارا بوده است.

۳- اصل: همیون.

اسباب راحت او خواهد شد و الا مقدر نبود. در اماکن دیگر که حکم به حبس و قید می فرمایند مقرر می دارند و فراش محبس. اینجا موقوفه قابلی که ندارد، باید از خود متحمل شوم. به علاوه بدنامی. قاطبه مردم در آسایش و آرامش او متفقند. به سر مبارک جنابعالی از اطراف و بلاد مورد ملامت شده ام. هستی و اعتباری اگر دارم در خدمات دولت قاهره و دعاگویی است.

هر طور بفرمایند مطیع و منقادم.

متولی باشی ۱۴ [ربیع الثانی]

### جواب جناب متولی باشی

تلگراف شما رسید، عجب دارم از اظهارات بعضی اشخاص در ماده رجبعلی و تعجب دیگر از انزجار و قبول شما است زیرا مگر نه حبس این شخص به سبب ظهور این مفسده و قتل است و گرنه مقصود آسایش و دایع حق تعالی است، اگر جانی و مقصر سخت (۱) نبیند کار مشکل می شود و اگر حدود لازم نبود، شارع مقدس مقرر نمی داشت.

در این مسئله هزار نکته منظور است که دیگران بی خبرند. عجالتا کما کان باشد.

حسین ۱۵ [ربیع الثانی]

### سند شماره ۱۹ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم]

#### اشاره

سند شماره ۱۹ (۲) [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم]

از تهران به قم ربیع الثانی ۱۲۹۶

جناب اعتضاد الدوله

بندگان اعلیحضرت اقدس همایون روحنا و روح العالمین فداه خیال دارند، به سلامتی و اقبال، ان شاء الله تعالی در ابتدای پاییز به قم (۳) و کاشان تشریف فرما شوند. مقرر فرمودند که به شما اطلاع بدهم که در اول پاییز ان شاء الله تعالی، حرکت از تهران خواهد

ص: ۲۸۸

۱- اصل: سخط.

۲- سازمان اسناد، اسناد بیوتات، آلبوم ۵، ص ۶ (از این پس فقط به ذکر شماره آلبوم و ... بسنده می گردد).

۳- این سفر انجام نشد.

بود و کل حرمخانه در رکاب مبارک خواهند بود، باید عمارت دیوانی قم با کمال خوبی تعمیر شود، به زودی برآورد صحیح تعمیرات آنجا را بفرستید که مشغول تعمیر شوند، چون به فین نزول اجلال ان شاء الله خواهند فرمود، مقرر رفت عمارت آنجا را هم تعمیر نمایید که حاضر باشد. برآورد مخارج عمارت فین را هم زود نموده بفرستید. در هر منزل سیورسات باید حاضر و آماده باشد. از قم به سلامتی ان شاء الله از راه نيزار و محلات، به کاشان و فین تشریف فرما خواهند گردید. بعد از تعیین منازل و فرستادن صورت منازل باید عاجلا در تدارک و تهیه سیورسات اردوی مبارک بشوید که در هر منزلی سیورسات حاضر باشد، و جهد نمایید، در قم احتمال قوی دارد که در همان چادر و سراپرده منزل کنند. لیکن در کاشان ان شاء الله در عمارت فین، باید کاملاً حاضر باشد.

نایب السلطنه (۱) امیر کبیر ۲۰ ربیع الثانی

### جواب

حضور مبارک بندگان حضرت اقدس والا روحی فداه

از مژده ورود موبک مسعود همایون صاحبقرانی، روحنا فداه به قم و کاشان برای این غلام کمال مباهات و مفاخرت حاصل شد و نهایت شعف و شکرانه برای عموم خلق این دو ولایت، از مژده این نعمت بزرگ پیداست. این غلام برای جان نثاری و خدمتگزاری حاضر و به هر چه امر و مقرر فرمایند اطاعت دارد، عمارت دیوانی قم را حسب الامر گفتم بازدید نمایند، در کمال دقت صورت آن با پست به حضور مبارک می رسد. عمارات فین را هم آدم مخصوص فرستادم که با کمال دقت برآورد نماید. با معماران کاشی و صورت صحیح به حضور مبارک فرستاده شود. پس از رسیدن صورت برآوردها، به هر چه مقرر دارند و تنخواه تعمیرات را از هر محل که حواله فرمایند فدوی مشغول خواهد شد و ان شاء الله به زودی انجام فرمایش می شود که خیلی مستحسن باشد. در باب سیورسات باید مقرر دارند تعیین نمایند و در هر منزل چقدر سیورسات لازم است مشخص بدارند. فدوی در تهیه باشد و طوری نباشد که خدا نکرده اسباب خجالت و

ص: ۲۸۹

---

۱- کامران میرزا پسر سوم ناصر الدین شاه ملقب به نایب السلطنه و امیر کبیر در دوران سلطنت ناصر الدین شاه به طور متوالی دارای مناصب، حکومت تهران، حکومت ایالاتی دیگر، وزارت جنگ، رئیس کل قشون و غیره بوده است. ر. ک. مهدی بامداد، همان، ج ۳، ص ۱۲۹.

شرمساری باشد. امیدوارم ان شاء الله به توجه حضرت والا پذیرایی خوب از موکب جهانگشای صاحبقرانی روحنا فداه بشود که موجب مباهات باشد.

اعتضاد الدوله ۲۱ ربیع الثانی

### سند شماره ۲۰ [تلگراف یحیی خان معتمد الملک به حاکم قم]

#### اشاره

سند شماره ۲۰ (۱) [تلگراف یحیی خان معتمد الملک به حاکم قم]

از تهران به قم جمادی الاولی ۱۲۹۶

خدمت جناب آقای اعتضاد الدوله عرض سلام می رسانم

فرزند ی حسین امروز عازم حضرت معصومه شد (۲) مستدعی است قدغن فرمایید باغ حاجی عسگر خان که در بیرون شهر و نزدیک پل است، برای ایشان و همراهان معین نمایید. نهایت امتنان حاصل خواهد شد.

یحیی ۲ [جمادی الاولی]

#### جواب

خدمت جناب معتمد الملک دام اقباله

از تشریف فرمایی آقای حقیقی خودم مزده داده اید. نهایت تشکر و مسرت، برای پذیرایی مقدم مبارکشان سر و جانی بر کف دارم، برحسب فرمایش باغ حاجی عسگر خان حاضر است و به سلامت نزول اجلال خواهند فرمود. هرچه برآید در خدمتگزاری ان شاء الله اقدام می شود و قصور نمی کنم. تلافی بی التفاتیهای جنابعالی را ان شاء الله از نعمت حضور آقای خودم خواهم کرد، آنچه گله دارم خدمت آقا عرض می کنم و تلافی خواهند فرمود. ان شاء الله در بندگی و ارادات به جنابعالی برای ارجاع خدمات همیشه حاضر بوده و هستم.

اعتضاد الدوله ۴ [جمادی الاولی]

ص: ۲۹۰

۱- اسناد بیوتات، آلبوم ۵، ص ۸.

۲- موضوع این تلگراف عزیمت عزت الدوله خواهر ناصر الدین شاه است که در تاریخ این سند همسر یحیی خان معتمد الملک برادر میرزا حسین خان مشیر الدوله بوده است. عزت الدوله ابتدا به همسری میرزا تقی خان امیرکبیر در آمد، بعد از قتل

امیر بالاجبار به مزاجت میرزا کاظم خان نوری نظام الملک پسر میرزا آقا خان نوری درآمد. که چون این ازدواج ناخواسته بود بلافاصله پس از عزل میرزا آقا خان نوری، از پسر او طلاق گرفته به همسری شیر خان اعتضاد الدوله که از اقوام مادری وی بود درآمد. مدتی بعد شیر خان وفات نمود و عزت الدوله به عقد یحیی خان معتمد الملک درآمد که سند فوق مربوط به آن دوره است.

اشاره

از تهران به قم جمادی الاولی ۱۲۹۶

خدمت سرکار نواب علیه عالیّه عزت الدوله دامت شوکتها

ان شاء الله زیارت شما مقبول و مزاجا سالم و زود مراجعت خواهید فرمود، فرزندان عظام، میرزا حسین خان و معصومه خانم و عین الملک را عوض من ببوسید. جناب معتمد الملک بحمد الله سلامت است. مطمئن باشید.

حسین ۸ [جمادی الاولی]

جواب

خدمت جناب سپهسالار سلام می رسانم، از احوال ما خواسته بودید شکر خدا حسین، عین الملک، معصومه همه سلامتیم، به زیارت مشغول، شما را دعا می کنیم. برای خاطر معتمد الملک اگر نبود که دلش برای بچه‌هاش تنگ می شود، خیال داشتم یک ماه در قم باشم، ان شاء الله روز شنبه بیرون خواهیم آمد.

عزت الدوله ۸ [جمادی الاولی]

اشاره

سند شماره ۲۲ (۱) [تلگراف یحیی خان معتمد الملک به همسرش عزت الدوله]

از تهران به قم جمادی الاولی ۱۲۹۶

خدمت نواب علیه عالیّه عزت الدوله دامت عظمتها

ان شاء الله مزاج شریف و نور چشمان عزیز حسین و معصومه به سلامت است و ملالی ندارید، آقایان بحمد الله سالم هستند، فیروزه خانم خدمت شما سلام می رساند.

از سلامت حالات خودتان اطلاع بدهید.

یحیی ۹ [جمادی الاولی]





## جواب

خدمت جناب معتمد الملک سلام می رسانم شکر خدا الحمد لله حسین با معصومه که باجی قمی باشند به سلامت شما را دعا می کنند. اعتماد الدوله با ... را دعا برسانید. ان شاء الله روز شنبه دو ساعت به غروب مانده بیرون خواهیم آمد، هوا گرم شده، شب را خواهیم آمد.

عزت الدوله ۱۰ [جمادی الاولی]

**سند شماره ۲۳ [تلگراف معتمد الملک به حاکم قم]**

## اشاره

سند شماره ۲۳ (۱) [تلگراف معتمد الملک به حاکم قم]

از تهران به قم جمادی الاولی ۱۲۹۶

خدمت جناب جلالت مآب آقای اعتضاد الدوله دام اقباله

فرزنددی حسین و همراهان [منظور عزت الدوله و فرزندانش می باشد] الله الحمد به سلامتی وارد شدند. حسین به قدری از ملاطفت و مهربانی جنابعالی اظهار امتنان [کرد] که بر خجلت بنده افزود، به هیچ زبان و بیان از عهده عرض تشکر نمی توانم برآمد.

خداوند تعالی وجود مبارک شما را سالم و مرحمت و التفات عالی را مستدام بدارد و این بنده را توفیق خدمت عطا فرماید.

معتمد الملک ۱۲ [جمادی الاولی]

## جواب

خدمت جناب جلالت مآب معتمد الملک دام اقباله

بحمد الله که آقای میرزا حسین خان به سلامتی شرفیاب شدند، خیلی اظهار التفات فرموده اند نسبت به مخلص حقیقی، من که هیچ خدمتی نکرده و شرط بندگی بجا نیاورده ام که مورد تمجید و تحسین جنابعالی شود و مقبول افتد، همین قدر افتخار دارم که بحمد الله در مدت توقف اینجا به وجود مبارکشان بد نگذشت و به سلامتی معاودت

ص: ۲۹۲

فرمودند و قلب مبارک جنابعالی مسرور است. در بندگی و ارادت به جنابعالی تا عمر هست خادم و صادق بوده و هستم. اوامر مطاع را مترصد است.

اعتضاد الدوله ۱۵ [جمادی الاولی]

### سند شماره ۲۴ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم]

#### اشاره

سند شماره ۲۴ (۱) [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم]

۱۱ شعبان ۱۲۹۶ از تهران به قم

جناب اعتضاد الدوله

از قرار روزنامهچه تلگرافی هنگامی که قافله وارد سن سن (۲) شده نزاع نموده و قتلی واقع گردیده و شخص قاتل هم محبوس است حسب الامر الاقدس الاعلی قاتل را تحت الحفظ به دار الخلافه بفرستید و نیز به عرض رسید جماعت عصار (۳) قم مدتی است در آستانه مقدسه بستی هستند، مقرر رفت احقاق حقوق آنها به عمل بیاید. محض تأکید تلگراف می نمایم آنها را از بست بیرون آورده، به عرایض آنها برسید. چرا این عصارها یک ماه بست برونند و به عرض آنها شما نرسید و همچنین در روزنامهچه مذکور بود [که] در سه فرسنگی قم اموالی از حاجی اسحق خان سرتیپ برده اند. معین کنید کیستند سارقین و در کجا هستند.

نایب السلطنه ۱۱ [شعبان]

#### جواب

حضور بندگان حضرت والا روحی فداه

دو دسته مکاری شیرازی، با هم در سن سن نزاع کردند، میانه رضا قلی ولد حاجی عباس مقتول شد. بستگان مقتول همچه اظهار کردند که از صدمه علی اکبر پسر حاجی نصیر تلف شده. فدوی برای این که نزاع غلیظتر نشود و از طرفین کسی دیگر تلف نشود، علی اکبر را حبس کرده، دو دسته مکاری شیرازی به طرف آذربایجان رفته،

ص: ۲۹۳

۱- آلبوم ۵، ص ۲۴.

۲- سن سن

۳- عصار: کسی که از بدور مانند کرچک و کنجد و جز آن روغن گیرد، روغنگر.

تفصیل را با تلگراف به نواب والا حاجی معتمد الدوله اطلاع دادم، جواب داده بودند که علی اکبر را محبوسا این روزها که سیف السلطنه (۱) می رود به شیراز به مشار الیه بسپارم، ببرد آنجا رسیدگی بشود و قرار لازمه در این کار بدهند اینجا هم در خدمت علمای اعلام کسان مقتول نتوانستند شرعا ثابت نمایند که علی اکبر قاتل است و چیزی معلوم نشد.

حالا به هرچه مقرر شود، در فرستادن شیراز یا تهران اطاعت کنم. این که عرض شده جماعت عصار مدتی است بست رفته و رسیدگی به عرض کسی نمی شود، اولاً قم عصارش منحصر است به دو نفر و جماعت ندارد، ثانیاً مدت توقف آنها در آستانه سه چهار روز بیشتر نبود و تشکی آنها از تجار قم بود که کرچک آنها را خریداری کرده، حمل به خارج می نمایند. آنها را خواستم اطمینان داده با کمال آسوگی مشغول کاسبی خود هستند و به تجار هم قدغن شد که کرچک حمل خارج نمایند، در صورتی که از مصرف قم زیاد باشد و عصار لازم نداشته باشد حمل نمایند. فدوی از صبح الی سه ساعت از شب گذشته نشسته است بشخصه به امورات عامه مردم بی ممانعت رسیدگی می کند، در این هوای گرم که نفس حبس می شود و یک ساعت کسی نمی تواند در شهر زندگی کند، فدوی متحمل این زحمت و صدمه هست که عامه مردم با کمال آسودگی به دعای ذات خجسته صفات همایونی روحنا فداه و وجود مبارک حضرت والا مشغول باشند. باز عرض می کنند، فدوی به عرض کسی نمی رسد و قبول می فرمایید، گویا هیچکس در چاکری این طوری که فدوی مراقب و مواظب انجام خدمات دیوان و انتظام ولایت و آسودگی مردم است نباشد. عرض شده در سه فرسخی قم، مال حاجی اسحق خان سرتیپ را دزد برده، مال مشار الیه را در هفت فرسخی قم که خاک خلیجستان است دزد برده و از قراری که مذکور داشته، بقدر یکصد و پنجاه نفر شتر و بعضی چیزهای دیگر برده اند و مشار الیه جمعیتی از خود فراهم آورده با دزدها که از زرگر هستند مشغول زدو خورد می باشند، هنوز کاری نکرده، بعد هرچه معلوم شود به عرض می رسانم.

اعتضاد الدوله ۱۲ [شعبان]

ص: ۲۹۴

## اشاره

سند شماره ۲۵ (۱) [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به اعتضاد الدوله حاکم قم]

۱۲ شعبان ۱۲۹۶- از تهران به قم

جناب اعتضاد الدوله، حکایت نزاع سربازهای مهندس و آردل ها در صدرآباد خرابه و قتل یک نفر سرباز چه چیز است، حکایت سه نفر برزگر و کشته شدن شیخ عباس نام و مهروموم کردن خانه ها کدام است. اطلاع بدهید، به عرض برسد. نایب السلطنه امیر کبیر ۱۲ [شعبان]

## جواب

حضور بندگان حضرت والا روحی فداه

سربازان فوج مهندس ملا-یری مرخص شده از دار الخلافه می آمدند دو نفر آردل جناب مستطاب سپهسالار اعظم که از ماموریت عراق و اصفهان مراجعت می کردند، با دو نفر برادر و آدم ایشان به دار الخلافه می رفتند، در صدرآباد مرحوم حاجی ظهیر الدوله نزاع کردند. یک نفر سرباز به زخم گلوله مقتول و چهار نفر به زخم چهارپاره مجروح شدند. یک نفر آردل با برادرش فرارا به تهران آمده، یک نفر آردل با آدمش به دست سربازان گرفتار شدند و الان در حبس هستند. به جناب معزی الیه هم مراتب اطلاع داده شده، هنوز حکمی نفرموده اند.

چند روز قبل در صحرا شیخ عباس نام رئیس امام جمعه با چند نفر برزگرهای معزی الیه نزاعی کردند، شیخ عباس نام مجروح شد به شهر آوردند، بعد از سه روز وفات کرد، از همان صدمات درصدد گرفتن مقصرین برآمدم. یک نفر که در شاه حمزه متحصن شده است، حیدر نام است، چند فراش گذاشته ام، مراقب هستند هر وقتی از بست خارج می شود بگیرند، یک نفر هم حسینعلی نام که از قرار مذکور به صدمه آن تلف شده است. شیخ عباس در آستانه مقدسه متحصن شده به جناب متولی باشی قدغن شد در همان صحن مقدسه حبس کرده اند و الان زنجیر است چون قتل لوث (۲) است باید بر وفق شرع انور بگذرد، به هر جا که عمل ختم شد مراتب را به عرض می رساند، نه خانه ای و نه خانه هایی مهروموم شده است که عرض کرده اند کذب محض است. آنچه

ص: ۲۹۵

۱- آ ۵، ص ۲۵ و ۲۶.

۲- قتل لوث: زمانی که دلایل و مدارک به اندازه کفایت مبنی بر ارتکاب قتل، توسط متهم معرفی شده از طرف اولیای دم برای قاضی احراز نمی گردد و به این جهت قاضی اقدام به مراسم قسامه می نماید.

امور از جزئی و کلی باشد به عرض رسانیده و می رسانم. گویا از فدوی در چاکری صدیق تر کسی نباشد و به آقای خود مادام العمر خلاف نکرده و ان شاء الله نمی کند.

اعتضاد الدوله ۱۳ [شعبان]

### **سند شماره ۲۶ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم]**

سند شماره ۲۶ (۱) [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به حاکم قم]

از تهران به قم شوال ۱۲۹۶

جناب اعتضاد الدوله، از قراری که در روزنامه تلگرافی به خاک پای مبارک عرض شده، پنجاه شصت نفر از رعایای محلات در صحن مطهر از تعدیات میرزا نصر الله خان بست نشسته اند، شما آنها را اطمینان داده به سر رعیتی خود عود دهید. میرزا نصر الله خان آمده است به تهران، از او تحقیقات لازمه می شود و رفع تعدیات ان شاء الله خواهد شد.

نایب السلطنه ۲۲ [شوال]

### **سند شماره ۲۷ [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه (س)]**

#### **اشاره**

سند شماره ۲۷ (۲) [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه (س)]

از تهران به قم شووال ۱۲۹۶

جناب مستطاب متولی باشی

مدتی است از سلامتی شما اطلاعی ندارد، ان شاء الله احوال شما خوب است، البته ما را از دعا فراموش نمی کنید. از قراری که در روزنامه تلگرافی نوشته اند، پنجاه شصت نفر رعایای محلات در صحن مقدس بستنی شده اند، شما آنها را اطمینان بدهید که به محلات بروند. در اینجا از میرزا نصر الله خان تحقیق می شود و احقاق حق آنها به عمل

ص: ۲۹۶

۱- آلبوم ۵، ص ۳۲ و ۳۳.

۲- آلبوم ۵، ص ۳۳.

خواهد آمد.

نایب السلطنه ۲۲ [شوال]

### جواب

به عرض حضرت والا مد ظله العالی می رساند، تلگراف که متضمن اظهار عنایت و مرحمت مخصوص بود زیارت نمود و بر مراتب دعاگویی و ثناجویی افزود. وقتی که محلاتیها به قم آمدند، دعاگو پنج فرسنگی شهر بود، بعد از آمدن، طرفین قرار دادند در بنده منزل روز هجدهم ماه حاضر و به اصلاح رفع غایله شده، به محلات مراجعت نمایند. همان شب میرزا نصر الله خان به دار الخلافه آمد و محلاتیها هم بعضی به دار الخلافه و بعضی معاودت نمودند و کسی از آنها قم نیست.

متولی باشی ۲۴ [شوال]

### سند شماره ۲۸ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به آقا ابراهیم امین السلطان]

### اشاره

سند شماره ۲۸ (۱) [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به آقا ابراهیم امین السلطان]

از تهران به قم ۲۷ محرم الحرام ۱۲۹۷

جناب امین السلطان، ان شاء الله به سلامتی به کسب سعادت زیارت آستانه مقدسه فائز (۲) و نائل شده و در این ایام و اوقات مخصوصه، فیضیات و بهره مند خواهید بود، چنانچه از خاطر من فراموش نمی شوید. البته در موقع و عودت مرا ترک نخواهید نمود و مزده معاودت خودتان را با مدت توقف در آن آستانه مقدسه اعلان خواهید داشت.

حسین ۲۵ [محرم الحرام]

### جواب

خدمت حضرت اجل اشرف سپهسالار اعظم مد ظله العالی

تلگراف مرحمت آمیز زیارت شد، اظهار محبت که فرموده اند خیلی امتنان دارد.

ص: ۲۹۷

۱- آلبوم ۵، ص ۴۱.

۲- قائل: رستگار شونده، پیروز، رستگار.

امشب را هم که شب جمعه است فیض ازدیاد و دعاگویی وجود مسعود بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی روحنا فداه در قم می شود، فردا ان شاء الله تعالی حرکت به سمت مسیله و دیر و سرکشی قرقها و انتظامات آن صفحات می شود و متدرجا ادراک خدمت ملاطفت آیت را حاصل خواهد داشت.

امین السلطان ۲۶ [محرم الحرام]

### سند شماره ۲۹ [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به کامران میرزا نایب السلطنه]

#### اشاره

سند شماره ۲۹ (۱) [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به کامران میرزا نایب السلطنه]

از تهران به قم محرم الحرام ۱۲۹۷

حضور مبارک حضرت شاهنشاهزاده اعظم امیرکبیر نایب السلطنه ادام الله اقباله الوالا

ورود مقدم حضرت والا را در ساحت قم با کمال ارادت قلبی و بندگی عرض تبریک دارم و از برای این تهنیت و بهجتی که از معدلت و استقامت وجود مسعود مبارک والا دارم، خود به تلگرافخانه آمده که بالنسبه، بلاواسطه، تقدیم فدویت شده باشد. دستخط مضامین مرقومه مرسوله حوض سلطان را دیشب زیارت کردم و خیلی استظهار و امیدواری حاصل نمودم و امیدوارم در این موقع زیارت و بدو تشرف در آن آستانه منوره، این بنده نیز از خاطر مبارک حضرت والا فراموش نباشم و در دعای بی ریا شریک باشم و خیلی مستدعیم زودتر تشریف بیاورید.

عید مولود همایون شاهنشاهی روحنا فداه نزدیک و حضور حضرت والا از جمله واجبات است. سرکار نواب علیه عالیه منیر السلطنه دامت شوکتها بحمد الله سلامت می باشند، لیکن از مفارقت حضرت والا خیلی متأسفند. دیروز قمر السلطنه خدمتشان رسیده بود، از برای مسرت ایشان هم که باشد، باید زود تشریف بیاورید. موکب همایونی روحنا فداه فردا نزول اجلال به دوشان تپه خواهند و گویا چهارشنبه یا پنجشنبه

ص: ۲۹۸

بنده ارادتمند حسین ۲۷ [محرم الحرام]

## جواب

جناب مستطاب سپهسالار اعظم

مقارن ورود به قم، درب دروازه، تلگرافنامه مهر و محبت علامه اشرف رسید، خداوند را گواه و شاهد می طلبم که بقدری خوشحال و به حدی خوشوقت گردیدم که هزار سال دیگر بهجت و شعف و ممنونیت خودم را از این دولت نوازیهای متواتر که از طرف شریف شما به من می رسد از عهده نمی آیم و تلگراف شریف شما را برای ورود قم و این سفر به خیر و به فال مبارک و میمون دانستم. لله الحمد که وجود شریف را ملالی و گلایی نیست. الحمد لله از محبت شما احوالم خوب است و الساعه وارد شده، به زیارت بقعه متبرکه شریفه نایل و مستفیض گردید و مخصوصا از جانب شما زیارت کردم. چگونه متصور بود که با این همه اظهار دوستی و مهربانی و محبت پی در پی خالصانه که سراپا مرا رهین منت نموده، در آستانه منوره شریفه فراموش نماید. تجدید امتنان از این فقره نیز می نمایم که نواب قمر السلطنه از سرکار منیر السلطنه دامت شوکتها دیدن نموده ایشان را تنها نگذاشته اند. این که تأکید نموده بودید زودتر بیایم و برای عید مولود مسعود همایون ان شاء الله برحسب تلگراف شما، خود را برای عید مولود به تهران خواهم رسانید مقصود زیارت حضرت و دعاگویی وجود مسعود همایون سرکار اعلیحضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداه بود، که الحمد لله به عمل آمد و نایل شدم و ان شاء الله بعد از سه چهار روز بیرون آمده، به عون الله تعالی قبل از عید به تهران خواهم آمد.

نایب السلطنه امیر کبیر ۲۷ [محرم الحرام]



## اشاره

سند شماره ۳۰ (۱) [تلگراف میرزا حسین خان سپهسالار به اعتضاد الدوله حاکم قم]

از تهران به قم ۶ صفر المظفر ۱۲۹۷

جناب اعتضاد الدوله

از سفارت انگلیس اظهار شد که در چهارم صفر سی و پنج ذرع سیم تلگراف را در یک فرسخی طرف شمال قم بریده بوده اند، صریحا بدانید که غرامت آن را باید بدهید که تلگرافچی انگلیس درست نماید، شما هم بلا تردید باید از هر کس مرتکب، غرامت بگیرید و تنبیه نمایید، زود جواب بدهید. حسین

## جواب

خدمت ذی رأفت جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم مد ظلله العالی

جناب اجل عالی اطلاع دارند که اختیار خارج شهر و نظم راه و حفظ سیم تلگراف و غیره از اداره حکومتی خارج و بر عهده سواران قراسوران جمعی مصطفی قلیخان سرتیپ است، از قراری که تلگرافچی انگلیس به فدوی اظهار کرده، در یک فرسخی سیم عیب کرده، مسئولیت این کار هیچ در عهده حکومت نیست. در شهر اگر از این قبیل اتفاقات بیفتد فدوی مسئول هستم. اوامر مطاعه را در شهر مترصد است.

اعتضاد الدوله ۷ [صفر]

ص: ۳۰۰

## اشاره

سند شماره ۳۱ (۱) [تلگراف آقا ابراهیم امین السلطان به متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه (س)]

از تهران به قم ۱۲ صفر المظفر ۱۲۹۷

خدمت جناب متولی باشی سلام می رساند روزنامه نویس خفیه من از قم اطلاع داده که حسن خان نامی است، برادر زن مرحوم وزیر نظام، در خانه آقا سید حسین سرکشیک پول قلب سکه می نماید. در صورت صدق و حق باید اغماض نفرموده، قدغن فرمایید او را با اسباب گرفته، تحت الحفظ روانه تهران دارند.

امین السلطان (۲) ۱۲ [صفر]

## جواب

خدمت جناب جلالت مآب امین السلطان سلام می رساند

حسن خان را به زحمت پیدا کردم و منزل او را به دقت کاوش کردند، از اسباب سکه و منگنه چیزی نبود، سید علی نامی از تبریز با او همراه بوده، صد تومان نقد به او سراغ کرده، به مشاقی او را واداشته، بعد از تمام شدن پنجم محرم آن سید فرارا به دار الخلافه آمده و حسن خان در کمال پریشانی و قرض به اهل بازار، اینجا مانده است، هر طور می فرمایند اطاعت شود.

متولی باشی ۱۴ [صفر]

ص: ۳۰۱

---

۱- آ ۵، ص ۴۴.

۲- آقا ابراهیم امین السلطان

## اشاره

سند شماره ۳۲ (۱) [تلگراف کامران میرزا نایب السلطنه به فخر الملوک دختر ناصر الدین شاه و زن اعتضاد الدوله حاکم قم]

از تهران به قم ۱۲ صفر ۱۲۹۷

خدمت نواب علیه عالیّه فخر الملوک دامت شوکتها

چون در موقع ملاقات شما تعهد کردم، ارجمندی محمد میرزا را نوعی تا آخر سال از معیشت مخارج آسوده نمایم، لدی الورود چهار صد تومان برحسب استدعای من از طرف قرین الشرف ملوکانه انعام به او مرحمت گردید، محض اطلاع خاطر شریف تلگراف نمودم.

نایب السلطنه ۱۲ [صفر]

## جواب

از قم به تهران ۱۵ صفر ۱۲۹۶

خدمت حضرت والا آقای نایب السلطنه امیر کبیر دامت شوکتها

با عالم ارادت من التفات داشته و دارید، در هیچ موقع مرا فراموش نمی فرمایند و آنچه را وعده بفرمایند خلف نمی شود. از این التفاتی که در حق محمد میرزا فرمودید، کمال تشکر را دارم و مسرور شدم. خداوند ان شاء الله حضرت والا را سالهای سال در ظل عنایت همایونی روحنا فداه سلامت بدارد و از من نگیرد. امیدواری من به مرحمت قبله عالم و التفات سرکار است. در همه موارد ان شاء الله برای سال نو هم یقین دارم، به طوری که وعده فرموده اید کاملاً در حق محمد میرزا التفات خواهند فرمود که کلیتاً آسوده باشم. مژده سلامتی وجود شریف را با فرمایشات همه وقت مترصد هستم و در اینجا به دعای سرکار مشغول هستم.

فخر الملوک ۱۵ [صفر]

ص: ۳۰۲

## اشاره

سند شماره ۳۳ (۱) [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

از تهران به قم جمادی الثانی ۱۳۰۲

جناب اعتضاد الدوله

از قراری که به عرض رسیده است، عمل قصابهای قم با مباشرشان هنوز بجایی ختم نشده و قصابها هنوز متحصن هستند. مقرر است عمل آنها را زود بگذرانید و اطلاع بدهید.

[میرزا یوسف مستوفی الممالک] صدراعظم (۲) ۳ رجب المرجب

## جواب

حضور حضرت مستطاب اجل اکرم صدراعظم مد ظله العالی

به موجب قرارداد، میرزا حبیب الله در ممیزی قم، جماعت قصاب هرچه کشتار می کنند پوست و کله و پاچه و جگر و روده آنچه هست مال دیوان است و به مباشر خودشان باید بدهند و کسی حق ندارد ببرد. چند قصاب عرض آنها این است که ما فقط پوست و کله به مباشر می دهیم و سایر چیزها را خودمان باید ببریم. چند روز است فدوی در سؤال و جواب این فقره مشغول هستیم. عرض مباشر این است [که] من از روی قرارداد ممیزی می خواهم رفتار کنم، اما برخلاف امر به میل و اراده چهار نفر قصاب باید رفتار کرد، مبلغی از مالیات دیوان نکث (۳) می کند و اگر عمل ممیزی را باید معمول نداشت دور پیدا می کند، همه اصناف و رعایا این خیالات را می کنند، اسباب زحمت اولیای دولت خواهد بود. این چند نفر قصاب حرف حسابی واردی ندارند و محرک دارند. علت ناتمامی عمل آنها این است که به عرض رسانید. میرزا حبیب الله هم تهران است، از او استفسار فرمایید، مراتب را که معروض خواهد داشت، به هرچه تکلیف حکومت است در عمل این ها و مقرر می شود حکم کنید، انجام بدهد.

اعتضاد الدوله ۶ رجب المرجب

ص: ۳۰۳

۱- آلبوم شماره ۱، ص ۲ و ۳.

۲- صدراعظم در این تاریخ میرزا یوسف مستوفی الممالک بوده است.

۳- نکث: نقض عهد، شکستن پیمان.

## سند شماره ۳۴ [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

سند شماره ۳۴ (۱) [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

از تهران به قم رجب ۱۳۰۲

جناب اعتضاد الدوله

از قراری که به عرض رسیده است، استاد صادق نمدمال، محض اتهام که به دختر برادر او زده بودند، دختر را باقمه چند زخم زده و در بقعه مبارکه بستی شده است. مقرر است که شما استاد صادق را در آستانه مقدسه حبس کنید و متولی باشی او را محبوسا نگاهداری نمایند و تفصیل را اطلاع بدهند تا حکم آن بشود.

صدراعظم ۲۵ رجب المرجب

## سند شماره ۳۵ [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

### اشاره

سند شماره ۳۵ (۲) [تلگراف صدراعظم به حاکم قم]

از تهران به قم شعبان ۱۳۰۲

جناب اعتضاد الدوله

از قرار مذکور خبازهای قم امر نان را مغشوش کرده اند و قیمت آن را هفت شاهی کرده اند و مردم شاکی هستند. مقرر است قرار درستی در نرخ نان بدهد که رفع شکایت مردم بشود.

صدراعظم ۱۷ شهر شعبان المعظم

### جواب

حضور حضرت مستطاب اجل اکرم صدراعظم مد ظله العالی

امروز وارد شده دو حکم تلگرافی از طرف حضرت اجل زیارت شد. در فقره نان قم

ص: ۳۰۴

۱- آلبوم ۱-۲۲، ص ۳ و ۴.

۲- آلبوم ۱-۲۲، ص ۴ و ۵.

به علت تسعیر گندم و صرف پول سیاه که کلی است و کمی سوخت، پس از رسیدگی و انعقاد چند مجلس و مذاکره در این فقره، در هفت شاهی قرار داده شد، غیر این مقدور نبود که جماعت خباز نمی توانند از عهده برآیند، التزام هم گرفته شد، نان خوب به سنگ تمام به مصرف فروش برسانند، مردم هم آسوده شده و عمل نان منظم شد، حرکت کردم .... (۱)

اعتضاد الدوله ۱۹ شهر شعبان

## سند شماره ۳۶

### اشاره

سند شماره ۳۶ (۲)

از تهران به قم رمضان ۱۳۰۲

به نایب الحکومه قم تلگراف شود:

از قراری که به عرض رسیده است، در قم تعزیه حرّ که بیرون می آورند، شیهه حرّ را دور بازار سواره می گردانند و اسباب های [و] هوی و زحمت و نزاع می شود. امر و مقرر است که از کلانتر و کدخدایان قم التزام بگیرند این حرکت بی قاعده را به هیچ وجه بعد از این مرتکب نشوند. اگر شنیده شود، مورد مؤاخذه خواهند شد.

صدراعظم، ۲ رمضان المبارک

### جواب

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اعظم مد ظلّه العالی

مقرر فرموده بودند که تعزیه حرّ را به وضع معهود موقوف و متروک دارند، قبل از زیارت حکم تلگرافی حضرت اجل اشخاصی که مصدر و مرتکب این حرکت شده بودند، تنبیه کامل شدند و یکی از آنها هم مهار شد. التزام سختی گرفته شد که بعد از این تعزیه حرّ را موقوف نمایند.

نایب الحکومه قم ۵ شهر رمضان المبارک

ص: ۳۰۵

۱- دنباله این تلگراف به علت عدم ارتباط با شهر قم حذف گردید.

۲- آلبوم ۱-۲۲، ص ۵.

## اشاره

سند شماره ۳۷ (۱) [تلگراف صدراعظم به حکام ولایات]

از تهران به قم رمضان ۱۳۰۲

به حکام آن ولایات تلگراف شود که:

به حکم همایون از تبعه خارجه که جزو اصناف هر ولایت مشغول کاری و دادوستد صنفی می باشند، می باید مثل اصناف دولت علیه ایران مالیات صنفی مطالبه شود.

سفارت روس صورت خواسته است که کار گزاران دولت معلوم نمایند و صورت اصناف هر ولایت چه چیز است و هر صنفی چقدر مالیات دارد و چند باب درب دکان دارند که مالیات هر صنف میان آنها تقسیم و مطالبه می شود. این صورت را خواسته اند که در سفارت ضبط شود که به رؤسای خودشان قدغن نمایند، در هر جا از عهده مالیات صنفی بر آیند و مباشر نتوانند، زیاده از آن از آنها مطالبه نماید. با تعجیل تمام این صورت واضح و روشن و زبان دار نوشته با اولین وسیله ارسال دارند که این مسئله بگذرد تا از روی حقیقت صورت را نوشته ارسال دارند.

صدراعظم

## جواب

حضور حضرت مستطاب اجل اعظم اکرم افخم صدراعظم مد ظلله العالی

در باب تبعه خارجه که در ولایات کاسبی و دادوستد می نمایند، مقرر شده بود که حسب الامر اقدس رسیدگی کرده به عرض برسانند. از تبعه خارجه کسی در قم متوقف و مشغول کاسبی نیست، مگر این اشخاصی که به موقع می آیند، خرید خود را کرده می روند، قریب دو هزار تومان خرید پوست می کنند. مالیات پوست خزی که از دیوان جزو مالیات کلاهدوز جمع شده، بیست و پنج تومان است، صنف کلاهدوز هر سال به حکومت عارض و متظلم بوده اند که مالیات دیوان را ما می دهیم، خرید پوست را تبعه خارجه می کند. وصول این مالیات از صنف کلاهدوز برای حکومت زحمت دارد،

ص: ۳۰۶

نمی دهند، موقوف به حکم اولیای علیه قاهره است. مشهدی مرتضی نام قراباغی رعیت دولت علیه روس، یک ماه قبل از عید نوروز، الی بیست و پنجم شهر رمضان به قم اقامت دارد، خرید پوست بره می نماید و می رود، مشهدی حاجی نام قراباغی، رعیت دولت علیه روس از اول بهار، الی بیست و پنجم شهر رمضان خرید پوست بره کرده، می رود.

شخص ارمنی دو سال است که می آید در دهات قم و غیره، درخت گردو می خرد و کره آن را بیرون آورده، حمل به دولت خارجه می کند، در شهر نیست که معلوم شود رعیت کدام دولت است. دو نفر ارمنی رعیت دولت علیه روس می باشند، همه ساله فصل پاییز می آیند پوست روباه و مغز بادام خریداری کرده حمل می نمایند.

نایب الحکومه قم ۶ شهر شوال المکرم [۱۳۰۲]

### سند شماره ۳۸ [تلگراف ناصر الدین شاه به میرزا علی اصغر خان امین السلطان]

#### اشاره

سند شماره ۳۸ (۱) [تلگراف ناصر الدین شاه به میرزا علی اصغر خان امین السلطان]

از باغ به قم ذیحجه ۱۳۰۲

امین السلطان، مشغول چه هستید، کی مراجعت خواهید کرد، به هر حال باید برای غره محرم در تهران باشید، کارهای لازم داریم، نوشتجات مختصری از آصف الدوله (۲) رسیده بود، ملاحظه کرده، در همان رقععه هم جواب نوشتم و به امین الملک (۳) سپردیم که سواد سؤال جواب را بردارد و اصل آنها را با پست امروز، برای آصف الدوله بفرستد، البته امین الملک سوادها را برای استحضار شما خواهد فرستاد، مطلع می شوند، یک فقره مشروحا در باب اختلاف و حساب و مخارج خودش نوشته، طوماری فرستاده بود، چون موضوع عمل در دست ما نبود، جوابی، به اختصار دادیم که به علت عنایت شما نتوانستم جواب قطعی بدهیم، به مراجعت شما وعده دادیم و باید بعد از ورود طومار و سواد عریضه آصف الدوله را به دقت ملاحظه کرد، به اطلاع جناب صدراعظم و قوام الدوله جواب مفصلی به آصف الدوله بدهید، از او رفع تردید بشود. به صدیق الدوله

ص: ۳۰۷

۱- آلبوم شماره ۱-۲۲، ص ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱.

۲- آصف الدوله: میرزا عبد الوهاب خان شیرازی، آصف الدوله (نصیر الدوله).

۳- امین الملک: میرزا اسمعیل خان امین الملک برادر کوچک میرزا علی اصغر خان امین السلطان.



هم دستخطی نوشته تحقیق وضع امور خالصجات کرده بودیم، جوابی نوشته، از نسق و ترتیب و زراعت و با دادن جنس انبار و دواب و غیره اطمینان داده بود. جواب او را دادیم به امین الملک که برای اطلاع شما بفرستد، در آنجا هم که هستید البته کمال مراقبت و تقویت به امور صدیق الدوله خواهید کرد که از کار خالصجات همین طور که تا حال بخوبی پیش رفته است وهنی واقع نشود. از حالات خود به عرض برسانید.

۲ ذیحجه الحرام

## جواب

به خاک پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه عالم پناه روحنا فداه

دستخط تلگرافی جهان مطاع اقدس روحنا فداه زیارت و تاج تارک افتخار چاکری و خانه زادی نمود، خداوند جان ناقابل غلام را تصدق مراحم و عنایات بلانهایت شاهانه فرماید.

این که مقرر شده است غلام، به چه کاری مشغول است و کی حرکت می کند، اول به دعای ذات اقدس همایونی و تحصیل دعاگویی برای ذات همایون است و بعد مشغول رسیدگی کارهای صحن جدید و تعمیر سد قم که از هر مرحمتی در حق اهل این بلد بالاتر و بهتر است و ان شاء الله فردا به عزم تقبیل آستان همایون روانه شده، شب غره به شرف آستان بوسی نائل خواهد شد.

از وصول عرایض جناب آصف الدوله و فرستادن صورت حساب و صدور جوابها به دستخط اقدس همایون قرین افتخار و اطلاع شد، ان شاء الله بعد از آستان بوسی، هرچه مقرر شود در باب حسابها معمول خواهد داشت. از صدور دستخط همایون به صدیق الدوله (۱) و عرض جواب مشار الیه و اطمینان خاطر همایون از عمل خالصه کمال سرافرازی حاصل نمود، شکرانه بجا آورد و ان شاء الله امیدوار است که به توجه مراحم همایونی صدیق الدوله بخوبی از عهده این خدمت برآمده، خاطر مبارک را آسوده نماید.

ص: ۳۰۸

خانه زاد، ناقابل هم، در اینجا و در راه مشغول تقویت کارهای او بوده است و مراقبت دارد، ان شاء الله هیچ نقصی حاصل نخواهد شد، مردم و رعیت خالصه در عرض راه خانه زاد او را ملاقات می کردند، کمال اطمینان و کمال تشکرگزاری را داشتند، حتی لباس عبایشان را گرو گذاشته گاو می خریدند و بذر می کارند.

معمارباشی هم برحسب امر همایون آمده بود، دیروز غروب وارد شد، امروز از صبح فرستادم، بنا و عمله زیاد برده، در سر سه رودخانه قم گذاشته و دستور العمل ساختن آنها را می دهد، محض توضیح جسارت می کند که این تعمیر سد میان است که پارسال در مراجعت خانه زاد مقرر فرمودند ساخته و تعمیر شود، چون وقت گذشته و زمستان بود نشد. امسال مشغول شده اند، ان شاء الله برای طغیان آب به سلامتی وجود همایون تمام می شود. هیچ خدمتی به حضرت معصومه سلام الله علیها و هیچ مرحمتی در حق عموم اهل قم، از این بزرگتر و بالاتر نمی شود، الان همه عالم و جاهل و سید و ملا و اعیان و اشراف و فقرا و خدام، غنی و فقیر، صغیر و کبیر، به دعای ذات اقدس همایون اشتغال دارند. پل های ناصری واقعه در رودخانه ساوه و رودخانه شور را هم به تصویب معمارباشی قرار شد، امسال پایه های آن را که واقعا نمونه بنایی های حضرت سلیمان علیه السلام است تمام کنند، طاق آنها را ان شاء الله سال آینده اول بهار بزنند.

زیاده قدرت جسارت ندارد، غلام بی مقدار علی اصغر ۱۶ ذیحجه

**سند شماره ۳۹ [تلگراف صدراعظم به متولی باشی آستانه حضرت معصومه]**

**اشاره**

سند شماره ۳۹ (۱) [تلگراف صدراعظم به متولی باشی آستانه حضرت معصومه]

از تهران به قم

محرم ۱۳۰۳

جناب متولی باشی

از قراری که به عرض خاک پای همایون روحنا فداه رسید، مهدی نام زنی را کشته و به صحن مقدس بست آمده است. اجزای حکومت به شما اطلاع داده اند که او را حبس

ص: ۳۰۹

نمایید، اعتنا نکرده اید و خدام او را فرار داده اند، حسب المقرر به شما تلگراف می کنم که این گونه اقدامات مال خوب ندارد و قاتل را حمایت و نگاهداری کردن چه معنی دارد، نه شرع به این کار فتوی می دهد، نه عرف، چرا به این اقدامات بدنامی و زحمت فراهم کنید. البته قاتل را اگر در خانه خدمه نگاه داشته اند یا اگر فرار داده اند خودتان بدست آورده به حکومت بسپارید و قبض بگیرید، تلگراف کنید.

صدراعظم ۵ محرم الحرام

## جواب

حضور غایت ظهور بندگان صدراعظم مد ظله العالی

عرضه می دارد، اوایل محرم مذکور شده است، مهدی نعلبند ضعیفه یزدی را کشته و [۱] کنون با چند نفر فراش حکومت به طرف خانه جناب آقا حسین رفته، در این بین نایب الحکومه فرستاده بود که مهدی بین جمعیت روضه خوانی مفقود شده، آدمی با فرستاده نایب الحکومه همراه نمودم که هرگاه در اطراف روضه مبارکه باشد او را گرفته حبس و زنجیر کنند. هرچه جستجو نمودند او را نیافته و بعد او را در این بلد کسی ندیده، هرگاه عرض کرده اند در صحن و خانه خدام است، هر جا را می نمایند، دعاگو در گرفتن و حبس کردن حاضر است و هرگاه به خیالات خود این گونه عرایض می کنند تکلیف دعاگو با این وضع آدمها و عرایض خلاف واقع که رویه آنهاست چه خواهد بود.

متولی باشی ۱۷ محرم الحرام [۱۳۰۳]

از تهران به قم محرم ۱۳۰۳

جناب متولی باشی

در باب مهدی نعلبند که ضعیفه یزدی را کشته است، شرحی از مفقود شدن و متواری بودن مشار الیه تلگراف کرده بودید به عرض حضور مبارک رسید. مقرر است

ص: ۳۱۰

باید جستجو و تفحص کرد، حکما قاتل را بدست بیاورند.

صدر اعظم ۱۹ محرم الحرام [۱۳۰۳]

سند شماره ۴۰

اشاره

سند شماره ۴۰ (۱)

[شعبان ۱۳۱۰]

اعلان عمومی

چند ماه است که همه روزه به توسط دلجانهای (۲) بسیار ممتاز، از قرار تفصیل ذیل، مسافری بین دار الخلافه تهران و قم حمل و نقل می شود، چنان که اسباب رضای عامه گردیده است.

هر روز یک ساعت از روز گذشته، یک دلجان از مرکز دار الخلافه که در کاروانسرای حاجی ابو الفتح در خیابان دروازه دولاب است حرکت می نماید و یکی از قم و در همان روز، نصفی از راه را الی مهمانخانه قلعه محمد علی خان طی می کند و صبح روز بعد، یک ساعت از روز گذشته، هر کدام به طرف مقصد خود حرکت می کنند. در این دلجانها جای مردانه و زنانه علی حده ساخته شده، مسافرینی که شب در مهمانخانه قلعه توقف می نمایند، تمام لوازم و اسباب آسایش آنها از غذا و غیره مهیا است و در عهده یک نفر مسلمان متدین است.

قیمت بلیط برای هر نفری به جهت مسافرت از تهران به قم یا از قم به تهران بیست و پنج قران است و اطفالی که کمتر از دوازده سال داشته باشند، باید نصف این مبلغ را بدهند.

هر مسافر می تواند به قدر پنج من تبریز اسباب و لوازم سفر همراه خود داشته باشد، به ملاحظه این که دسته ای بخواهند بالاتفاق حرکت کنند، ممکن است که قبل از وقت بلیت به جهت روز معینی خریداری نمایند ولی محض این که اغتشاشی واقع نشود، بلیتی که ابتیاع شده برای همان روز معین به کار است.

فروش بلیت همیشه در سرای حاجی ابو الفتح در تهران و در مهمانخانه قلعه

ص: ۳۱۱

۱- روزنامه ایران، غره ۷۹۶، (پنجشنبه دوازدهم ماه رمضان ۱۳۱۰) برگرفته از روزنامه ایران، همان، ج ۴، ص ۳۲۰۳.

۲- اصل: دلیرانسه‌ای.

## سند شماره ۴۱

### اشاره

سند شماره ۴۱ (۱)

[رمضان ۱۳۱۰]

### اعلان عمومی

علاوه بر حرکت یومیه دلجان که به جهت حمل و نقل مسافری بین تهران و قم مقرر است، گاریهای چند هم معین شده که از قرار ذیل مسافری را حمل و نقل می نماید

همه روزه یک ساعت از روز گذشته، یک گاری از سرای حاجی ابو الفتح که در خیابان دروازه دولاب است حرکت می کند و یکی هم از قم، مشروط بر این که در هر نوبت به قدر ضرورت مسافر باشد.

دو شب بین راه توقف می کند، یعنی یک شب در حسن آباد و یک شب در کوشک نصرت و در این دو موضع تمام لوازم و اسباب آسایش مسافری از غذا و غیره موجود است و در عهده یک نفر مسلمان متشرع است.

قیمت بلیت برای هر یک نفر مسافر به انضمام پنج من بار به جهت مسافرت از تهران به قم یا از قم به تهران مبلغ دوازده قران است.

بعضی اشیا از قبیل میوه و یخ و طیور زنده و کلیه اماناتی که پستخانه مبارک قبول نمی کند، در این اداره به قیمت مناسب حمل و نقل می شود. مشروط بر این که تسلیم و تحویل آنها در خود اداره باشد.

ص: ۳۱۲

---

۱- روزنامه ایران، غره ۷۹۳ (یکشنبه، نهم شعبان ۱۳۱۰) برگرفته از روزنامه ایران، (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴)، ج ۴، ص ۳۱۹۱.











آئی ۱۴، ۴۱، ۴۷، ۴۹

آدران (ده) ۲۳

آدم بن اسحاق ۲۴۸

آذربایجان ۳۶، ۳۷، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۹۷

آرات، آراد (ده) ۸۷، ۱۳۱

آرمینوس وامبری- وامبری

آرنولد ۲۶۷

آریا، محمد حسین ۲۳۱

آشتیان ۶۶، ۱۶۷

آشتیانی، آقا میرزا حسن ۱۸۱

آصف الدوله (میرزا عبد الوهاب شیرازی- نصیر الدوله) ۷۱، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲

آغا (آقا) محمد خان ۸۹، ۱۸۲، ۱۸۸

آغا ابراهیم (خواجه امین اقدس) ۱۲۹

آغا بشارت ۱۲۳

آغا داوود ۱۸۲

آغا رضا ۸۹، ۱۸۲

آغا رضا (خواجه عباس میرزا ملک آرا) ۱۲

آغا سلیم ۱۸۲

آغا محراب (آقا محراب) ۳۸، ۵۵، ۱۸۲

آغا مسرور ۱۸۲

آقا احمد ۸۹

آقا اسمعیل جدید الاسلام ۱۰

آقا باقر ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۵۲

آقا بهرام ۱۷۹

آقا بیگ نایب ۱۲

آقا جان خان سرتیپ ۱۲۷

آقا حسین (از علمای قم) ۱۹، ۶۸، ۱۹۱، ۳۱۴

آقا حسین مجتهد ۱۰۳، ۱۰۵

آقا دائی ۳۹، ۵۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷

آقا رضا خان اقبال السلطنه، عکاس باشی - اقبال السلطنه

آقا سعید ۴۷

آقا سلیمان ۳۸، ۴۸

آقا سید اسحق ۱۰۵

آقا سید جواد ۵۰، ۵۱، ۶۱

آقا سید عبد الله ۱۰۵، ۱۸۰

آقا سید علی نقی ۱۰۵

آقا سید محمد شیرازی ۱۵، ۱۵۹

ص: ۳۱۷

آقا صمد ۱۵

آقا عبد الله (از علمای قم) ۱۹۰، ۱۹۱

آقا علی ۳۸

آقا کوچکه ۳۸

آقا محمد جواد ۱۰۵

آقا محمد حسن ۳۹

آقا محمد کریم شیرازی ۵۰

آقا مردک - مردک، آقا مردک

آقا مستوفی ۴۰، ۴۷

آقا مسی ۱۲۲، ۱۲۹

آقا مندل (شاه پلنگ) ۸۹

آقا موجول - موجول خان

آقا وجیه (امیر خان سردار) ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳

آقا یوسف ۳۹

آکسفورد (دانشگاه) ۲۰۲، ۲۶۱

آلمان، آلمانی ۲۱۵

آوه ۲۳۷، ۲۳۸

الف ابراهیم خان ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۷

ابراهیم خان (برادر معتمد الدوله) ۵۶

ابراهیم خان چرتی - محمد ابراهیم خان صدیق خلوت معروف به چرتی

ابراهیم خان کاشی ۸۹، ۱۲۲

ابراهیم خان (ناظر فتحعلی شاه) ۱۱

ابراهیم خان نایب ۳۹، ۴۰

ابو الحسن خان - فخر الملک

ابو ترابیان، دکتر حسین ۱۳

ابو جریر زکریا بن ادیس ۲۴۸

ابو سعید خان مغول ۱۷۲

ابو موسی اشعری ۱۷۶

اتریشی ۵۹، ۲۳۲، ۲۳۴

احتساب الملک (تقی) ۱۸۳

احتشام الملک، عبد العلی (پسر معتمد الدوله) ۱۸۳

احمد آباد ۱۷۵ سفرهای ناصرالدین شاه به قم متن ۳۲۴ فهرست عمومی اعلام

تر السلطنه (زن ناصرالدین شاه) ۱۵۸

ادیب الملک (عبد العلی خان) ۳۸، ۴۳، ۵۲، ۵۸، ۱۴۱، ۲۷۵، ۲۷۸

ادیب الملک، محمد باقر خان، معروف به دولچه ۷۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۸۳، ۳۱۶

اردغال (از بیلاقات قم) ۹۸

اروپا، اروپائیان ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۶۳

استاد حسین ۱۴۲

استخر فارس ۱۷۰

استرآباد ۷۱، ۸۴، ۸۷، ۱۲۷، ۱۳۱

اسفندیار خان ایل بیگی ۱۰۸

اسکندر مقدونی ۱۷۰

اسمعیل آباد (قریه) ۱۲

اشرک - ملک منصور میرزا (اشرک)

اشکانیان ۱۷۱

اصفهان (آسپادانا، سپاه دان، سپاهان، اسپهان) ۷-۱۰، ۶۵، ۷۰، ۱۱۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۵، ۲۲۲، ۲۶۳

ص: ۳۱۸

اعتضاد الدوله، شير خان ۶۸، ۳۱۸

اعتضاد الدوله، عباس ميرزا (پسر مهدي خان اعتضاد الدوله و حاكم قم) ۷۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۲،  
۱۴۸، ۱۵۱، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۰۱

اعتضاد الدوله (مهدي خان، داماد ناصر الدين شاه، حاكم قم) ۷۱، ۸۱، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۹۱، ۲۴۶، ۲۷۸،  
۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷-۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷

اعتضاد السلطنه، عليقلي ميرزا (شاهزاده اعتضاد) ۷، ۶۸، ۶۹، ۷۳

اعتماد الحرم ۱۹۴

اعتماد الدوله (عيسى خان، پسر برادر مهد عليا) ۲۹۶

اعتماد السلطنه، حاجي علي خان- حاجب الدوله

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۳، ۴، ۳۰، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۶۸، ۱۸۲،  
۱۸۴، ۳۱۶

اعتماد حضرت، مرتضي خان ۱۸۳، ۱۸۷

افشار، ايرج ۴، ۳۲، ۷۵

افشار بيك ۴۰، ۴۵، ۵۶

افغانستان، افغانها ۱۶۷، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۶۸

اقبال آشتياني، عباس ۲۰۹

اقبال الدوله ۸۹، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۸۰

اقبال السلطنه، آقا رضا خان عكاسباشي ۳۸، ۵۲، ۵۹، ۶۹-۷۱

اقول بکه ۲۸، ۱۸۵

اكياتان ۱۷۰

اكبر تفرشي ۲۸۸

اكبر خان نايب ناظر (اكبرى) ۸۷ ۸۸ ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۸، ۲۰۱

البرز (كوه) ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۹۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۶۵

الياس باغبان ۷۴

امام جمعه قم ۱۹۰

امامزاده جعفر (ورامين) ۱۴۳

امامزاده على بن جعفر (قم) - على بن جعفر (ع) امامزاده

امان الله خان (والى كردستان) ۲۰، ۱۰۸

امريكا ۲۲۹

امير حسيني، امير ۱۶۴

امير خان ۴۵

امير خان سردار - آقا وجيه

امير كبير، ميرزا تقى خان ۳، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۴۵، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۱۳

اميريه، باغ ۱۸۰، ۱۹۷

امين اقدس (زبيده، سوكلى ناصر الدين شاه) ۸۵، ۹۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۹۱، ۲۰۶

امين الدوله، امين الملك، (فرخ خان) ۲۲ (لقب)، ۳۱، ۳۸، ۵۸

امين الدوله، ميرزا على خان ۲۶، ۲۷، ۷۵، ۸۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۵۳، ۲۵۶

امين السلطان، آقا ابراهيم ۳۹، ۸۴، ۹۷، ۱۰۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۸، ۱۷۳، ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۵

ص: ۳۱۹



امين السلطان (اتابك، ميرزا علي اصغر خان) ۷، ۲۹، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳-۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۷-۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۳۴، ۲۵۰-۲۵۳، ۲۵۵-۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۱، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹

امين السلطنه (محمد علي خان) ۸۹، ۱۹۰

امين الملك، پاشا خان ۲۸، ۳۸، ۵۶، ۵۹

امين الملك (پسر اشرف خان ماكوئي) ۷۱

امين الملك (ميرزا اسمعيل برادر ميرزا علي اصغر امين السلطان) ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۹

امين الملك - امين الدوله فرخ خان

امين حضرت (محمد علي، پسر آقا ابراهيم امين السلطان) ۱۰۴، ۲۰۱

امين حضور، علي ۸۵، ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲

امين خلوت، غلام حسين خان (صاحب اختيار بعدى) ۹۹، ۱۶۲

امين خلوت، ميرزا هاشم ۴۵، ۴۶، ۵۶، ۵۸، ۹۵، ۱۱۲

امين نظام ۵۸

امين همایون ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۵۲

اندرى (ایتالیائی) ۷۴

انصارى، سعيد (وزير خارجه) ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۷۴

انگليس، انگلستان، انگليسى (بريتانيا) ۹، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۲۹، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۱، ۳۰۴

انيس آباد ۸۹

انيس الدوله ۳۸-۴۰، ۴۳، ۴۷، ۵۴-۵۶، ۶۹، ۷۵، ۸۹، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵

ايران، ايرانى، ايرانيان ۱۱، ۲۲، ۶۵، ۶۶، ۹۹، ۱۱۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷

۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۴-۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۵، ۳۱۰

ب بابیره ۷۳

بابقاری، باباغاری (کوه) ۷۳، ۹۸، ۱۳۵

بابیها ۱۱

باشی کوچکه ۳۸

باغبان باشی ۲۰۷

باغ لاله زار ۳۷

باغ نادری ۱۲۰، ۱۲۱

باقرآباد ۱۸۸

باقر خان ۱۳۸

بامداد، مهدی ۳۰، ۶۱، ۲۰۲، ۲۲۱، ۳۱۸

ببری خان (گربه ناصر الدین شاه) ۵۳، ۷۵

بدیعی، پرویز ۷۵

براون، ادوارد ۲۲۱، ۲۴۹

برزن آباد، قریه ۶۰

ص: ۳۲۰

برلین ۲۱۵

بروجرد ۹، ۱۶۷، ۲۶۴

بروگش، دکتر هینریش ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۶۰

بطلمیوس ۱۷۵

بغداد، بغدادی ۲۲۲، ۲۶۸

بگمز (طیب اطریشی) ۱۹۸، ۲۰۰

بلاذری ۱۷۵

بلور مازندرانی (آدم انیس الدوله) ۱۲۱

بنان الملک (رضا شیرازی، حکیم) ۱۵۳

بوصیری - شیخ شرف الدین محمد بن سعید مصری بوصیری

بهاء الدوله (حاجی)، ساسان میرزا ۱۸۱، ۱۸۳

بهرام خان ۱۸۲

بهرام گور ۳، ۱۰۲، ۱۷۱

بیجین (ده) ۸۸

بیدشک ۲۶۲

بیستون ۶۶

بیک نل، دکتر ۲۶۷

بین النهرین ۲۳۲

پ - ت پاپلی یزدی، دکتر محمد حسین ۶۰، ۱۳۳، ۲۲۱

پارسی، فارسی ۲۴۹

پاریس ۳۱، ۲۴۷

پازنگان (پسنگان، پاسنگان) ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۶۳

پرزل ۷۴

پروس ۲۱۵

پرویز میرزا ۲۱۵

پژوه، احمد ۲۶۰

پل حاجی میرزا بیگ ۱۴۲

پل دلاک ۲۳، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۷۰، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۸۹

پل علی خان ۱۰۳

تاج الدوله (از زنان عقدی ناصر الدین شاه) ۳۸، ۱۵۸، ۱۹۷

تاج گل ۳۸

تارچی ۴۶

تاورنیہ ۲۶۹

تبریز ۱۷، ۲۷، ۹۷، ۳۰۵

تربت جام ۲۰۴

ترکستان ۲۲۲

ترکمن، ترکمنها ۲۲۱، ۲۲۹

ترکیہ ۲۳۲

تقی آباد ۳۸

تقی خان، میرزا ۱۸۳

تویسرکان ۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸

تهران (دار الخلافه) ۹، ۱۲، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۳۶، ۳۷، ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۹،  
۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۹،  
۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۸

ص: ۳۲۱

۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸

تھمورس ۲۶۸

تیمور ۶۹، ۲۶۸

تیمور میرزا ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۲-۵۴، ۱۵۵

ج-ج جاجرم ۱۲۷

جاجرود ۱۵۶

جاسب ۱۹، ۹۸، ۱۹۳

جز (ده) ۹

جعفر قلی خان برادر سیاچی ۳۸، ۵۳

جعفر قلی میرزا ۵۶

جعفری ۸۸

جلال الدوله (پسر ظل السلطان) ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۱

جلال الملک، جعفر قلی (داماد ظل-السلطان) ۱۲۶، ۱۸۳

جلالیہ ۲۱۱

جلفا ۲۶۳

جوجه (احمد خان پیشخدمت) ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۲۲

جهانسوز میرزا (پسر فتحعلی شاه) ۳۳، ۱۸۱

جهانگیر پسر شاه پلنگ ۸۹، ۱۲۲

جهانگیر میرزا (پسر عباس میرزا) ۱۵۵

چال طرخان ۳۸، ۳۹

چرتی (محمد ابراهیم خان صدیق خلوت)۔ محمد ابراهیم خان چرتی

چرکی (دختر باغباناشی) ۸۹

چمن سلطانیہ ۱۷

چہرہ ۸۹

چین ۱۰۳

ح۔ خ حاجب الدولہ (اعتماد السلطنہ) حاج علی خان مقدم مراغہ ای ۴، ۱۱، ۱۲، ۳۸، ۵۷، ۵۸، ۶۸، ۸۶، ۸۹، ۱۴۹، ۳۱۶

حاج محمد قلی ۳۹

حاج ملا باقر واعظ ۱۵۹

حاجی آقا ۸۹

حاجی آقا اسمعیل ۷۴

حاجی آقا خان خلیج ۶۷

حاجی ابراهیم ۸۹، ۱۰۸، ۱۸۲

حاجی اسحق خان سرتیپ ۲۹۷

حاجی الماس ۸۹

حاجی بشیر ۸۹

حاجی بلال ۱۸۲

حاجی بہاء الدولہ۔ بہاء الدولہ

حاجی بیک ۱۲۰

حاجی حسینعلی خان ۸۶

حاجی حکیم ۴۰

حاجی حیدر ۴۲، ۴۳، ۱۰۷

حاجی ربیع ۱۸۲

حاجی رحیم خان ۵۷، ۶۹، ۷۳

حاجی رضا خان ۱۰۴

حاجی رضا قلی خان بختیاری ۱۰۸

حاجی سرور (اعتماد الحرم) ۸۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۸۱

ص: ۳۲۲



حاجی سعید ۸۹، ۱۰۴

حاجی سید صفر ۱۴۶

حاجی صالح ۸۹

حاجی صفر ۲۵۸، ۲۵۹

حاجی عسگر خان ۲۹۴

حاجی علی اکبر خواجه امین اقدس ۱۸۹

حاجی علی عسگر خان یوز باشی شاهسون ۸۴

حاجی علی قلی خان ۱۰۸، ۱۸۹

حاجی فیروز ۳۸، ۸۹

حاجی لطف الله ۱۸۵

حاجی لله ۹۶، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲

حاجی مبارک ۱۵، ۲۶، ۲۸-۳۰

حاجی محبوب ۱۲۶، ۱۸۱

حاجی محمد حسن امین دار الضرب ۸۸، ۸۹، ۱۸۴

حاجی محمد حسن بیک ۷۳

حاجی محمد حسین ۱۴۱

حاجی محمد حسین بیک ۴۸

حاجی محمد خان ۱۸۱

حاجی محمد رضا خان ۵۱

حاجی محمد رضا خان زند ۵۱

حاجی محمد صادق تاجر ۱۲۷

حاجی محمد علی شاهزاده عبد العظیمی ۳۹

حاجی مشهدی قلی آقا ۴۵، ۴۶

حاجی ملا باشی ۱۲۹

حاجی ملا حسین ۱۰۵

حاجی ملا صادق مجتهد قمی ۴۹، ۵۰، ۶۸، ۱۰۵

حاجی ملا غلامرضا ۱۰۵

حاجی ملک زاده ۱۳۵، ۱۴۵

حاجی میرزا آقاسی ۹۲

حاجی میرزا بیگ ۵۵، ۹۱

حاجی میرزا رحیم ۴۸

حاجی میرزا علی مقدس ۵۱، ۱۱۰

حاجی میرزا علی نقی تاجر ۱۱۷

حیب الله میرزا ۳۰۷

حیب دیوانه ۵۱

حرّ ۳۰۹

حسام السلطنه، سلطان مراد میرزا ۲۱، ۶۶-۶۸، ۷۴

حسن ۱۲۳

حسن آباد ۲۹، ۶۱، ۸۰، ۸۸، ۹۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۵۳، ۲۶۴، ۳۱۶

حسن بابای باشی ۸۸

حسن خان ۳۰۵

حسن خان پیشخدمت ۱۹۵

حسین بابا ۸۸

حسین بن علی (ع) ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷

حسین خان ۴۰، ۱۸۳

حسین خان چرتی ۱۴۸

حسین خان سرتیپ شاهسون ۲۱

حسین خان مقدم مراغه ۳۱۶

حسین سرباز ۲۱، ۲۳۸، ۲۴۱

حسین شاه میرزا ۱۹۲

حسینعلی ۲۹۹

حسینقلی خان، برادر فتحعلی شاه ۵۱، ۸۹، ۱۰۵، ۱۴۷

ص: ۳۲۳

حسینقلی خان سرتیپ ۱۸۲

حسین مرکن ۳۹

حشمت الملک، میرزا محمد خان ۱۵۵

حضرت سلیمان ۳۱۳

حضرت صاحب الزمان ۵۱

حضرت عبد العظیم (ع) (شاه عبد العظیم) ۱۳، ۲۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۸۴، ۸۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۸،

۲۰۵، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳

حضرت معصومه (س) ۱۸، ۳۵، ۳۷، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۰۶

حکیم الممالک، میرزا علی نقی ۹۰، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۹۹

حکیم نظر علی ۳۸، ۵۱

حوض سلطان ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۷، ۲۹-۳۱، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۵۳، ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۲۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۸۸، ۳۰۲

حیدر قلی ۷۵

خازن الملک ۸۸، ۱۱۸، ۱۸۸، ۲۰۱

خاک فرج ۴۹، ۶۰، ۷۰، ۱۱۲، ۲۸۹

خالولو (طایفه) ۱۸۳

خان بابا خان چهار محالی ۷۱

خان سلطان ۳۰۰

خانقین ۶۶

خانلق ۶۶

خانمی ۸۹

خان نایب (برادر محقق) ۶۸

خان نایب (پسر امیراخور) ۳۹

خدیدجه خاتون (ده) ۱۶۴

خراسان ۳۵، ۶۵، ۶۷، ۱۴۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۷

خرتپه ۶۷

خزر (بحر) ۶۸

خلج ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۲

خلج آباد ۱۹۴

خلیج فارس ۲۶۱

خمارآباد ۳۹

خوار ۱۴۴، ۱۷۱

خور خمسه ۱۰۴

خورهه (محل) ۲۴

خیرآباد ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۹۸

د- ذ دار الخلافه- تهران

دار الشورای کبری ۱۶۸

دار الفنون ۲۴۸

دارای سوم کیانی (منظور داریوش سوم هخامنشی است) ۱۷۰

دبیر الملک ۴۲، ۴۷، ۵۴، ۵۷، ۶۸، ۲۸۹

دربند ۹۱

دروازه نو ۲۲۱

دره ملك الموت - ملك الموت (دره)

دستجرد ۶۶، ۱۶۷

دلشاد ميرزا ۱۰۰

دليجان ۱۶۷

دماوند ۱۱۵، ۱۳۸

ص: ۳۲۴

دندانساز (هینیت) ۸۴، ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۸۳

دوشان تپه ۱۷۸، ۱۹۵، ۳۰۲

دولت آباد کاشان ۱۴۴

دولچه (ادیب الملک) - ادیب الملک، محمد باقر خان معروف به دولچه

دیالافوا، مادام ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۴۸

دیالافوا، مارسل ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴

دیر بهرام ۴۶

دیر (محل) ۹۶، ۱۳۵، ۱۴۴، ۲۸۸

ذو الفقار ۲۸۶

ر- ز رئیس، موسی ۲۷

رابه «مستخدم بارون مینوتولی» ۲۱۹

رباطکریم ۱۶۷، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶

رجب ۴۳

رجبعلی یزدی ۲۹۱

رجبی، محمد حسن ۱۳۰

رحمت الله خان - ساری اصلان

رحیم خان سرهنگ ۴۵

رحیم گنه گنه ۵۵

رضا قلی، میرزا (مباشر شهر قم) ۱۱

رضا قلی (ولد حاجی عباس) ۲۹۷

رضوانی، دکتر محمد اسماعیل ۴، ۳۰، ۵۷، ۷۵، ۲۰۹، ۲۴۸

رکن الدوله، اردشیر میرزا ۲۶

رودخانه مزدغان ۲۳۶

رودخانه جاجرود ۱۰۱

رودخانه شور- شور (رودخانه)

رودخانه قم- قمرود

رودخانه لعل بار- قمرود

روس ۱۳

ری (راکا، راکز) ۱۷۰-۱۷۲

زبیده ۳۸، ۶۹، ۷۲

زرگر (طایفه) ۴۲، ۲۹۸

زرنده ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۶۷

زرین تاج ۸۹

زعفران باجی ۳۸، ۶۹

زکریا بن آدم (صحابی امام هشتم) ۲۴۸

زنبیل آباد ۱۰۹

زنجان ۲۲۲

زن عمو ۳۸

زیان (زیوان) ۸۸، ۱۳۱

زینب خانم ۵۷



زین دارباشی ۹۹

زینه (کوه) ۹۸

س- ش ساری اصلان (رحمت الله خان) ۳۹-۴۲، ۴۷، ۵۳، ۶۸، ۸۹، ۱۱۱، ۱۸۲

ساسانیان ۱۷۰

ساعد الدوله ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲

ساعد الدوله، حبیب الله خان ۸۷، ۱۲۰، ۱۳۱

ساعد الملک ۳۷، ۵۱، ۵۴، ۵۸

سالار لشکر، فرمانفرمای کرمان ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲

سالیان (ده) ۶۷

ص: ۳۲۵

ساوه (رودخانه) ۱۰۰، ۱۰۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۱۳

ساوه (ساوج) ۲۵، ۶۶، ۸۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۹، ۲۳۲، ۲۳۴-۲۳۶

سبزآباد ۲۳۶

سپهسالار، میرزا حسین خان (مشیر الدوله) ۶۵، ۷۵، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۱۷، ۳۱۸

سپهسالار میرزا محمد خان ۲۰

ستوده، دکتر منوچهر ۵۹، ۶۰، ۱۳۳، ۱۶۴، ۱۹۶

سر پل زهاب ۶۶

سر جان ملکم ۲۶۳

سردار گل، عزیز خان مگری ۳۷، ۴۸، ۵۸

سروستان، باغ ۱۸

سلطان ۸۹

سلطان آباد ۸، ۹، ۱۶۷، ۱۷۰

سلطان ابراهیم میرزا ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲

سلطان ابو سعید ۱۴۴

سلطان سنجر سلجوقی ۱۴۴، ۱۷۲

سلطانیه ۱۷، ۲۵

سلطنت آباد ۶۶، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۸۰

سمنان ۱۲، ۲۹۰

سمیرم ۳۱۶

سن سن ۲۶۳، ۲۹۷

سنندج ۱۷

سولقان ۸۷

سیاچی، مهدی قلی خان ۳۸، ۴۲-۴۷، ۵۳، ۶۹، ۷۱

سیاه آب (محل) ۱۲۷

سیاه کوه ۱۷

سید ابو القاسم جدامی عزیز السلطان ۸۸، ۹۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۹

سید احمد منشی باشی ۱۵۱

سید تقی چراغچی ۲۰۱

سید حسن ۲۰۰

سید حسین ۱۱، ۱۲

سید حسین، آقا، سرکشیک ۳۰۵

سید عبد الکریم ۹۶

سید علی ۳۰۵

سید علی اکبر تفرشی ۱۸۱

سید محمد خان ۱۸۳

سید یوسف میرزا ۷۰

سیف السلطان، اکبر خان ۱۶۲

سیف السلطنه، جان محمد خان ۱۱۷، ۱۱۸، ۲۹۸، ۳۱۸

شاپور میرزا ۱۸۷

شاردن ۲۷۲

شاش کرد (شش کرد) - منظریه

شاطر باشی ۱۹۸

شاطر باشی، محمد قلی میرزا ۳۹، ۵۹

شاه اسماعیل ۱۴۷، ۱۴۸

شاهزاده پیشخدمت ۴۸

شاه سلطان حسین ۲۶۹

شاه سلیمان ۲۰۷، ۲۶۹

شاهسون ۳۹، ۴۶، ۵۴، ۶۰، ۸۴، ۱۰۱، ۱۲۰، ۲۵۹

شاهسون اینانلو ۹۷، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۸۵، ۱۸۶

شاهسون بغدادی ۱۰۵

ص: ۳۲۶

شاه صفی ۲۰۷

شاه عباس ۱۵۹، ۲۰۷

شاه عباس دوم ۱۱۱، ۲۶۴، ۲۶۹

شاه عبد العظیم - حضرت عبد العظیم (ع)

شجاع السلطنه، محمد باقر ۱۸۲

شجاع الملک، عبد القادر ۴۲، ۶۲، ۹۵، ۱۰۴، ۱۳۲

شجاع السلطنه، فتح الله ۶۹

شکوه السلطنه (مادر مظفر الدین شاه) ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۰۴

شمر ۲۲۵

شمس آباد ۲۷۷، ۲۷۸

شمس الدوله (از زنان عقدی ناصر الدین شاه) ۳۸، ۴۵، ۵۳، ۸۵، ۱۱۵، ۱۵۸

شمس الشعراء، میرزا عبد الحسین ۱۵۵

شمس العماره ۳۷، ۵۶، ۸۴

شمیران، شمیرانات ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۱۸

شور (رودخانه) ۲۹، ۴۶، ۷۲، ۸۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۸۴

شوستر ۲۴۷، ۲۶۴

شهاب الملک، غلامرضا ۶۸

شهرستانک ۹۰

شیورچی ۴۶

شیخ الاطباء حسنعلی ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۲

شیخان، مقابر ۲۴۶

شیخ شرف الدین محمد بن سعید مصری بوسیری ۱۶۹، ۱۷۸

شیخ محمد حسن ۱۰۵

شیخ محمد حسن شریعتمدار ۱۸۱

شیراز ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۶۲، ۲۹۸

شیرازی کوچکه ۳۸، ۴۸، ۷۲، ۱۱۵

شیل، جستن (سفیر انگلیس و همسرش لیدی شیل) ۸، ۱۲-۱۴، ۵۷

ص - ض صاحب اختیار، غلامحسین - امین خلوت

صاحبقران میرزا ۵۱، ۵۲

صادق نمدمال، استاد ۳۰۸

صارم الدوله، ابو الفتح ۵۰

صارم الملک، عزیز الله خان شاهسون ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۵

صباحی بیدگلی، سلیمان ۱۶۹، ۱۷۸

صدرآباد (خرابه) ۷۱، ۹۱، ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۷۳، ۲۹۹

صدر الاشراف، محسن ۱۶۸، ۲۱۰

صدر الدوله ۱۱۰

صدر العلما ۷۴، ۱۸۰

صدر الواعظین، حاج میرزا لطف الله ۱۵۹

صدیق الدوله، رضا ۳۱۱، ۳۱۲

صدیق السلطنه، غلامحسین خان زیندار - باشی ۱۸۵

صفويه ١٢٨، ٢٠٧، ٢٦٨، ٢٦٩

صمصام الدوله ١٨٨

صمصام السلطنه ١٨٩

صنيع الملك، حاجى ابو الحسن ١٤٠

ص: ٣٢٧

ضياء الدوله، انوشيروان ۱۰۸

ضياء لشكر ۱۸۵

ط- ظ طاق بستان ۶۶

طايقون (طايقان) ۲۴، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۹

طبييان، سيد حميد ۳۱۶

طولوزان ۳۹، ۴۲، ۴۵-۴۸، ۵۴، ۵۹، ۸۶، ۸۸، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۲۰۳

طهماسب ميرزا ۲۱۶

ظل السلطان (يمين الدوله، مسعود ميرزا) ۷۱، ۱۰۵، ۱۵۳، ۲۱۰

ظهير الدوله، حاجي ۱۱۱، ۲۹۹

ع- غ عارف خان ۱۴۰

عايشه ۳۸، ۸۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸

عباسقلى ۵۶

عباسقلى خان (سرتيب) ۸۷، ۲۳۲-۲۳۳، ۲۳۵-۲۳۷

عباسقلى خان قاجار ۷۰

عباسقلى خان لاريجانى ۳۹، ۴۰، ۴۵

عباس ميرزا (اعتضاد الدوله، حاكم قم)- اعتضاد الدوله، عباس ميرزا

عباس ميرزا (ملك آرا)- ملك آرا، عباس ميرزا

عباسى، محمد رضا ۷۵، ۲۰۲

عبد الباقي ۱۴۲

عبد الحميد خان ۱۸۳



عبد الرشيد دزفولي، شيخ ١٢

عبد العظيم، شاهزاده عبد العظيم - حضرت عبد العظيم

عبد العلي خان اديب الملك - اديب - الملك

عبد القادر خان - شجاع الملك، عبد القادر خان

عبد الله ابن سعد ٢٤٥

عبد الله خان ١١

عبد الله ميرزا دارا ٣٠

عتبات عاليات ٦٥

عثماني ٨ (سفير) ٦٥، ١٤٩، ٢٢٣، ٢٢٨

عجب ناز ٨٩

عراق عجم ٣، ٧، ٧٠، ١٠٨، ١٦٧ - ١٦٨، ١٦٨، ١٨٤، ١٩٥، ١٩٧، ٢٩٩

عراق عرب ١٣، ٦٥، ٦٦

عربستان (خوزستان) ١٠٨، ١٢٧، ١٨٢

عرب، عربي ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٤٩، ٢٦٩

عرب كلكو (ايل) ١٣٤، ١٣٦

عرفانچي ٤٠، ٤٨، ٥٣، ٥٨، ٦٩ - ٧٢

عزت الدوله ٣١، ٦٩، ٢٩٥ - ٢٩٦

عزيز آباد ١٨٥

عزيز السلطان ٨٦ - ٨٩، ٩٠ - ٩٢، ٩٥، ٩٦، ١٠٠، ١٠١، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٧، ١١٠، ١١٢، ١١٤ - ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٤٤، ١٥٢، ١٦٢

١٨٣، ١٨٦ - ١٨٨، ١٩٤

عزیز اللہ خان شاہسون (صارم الملک) ۹۶، ۱۴۳

عزیز خان ۱۸۲

ص: ۳۲۸

عزیز خان خواجہ ۱۹۹

عشرت آباد ۱۶۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴

عضد الدولہ ۱۸۱

عضد الملک (علی رضا خان) ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۷۱-۷۳، ۸۵، ۱۲۸، ۱۸۱

عضد الملک متولی باشی ۲۵

عکاسباشی - اقبال السلطنہ (آقا رضا خان عکاسباشی)

علاء الدولہ، احمد ۸۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۸۲

علاء الدولہ (محمد رحیم خان) ۴۰، ۵۹

علی آباد ۳، ۲۹، ۳۷، ۳۹، ۷۹، ۸۰، ۹۰، ۹۲، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۴،

۱۸۵، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۵۶، ۲۶۴

علی اکبر خان ۱۹۰

علی اکبر خان سر تپ خواجہ وند ۸۷

علی اکبر قاتل ۲۹۷، ۲۹۸

علی بن ابی طالب (ع) ۲۷۰

علی بن جعفر (ع) (امامزادہ) ۱۱۱-۱۱۳، ۱۳۲، ۱۴۷-۱۴۹

علی خان (پسر ملک الشعرا) ۱۹۲

علی خان (وزیر اعتضاد الدولہ) ۱۰۸، ۱۲۳

علی رضا خان - عضد الملک علی قلی خان

آجودان باشی ۱۹

علی کاشی ۱۲۴

علی کچل ۴۲

علی نقی خان ۱۵۵

عماد آورد (روستا) ۸۵، ۱۳۰

عماد الدوله، امامقلی میرزا ۱۹۸

عمادیه ۶۶

عمر (خلیفه ثانی) ۱۷۶

عمید الملک ۱۸۲

عمید الملک (حاکم گیلان) ۲۵

عنبر آقا ۳۸

عین الرشید (محل) ۱۷۱

عین الملک - اعتضاد الدوله، شیر خان

غدیر (روستا) ۳۸

غلامحسین خان جنرال ۱۸۳

غلامحسین، غلام پیشخدمت ۲۷۹

غلامعلی خان ۷۱

غنچه ۳۹، ۴۶، ۵۵، ۸۹

ف - ق فارس ۷۱، ۹۸، ۱۴۴، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۲۱، ۳۱۶

فتحعلی خان ۴، ۴۰

فتحعلی شاه (خاقان مغفور) ۳۰، ۳۶، ۵۰، ۶۸، ۶۹، ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۷۰

فخر الاطباء، عبد الوهاب ۱۲۴، ۱۲۷

فخر الدوله (تومان آغا دختر ناصر الدين شاه) ۸۵، ۸۷، ۱۱۰، ۱۱۵

فخر الملك، ابو الحسن خان ۴۰، ۸۸، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲

فخر الملوک (دختر اول ناصر الدين شاه و همسر حاکم قم) ۸۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۰،

ص: ۳۲۹

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۷، ۳۰۸

فرانسه ۵۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۲

فراهان، فراهانی ۱۶۷، ۲۴۵

فرح آباد ۶۰

فرحزاد ۲۱۱

فرمانفرمائیان، حافظ ۳۲، ۷۵

فروغ السلطنه (جیران تجریشی زن ناصرالدین شاه) ۲۶، ۲۷

فرهاد معتمد، محمود ۷۵ سفرهای ناصرالدین شاه به قم متن ۳۳۶ فهرست عمومی اعلام

هاد میرزا- معتمد الدوله

فره وشی، بهرام ۲۴۷

فریزر ۲۶۷، ۲۷۲

فشافیوه (پشاپویه) ۳۸، ۶۱، ۸۷، ۸۸، ۱۳۱، ۱۴۳

فشندی ۳۸

فوریوه، دکتر ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹

فیروزآباد ۳۸

فیروزکوه ۳۸، ۷۱

فیروزه خانم ۲۹۵

فیلسوف الدوله- ملک الاطبا (میرزا کاظم رشتی)

فین (باغ در کاشان) ۱۰، ۲۹۳

قائم مقام (میرزا محمد صادق نوری) ۳۷، ۳۸

قاجار، قاجاریه ۳۰، ۵۶، ۱۴۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۶۹، ۲۷۰

قاسم آباد ۸۰

قاسم خان ۱۵۳

قاسم (قرقچی) ۷۵

قاضیها، فاطمه ۵۸، ۲۰۹، ۲۴۸

قاهره ۱۷۸

قرق سیف (مکان) ۱۴۵

قره جای (رودخانه) ۶۰، ۲۱۹، ۲۶۳-۲۶۶

قزوین ۸، ۹، ۲۵، ۲۷، ۸۹، ۱۰۴، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۵۱

قسطنطنیه ۲۲۲، ۲۲۸

قصر شیرین ۶۶

قضاتلو (طایفه) ۱۸۳

قفقاز ۲۳۲

قلعه محمد علی خان - محمد علی خان، قلعه

قلیچ ۸۹

قمر السلطنه (همسر میرزا حسین خان سپهسالار) ۳۰۲، ۳۰۳

قمر سلطان خانم ۸۵

قمرود (رودخانه قم، اناربار، لعل بار، آب خونسار) ۴۲، ۶۰، ۱۳۴، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۶

قنبر آباد ۳۹

قهرمان خان ۴۵

قهرمان میرزا ۵۰

ک- گک کابل ۲۲۰

کاج (قریه) ۴۲، ۹۶، ۱۳۴، ۱۳۵

کاروانسرای حاجی ابو الفتح ۳۱۵، ۳۱۶

کاستینگر خان، جنرال ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۹، ۷۳

ص: ۳۳۰



کاشان، کاشی ۱۰، ۳۸، ۴۴، ۶۰، ۱۴۳، ۱۷۱، ۲۲۲، ۲۶۳، ۲۹۳

کاظم خان ۴۲

کاظم خان فراشباشی ۷۳

کاظم، میرزا حکیم رشتی ۷۲

کاظمین ۶۶

کامران میرزا نایب السلطنه - نایب - السلطنه، کامران میرزا

کربلا ۱۲، ۶۶، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۲۷ - ۲۲۹

کرج ۸ ۱۴۳

کرج (رودخانه) ۵۵، ۸۸، ۱۴۳، ۱۸۳

کردبچه، مهندس ۲۲۱

کردستان ۲۰، ۶۵

کردستانی (فوج) ۲۰

کرد کوچکه ۳۸

کرزن، جرج ناتانیل ۲۶۱، ۲۷۲

کرمان ۱۴۴، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۵۸

کرمانشاهان ۶۶

کرمچگان ۶۷، ۷۵، ۱۹۳

کریم خان ۷۱، ۱۴۱، ۱۸۳

کریم داد خان ۱۲۷

کسری (گنبد، طاق) ۱۶۹، ۲۳۵

کشیکیچی باشی، صادق خان ۴۸، ۵۶، ۸۵

کلب حسین ۶۹

کل تپه ۹۷، ۹۹، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۵

کلثوم ۵۷

کلیمی ۲۷۱

کمبریج (دانشگاه) ۲۴۹

کن ۸۷

کنارگرد ۲۹، ۵۴-۵۶، ۶۰، ۶۶، ۷۲، ۷۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۵۱، ۲۶۳

کوشک بهرام ۱۴۴، ۱۷۱، ۲۶۲

کوشک نصرت ۵۷، ۹۶، ۹۹، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۸، ۲۱۹، ۳۱۶

کوفه ۲۴۵

کوک داغ (کوه) ۱۴۶، ۱۶۹

کوهرود ۲۶۲

کوه مژه ۹۱، ۱۳۱، ۱۳۵

کهریزک ۸۵، ۸۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۱-۱۸۳، ۱۹۸، ۲۱۰-۲۱۱، ۲۲۴

کیقباد ۲۶۸

کیکاووس میرزا ۱۴۸

گرد کوه ۹۸

گروس ۲۷، ۱۲۹

گز ۲۶۲

گلین خانم ۵۷، ۱۳۰

گیلان ۲۵، ۵۹، ۶۵، ۸۹

ل لاله زار ۵۷

لاین، مستر ۲۵۷، ۲۵۸

لله باشی ۷۲، ۷۵

لله بیک ۱۷۱

لندن ۲۶۱

لوئی پانزدهم ۱۴۶

ص: ۳۳۱

لوئی چہاردهم ۱۴۶

لوبرن ۲۶۹

لوور (موزہ) ۲۳۲، ۲۴۷

لیلا خانم ۸۵، ۱۱۵

م ماد (کویر و بیابان ماد) ۰۷۱ Desert medie

مازندران ۶۵، ۱۰۲، ۱۷۱، ۱۷۲

ما شاء الله خان ۴۰، ۴۱

ماکوئی، اشرف خان ۷۱

ماہی دشت ۶۶

ماینز، آلیس ۱۷۸، ۲۴۹

مجد الدولہ، مہدیقلی خان ۸۵، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۹۰، ۲۹۱

محبوب ۵۶

محدث، میر ہاشم ۱۳

محسن میرزای امیراخور ۱۸، ۳۰، ۳۶، ۲۸۹، ۲۹۰

محقق ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۹۹، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱

مجلات ۲۵، ۲۶، ۶۷، ۷۱، ۱۰۸، ۱۶۷، ۲۱۰، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۱

محمدآباد ۱۲۹

محمد ابراہیم خان صدیق خلوت معروف بہ چرتی ۳۸، ۴۰، ۵۹، ۱۲۸، ۱۵۷

محمد بن عبد الله (ص) ۱۶۹، ۲۶۳

محمد تقی بیگ (میراب قنات قم) ۲۷۶

محمد تقی خان شمیرانی ۴۳

محمد تقی میرزا ۴۰، ۴۲، ۷۲

محمد حسن خان ۱۰۴

محمد حسن خان اعتماد السلطنه - اعتماد السلطنه، محمد حسن خان

محمد حسن خان، حاکم کاشان ۱۹۰

محمد حسن خان سردار ۸

محمد حسن خان قاجار ۱۷۰

محمد حسن میرزا ۱۲۰، ۲۰۰

محمد حسین خان ۱۸۳

محمد حسین خان قاجار ۳۸

محمد حسین میرزای امیراخور ۱۹۲

محمد خان ۷۱

محمد رحیم خان ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۶۱

محمد رحیم خان علاء الدوله - علاء الدوله (محمد رحیم خان)

محمد رحیم خان نسقی باشی ۱۹

محمد رضا بیگ ۷۶

محمد رضای تاجر یزدی، آقا ۵۶

محمد شاه ۱۱، ۶۸، ۱۰۴، ۱۷۲، ۲۶۹

محمد علی خان ۴۰ - ۴۲، ۵۱، ۵۷، ۷۱، ۷۲

محمد علی خان، پسر حاجی خازن الملک ۱۱۸، ۱۸۸، ۲۰۱

محمد علی خان، قلعه ۹۰، ۹۵، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۹، ۳۱۵، ۳۱۶

محمد مهدی خان چهارمحالی ۷۱

محمد میرزا (پسر قوام الملک) ۱۰۱، ۳۰۶

محمد ولی خان قاجار ۷۰

ص: ۳۳۲

محمد هادی میرزا ۱۷، ۵۰

مخبر الدوله، علی قلی ۲۸۴، ۲۸۵

مخبر الملک ۸۶، ۱۸۲

مدرس طباطبایی، سید حسن ۲۴۸

مدینه ۱۷۸

مرتضی خان ۱۸۲، ۱۸۳

مردک، آقا مردک ۴۳، ۶۹، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۰۰

مرو ۱۴۴

مزه (کوه) - کوه مزه

مریمی ۳۸

مستوفی الممالک، میرزا یوسف ۸، ۵۰، ۶۶، ۷۰، ۷۴، ۱۷۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹

مستوفی، عبد الله ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۷۵

مسجد اعظم سلطانی (قم) ۱۷۷

مسرور السلطنه ۱۴۳

مسرور میرزا ۱۵۵

مسیله ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۵۲، ۵۴، ۵۷، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۷۱

مشکور میرزا ۱۵۵

مشهد ۱۲، ۲۴، ۱۲۶، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۵۶، ۲۶۲

مشهدی مرتضی قراباغی ۳۱۱

مشیر الدوله ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۸

مشير الدوله، حاجي محسن خان ۲۰۲، ۲۱۰

مشير خلوت ۱۸۳

مصر ۱۷۸

مصطفى قلى خان سرتيب ۳۰۴

مظفر الدوله ۴۲، ۴۵، ۵۳، ۵۴

مظفر الدين ميرزا وليعهد ۳۷، ۱۷۷، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۴

معاويه ۱۹۹

معتضد السلطنه (محمد حسن ميرزا) ۱۸۳

معتمد الدوله، فرهاد ميرزا ۳۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۵۰، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۸

معتمد الملك، يحيى خان ۶، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۷۳، ۲۰۸، ۲۹۴، ۳۱۸

معز الدوله، اسمعيل ۸۵، ۱۲۷، ۱۸۱

معز الملك (محمد تقى) ۱۹۸

معصومه (حضرت فاطمه معصومه س) ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۴۱، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۸۰، ۸۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۶۶ - ۲۶۹،

۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴ - ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۱۱

معصومه (دختر عزت الدوله) ۳۸

معصومه (زن شاه) ۷۰

معير الممالك، دوستعلى خان ۷۹، ۱۶۴، ۱۹۶

معير الممالك، دوست محمد خان ۶۹ - ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۸۲

معين الملك (پسر امين الدوله) ۱۸۲

مغور خان ۱۸۲



مقبل الدوله ۱۶۲

مکه ۱۷۸، ۲۶۷

مکی، حسین ۱۴

ملا علی ۱۰۵

ملا هاشم ۵۰

ملایری، مهندس ۲۹۹

ملک آراء، عباس میرزا ۸، ۱۰-۱۴، ۴۰، ۵۱،

ص: ۳۳۳

ملک الاطبا (میرزا کاظم رشتی، فیلسوف-الدوله) ۸۵، ۱۰۵، ۱۳۱

ملک التجار ۱۸۲

ملک الکتاب ۸

ملک الکتاب (میرزا زین العابدین) ۳۹

ملک الموت (درّہ) ۵۵، ۹۱، ۱۰۰، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۳

ملک ایرج میرزا ۴۷

ملک قاسم میرزا ۵۷

ملک منصور میرزا (اشرک) ۲۵، ۴۵، ۵۱، ۵۲

ملیجک اول (میرزا محمد خان، پدر عزیز السلطان ملیجک) ۱۲، ۳۸، ۵۳، ۷۲، ۸۸، ۹۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۸۱

۱۸۹، ۱۸۶

ملیجک دوم- عزیز السلطان

منصوری، ذبیح الله ۲۶۰

منصوری قاهرہ، بیمارستان ۱۷۸

منظریہ (شاش کرد، پلاش کرد) ۸۰، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۸، ۲۰۰

۲۰۶، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۶

منیر السلطنہ (مادر کامران میرزا نایب- السلطنہ) ۲۰۲، ۳۰۲، ۳۰۳

موچول خان (آقا موچول) ۳۲، ۴۰، ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۷۳، ۱۰۵

مورچہ خورت ۲۶۲

موسی بن جعفر (امام موسی کاظم (ع)) ۱۷۶، ۲۴۵

مونتنگرو ۲۰۶

مهد علیا (والده شاه) ۱۲، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۸۴، ۸۶، ۱۰۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۲، ۱۹۰

مهدی خان ۱۱۸

مهدی خان، آجودان مخصوص ۱۶۲، ۱۹۲

مهدی خان کاشی ۹۵، ۱۲۲، ۱۲۹

مهدی قلی خان سیاچی ۵۹

مهدی نعلبند ۳۱۴

مهنا، میر شمس الدین (مهندس) ۶۰

مهندس الممالک - میرزا نظام مهندس الممالک

میانه ۱۷

میرزا آقا خان نوری - نوری

میرزا ابراهیم خان خمسہ ۵۴

میرزا ابو القاسم (پسر حاجی سید جواد) ۱۵، ۲۵

میرزا ابو القاسم ساوجی ۲۰۲

میرزا ابو تراب خان ۱۹۴

میرزا احمد ۱۲۴

میرزا اسحاق (برادر میرزا ابو القاسم قائم مقام) ۱۴۵

میرزا اسد الله تلگرافچی ۵۲

میرزا باشی ۶۹

میرزا تقی خان ۹۲

میرزا تقی (وزیر مازندران) ۱۷۱

میرزا حسن ۱۰۵

میرزا حسنعلی عکاس ۹۵

میرزا حسن وزیر ۲۳

میرزا حسین ۱۱

میرزا حسین (فرزند معتمد الملک و

ص: ۳۳۴

عزت الدوله (۲۹۴، ۲۹۶، ۳۹۵)

میرزا حسین (متولی باشی قم) ۱۱

میرزا حسین (منشی سفارت عثمانی) ۱۴۱

میرزا حیدر علی ۲۰۰

میرزا زمان خان (سرپرست تبعه دولت ایران در قاهره) ۲۶

میرزا زین العابدین البرز مستوفی ۷۰

میرزا سعید انصاری (مؤتمن الملک) - انصاری، سعید

میرزا سید احمد ۷۰

میرزا شفیع مستوفی ۳۹

میرزا طاهر ۷۳

میرزا عباس منشی ۲۸۸

میرزا عبد الله ۴۰، ۵۳، ۱۰۵

میرزا عبد المجید گروسی ۱۸۱

میرزا علی اکبر ۵۲، ۶۹

میرزا علی خان ۴۰، ۷۱

میرزا علی محمد ۵۱، ۵۲

میرزا علی نقی ۵۷

میرزا عیسی وزیر ۱۹۸

میرزا فخر الدین ۱۰۵

میرزا کاظم ۷۲

میرزا محمد باقر ۱۰۵

میرزا محمد خان قاجار کشیکچی باشی (سپهسالار) ۱۲، ۱۳۰

میرزا محمد خان - ملیجک اول

میرزا محمد صادق رضوی ۲۵

میرزا محمد عمواقلی ۷۴

میرزا محمد مستوفی یزد ۱۰۸

میرزا نبی خان ۳۱، ۵۸، ۲۸۹، ۳۱۷

میرزا نصر الله خان ۳۰۰، ۳۰۱

میرزا نصر الله گمرک ۵۱

میرزا نصر الله مستوفی گرگانی ۵۵

میرزا نظام الدین، میرزا نظام کاشی ۶۰، ۱۰۱، ۱۱۴

میرزا نظام مهندس الممالک ۳۸، ۴۲، ۹۰، ۱۹۹

میرزا یحیی ۲۸۹

مینوتولی، بارون ۲۱۵، ۲۱۹

مؤید الدوله ۷۴

ن ناصر السلطنه، عبد الحسین خان ۱۸۳

ناصر الملک، ابو القاسم ۶، ۱۹۷، ۲۰۲

ناصر الملک، محمود خان ۴۳، ۵۲، ۶۰

ناظم السلطنه ۱۵۴

ناظم خلوت ۱۸۳، ۱۸۹

نایب السلطنه، کامران میرزا ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۴، ۸۷، ۱۲۸، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۴۱، ۲۶۱،  
۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۲۹۹-۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۸

نجف آباد ۳۸، ۱۸۱

نجف اشرف ۶۷، ۱۸۱

نریمان خان (وزیرمختار ایران در وین) ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۸

نسخچی باشی ۴۰

نصر الله ۳۹

نصر الله (فراش خلوت) ۹۱

ص: ۳۳۵

نصرت الدوله ۱۸، ۳۸، ۴۴، ۵۶، ۱۰۰، ۱۹۹، ۲۱۱

نصیب ملک چرکسی ۱۲۱

نطنز ۹، ۱۰

نظام السلطنه (حسینقلی خان، سعد-الملک) ۸۲، ۱۱۴، ۱۵۲

نظامیه ۵۷

نگارستان، باغ ۱۸، ۳۷

نوایی، عبدالحسین ۴، ۱۳، ۵۹

نور الدهر میرزا ۱۰۵

نوری ۴۰

نوری، میرزا آقا خان صدراعظم ۸، ۴۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۳

نوری، میرزا کاظم ۳۱۸

نوش آفرین ۳۸، ۴۳، ۷۳

نوفل لوشاتو ۷۵

نہاوند ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۶

نیزار ۱۰، ۲۴، ۶۷، ۱۹۵، ۲۹۳

نیوکاسل ۲۴

و-ه والی زاده ۵۷

وامبری، آرمینوس ۲۲۲، ۲۳۱

وحید مازندرانی، غلامعلی ۲۷۲

ورامین ۱۷، ۱۴۲، ۱۴۳



ورجین (کوه) ۱۱۵

ولس، سرگرد ۲۵۷

ولی ۹۲

ولی خان تنکابنی ۱۳۱

ولیعهد (مظفر الدین میرزا) - مظفر الدین میرزا ولیعهد

وین (وینه) ۱۹۲

هادی خان ۴۷

هاشم ۴۷

هاشم خان ۴۲

هاشم خان، میرزا ۱۹۸

هخامنشی ۲۳۲، ۲۳۶

هدایت الله خان ایل بیگی ۱۸۵

هربرت ۲۶۹

هزار دره اصفهان ۲۵۳

همایون میرزا ۱۰۵

همدان ۱۷، ۲۷، ۶۶، ۱۷۰، ۲۶۵، ۲۷۰

هندوستان، هندو، هندی ۱۰۳، ۲۴۹، ۲۶۱

هینبت، موسیو (دندانساز) - دندانساز

ی یافت آباد ۸، ۱۷، ۱۹

یحیی خان، معتمد الملک - معتمد - الملک

يد الله ميرزا ۱۵۵

يزد، يزديها ۵۶، ۷۱، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۴۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۹، ۳۱۴

يعقوبيه ۶۶

يمين الدوله - ظل السلطان

يوسف ۱۴۳

يهودي ۲۴۲، ۲۴۳

ص: ۳۳۶



دورنمای گنبد مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) در اواخر دوره ناصری

ص: ۳۳۸

اردوی ناصر الدین شاه هنگام اطراق

ص: ۳۳۹



دکان قلیان سازی در شهر قم در دوره ناصری

ص: ۳۴۱

ناصر الدین شاه بیست روز قبل از عزیمت به چهارمین سفر قم (عشر اول رمضان سنه ۱۲۸۴)

ص: ۳۴۲



ناصر الدین شاه در چهل سالگی

ص: ۳۴۳

کالسکه و کالسکچیان مخصوص ناصر الدین شاه

ص: ۳۴۴

بعضی از زنان و خواجه های حرم ناصر الدین شاه

ص: ۳۴۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

